بیرون آورده سرمیم را
علی پادشاه بوجب التفات
را اورا از بلان جلا کرده
اسکندر شان از جانب برآمد
دیگر برادران بلاد الارشا
ایم بیکم جسلیما ارکش را
و فرع باره کرده حال سلم
ستظله گرفتار شوند عجاغ
ده هچه لوازم مملکت
و الاکه را از اردبیل بیرون
ت بعلاف تفحص بسیار
ع عفت و سنکرمحمت
یك در اورده آن طهات
نان آنکه هر محزون هدایت
شانه منوره بوجود ارد
بنر اعوری که رجا نجات
ت شاه پاشاه خوان
رشان را از تنازع خلجان
رد بیل در کشیدی که بشعب
ب ولایت اطلاع یافت
بیکم اطلاع یافت اورا
بیشتر بیکو شیدند و از آ
نرمن زیلکا فی ایشان را
نوازها مانع شدن ترک
سلطان در رکاب سلطان
تصلاح جرات خرج
ب صلاح ابه نزد رستم
اده خبر جار سلطنت رستم
شاهزاده را در عقب
بودند همراه رستم بیک
بکوزکان بو ظایف
وکوات علی و سایر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین فی کل الامور

حمد و سپاس و شکر و ستایش بیحد و قیاس سلطانی را سزاست که سرادقات عز و جلالش از سمت حدوث و امکان مبراست و حرم محرم کنه ذاتش از دیده بصیرت مستور و هزاران هزار درود بر دیوان رسالت و سلاطین ایوان جلالت حیث خطوط … تا افتتاح … مهد لشکر … لنا کیفنا و هزاران سلام بر وصی رسول و زوج بتول آفتاب سپهر کبریا دردریج لافتی حجت قاطع الملحدین امیر المؤمنین و بحر بی بیکران دانش لطف حبا العالمین و بعد راقم این حروف پریشان و محرر این مقالات بی سامان حسن نبیره امیر سلطان روملو که … [illegible] … شروع نموده جلدی را از جمله احسن التواریخ که مشتمل است بر اخبار و آثار جهانبانی کشورستانی فردوس مکانی ظل سبحانی الواصل الی جوار رحمة الملک الجلیل شاه اسمعیل و ایضا مشتمل است بر وقایع زمان سلطنت دردریج خلافت و جهانداری برج شوکت و کامکاری السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و نیز محتوی است بر احوال سلاطین روم و مصر و خواقین جغتای و خانان اوزبکیه و مشاهیر علما و فضلا و شعرا و وزرائی که معاصر ایشان بوده اند و بعد از این آنچه مذکور خواهد شد تعبیر از خاقان اسکندر شان که حضرت شاه اسمعیل است و مقصود از شاه دین پناه شاه طهماسب است

گفتار در وقایع سنه تسعمائه ذکر شهادت سلطان علی پادشاه و فرار رستم بیک ترکمان و بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران

در این سال رستم بیک شاهزادگان عالی تبار را با … الارشاد به اردبیل فرستاد که بطریق سابق در آنجا متمکن بوده خلایق را از ضلالت به هدایت ارشاد فرمایند بموجب … رستم بیک اردبیل را از پرتو انوار جمال ایشان رشک خلد برین ساختند و چون خبر ازدحام اهل ارادت بر رستم پادشاه رسید خایف و متوهم گشته از زوال الملک اندیشید کس بطلب شاهزادگان فرستاد خاقان اسکندر شان با برادران بار دیگر نزد خود آورد و امر کرد که از صوفیان احدی در خدمت نباشند در آن زمستان در خوی قشلاق نموده بهار به ییلاق رفت و قصد نمود که سلطان علی پادشاه را شربت شهادت چشاند اتفاقا یکی از چاکران خلوت به حقیقت این اندیشه را معروض داشت آن سرور آفاق چون از کید ارباب نفاق اطلاع یافت با برادران بجانب اردبیل شتافت صوفیان و غازیان که در آن حدود بودند کمر جان نثاری بر میان جان بستند و به موکب آنحضرت پیوستند رستم بیک بعد از وقوف بر فرار شاهزادها و اجتماع غازیان کینه خواه از روی جهل و نادانی حسین بیک علیخانی که … با اتفاق ایبه سلطان با لشکر گران به قصد سلطان علی پادشاه به اردبیل فرستاد و شاهزاده مغفور بنور ولایت دانسته بود که شربت شهادت خواهد چشید تاج از سر خود برداشته بر سر خاقان اسکندر شان نهاده او را روانه شهر اردبیل کردانید در اثنای این حال عساکر مخالفان نمایان شدند ایبه سلطان … کولات خود متوجه میدان جدال و قتال کردید سلطان علی پادشاه در برابر مخالفان صف آراسته چون چشم … ایشان افتاده مانند شیر ژیان از صف … بر ایشان حمله کرده صفوف میدان کثرت را بر هم زده کار زاری نمود که داستان رستم و اسفندیار منسوخ کردید آنحضرت گاه به تیغ مصری سر گردنکشان از تن جدا میکردانید و گاه به نوک نیزه … [illegible] … و از … نیزه خون ریز قبای بقای ایشان … [illegible] … آتش افشان خون دشمن را چون آب بر زمین میدان میریخت آخر ایبه سلطان و حسین بیک علیخانی تاب نیاورده روی ادبار بوادی فرار آوردند لشکر قزلباش و غازیان …

جمع کردن اسباب مشغول گردیدند و جمعی از لشکریان ایبه سلطان که در کمین بودند تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده مردی چند را که مشغول بغارت بودند طعمه شمشیر آبدار گردانیدند در این روز سواری سیصد کس همراه سلطان علی پادشاه بود مخالفان حمله برده در وقت … بر سر پله نهر … از اسب افتاده کردن مبارک آنحضرت کسری یافت سر او را از بدن جدا کرده نزد رستم بیک فرستادند

گفتار در شمه از احوال خاقان و توجه بجانب لاهیجان گیلان

بعد از آنکه خاقان اسکندر شان از جانب جنت مکان مستقل بر تبه جلیله ارشاد و اهتداء و متوج بتاج … شد … قبل از حرب با دیگر برادران بدار الارشاد آمده بودند که … ساکن باشند بعد از واقعه هایله سلطان علی پادشاه والده اش علمشاه بیگم جسد مبارکش را باستانه متبرکه آورده به تعزیه و سوکواری … اشتغال داشته گریبان شکیبائی بدست جزع و فزع پاره کرده … اضطراب بر فرق سکون و قرار برافراشتند با وجود این مصیبت دغدغه داشت که مبادا خاقان اسکندر شان بدست ظلمه گرفتار شده چراغ حیات آنحضرت از تند باد جور اعادی منطفی گردد چون لشکر … ایبه سلطان دست تطاول و تعدی دراز کرده هر چه لوازم مملکت گیری است از امر و نهی و … فوت و فرو کذاشت ننموده بودند … صوفیان شاهزاده والا گهر را از اردبیل بیرون برده اند و حال آنکه او در اردبیل متواری و مختفی بود ایشان … استشمام نمودند که شاهزاده در اردبیل است بعد از تفحص بسیار … کرده بودند که او را عورتی نگاه داشته … و خصوص آن عورت را … و در عنف و ضرب … شاه پاشاخاتون که از مخدرات بنات سلطان ولایت پناه سلطان جنید بود … بازدواج محمد بیک در آورده … ازکیفیت احوال شاهزاده عالیمقدار اطلاع داشت … همت عالی نهمت بر احوال آن در معدن ولایت و … کوهر مخزن هدایت مصروف میداشت سه روز آنحضرت بسعادت در خانه قاضی احمد کاکلی بود چون منزل قاضی مذکور نزدیک باستانه منوره بود و از … مخالفان دولت عبور ایشان محل دغدغه بود شخصی را واسطه کرده هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه او را بمنزل عورتی که … داشت بردند و مدت یکماه در … بود مانند چشمه حیوان از انظار معاندان مختفی بعد از آن بمشورت شاه پاشاخاتون بایه نام عورتی از قبیله ذو القدر که در ایام رضاعت شاه والا گهر را خدمت بوده سپردند و خاقان اسکندر شان را از خانه … مذکوره بمنزل خود نقل کرد و در محله … اردبیل چند روزی نگاه داشت و از آنجا بمسجد جامع اردبیل … الله … دو روز نگاه داشت و علمشاه بیگم والده آنحضرت مطلقا از حال فرخنده مآل آن در صدف ولایت اطلاع نداشت و روز بروز … آتش غم و الم در کانون سینه اش … چون … پریشانی حال علمشاه بیگم اطلاع یافت او را بر بشارت لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک مستبشر ساخت … مردم ایبه سلطان روز بروز به تفحص و تجسس بیشتر میکوشیدند و از جانب رستم بیک نیز فرمان … پیوست که بهر طریق که بوده باشد اولاد مرشد کامل ذکور و اناث را بدست آورده … بباد فنا بسپرند عاقبت الامر … شدند که والده شاهزاده والا گهر را شکنجه نمایند مضمون لا تضار والدة بولدها مانع شد ترک آن اراده کردند ابه نیز خایف و متوهم گشته قرار بر آن داد که بمحل دیگر نقل نماید که از صوفیان شخصی که در جنگ ایبه سلطان در رکاب سلطان علی پادشاه بود و زخم خورده از آن معرکه فرار کرده بود و در مسجد جامع اردبیل مختفی و متواری شده بجهت استعلاج جراحت خود نزد ابه آمد ابه او را از کیفیت حال خبر کرد و شاهزاده را … او از … مسرور و مبتهج گشته بموجب صلاح ابه نزد رستم بیک قرامانلو که عم بیرام بیک بود و از آن جنگ گریخته پناه بر … برده رفت و او را از حقیقت حال شاهزاده خبردار ساخت رستم بیک مذکور نیم شبی بحسب و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها خود را بحوالی مسجد جامع اردبیل رسانیده شاهزاده را در عقب خود گرفته بجانب … برد و بعضی گویند که هشتاد کس از جنگ ایبه سلطان گریخته در … جمعیت کرده بودند همراه رستم بیک آمده شاهزاده را از اردبیل … آوردند و سه روز در خانه خطیب فرخ زاد … بودند خطیب … بوظایف خدمات لایقه اقدام نموده بعد از آن منصور بیک قبچاقی و الله بیک و قرق سید علی و چلپان بیک و خلفا بیک و کوک علی و سایر صوفیان

کہ اران حرب سالم بیرون آمده بودند در باب شاهزاده والا گهر قرة عین شهادت در میان انداختند و هر یک از این جملت مصلحتهای اندیشیدند
تا آنکه رای همگی بدان قرار گرفت که شاه را بجانب رشت برند و روزی چند در لاهیجان اقامت نمایند بجهت آنکه در میان محمد بیگ ذوالحج شاه پادشاه آق
و احمد بیگ برادر او و امیره اسحق والی رشت سررشته رابطه قدیمی استحکام یافته بود و پیوسته ابواب صداقت و الفت بوسایل تحف و هدایا کہ
فیمابین تحف و هدایا بود انفتاح داشت چون خاطر بر این داعیه عازم شد رستم بیک و احمد بیک و محمد بیگ خاقان اسکندر شان را با هفتاد
نفر از صوفیان صادق الاعتقاد راسخ الاخلاص برداشته بموضع تولم آوردند باشارت لا تخف نجوت من القوم الظالمین بکوش
هوش رسانیده روزی چند در خانه امیره مظفر والی تولم داماد بودند و امیره مظفر مردم میرزا علی بد سوری که رسم و قلعه است بجای آورد و دقیقه
نامرعی نگذاشت چون ایبه سلطان در اردبیل واقف شد که خاقان اسکندر شان در منزل امیره مظفر است کس نزد امیره مذکور فرستاد که ولد سلطان
حیدر بتو ملتجی شده قاعده مطاوعت و متابعت آنست که او را بنزد رستم بیک فرستی بلجی که رفیق او بند و او را بانواع صلات و عطایا موعود ساخت
بعد از آن تخویف و توعید کرد بدانکه اگر درین باب تغافل و تهاونی از او بظهور رسد بانواع عقوبت معاقب و معاتب خواهد شد و جای که یک
بر آنکه حاکم طوالش و تولم بوده کس فرستاده بدین منبع اعلام نمود امیره از غایت اخلاص و اعتقادی که بدین سلسله علیه عظیم الشان داشت انکار بچه
خاقان اسکندر شان در تولم نموده تجاهل عارفی از این مقدمات کرد چون جانی بیک را نیز در مقام مخالفت و معادات بوجدی که توقف در تولم مناسب
نبود بعد از آن لاهیجان آمدن متوجه گشته شدند و امیره سیاوش بود امیره مظفر او را طلب کرده خاقان اسکندر شان بار رفقا بدو منظم ساخت که نزد امیره
سیاوش برد و از تولم احمد بیک مراجعت کرده کتابات با امیره اسحق والی رشت در باب مراعات شاهزاده و صوفیان نوشته و اکثر جماعت ایشان
مرضی خاقان اسکندر شان نبود از آن ممکنه بسیاری مغموم و محزون گشت فاما ایشان در آن مراجعت مضطر و ملجا بودند ملجی بخیر امیره سیاوش
رسید که شاه متوجه گسکر است بتعلم تلقی استقبال نموده مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده در منزل متکا دقیقه فرو گذاشتی نکرده سه روز نگاه داشته
بعد از آن کمر همراهی بر میان بسته ایشان را برشت رسانید چون امیره اسحق را اخلاص و اعتقاد و تودد و اتحاد بدین سلسله علیه بیش از آن بود که
در حیز شرح بگنجد در عرض سه روز ضیافتی و مهمانی و میزبانی بتقدیم رسانید که چون سالار قضا قرص ماه و خور را جهت اطعام ساکنان عالم بالا بر اطباق
افلاک نهاده جشنی بدان نوع و انجاسی بدان طرز و طریق ندیده بعضی از ثقات گویند که در آن سفر حیات برادران خاقان اسکندر شان در اصل
خلافت امان الجان ولایت سید حسن میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا رفیق بودند و بعضی گویند که در رشت بخاقان
سکندر شان ملحق شدند و بعضی گویند که شاهزاده با برادران از راه آق داغ که بججلکو معروف بمسولو رفتند و از آنجا متوجه رشت شدند
اما کسی که در آن راه رفاقت نموده باشد بنوده که بر قول او اعتماد توان کرد اصح آنست که خاقان اسکندر شان برفاقت برادران در رشت نزول
اجلال فرمودند و در رشت مسجدیست موسوم بمسجد سفید که بتاعدی سابق حالا معمور است چون خاقان سکندر شان طرح و وضع آن مسجد
دلپسند بود از آنجا بمحل دیگر خصوصا منزل امیره نقل فرمودن و دعوت او را درین باب که بکرات زیاده از حد و حصر بود اجابت نکرده مدتی در
آن مسجد که زرکوبی پیر جمال نام داشت و بواسطه قرب جوار پیوسته در خدمت می بود و بوسایل تحف و هدایا روز بروز خود را منظور
انظار عنایات شاهانه میساخت و در توقف خاقان سکندر شان در رشت اختلاف نموده اند بعضی گویند که زیاده از هفت روز توقف
ننموده و بعضی هشت روز گویند و گروهی یکماه و چون کارکیا میرزا علی والی لاهیجان از ورود قدوم خاقان سکندر شان در رشت واقف
شد که از اردبیل بجهت هر گونه حادثه فرار کرده و امیره اسحق از عهده محافظت خاقان سکندر شان نیم اخلاص و هواخواهی از جانب کارکیا میرزا
علی استشمام فرموده و اراده خاطر بران مقصور داشت که در لاهیجان باشد یا آنکه منفصل از رشت بوده لاجرم متوجه لاهیجان گشته و کارکیا الی قیضی
بغایت مبتهج و مسرور شده زبان حالش گاه بدین مقال مترنم بود که بیت هر که دیده بدیدار شاه کرده باز چه شکر گویم ای کاروان بنده نواز
و گاه بدین بیت متکلم که بیت بلند چون نشود قدر آستان ما که آفتاب قدم می نهد بخانه ما و آنچه شرایط اخلاص و جانسپاری بود بتقدیم
رسانید و دقیقه فرو گذاشت ننموده در میدان لاهیجان در برابر مدرسه کیاوز بلدون منزل بجهت آنحضرت مقرر داشت و زبان بحمد و وظایف
شکر بر گشاد اما سلطان آنچه از ورود رشت توقف نموده بود که خبر وصول خاقان سکندر شان از رشت بدو رسید بعد از آن متوجه لاهیجان بعمال ستم

بیگ

بیگ شده سپاه ابر را بدست آورده همراه بدار السلطنه تبریز شد و رستم بیگ فرمود که در میدان تبریز سپاه ابر را نکوهش را انطلی
کشیدند و بعد از آنکه ایبه سلطان بلاهیجان رسید رستم بیک رفته آنچه از حسن اخلاص محمد بیک و احمد بیک در باب خاقان سکندر شان
تحقیق کرده بود معروض داشت آتش غیرت و حمیت رستم بیک اشتعال یافته حکم کرد که اموال و جهات ایشان را ضبط سازند آخر الامر و آخر
رستم بیک زبان بشفیع گشاده جرم ایشان را بایبه سلطان منکر قرار داده از رستم بیک استغفار گناه ایشان کرد توقف خاقان اسکندر شان در لاهیجان
بعد از آنکه خاقان عالیجاه لاهیجان از ورود قدوم سعادت لزوم رشک فردوس برین فرموده و محل توقف و اقامت در آن دیار فراغت آن آن
روز بروز سواد اخلاص و یکجهتی و یکرنگی کارکیا میرزا علی درجه بدرجه تزاید و مرتبه بمرتبه تضاعف می پذیرفت و بهر گونه خدمات و مراعات خود را منظور
نظر کیمیا آثار پادشاه عالی تبار میساخت و در خلال این حال صوفیان یکجهت از اطراف و جوانب سیما دیار روم و قراجه داغ و توابعان شکیر و غیر ذلک
با نذورات و هدایا در لاهیجان بملازمت آن حضرت می رسیدند و تحفهای خود را بنظر اصابت اثر در آورده بنا بر مصلحت وقت توقف نموده مراجعت
میکردند پادشاه عالیجاه نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرآت قرآن مجید می فرمودند و امیر نجم زرگر که در رشت بملازمت شاه رسیده بود جاسلطان
حسن و امیر هاشم برادران کارکیا میرزا علی پیوسته بخدمت آنحضرت می رسیدند و شاه را استیناس تمام از مخالطت و مجالست ایشان حاصل بود
با سطوت و شکفتگی آنحضرت می شد تا آنکه مزاج مبارک از صوب اعتدال روی بوادی انحراف آورده مرض بطاری شده و مولانا نعمت الله در علاج
آن مرض ساعی جمیله بتقدیم رسانید و با وجود آن تا یکسال آن مرض امتداد یافت بعد از آن حکیم دار الشفا وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ شفای عاجل کرامت
فرموده با کلیه مرض زایل شده مزاج همایون روی بصحت نهاده زبان روزگار بمضمون این ابیات در ترنم آمد که بیت منت ایزد را که ذات خسرو
گیتی پناه دریناه صحت است از زمین الطاف الله بوستان بر دوستان آلکنداین بهجت شاد ماه تا بان بر سپهر افراخت زین شادی کلاه
بعد از آن شاه عالیجاه امر فرمود که از دار الارشاد شاه پاشا خواتون که عمه آنحضرت بود بعضی تبرکات خصوصا تاج وهاج که از آن شاه را بدان میل
تمام و رغبت ما لا کلام بود ترتیب داده بلاهیجان فرستند شاه پاشا خواتون حسب الحکم ترتیب هدایا و تحف نموده بلجی از اقوام و مخصوصان
بکیلان روانه ساخت چون فرستادگان او برشت رسیدند و خبر وصول ایشان بسمع شریف شاه والا تبار رسید لکو کسی علی را باستقبال فرستاد
کہ ایشان را برداشته بدرگاه معلی آورد میر نجم زرگر و میر حسین و الله میر موسی و امیر جهانگیر تیتی و کلاه امیره اسحق بودند رفیق ایشان شده
متوجه لاهیجان شدند آنحضرت از آن هدایا بکارکیا میرزا علی و برادران فرستاد و انجیر مهمانداران فرمود که آن جماعت را مراعات و محافظت کرده
آنچه شرط میزبانی باشد بتقدیم رسانند تا مدت سه روز آن جماعت در لاهیجان بودند بعد از آن رخصت انصراف یافته معاودت کردند
و سلاطین لاهیجان هیچ یکی که از هدایا شاه پاشا خواتون بهره مند شده بودند در مقابل انواع تحف و تبرکات از اقمشه نفیسه و اسلحه
سمن فایق و لیمو و ماهی و سایر ارمغان گیلانات تحفه داشتند و چون آن جماعت بقریه کوریم از قرای اردبیل رسیدند شاه پاشا خواتون
و محمد بیک از وصول ایشان خبر یافته از قسیل متوجه قریه مذکور شده آن هدایا و تبرکات را برداشته بدار السلطنه تبریز متوجه ملازمت
رستم بیک شدند با دعا و آنکه شاید که اسرار اولاد و جهات و محمد بیک که بطریق صوفیان اولیا دولت رستم بیک در آن ایام بود نمایند دیگر
بار بتقدیم ملتجی شده بتوسط او هدایا را که خود را بنظر رستم بیک در آورده و باستحسان و قبول معروض گشته اموال و جهات را متصرف ایشان
داده مخلع شرف شدند و حکومتی از دیوان رستم بیک به بغداد پیوست که دیگر احدی متعرض احوال ایشان نشوند وقایع سنه عم در این سال منصور
بیک پرناک از ایالت پارس معزول شد و دارایی انجا بنور علی بیگ تعلق گرفت و چون چندوقت برین بر آمد سید علی بیگ پرناک که
السلطنه بود معروض رستم بیک گردانید که شیراز کو رخانه منصور بیک است متوجه فارس شده و مرضی بیک و متولی شد بعد از آنکه
از عهده مهام بر نمی آمد و شاه قلی بیگ کل مهمات را فیصل میداد قاسم بیک پیره دیوان از غایت رشک شاه قلی بیگ را بقتل آورد
و بدان اکتفا نکرده بر منصور بیک مستولی شده سکنه را برخود حاکم سامان سید داد و کلوی او دست تطاول دراز کرده خصوصا خواجه
روح الله قزوینی بنا بر بی اوضاع از شیراز تغییر یافت متوفیات سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید در ماه ربیع الاول
سنه نهصد از عالم آخرت خرامید پادشاه ظالم و فاسق بود مدت عمرش چهل و سه سال مملکتش سمرقند و بخارا و بدخشان و بر جانب

احمدی بیک ٢

سلطان مسعود و میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی میرزا سلطان حسین میرزا سلطان ویس میرزا درین سال سید نجم الدین مرتضی بن سید شرف
فوت شد و عمر شریف هشتاد سال بود **وقایع سنه احدی و تسعمائه گرفتار شدن ... سلطان حسین میرزا بحصار شادمان** درین سال سلطان
حسین میرزا تسخیر مملکت بدخشان و قندز و بغلان علم عزیمت برافراخت در اوایل تابستان بصوب ولایت مذکوره روان شد [illegible]
نمود [illegible] سلطان مسعود میرزا پادشاه [illegible] از توجه میرزا مظفر لوا اطلاع یافت قلعه حصار را بامیر باقر [illegible]
برلاس و درویش علی یاران سپرده خود با معدودی چند بجانب شهر سبز گریخت سلطان حسین میرزا قلعه حصار را محاصره کرد [illegible]
گرفت چند روز [illegible] او و اهل قلعه بجدال و قتال بود در آخر الامر کار اهل حصار باضطرار انجامید [illegible]
[illegible] پناه فرستاده درخواست جرایم خود نموده قبول نمود کردند که بعد از مراجعت آن عالی صفات [illegible] سلطان محمود
میرزا را [illegible] موافق [illegible] ارسال دارند چون کار حصار فیصل یافت [illegible]
شاه حاکم [illegible] باستقبال فرستاد میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا عنایت فرمود **وقایع متفرقه** درین سال چهل روز که ارغون سلطانی [illegible]
حضرت شیخ سعدی رفته بودند امیر یوسف بیک ولد سلطان [illegible] اسمعیل بیک [illegible]
اصفهان بود بر سر قاسم بیک پرناک آمدند [illegible] میان ایشان جدال واقع شد [illegible] اسمعیل بیک [illegible]
شد یوسف بیک فرار نمود بعد از آن قاسم بیک [illegible] رستم بیک [illegible] پادشاه و ارکان دولت [illegible]
قاسم بیک بجانب شیراز [illegible] قاسم بیک [illegible] ایالت فارس [illegible]
[illegible] الله قزوینی وزیر [illegible] بقتل آوردند **وقایع سنه اثنی و تسعمائه گرفتار آمدن کوچه احمد بیک [illegible] روم [illegible]**
و کشته شدن رستم بیک پادشاه درین سال حسن علی ترخانی بروم رفته بعرض ایلدرم بایزید رسانید که دیار آذربایجان و عراق از [illegible]
[illegible] احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه [illegible]
آن مملکت [illegible] پادشاه روم [illegible] احمد بیک [illegible]
[illegible] حسن علی ترخانی [illegible] آذربایجان [illegible]
آوردند [illegible] رستم بیک [illegible] سلطانیه [illegible] رمضان سنه اثنی و تسعمائه
خطبه و سکه بنام احمد بیک [illegible] رستم بیک [illegible]
احمد بیک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
که [illegible] رستم بیک [illegible]
بهادران هر دو سپاه تیغ و شمشیر [illegible] **بیت** [illegible]
چنان [illegible] سلطان [illegible]
آورده [illegible] رستم بیک [illegible] احمد بیک [illegible]
[illegible] بر تخت سلطنت نشست [illegible] حسین علی [illegible]
[illegible] **محاربه سلطان**
حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا و ... درین سال بدیع الزمان با پدر خود سلطان حسین میرزا یاغی شد چون خبر
او در هرات [illegible] سلطان حسین میرزا با لشکر [illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible] افتاد

کم [illegible]

دوی ادبار بوادی فرار آورده بشست بنیاد ارکان علم دریای ذخار بکنار رسید سلطان حسین میرزا بالغنایم بدار السلطنه هرات آورده
مراجعت نمود نواب شاه غریب میرزا ابن سلطان حسین میرزا درین سال بعلت [illegible] در گذشت **[illegible]** رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن پادشاه
بغایت کریم النفس بود [illegible] آق قوینلو و قرا قوینلو [illegible]
شد بقتل رسید **[illegible]** [illegible] رستم مقصود بیک بن حسن [illegible] ایام سلطنتش پنج سال و شش ماه ممالک
عراق عرب و عراق عجم و فارس و آذربایجان و دیار بکر چون احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه شد حسین علیخانی را بقتل آورد
و در کمال حشمت در دار السلطنه تبریز بتخت نشست ایبه سلطان [illegible] قاسم بیک
پرناک [illegible] قاسم بیک [illegible] ایبه سلطان
با جمعی از لشکریان متوجه کرمان [illegible] سلیمان [illegible] قاسم بیک [illegible]
احمد بیک را گرفته در روز جمعه خطبه بنام ایبه سلطان که ابوهیم نام داشت خواندند و بران قرار دادند که سلطان
مراد بن یعقوب بیک را از شیروان آورده بسلطنت بردارند و هر دو باتفاق وکیل باشند و از مردم تبریز بسیار کشتند
خصوصا از مولانا جلال الدین محمد دوانی صاحب تصانیف و سیادت مآب نقابت دستگاه امیر صدر الدین محمد [illegible]
منصور [illegible] علم عزیمت بجانب اصفهان برافراشتند و چون خبر [illegible] ایشان باحمد بیک رسید با لشکر [illegible]
و مردان کار بدفع آن دو نابکار متوجه اصفهان شد در روز چهار شنبه هفتم ربیع الثانی سنه ٩٠٣ در [illegible]
جمع کثیری از مردم ایبه سلطان باردوی احمد پادشاه ملحق شدند [illegible] ایبه سلطان [illegible]
داعیه [illegible] احمد بیک [illegible] پادشاه [illegible]
فرصت [illegible] پادشاه [illegible]
نقاره بشارت [illegible] احمد پادشاه [illegible] **بیت** [illegible]
غنیمت [illegible] ایبه سلطان [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خطبه و سکه بنام سلطان مراد [illegible]
و در قم [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] درین سال [illegible]
آن مرد [illegible] سلطان مراد را از شیروان بیرون آورد [illegible] ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب
آمد و سلطان مراد را گرفته در قلعه [illegible] الوند بیک بن یوسف میرزا بن حسن بیک را از [illegible]
آورده بتخت سلطنت نشاندند **[illegible] بدیع الزمان میرزا با [illegible] سلطان حسین میرزا در مرتبه ثانی** درین سال سلطان حسین میرزا [illegible]
لشکر [illegible] بدیع الزمان میرزا رسید باتفاق شجاع بیک بن امیر ذوالنون
و ارغون بیک با چهار هزار سوار [illegible] قندهار بطرف اردوی نصرت آثار ایلغار کردند [illegible]
فریدون حسین میرزا با جمعی [illegible] قلعه سبزوار [illegible] جمعه دهم شوال
سنه ٩٠٣ این خبر [illegible] پادشاه [illegible] امیر علی شیر [illegible]
از عساکر [illegible] امیر علی شیر [illegible] امیر محمد ولی بیک [illegible]
استرآباد [illegible] بدیع
الزمان میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
آن شب بدیع الزمان میرزا [illegible]

الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاه یکدل و جانان از جوش کسل بر تیغ کین آخته و رایات جلال افراخته بمیدان نبرد آمدند و از جانب سلطان
حسین میرزا بر ترتیب لشکر و قراولات اشتغال شد درین حین سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسروشاه با امید امداد روی بدرگاه
پادشاه عالیجاه آورده بود با پانصد کس در رسید و همان زمان امیر محمد ولی بیک و میر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد و قرب بدون
حسین میرزا و امیر عبد اللطیف و سایر امرا با یلغار از طرف سیر ولایت بعسکر ظفر شعار رسیدند بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بجلادت متصدی
اردوی میرزا را از پیاده و سوار مملو دیدند از غایت دهشت دست اضطراب باستعمال آلات کارزار بردند **بیت** دهاده برآمد ز هر دو کران
دو دریای کین بر لب آورد کف ۞ فرو ریخت پیکان زهر آبدار ۞ چو باران ز قوس و قزح در بهار ۞ خدنگ از دو جانب روان و گرفت ۞ بر و بوم زمین
خون دو ادو گرفت ۞ غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت الطاف ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال سلطان
حسین میرزا گشته نسیم فتح بر پرچم همایونش وزید و آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نموده بدیع الزمان
میرزا از مقابله عاجز آمده بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و لشکریان او را تعاقب نمودند امیر عمر بیک برود رسید امیر یوسف علی
اسفندیار نیزه را از دست بدیع الزمان میرزا ایشان چنان بر دهان امیر عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از اسب نگون گردید و کرای
امیر لغور تعاقب نمود را شجاع بیک رسانید شجاع بیک ضربت شمشیر او را چنان کرد که دیگر مجال جدال نیافته برگشت بعد از آن بدیع
الزمان میرزا سلطان حسین میرزا با فتح و نصرت متوجه هرات شد **متوفیات** احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه مرحمت
پرور بود و در زمان او ابواب اخراجات مسدود شد و مانع خمر و شرب بوجهی که امرا را منع نمودی و در تعظیم علما کوشیدی و در مجلس
او صلحا علی الدوام می شد و خود بدان میرسید و مولانا جلال الدین محمد دوانی و میر صدر الدین محمد بجای پروانچه کتابت می نوشت
و مهر بر عقب کتابت میزد و مراد آن بود که قانون عملات بدل آورده دست تعدی کارکنان از مجرم و رعایا کوتاه دارد از این جهت بود که ترکمانان که
بحسب ظاهر اطاعت امرا میکردند اما ضمنا در مقام عناد بودند و اینمعنی برو ظاهر گشته هرچند وزیر کوچک ابیقل آورد اما اساس بر خلع او
غالب بود در اجرای سیورغالات که سلاطین سابق برهم انعام فرموده بودند مضایقه میکرد این شیوع بروی مبارک نیامد در زمستان نهصد و
ثلث و تسعمائه مقتول گشت چنانچه مذکور شده و مدت سلطنتش شش ماه بخیرات سرخ و سفید قصر اقامت دست و پای کوتاه بنا بر آن
موسوم بود بکوچه احمد و یکی از شعرا در این باب گفته **بیت** کلاه روم که سلطان جهانش کردند ۞ وقت وی آمده در خاک نهانش کردند ۞
نقش نگینش **بیت** لب خشک مظلوم گو خوش بخند ۞ که دندان ظالم بخواهیم کند ۞ **متوفیات** امیر صدر الدین محمد والد امیر غیاث
الدین منصور در روز جمعه دوازدهم رمضان سنه ۹۰۳ مذکور وفات یافت عمرش هفتاد و پنج سال بود در ایام شباب در خدمت مولانا
قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نموده بدرجه کمال ترقی نمود و در شیراز مدرسه ساخت و در آنجا بافاده مشغول گشته از نتایج
قلم خجسته رقمش حاشیه اجد تجرید و حاشیه جدید تجرید و اثبات واجب و حاشیه مطالع و حاشیه شمسیه و رساله در تحقیق
علم و هم درین سال منصور بیک پرناک حاکم شیراز وفات یافت **فاضلی** نقطه جی نام از روم آمده بود و احمد پادشاه را با او نوعی
ارادت سلوک می نمود در محل قتل احمد بیک او نیز کشته شد **مورخ** امیر خواند محمد صاحب تاریخ روضة الصفا در حدود ذی قعده
سنه ثلث و تسعمائه وفات یافت **وقایع سنه اربع و تسعمائه ذکر حرب محمدی با الوند بیک** محمدی میرزا بن یوسف بیک بن حسن بیک
که پادشاه بود در روز جنگ نابیه سلطان در خدمت احمد بیک بود بعد از کشته شدن احمد بیک بیزد رفته حاکم آنجا مراد بیک
بایندر باتفاق اشرف او را پادشاه کرده متوجه شیراز شدند قاسم بیک پرناک با دلاوران پرناک در برابر ایشان در آمده حوالی
نایین آن دو لشکر پر خشم و کین را جنگ عظیم واقع شد بعد از کشش و کوشش قاسم بیک مغلوب شده بمشقت بسیار خود را بسایر
قلعه رسانید و اصلان تخرچلان نزد ابیه سلطان روان نموده استمداد نمود و محمدی میرزا بشیراز آمده حکومت آنجا را بمنصور بیک افشار
تفویض نموده با لشکر عراق بجانب عراق توجه نمود چنانکه مذکور شد از اصفهان بطرف ری روانه شده در آنجا قشلاق کرد و درین اثنا ابیه سلطان و الوند
بیک و قاسم بیک بعراق آمدند محمدی میرزا از ایشان فرار کرده نزد حسین کیای جلادی رفت ابیه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق کرده قاسم بیک را

اغلی

روانه

روانه شیراز کردانیدند و کزل احمد برادر ابیه سلطان را با اکثر امرا و لشکر سنگین بر قشلاق و رابین فرستادند درین اثنا محمدی میرزا
باتفاق حسین کیای جلادی شبیخون بکزل احمد آورده تمامی براق او گرفته کزل احمد پیاده و عریان نزد ابیه سلطان آمد الوند بیک و سلطان
نشان آوردند چون محمدی میرزا در عراق قوت گرفته لشکر بسیار و گروه بیشمار بر سر او جمع آمدند ببرکت تمام در عقب ایشان روانه شده در حدود ری
کنار سیاهان الوند و محمدی جنگی عظیم بوقوع انجامید محمدی بتأیید سرمدی غالب آمد ابیه سلطان بر خاک هلاک افتاد و امیرزاده الوند
با معدودی چند بدیار بکر گریخت و ابی قاسم بیک که حاکم آنجا بود الوند بیک را استقبال نموده بر تخت سلطنت نشانید و محمدی بجهت ملک
آذربایجان را در آغوش گرفته در دار السلطنه تبریز لوای حکومت برافراخت درین اثنا الوند میرزا از جانب قاسم جدا شده عزیمت تبریز کرده
محمدی میرزا از توجه برادر خبر یافته بجانب سلطانیه شتافت الوند بیک در دار السلطنه تبریز متمکن شد و لطیف بیک را وکیل نمود و هم درین
سال منصور بیک افشار با جمعی از شیراز متوجه شیراز شد قاسم بیک پرناک با فوجی از اتراک باستقبال از عقب او روان شده در سواد اشان
آن دو لشکر گران بهم جنگ کردند بعد از قتال و جدال بسیار دلاوران افشار غالب آمده بسیاری از پرناک را بر خاک هلاک انداختند قاسم بیک
دستگیر کرده متوجه شیراز شدند در حوالی قلعه اصطخر قاسم بیک فرار نموده خود را بقلعه انداخت از دست افغانان خلاص شد
محاربه سلطان حسین میرزا با فرزندان در موضع حلوا چشمه درین سنه ۹۰۳ ابو الحسن میرزا و کپک میرزا خاطر بر مخالفت پدر خود قرار داده چون
خبر مخالفت ایشان بسامع خسرو عالی گهر رسید ابو الحسن میرزا از عجز چاره ندید کسی نزد پدر فرستاده معروض داشت که اگر آنحضرت جرائم
عفو فرماید و بطرف هرات روان گردد بنده سر قدم ساخته بخاکبوسی درگاه گیتی پناه خواهم آمد بنابر ترحم التماس شاهزاده را نقش قبول یافته
موکب همایون بجانب مرغاب حرکت آمد و درین اثنا ابو الحسن میرزا و کپک میرزا رسل و رسایل ارسال داشته بعزم پادشاه در حوالی حلوا
چشمه بهم پیوستند چون این خبر با خاکی حضرت رسید بواسطه ضعفی که در مزاج داشت در محفه نشسته بطرف ایشان روان شد ابو الحسن
و کپک میرزا از توجه والد خود خبر یافته بصوب نسا شتافتند سلطان حسین میرزا و ابن حسین میرزا و میر محمد بیک برلاس از عقب
ایشان روان ساختند در حلوا چشمه بهم رسیدند مظفر حسین میرزا در قلب لشکر جا گرفته میمنه را بفرید محمد میرزا سپرد و میسره را بابن حسین
میرزا رجوع فرمود از جانب ابو الحسن میرزا در قلب لشکر شاد و کپک میرزا در برانغار جای گرفت آنگاه طالبان نام و ننگ جنگ
کده آتش کارزار برافروختند که تاثیر دخان در کره زمهریر اثر کرده بجوش آورد و شعله خونین آن ماهی را سوخته در جوم فلک
اثر کرده هر جانب که از شصت زرین چنگی کشاد یافت آهن جان پهلوانی نمود و هر تیغ که از دست روشن ضمیری برآمد در کین
در فضای سینه امیدی بگشود **بیت** ز بیم خان چو باران فولاد دم ۞ شده در هوا راه خورشید گم ۞ شده سینه صندوق پیکان زکین
مانند پیکان جعبه داران ۞ از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده فرید محمد میرزا تاب آن نیاورده
عنان بوادی فرار تافت و امیر سلطانعلی از غایت پهلوانی و دلیری عنان بارگی شاهزاده را گرفته از حرکت مانع آمد و کیفیت قضا
معرکه از کوکب عالی خالی کرده همه افغانان دلیر شوند و این هزیمت با انقضیت سرایت کند مظفر حسین میرزا ثبات قدم ورزید سلطان حسین
میرزا در آن اثنا چون از گریختگان خبر یافت از محفه بیرون آمده با وجود ضعف بر اسب سوار شده بمعرکه شتافت چون چشم شاهزادگان
بر علم سلطان حسین میرزا افتاد تزلزل در خاطر ایشان راه یافته هر یک بطرفی گریختند **شاعر و معمایی** امیر حسین معمایی بمرض اسهال
در گذشت و در گنبد مدرسه شرایف اخلاص میر مدفون گشت و یکی از شعرا گفت **تاریخ** مظهر خلق حسن میر حسین ۞ کرد رحلت بسوی خلد برین ۞
نور رحمت چو برو نازل شد ۞ نور رحمت شود ش سال وفات ۞ پیدا کرده از جمله تصانیفش رساله ایست در فن معما **وقایع سنه خمس و تسعمائه**
محاربه نمودن سلطان مراد با محمدی میرزا درین سال کزل احمد باتفاق فرخشاد بیک بایندر بیزد سلطان مراد رفتند و او را با خود
روانه شیراز گشتند قاسم بیک از قلعه اصطخر بیرون آمده با ایشان پیوست و از کوه سیرات شیراز اموال بسیار گرفته بایشان داد و چون این
خبر بمحمدی میرزا رسید با لشکر بسیار و حشم بیشمار متوجه حرب ایشان گشت سلطان مراد با سپاه جرار خونخوار با صلح هروبان متوجه اصفهان
شد و آن دو سپاه جرار در الکا بیکدیگر رسیده مستعد قتال و جدال گشته صف آراستند جوانان طرفین حمله های بهادرانه می نمودند فاق

حمله شاهي جنوخواه ميرك بيك كرجي بموده اند دران اثنا پيري بيك افشار با فوجي از دليران شير شكار بر قاسم بيك پرناك حمله آورده تخلّش
پشت بر معركه كرده تا در شيراز در هيچ محل توقف ننموده در اثناي قتال علم سلطان مراد برزمين افتاد پهلوان شاهي از غايت پردلي علم را برداشت
و از مردمان سلطان مراد كه فرار نموده بودند در ظل آن رايات مجتمع شدند چون ملاحظه كردند محمدي ميرزا ديدند كه با خيل
و حشم در زير علم ايستاده بود بنابران سلطان مراد چون شير خشمناك با جمعي بهادران بي باك حمله نمودند و كرد ادبار بر چهره
دولت محمدي ميرزا پاشيد و سپاه او كه شيران بيشه شجاعت بودند و نهنگان درياي وغا بودند از غايت عاجز گشته روي
بگريز آوردند محمدي ميرزا مقتول گشته پير علي ساوه را مضبوط كرده پير محمد در قم اقامت نموده قرا بيك در كاشان متوطن شد
سلطان مراد بعد از اطلاع با پنجاه هزار سوار و پياده بساوه آمده پير علي بيك در شهر متحصن شده تا پنجاه روز در محاصره
كرده مطلقا بدين جهت مراد فاير نگشت و فاصل از در ميان انداخته مهم بمصالحه قرار يافت ابدال بيك پسر وي از قلعه بيرون
آمده ملازم شد و سلطان مراد كوچ كرده متوجه آذربايجان گشت امير زاده الوند استقبال كرده در حوالي ابهر نزول نموده در اثنا
درويشي نيكخواه كه موسوم بود بدر ويش خير الله با آن دو پادشاه عاليجاه ملاقات كرده داد هر دو را بصلح و صفا كوچانيد مقرر آنكه
آب قزل اوزن ميان الكاء آن دو سرچار واسطه باشد و تمامي ولايت آذربايجان و اران و ديار بكر از امير زاده الوند باشد و مملكت
عراق و فارس و كرمان متعلق بسلطان مراد باشد بعد از ان الوند بيك بر تبريز فته سلطان مراد در قزوين قشلاق نموده پير علي
بيك و پير محمد بپاي تخت آمدند پير علي و پير محمد مخلوع نظر كرده منصور بيك افشار با فوج بلان بخدمت سلطان مراد آمده
غلام تقصيرات خواستند سلطان مراد پهلوان شاهي را كه علم برداشته بود طلب كرده گفت از من چه طلب داري جواب داد
كه داروغگي ميلاد جرد كه قريه ايست از قري نظر پهلوان شاهي دو سال در آنجا داروغگي نمود شخصي از وي سوال كرد كه چرا امارت طلب
نكردي وي در جواب گفت كه پدرم بنده كه ميلاد جرد بود من چاره غير شدم ام بس است بيرون آمدن خاقان اسكندرشان
از لاهيجان و رفتن بجانب كوه جكير و ملاقات با سلطان حسين باراني درين سال خاقان اسكندرشان از لاهيجان متوجه
اردبيل شد كه از روح پرفتوح اجداد استمداد همت نموده انواع ملتمسات از اهل بدعت نمايد بعد از مشورت جهت طلب رخصت
ايالت پناهي كاركيا ميرزا علي فرستاد بواسطه مخرجين قوت سپاه و كثرت اعوان و انصار تغالتان آنحضرت از ان اراده باز مي داشت
و نصايح و مواعظ از ان داعيه ميكردانيد بدلايل و براهين اجراي نموده مطلقا ترتيب مقدمات و فتح مطلوب نبود نوابي خود بنفس نفيس
با ميرزا علي ملاقات نموده در مواجهه ابن مقدمات را مذكور ساخت و آنجناب در باب فسخ عزيمت مبالغه نموده مولانا نيقاد و گفت
بيت كه زنهار ازين داوري زينهار ٭ عنان از ره اين هوس باز دار ٭ تامل درين داوري بيشتر كن ٭ سر انجام كار و خود انديشتر كن ٭ خلاف كن
كه كيتي وفادار نيست ٭ تو طفلي ترا وقت اين كار نيست ٭ هنوزت بود جمع عالم فروز ٭ نشايد چنين كار ها جز بروز ٭ بود در پس پرده راز نت
هنوز ٭ نهانست در بيضه باز ت هنوز ٭ مگر اين هوس تا شود وقت كار ٭ نيابي سمرجز بفصل بهار ٭ چو از قطره بطن صدف پر شود ٭
محل تا نيا بد كجا در شود ٭ صبوري صفات سلاطين بود ٭ كه تعجيل كار شياطين بود ٭ لاجرم فائده بران مترتب نشد انحضرت جهت
انزوايي داشت خاقان اسكندرشان از لاهيجان عنان عزيمت بصوب اردبيل انعطاف داد و كاركيا ميرزا علي بالجميع ايالت الكا
طريق بكيلاع موكب عاليه دو فرسخ راه مشايعت نموده اجازت يافته مراجعت فرمود خاقان اسكندرشان در ديلمان نزول اجلال فرموده الغا
بطارم شتافت بعد از آنكه طارم مضرب خيام سعادت فرجام كردانيد نظر در احوال عساكر نصرت مآثر كرده مواز هزار و پانصد كس
از صوفيان روم و شام ملازم ركاب ظفر انتساب يافت و از جانب ابيج حسام الدين دعلغ ابراهيم خلخال علما و ميكرديد چون مذكور
مي شد كه او بسالك طريق خلاف و عناد است از طارم بخلخال عرفته در قريه بربيلاو نزول فرموده روز ديگر در حوض هم شاملو فرود آمد
و در قريه كلاه خلخال نزول نموده چند بدره زر عرض رسيده بود كه درين جنود مرسوم بوستان خرم است و آن غايت شيرين است خاقان اسكندر
شان آنچون سيل آمام عزير نمود بنابران چند روز توقف نموده شيخ قاسم در ان منزل ضيافتي فرمود كه ما فوق قوت وقدرت او بود چنانچه

چهل گوسفند بغير ديگر اطعمه بريان كرده بود و از انجا كوچ كرده در قريه ركوي خلخال در خانه ملك مظفر كه تواجي سلطان علي پادشاه بود
و معروف بخلفا بيك بود نزول اجلال واقع شد و مدت يكماه در انجا توقف فرمود و بعد از ان در قريه مصاباد اردبيل نزول فرموده و از انجا
بطواف آستانه متبركه مشايخ عظام مشرف گشته و سلطان علي بيك جاكيرلو كه از قبل الوند حاكم اردبيل و مغانات بود كس نزد آنحضرت فرستاد
كه در اردبيل توقف ننمايند و الا آماده قتال و جدال باشند پس روز ديگر از اردبيل كوچ كرده در قريه تلي نزول فرموده بعد از ان كس نزد
ميرزا محمد طالش فرستاد كه بجهت تعلق نواب اعلي و غازيان عظام محلي تعيين نمايد چون ميرزا محمد از كيفيت احوال خاقان اسكندر
شان واقف شد بدرگاه معلي شتافته بلوازم عرض اشرف اعلي رسانيد كه اسباب فراغت بهر صورت كه باشد در صحراي ضمير از نسايم پذير
متصور است بنابران خاقان اسكندرشان در ارجوان قشلاق فرموده و ميرزا محمد بموجبي در استرضاي خاطر اشرف جهد مشكور
اولياي دولت كوشيد كه قلم دو زبان مراحسايي آن نتواند كرد و اكثر اوقات خاقان عاليجاه بشكار ماهي اشتغال مي فرمود در ان اثنا
سلطان علي بيك جاكيرلو كسي نزد والله ميرزا محمد فرستاد كه بهر نوع كه داند خاقان اسكندرشان را كه در كنار دريا شكار مي كند
در انجا اندازند و حوم طالش كرد آن فانوس ميرزا محمد بوجب او الله او و سلطان علي بيك جاكيرلو متفق شده انتظار فرصت ميكشيدند
و در اوايل حال ميرزا محمد ازين اطلاع نداشت تا از حركات و سكنات والله ميرزا مطلع شده معني اطلاع يافته و الله خود را منع نمود
و حوم طالش را از آن ارادات بليغ نمود و ابدال آقاي كيلاني ازين حكايت واقف شده لله بيك و خادم بيك را حاضر ساخت و ايشان
بعرض همايون رسانيدند ميرزا محمد كه واقف شد كه اين سخن بعرض رسيده در پاي تخت خاقان اسكندرشان قسم ياد نمود كه مرا مطلقا
ازين اراده خبر نبود همين كه اطلاع يافتم والله خود را منع كردم چون اين سخن او راست بود بر توصدق بر ضمير اشرف انداخت بيت
هر آن سخن كه بود مقترن بصدق و صفا ٭ بود حقيقت آن نزد هر كسي ظاهر ٭ و بعضي اين حكايت را باين طريق نقل كرده اند كه محمد بيك برادر
احمدي بيك فرستاده ايشان را با يايات خلخال و اردبيل موعود ساخت مشروط بآنكه خاقان اسكندرشان را گرفته نزد او فرستد ميرزا محمد
درين قضيه تامل و تفكر بسيار داشت محمد بيك و برادر گرفته در غيرت طالشي مقتضي آن نيست كه جهت حكومت دنياي فاني مرتكب اين امر شود
بيت هر كه در كار با بد انديشد ٭ روي نيكي دگر كجا بيند ٭ هر كه شاخ مضرتي كارد ٭ ميوه منفعت كجا چيند ٭ و ميرزا محمد اين سخن و خود را
از ارتكاب آن فعل باز داشت محمد بيك در خلوت اين خبر را بآنحضرت گفته خوشحال ساخت چرا كه غافل مي بود و يكي كه قصوري
تمام روي نمودي بعد از ان فرخ يسار پادشاه شيروانات او كس نزد ميرزا محمد فرستاد كه هزار تومان نقد از براي تو مي فرستم كه خاقان
اسكندرشان را با برادران گرفته نزد من فرستي چون اين خبر بعرض رسيد بنابران سال السطر توجه كشته و در ان اثنا بمسامع جلال رسيد
كه ميرزا محمد متوجه درگاه فلك اشتباه است و امراي دولت قاهره مثل حسين بيك لله و ابدال بيك ده ده و خادم بيك و بيرام بيك
قرامانلو صلاح در ان ديدند كه چون صلاح ميرزا محمد بعسكر ظفر نمون رسد فرقه ناجيه صوفيه سلاح در زير رخت بپوشند كه اگر ميرزا
محمد بر سر وي در مقام عناد باشد ايشان نيز با طوايش شروع كشته دمار از معاندان بر آرند و جمعي از صوفيان روم و شام كه بار اول بملازمت
آمده بودند مسلح و مكمل گشتند چون ميرزا محمد با مردم بسيار نزديك عساكر رسيد خاقان اسكندرشان خادم بيك و لله بيك را باستقبال
وي فرستاد كه تفحص احوال نمايند و نقد صافي الضمير آن مردم را بمحك امتحان زده آنچه بر راي منير آن مجلس ايشان واضح كردد بذروه عرض رسانند
چون ميرزا محمد اركان دولت قاهره را از دور ديد از توسن خلوص پياده گشته با ايشان مصافحه نموده بجدا صداقت اخلاص و دولتخواهي
خود را بار كان دولت شاهي جلوه داده دعوي يكجهتي و جانسپاري نمود امراي درگاه صورت ماجرا را بعرض خاقان عاليجاه رسانيدند بعد
از ان در اي معظم او را بشرف سجده خاقان كردون مقام رسانيدند ميرزا محمد بعد از تشرف اين سعادت مكتوب شيروانشاه را كه
در آورده بنظر اشرف رسانيده و در مجلس بهشت آيين مصحف مجيد طلب كرده مجددا قسم ياد نمود كه غير از بندگي و جانسپاري ديگر
نبوده و نيست و بجهت رفع اين غايله خود را بركاب مستطاب رسانيدم اميدوارم كه چون مكرر امتحان اخلاص و جانسپاري اين معني اعتقاد
نموده اند و خالص و تمام عيار بوده امثال اين حكايات را در باره من قبول نفرمايند بيت كمان بدي در حق نيكخواه ٭ روا نيست بگذر ازين بد كماني ٭

شاه عالم پناه میرزا محمد را بخلعت خاصه مشرف ساخته مرهم امید ایشان بتشریفات لایقه عطا فرمود و بمواعید الطاف
پادشاهانه مستبشر نموده روز دیگر رخصت انصراف بجانب پشتکان نموده شاه عالم پناه کرم صوفیان را توقف فرموده بودند رخصت
دادند در آن سال بعد از نوروز سلطانی که جهان از آرایش گلزار نمونه باغ فردوس گشته و اطراف بساط غبرا از ریاحین درخشنده
چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش باد بساط زمین را بفرشهای رنگ رنگ پیراسته و باغبان صنع چمن را بگلهای گوناگون آکنده
بود سرمایی پدید آمد و قهرمان برد سلطان اقالیم افلاک را از تصرف در داخل طبیعت عزل کرده میر ریاحین را بیم لشکر غارتگر
سرما در زیر برف متواری شدند نظم نهال لاله را سر چنین شده آینه آب آهنین شده هر برگ کز جلوه کرد گستاخ در ره عیش
آمد از سر شاخ اگرچه تاراج گورستان درختان باغ و بستان از یاسمن ماصیان صحرای محشر عریان ساخته بود اما فرمان فرمایی دی
و بهمن همه را پوستین قاقم عنایت فرموده قلل جبال از کثرت برف چون دشت هامون در نظر یکسان می نمود چمن را که چندین الوان
ریاحین در مهد زمین بود جز نرگس قرة العینی نمانده همگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دل مرده شده بودند نظم جز مردن
آتش تمنا نداشت که در زندگی تاب سرما نداشت ز برف اندران وادی جان گسل زمین و فلک شده هم متصل ز سرما وی آهن
شد چو در کوره چو طفلان ز مکتب برون جسته بین بسوی شنود دیده سر کوه ان کرشمه در یکش نه آتش نشان دلیلات سماوی از سرما
بر روی برف افتاده مجال گریختن و پروا کردن نداشتند و مردم هر کوی از ان طیور صید کرفتند و بنظر اشرف اعلی میاوردند خاقان
اسکندر شان از احال العجائبات حادثه بود چیزی که در هیچ زمانی از ان نشان نداده سر راه بدین نهج نمی بوده بعد از ان آنحضرت فرمودند که عساکر
نصرت فرجام و میران خاندان ابو رضخلعه ترتیب داده غازیان قلعه ساخته شده در رفعت با قلة الافلاک لاف برابری میزد از سر جانب دیگر
کشاده از فاقان اسکندر شان در زیر قلعه بوجه جمعی را مقرر فرمودند که اندرون قلعه باشد جمعی دیگر را فرمودند که از بیرون حمله نمایند
یورش نمایند خود نیز بسعادت از جانب دیگر یورش نموده قلعه را مسخر کرد بعد از انکه سلطان ثوابت و سیارات اوایل برج ربیع منزل
ساخت آنحضرت علم عزیمت بصوب [illegible] بر افراخت و در لنکر کنان در مرغزار [illegible] نزول فرموده یکشب در انجا توقف نموده روز دیگر
کوچ کرده در قریه [illegible] فرود آمده [illegible] و از انجا توقف نموده روز زیارت خطیره مقدسه منوره کوه دیده در خانهای سلطان
حیدر نزول اجلال فرمود و از انجا بطرف [illegible] در اثنای راه معلوم شد که یکی از اولاد میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین باراتی
با جمعی مردان فتنه انگیز در [illegible] گوکچه دنگیز نشسته اند و اطراف آن دیار را تا [illegible] جمعی در پیش خود جمع ساخته غافل از انکه چون با یلی که
از سوری پاپند باید سلیمانی مصور نتوان بند و از زاغ قبقوری که بغارت برند درع داودی بهم نرسد و از دراج که از عقاب تاراج نماید کوس
پادشاهی بهم نرسد و از مضمون این ابیات غافل گشته که شعر نقیصه شان افسر عز و جاه زر از فرق درویش پشمین کلاه زدست جم آور
برون جام زر نه [illegible] اندست در یوزه گر ز بال عقابان بپر مگس به پایان نیست در خورد تیر توان تیر کوه دارد بیشتر بخت تا ز تاج
کاتب تیر بخت بپر و اندوش [illegible] زکیش چو بو نیز پوشد کسی از نیست نیش و خاقان اسکندر شان در دفع استیصال او با ارکان دولت
قاهره مشورت نمود در آن اثنا قاصد از جانب شاه الیه بعرض سامی رسید آمده نامه آورد مضمونش آنکه اگر همای همایون فال دولت
شاهی ظل الهی سایه بر مفارق مخلصان اندازد غاشیه اطاعت و فرمان برداری بر دوش گرفته بمطاوعت رایات جلال نهضت فرماید چون
سایه در قدم بوده آنچه شرایط خدمتکاری و لوازم یکجهتی و جان سپاری باشد بتقدیم رسانیده شود چون نشان اخلاص و اعتقاد بیکنا
درگاه ظفر پناه در هر ورقی کمینه بکیفیتی جان بیست که نقش ما سوی را از لوح دل فرو شسته و جذبه موت و اختصاص در بهار ی
خاطر بعشق جاری گشته بجای همت هویت صنعت اتحاد نشسته هر آینه محبت چنین از خلل تغیر خالی و از زلزال تبدیل عاری
خواهد بود بیت چنان مقید اخلاص گشته مرغ دلم که هیچ جانب دیگر نمیکند پرواز خاقان اسکندر شان دانسته که تملقات
بیفروغ و تکلفات آمیخته بدروغ است اذعان آن مقالات نفرمود اگر ابنای زمان بهر گونه دم محبت و اخلاص زنند و بهیچ
نوع از تکلف اظهار ارادت نمایند چون بنظر تأمل بر احوال ایشان ملاحظه رود از منزل هستی بصد مرحله دور و از طریق

سلوک و یکجهتی بصد مرحله دور بود بیت وفا مجوی ز دوران که هیچ کس نشنود بهیچ دور ز گلزار دهر بوی وفا بعد از ان آنحضرت روزی چند
در گوکچه دنگیز لنگر اقامت انداخت سلطان حسین باراتی از توقف آن انجانی خبر دار شد از بیم مکر و فریب و [illegible] خدعه و [illegible]
و حیله در میدان بارگاه معلی شتافته بعد از تمهید قواعد الاعتقاد بسامع آنحضرت رسانید که اگر خاقان اسکندر شان کلبه احزان مخلصان را بشرف
حضور مشرف گرداند هر آینه از این شرف تاج مباهات و افتخار بر فرق فرقدان نهاده [illegible] خواهد رسید و کدورات موروثی بصفای
ظاهری مبدل گشته قاعده اخلاص بنوعی تاکید خواهد یافت که از وقوع حادثات زمان تزلزل نخواهد یافت خاقان اسکندر شان و ارکان دولت
قاهره بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت دعوت دیدند و تکیه بر لطف فان حسبک الله هو الذي ايدك بنصره وبالمؤمنين کرده متوجه منزل
سلطان حسین باراتی شدند [illegible] سرکرده فوج فوج بدرگاه معلی می آمدند چنانچه در وقت توجه رایات نصرت آیات بسمت
اردوی سلطان حسین باراتی هزار سوار و پیاده همراه بودند چون شاه عالم پناه از غل ایشان مطلع بود سخن داشت که خیام عساکر
نصرت آثار محاذی معسکر باردوی سلطان حسین ممزوج و مخلوط نباشد و موازی سه روز در حوالی اردو توقف نموده در
ایام سلطان حسین در مراسم خدمتکاری و جان سپاری و فرستادن تحف و هدایا بدرگاه معلی و اقامت جمیع ارکان دولت قاهره تعلل
و تهاون نکرد و خاقان اسکندر شان چون دید که از سحاب موافقتش قطرات مطرات نفاق متقاطر و [illegible]
منزل [illegible] دید و با ارکان دولت صلاح نهضت دید سلطان حسین از این داعیه واقف شده امرا و اعیان بارگاه عرش اشتباه طلب نموده
در توقف نواب کامیاب مشاورت میکرد امرا قبل از انکه حکایات توقیف بعرض اشرف اعلی رسانند بنوعی جواب گفتند که سلطان حسین
بغوایت استدلال نموده که توقیف متصور نیست و [illegible] بعرض قبول نخواهد افتاد بعد از انکه امرا متوجه پای سریر خلافت مصیر گشتند
سلطان حسین بخاطر گذرانید که بهر نوع که تواند خاقان اسکندر شان و امرا را گرفته اسیر بند و زنجیر گرداند غافل از اینکه طلوع
تباشیر صبح صادق را بمشام ظلام دجی نتوان نهفت و هجوم شمایم فرخنده نسایم مشک اذفر را سحاب ایام در زلف صبا مستور نتواند داشت
و بکسی که از تار عنکبوت ساز نشین بران را بدان بند نتوان کرد و [illegible] از برای ملعب ساز نه پیل دمان را از پای نتوان
در آورد سلطان حسین بخیال محال و اندیشه باطل طرح صحبتی انداخت و از مقربان درگاه معلی التماس کرد که منزل ظلمانی را بنور حضور آنحضرت
رشک ارم التی لم یخلق مثلها فی البلاد نمایند امرا چون غدر و مکر او را معلوم داشتند خاقان اسکندر شان را بیماری عارض کرد فی الواقع [illegible]
دانستند و حسین بیک لله در خلوت خاقان اسکندر شان گذاشته باقی ارکان دولت بمنزل سلطان حسین باراتی برسم ضیافت حاضر
شدند و عذر خواهی کردند که مزاج خاقان اسکندر شان از صوب اعتدال رو بنهج انحراف نهاده میسر نشد که بصحبت شریف رسد سلطان حسین
از اصل قصه [illegible] نمود لوای لهو عیش و عشرت در آن روز بر افراخت و از مراسم ضیافت و مهمانداری چیزی فرو نگذاشت چون روز بآخر رسید
امرا رخصت انصراف یافتند بخدمت شاه شتافتند خاقان اسکندر شان صلاح چنان دید که بی رخصت سلطان حسین از آن منزل کوچ کنند
و متوجه چخور سعد شوند چون شب ظلمانی پرده مشکین خود را نقاب ضوء آفتاب ساخت و در خیمه [illegible] گردون مشاعل ثوابت و سیار
بر افراخت سلطان حواس فرق انام را عاطل گردانید شاه عالم پناه امر فرمود که هرکس از غازیان نصرت قرین خیام را از کثرت شموع و مشاعل
نمودار سپهر فیروزه فام سازند و دیکها را بار کرده آتش در زیر دیکها بر افروزند تا از دور در نظر مردم چنان نمایند که در معسکر ظفر اثر
طعام طبخ می نمایند بعد از آن شتران کوه پیکر و استران برق [illegible] در زیر بار کشیده روانه شدند سلطان حسین و مردم اردوی وی از نهضت
و کوچ کردن غافل گشته از شموع و مشاعل و التهاب نیران [illegible] استدلال الاستقرار و سکون کردند روز دیگر که شموع و مشاعل انجم از
پرتو نور آفتاب محو و منطفی گشت سلطان حسین از نهضت خاقان اسکندر شان واقف شد آتش غضبش اشتعال یافته از عقب شاه ایلغار
کرده نزدیک بمعسکر ظفر اثر رسید خاقان اسکندر شان از کثرت غفلت آن بد اندیش [illegible] در میدان بحکم نهاده خوف در دل بد اندیش
خوف در دل نهاده [illegible] روی بوادی [illegible] نهادند بعد از آن خاقان اسکندر شان بچخور سعد رسید و از انجا نیز کوچ کرده در [illegible]
نزول فرمود ذکر [illegible] قراجا الیاس [illegible] چون آفتاب عالم آرای شاهی [illegible] از مطلع الطاف پادشاهی [illegible]

لاع وجوخشان نکشیده هر کس نسبت بخاقان اسکندر دم از اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر ظفر اثر می‌شتافت از انجمله قراجه
الیاس با فوجی از صوفیان روم احرام درگاه فلک اساس که کعبه حاجات و مرادات است بسته و قدم در راه نهاده بعد از قطع مسافت و پس
آفتاب در شوره گل فرود آمدند که از انجا عبور نموده در بحور رسید عرب با طیور ... و شغل که بهادری بود چپ پلتن ... از لشکر
شکن در انجا قلعه داشت بحکم جوانمردی بر قراجه الیاس و صوفیه مطلع شد و باستقبال نمود و طرح ضیافت انداخت و چند نفر صوفی قدیم را ...
فرود آورده و بلوازمات صوفیان بعنایت ایشان مأمور کردانید صوفیان بقدر وسع و امکان بلا فاصله در آمده ... خود را از آن دریای
ذخار بیرون آورده بساحل نجات رسانیدند و متوجه درگاه معلی شده صورت حال را بعرض رسانیدند آتش غضب آن امیر ... از استماع این
ترک ادب ملتهب گشته با فوجی از بهادران بجانب قلعه ... الغار فرمود و چون ... از توجه خاقان اسکندر شان خبر یافت قلعه را بعمدتر
سپرده بوادی فرار شتافت آنحضرت با فوجی از دلیران تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسید و غازیان بنهب و غارت مشغول شدند فوجی از ...
بعزم جدال بمیدان قتال آمدند خاقان اسکندر شان بقتل ایشان فرمان داده جمعی کثیر از اعادی دولت ... افتاد ... وغرور
با غنایم نامعدود ... ظفر توامان متوجه ترجان شدند و از انجا به سیلاق ساروقیا رفتند و رحل اقامت انداختند در انجا خبر آوردند که خروس
بمغار ... کرده بمردم آزار مشغولست خاقان عالیشان عازم دفع آن نابکار گردیده سپاه انجم عدد آن دو را بر کار ...
الآو اران لشکر ظفر اثر از مغار بیرون شتافته خاقان شیر دل با وجود آنکه سیزده ساله بود متوجه کشتن آن دد گشته بیک تیر آن سبع مهیب را
... نموده ... بمنزل شریف تشریف آورده و تا دو ماه در انجا بسر برده بعد از آن متوجه آذربیجان گردیدند گفتار در قضایا
که در ولایت خراسان واقع شد در آن اوقات که سلطان حسین میرزا در استراباد بود بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر ذوالنون ارغون
از زمین داور با سپاه ظفر اثر بولایت هرات شتافتند از نواحی و حوالی ارکان دولت پادشاهی هرچه یافتند بتصرف خود در آوردند از شیوع
این خبر امیر علیشیر و محمد ولی بیک و سایر امرا باضطراب افتادند چون بدیع الزمان میرزا ... امیر ذوالنون ... متوجه گردیدند ...
بلوکات ... تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذوالنون ... لشکر ارغون خیال محاصره هرات نموده بشهر
آمده گفتند که امیر ذوالنون با لشکر انبوه نزدیک رسیده است و اکر امرا بجنگ بیرون روند غالب ظن آنست که دستگیر کردد ... حال
محمد معصوم میرزا از جانب ... بهرات رسید میر محمد ولی بیک ... با ... سوار ... شاهزاده عالیمقدار از شهر
بیرون رفته در قلب میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت
و از انجانب بدیع الزمان میرزا با فوجی از دلاوران در نواحی ... با امیر ذوالنون بپیوست در محل ... قراولان عسکر ظفر نشان
خبر رسانیدند که ... امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده ایشان را استقبال نموده در نواحی ... آن دو لشکر
پر خشم و کین بهم رسیدند و از ... آتش حرب در افروختند و از نیران قتال ... بر داشتند ...
در آن اثنا بدیع الزمان میرزا ... هرات را از ... سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی فرار
نموده بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر محمد ولی بیک بشهر در آمدند ... بدیع الزمان میرزا شهر را احاطه کرده طمع
داشت که ... شهر را بدو دهند سپاه را اجازت حرب نداد بعد از چهل روز خبر مراجعت سلطان حسین میرزا بتواتر رسید
امیر علیشیر کسی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و ... از مقابله پدر بترسانید بنابر آن میرزای مذکور از پل مالان بطرف غرجستان شتافت بعد از آن
چندی روز سلطان حسین میرزا بهرات رسید قضایای که در خراسان واقع شد درین سال محمد حسین میرزا متوجه اسفراین شده ...
ملک الدین را بقتل آورد چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن ... خبر یافت عزم رزم محمد حسین میرزا جزم کرده از سبزوار
بیرون خرامید امیر محمد قاسم و مقدم لشکر استرآباد که سردار ایشان محمد بیک کوکلتاش بود ... نموده محمد قاسم بزخم
تیر از پای در افتاد و محمد کوکلتاش ... مظفر حسین میرزا رسید ... فرار نموده بطرف ...
شتافت ... میرزا نیز بعد از استماع این خبر ... محمد حسین میرزا ... از استراباد

تا نیشابور

تا نیشابور تصرف نمود گفتار در قضایای که در بلاد روم واقع شد درین سال پادشاه روم با سپاه زیاده از ...
هامون ... روزگار کرد چند جهت آلات جنگ توپ و تفنگ جمع آورده و کشتی بسیار از هر دیار بجهت ساختن
توپها و ضربزنها در سفاین کذاشته از انجمله دو کشتی بود که باصطلاح ملاحان فرنگ و روم ... کوکه کویند ساختن
و آنچنان کشتی جز ملوک کسی را استعداد نیست زیرا که خرج هر کدام بیست و چهار هزار اشرفی است اسامی و اصناف کشتیها ...
است ۱ کوکه ۲ مادنه ۳ بارچه ۴ قدرغه ۵ قالیان ۶ درجبه ۷ قسمی که موصوف بقدرغه است بادبان ندارد و حرکت
او به پاروست اما از جمیع اقسام کشتی اسرع است بیت توسنی در جابکی چابکتر از باد صبا ۞ مرکبی از تخم صرصر ... روان ۞
انکه ... که معروفست برمثال کمان در میان تیر ... بر عکس تیر کمان همیشه کمان همچو تیر روانست و تیر او همچو کمان همیشه بر جاست
بیت زیر این چرخ مقوس بس که باشد مهمان ۞ بهر حفظ خویش دارد تیر در بر چون کمان ۞ و قسمی که او را بادفر کویند ...
وسیع و کشاد بیت ماهی اژدر صلابت اژدر ماهی روش ۞ ... سیمرغ سیماب آشیان ۞ در تهور چون نهنگ
و از نهنگ ... ۞ ... صاحبقران ۞ ... نیم خوشدلی ۞ بیش از انسان
نکرده قطع بحر بیکران ۞ ناودان شکل است و استادان صنعت ... ۞ ... ناودان قسمی
دیگر که بقالیان موصوفست بر وضع بادفر است اما کوچکترین اصناف کشتی و سریع السیر است بیت جهنده مرکبی پا
در هوا ۞ چو بادش دم بدم بر آب رفتار ۞ چو استر کوه کوهان و سر افراز ۞ ز ... خروشان و کف انداز ۞ سلطان بایزید
در هشتم شوال سنه ۹۰۵ با سپاه بسیار بجانب مقصد نهضت نموده داود پادشاه حاکم کلی بولی را با سپهسالاران بحر و جنود ...
قهر و جماعت ملاحان سیاحت شعار و عمدة الصلحاء رئیس کمال و ... دریا بار رئیس براق دو کشتی که کوکه
کویند سوار شده و سیصد کشتی دیگر ... با تفنگ و ضربزن بسیار بجانب ... بولی روانه شدند که از انجا
بجزیره موره توجه نمایند و از کنار موره بحوالی ... در آیند سلطان بایزید نیز از جانب خشکی قلعه را احاطه کند
اهل کشتی بادبانها افراخته روانه شدند بیت چو بادبان و باد دستان کشت ۞ شتابنده با مرغ همراه کشت ۞ بدینکونه
تا در گذشت آفتاب ۞ همی کرد کشتی برفق شتاب ۞ چون بجزیره موره رسیدند از انجانب والی ... که صاحب ...
بود آگاه کردید وی نیز لشکر عظیم با کشتی بسیار با توپ و تفنگ بسیار عازم جدال و قتال شد در آن اثنا باد مخالف
مراد بلکه برضای کافران وزیدن گرفت رومیان کشتیهای خود را در جای محکم در آوردند و قریب بیست روز توقف کردند
و خبر این حادثه را بسلطان بایزید فرستادند بنابر آن سلطان پاشا ... که وزیر ... بود با جمعی از بهادران
ظفر شعار بدفع قوم کفار فرستاد و باد مراد وزیدن گرفت و جنود فرنگ با صد و پنجاه کشتی قلعه مانند که در هر کدام
هزار مرد همه با آلات نبرد و در هر کشتی ده فرنگی و بیست ... و هر توپ ... که پنجاه من سنگ می‌انداخت در برابر
سپاه روم می‌آمدند و ... بر افراختند و از انجانب رئیس کمال و رئیس براق
متوجه اهل نفاق شدند و توپ و تفنگ و ضربزن انداختند و از صدای ضربزن ستاره در آسمان راه کم کرده غریو کوس
و صدای نای و ناقوس بعیوق بر آمد در اثنای جنگ از سپاه فرنگ دو ... کوکه کوه مانند که دو هزار مرد در آن بود و یک
بارنه و یک بارجه که در و پانصد شخص بود حمله روی بر سپاه روم آوردند و قلابهای آهنین بر کشتی رئیس براق انداختند
و هر چند رومیان جهد کردند که کشتی خود را از قلاب کافران خلاص کنند میسر نشد آخر الامر دو کشتی فرنگی و یک کوکه
رومیان سوخته کمال بیک و ... و رئیس براق با پانصد نفر از رومیان شربت زهر ... در کشیدند و هفتصد
نفر دیگر که بدریا افتاده بودند بکشتی در آمدند و سپاه روم هفتصد نفر فرنگی را که بدریا افتاده بودند بقتل آوردند و یک
بادنه و یک بارچه فرنگ را بضرب توپ شکستند و یکهزار و پانصد فرنگی غرق گرداب فنا شدند و یک قالیان فرنک

نیون کرده موازی سیصد و پنجاه نفر را به راه عدم فرستادند و نزهاته بر اهل شرک حصار روز و شب با شتاب کرد و روی
دریا از خون ایشان همچون لعل چون گردید و سپاه قزلباش تمام و ثقله راه فرار پیش گرفته متوجه عینه بختی شدند بعد
از سه ماه کافران که واله از این روی سپاه راه فرار پیش گرفتند و رومیان از جانب بر و بحر قلعه را در میان گرفته خوف
بسیار با اهل حصار مستولی گشته قلعه را تسلیم نمودند سلطان بایزید حصار را به عمال رسانیده سپرد و خود بجانب
مراجعت نمود و حکم کرد که سنان پاشا و مصطفی پاشا و قلعه دیگر در برابر حصار بنا نهند پاشایان مذکور با اندک
روزگاری بدان قلعه استوار در مقابل دیگر ساختند **وقایع متنوعه** درین سال سلطان حسین میرزا حکومت بلخ را
با توابع بر بدیع الزمان میرزا داد و نام وی را در خطبه ردیف نام خود گردانید **متوفیات** مولانا حسن شاه در اوایل
جوانی در ملازمت سلطان حسین میرزا می بود در آن روزها سخن بذکر معایب ملوک رسید مولانا حسن شاه هر یک
از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب میگردانید میرزا سلطان محمد از وی پرسید که من چه عیب دارم مولوی گفته
که غیر کاهلی در شما عیبی نیست پادشاه مذکور گفته که کاهلی ما را از کجا دانسته گفت از آنجا که می توانی گفت که ده هزار دینار
بمولانا بدهید و نمیگویی میرزا سلطان محمد در خنده شد و بهفت هزار دینار بمولانا عنایت کرده مولانا گفت که اینک از غایت
کاهلی در میان را ماندی مدت عمر مولانا زیاده از صد سال بوده **علماء الزمان** مولانا مسعود شیروانی در علم کلام و منطق
و حکمیات اعلم علماء خراسان بود سالها در مدرسه گوهرشاد بیگم و مدرسه اخلاصیه بدرس و افاده مشغول بود بعد از فوت
قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم داده در مدرسه عباسیه علم افادت برافراشت از جمله تصانیف نفیس
شرح حکمة العین **وقایع سنه … و تسعمائه ظهور خاقان اسکندرشان** چون خاقان اسکندرشان در آذربیجان نزول فرمود
از طوایف مریدان صوفیه هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و روملو و تکلو و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفی
قراجه داغ از آن جمله محمد بیگ با دویست نفر از اولاد و اتباع خود و عابدین بیگ شاملو با سیصد کس بدرگاه جهان پناه جمع
شدند خاقان اسکندرشان بعضی ارکان دولت قاهره را طلب فرموده امر کرد که با یکدیگر مطارحه نمایند که بکدام طرف توجه لایق
است بعضی گفتند که در آذربیجان قشلاق باید کرد تا سایر صوفیان و مریدان مرتبه بما ملحق شوند و جمعی عرض کردند که درین
زمستان متوجه غزای گرجستان قرقو شویم و فرقه دیگر بجوی سعد را لایق دیدند چون بسامع جلال رسانیدند آنحضرت قرار
داد که امشب من هم استخاره خواهم کرد و آنچه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین امر فرمایند از آن بعمل خواهم آورد روز
دیگر امرا را بپای سریر شاهی طلب داشته فرمود که دوش از ارواح مطهره معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر تحقیق
شد که توجه رایات جلال بصوب شیروان مقرون بصلاح و صوابست بنابران عنان عزیمت بطرف شیروان انعطاف داد بعد
از وصول بمنزل … رای اصابت آیین چنان اقتضا کرد که خلفا بیگ را بصوب گرجستان فرستد خلفا بیگ بحسب فرمان با فوجی
از دلاوران بصوب گرجستان … ایلغار کرده و غنیمت بی نهایت گرفته باردوی همایون ملحق شدند خاقان اسکندرشان
در آن ایام الیاس بیگ را با فوجی از صوفیان … و بر فتح قلعه … فرستاد و الیاس بیگ با جنود … متوجه آنحصار
سپهر اساس گشته … حصار را بیکی از معتمدان خود سپرده رایت عزیمت برافراشت جنود ظفر قرین آن حصن حصین را
مرکز وار در میان گرفتند و متعلمان … با خاطر … با تیغ و کفن باردوی اعلی … شتافتند **بیت** کفنها
بگردن در آویخته سرشک ندامت بر رو ریخته و آفتاب … ایشان را باستان اقبال آشیان فرستاد و آنحضرت بنظر
عاطفت در ایشان نگریسته و ضبط قلعه را بدیشان … نمود چون خاقان اسکندرشان در منزل … نزول
اجلال فرمود … توجه بجانب اردوی همایون آورده باستان خلافت آشیان رسید و روی نیاز بخاک راه
سود و گرد انفعال بر جبهه حال نشسته و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل بسته از حرکات ناپسند خود شرمسار

با پادشاه شیروانات

و بعنایات شهریاری امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت از جرایم خاطر ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت
قابلیتش پوشانید و بعد از آن فرمان همایون شرف نفاذ یافت که بیرام بیگ قرامانلو با فوجی از مردم ذوالقدر پیش از
موکب نصرت اثر بکنار آب کر شتافته از معبر … عبور نمایند این بیرام بحسب مرام بجانب مقصد روان شده آن
معبر را قابل عبور لشکر ندانست و متحیر ماند چون خاقان عالیجاه بکنار آب کر رسید عنان یکران بطرف آب انعطاف داده
عساکر متعاقب وی اسب در آب افکندند و مجموع عبور نمودند … غازیان به
تیغ بی دریغ آتش صفات خرمن حیات ایشان را بشورانیدند درین حال سواری رسید خاقان اسکندرشان از وی احوال
فرخ یسار پرسید وی گفت که در مجلس فرخ یسار مذکور شد که خاقان اسکندرشان متوجه شیروانات است و شیروان شاه
گفته اگر او بدین حدود آید … خاقان اسکندرشان از شنیدن این خبر دانست که آتش فتنه
شیروانشاه جز باستعمال شمشیر آبدار … انطفا نپذیرد و … لشکر شیروان را غیر از صرصر حمله مردان صفت انقطاع نگیرد
بنابران با سپاه فراوان متوجه … شد ساکن آن مکان بعرض خاقان اسکندرشان رسانید که شیروانشاه با خیل و سپاه در پای
قلعه … نشسته و در صلح و سلاح بروی … بعد از آن شاه عالیجاه متوجه شماخی و در آن اثنا خبر رسید که پادشاه شیروان با فرقه
ناقص الایمان در بیشه که در حوالی … واقع است فرود آمده و گرداگرد اردوی خود را چپر کشیده چون خاقان اسکندرشان بشماخی رسید
از ایلغار … گردید … شیروانشاه با خیل و سپاه … بموضع جبانی … چون خاقان اسکندرشان از قریب … الفات
واقف شده بتعبیه سپاه نصرت شعار که عدد ایشان هفت هزار بود اقدام فرمود فرخ یسار بیست هزار سوار و شش هزار پیاده جرار که همراه
داشت بر سر بیشه صعود نموده همت بترتیب لشکر گماشت بعد از آن دلیران جنگجوی و بهادران رزم خوی در میدان کین تاختند
و زلزله در زمین و زمان انداختند تیغ یمانی حرکت سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرفشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس بدن
فانی بپرانید اژدهای سنان بطعن پیر و جوان زبان دراز کرده تیر خارا گذار چشم هر کس را … چشمه خونبار …
گردانید و سپر چین … افکنده سخت رویی پیش آورد **بیت** افکنده سپر که در ابرو … با تیغ در … سخن گوی … در آن اثنا شیروان
شاه با فوجی از طایفه گمراه پای جلادت پیش نهاده و … از ایشان … داده … مبالغه نمودند که از
سهام خون آشام ایشان … شدید الانتقام سپهر … آفتاب را در سر کشید **بیت** سپرها شبک شده از خدنگ … از آن کرده
نظاره مردان جنگ … بجوشن نشد احتیاج کسی … بلند آهنین شد ز پیکان بسی … ز بس سر فتاده … ز شاخ … شد روزی زاغ و
کرکس فراخ … شیروانیان چو کار ایشان روی بر نشیب آورد … و سنان آتش فشان
غازیان چون عروج دولت ایشان زبانه بالا کشیده خرمن زندگانی میسوخت در آن اثنا بواسطه … میمنه و میسره خاقان
عالیجاه بهم برآمده فرخ یسار خیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرده بشیروانیان در زیردست و پای ستوران افتاده دیگر
مجال تیر انداختن نیافتند دلیران لشکر شیروانشاه از حملات آتش کین چون بادی آمدند و مانند آب باران روی بر … خاک
آورده بعضی آب حیات را بباد فنا دادند از تاب زخم سنان آتش فشان سینه پرکینه بر خاک هلاک نهادند در آن اثنا خاقان
اسکندرشان با فوجی دلیران که هر یک پلنگ قله هیجا و نهنگ دریای وغا بودند سمند جلادت بجانب دشمنان تاخته بیک حمله
جمعی را بخاک هلاک انداختند آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بمحض عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان
والا گهر وزید و … شیروانیان … و تمامی احوال … در عرصه قتال گذاشته معنی
من … بیت سواران شیروان از آن تیغ تیز گرفتند در پیش راه گریز شیروانشاه بحال تباه و روی
سپاه بجانب قلعه … نمود جمعی از عساکر ظفر ماثر تعاقب نموده نمیدانستند که او شیروانشاهست نزدیک بقلعه از
عقب رسیده از اسب پیاده کرده سر … جدا ساختند و یراق و اسب وی را شناختند بعد از آن سر وی را بجسد وصل کرده بشناختند

و از برج قیلاون منارها ساختند و خاقان اسکندرشان سه روز در آن مکان توقف نموده آنگاه متوجه شماخی گردید در
نواحی بلده قضات و سادات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان باستقبال آنحضرت استعجال نموده بشرف بساط بوسی مشرف
شدند خاقان اسکندرشان در تخت شیروان متمکن گشته علم کرفت در آن اثنا خبر رسید که شیخشاه ولد فرخ یسار که در روز محاربه
فرار نموده بود و حالا در شهر بغو قرار گرفته بقیة السیف لشکر شیروان بنزد وی جمع شده اند آنحضرت خلفا بیک را با سپاه نصرت
نشان بر سر شیخشاه فرستاد و موکب همایون نیز در آن صوب بحرکت آمد شیخشاه چون از توجه خاقان عالیجاه خبر یافت در کشتی
نشسته بطرف گیلان شتافت چون خبر فرار شیخشاه بعرض شاه ملایک سپاه رسید بجهت قشلاق متوجه محمودآباد شدند
در اثنای قشلاق منهیان بعرض رسانیدند که متوطنان قلعه باکو مراسم و لوازم خراج گذاری بجای نمی آرند و آن حصاری بود
موصوف بحصانت و معروف بمتانت کلمه **والسماء ذات البروج** درباره او آیتی **و بنینا فوقکم سبعا شدادا** از استحکام او کنایتی
بیت گذشته سر شرفه زاسمان بیگمان * زمین دیگر بود بر آسمان * سر کنگرش زاسمان بهره مند * زده پنجه در طاق عرش
بلند * درش بر صبا بسته راه عروج * قوی پایه مانند ذات البروج * چو ارباب همت سر شرفه بر فلک * چو دون همتان خندقش
بر سمک * فرمان عالی نفاذ یافت که از امرای عظام محمد بیک استاجلو و الیاس بیک ایغوت اغلی خنلو بجانب باکو روند و در گرفتن
آن حصار اهتمام نمایند امرا حسب الحکم بدان صوب رفتند و قلعه را در گرفتند و اهل حصار از غلجان تیر و سنگ
می انداختند و چون خطرشعار سپرهای جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان از تیر پیکان دیده دوزی می نواختند چند روزی
آتش جدال در اشتعال بود بعد از آن خاقان ظفرقرین متوجه آن حصن حصین گردید باولطمنق گشتند و کسی نزد زوجه قاضی
بیک که حاکم قلعه بود فرستاد که او را بنصایح و مواعظ سالک طریق صلح گرداند او فرستاده را بقتل رسانید بعد از آن ابوالفتح
بیک که از قبیل قاضی بیک حارومرا که بود نزد عورت مذکوره رفته او را از غضب خاقانی ترسانید و بر این تقصیر بقتل درآورد بعد
از آن غازیان بترتیب کندن نقب مشغول گشتند القصه نقابان خیره دست بقوت متین و کوه بران قوی بازو بسر تیشه جبال الله
چون خانه زنبور سوراخ کردند **بیت** کروهی قوی چنگ و پولاد تیشه * که چون موم سازند خارا به تیشه * نقبی در زیر آن سنگ
سوراخ زدند و در اثنای نقب بسنگی عظیم رسیدند و بسرکه اجزای آن را متلاشی ساخته یک برج قلعه را فرود آوردند ساکنان
قلعه بنمدهای الاجوب آن رخنه را گرفته سه روز دیگر قلعه را نگاه داشتند بعد از آن غازیان عظام یورش نمودند
بیت دلیران جنگی چو پیلان مست * بقلعه گشایی گشادند دست * شدند آن عقابان آیین ظفر * سوی آن بلند آسمان بقرب
سر باره فرسوده از دستشان * بلندی بدان گونه شد پستشان * نکردند اندیشه از تیر و سنگ * گرفتند آن قلعه را بیدرنگ
با آن که زبانی قلعه را بتحت تصرف درآوردند و بزخم شمشیر روشن جمعی را بقتل آوردند و طوایفی هفتاد نفر از اعیان باکو مصحف مجید
برکف گرفته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند خاقان اسکندرشان از جرایم ایشان گذشته سکان باکو هزار تومان بر سبیل
مال امانی ملتزم شدند غازیان عظام ترابی خلیل الله ابتر گرفتند و جسد او را بیرون آورده بسوزانیدند در گنبدی زر
بسیاری یافتند چون آنحضرت قلعه باکو را مسخر ساخت عنان عزیمت بقلعه گلستان معطوف ساخت زیرا که جنود شیروان در
آنجا توطن داشتند و خیال مخالفت بر لوح خاطر می نگاشتند در آن اثنا ساکنان قلعه بعرض اشرف اعلی رسانیدند که قلعه
بیترد در تصرف ولد قاضی بیک است و قلعه سرخاب در تصرف پدر شیخ هرگاه آن قلعه بتصرف اولیای دولت ابد مدت آید
ما نیز از روی رغبت قلعه را تسلیم می کنیم در آن اثنا در خواب خاقان اسکندرشان یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین در آمده امر فرمود که از پای قلعه گلستان برخاسته عنان عزیمت بجانب بیرون معطوف دار و صلح کن آفتاب سراف
برج گردون برآورد خاقان اسکندرشان ارکان دولت مثل حسین بیک لله و ابدال بیک و محمد بیک استاجلو و بهرام بیک شاملو
و خادم بیک را طلب نموده گفت که آذربایجان را می خواهید یا قلعه گلستان همگی گفتند آذربایجان آنحضرت فرمود که دوش امامان

دین

دین و هادیان طریق یقین الهام فرمودند که آذربایجان می خواهی از قلعه گلستان برخیز امر ایشان و توحید شروع نموده بعد از آن
بدولت متوجه آذربایجان گشت **در وقایع سنه سبع و تسعمایه و آمدن شیبک خان اوزبک بجانب سمرقند و محاصره نمودن شیبک**
درین سال سنه ۹۰۷ شیبک خان شیبانی با جمعی از ازبکان کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت امرا و ارکان دولت و مغولان
غولهیات بظاهر سمرقند خرامیده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان مهر و ماه رسانیدند سلطان علی میرزا چون طاقت جنگ صحرا
نداشت در دیوار بست شهر متحصن شد ازبکان قریب ده روز تمکن ورزیدند آنگاه آن طایفه فریب کمال جمعی را در کمین گذاشته نزدیک
بدروازه شیخ زاده تاختند سپاه سمرقند بیرون آمده بر ازبکان حمله کردند ایشان حرام زادگی کرده فرار نمودند و شهریان را بفضای
صحرا کشیده شیبک خان با فوجی بهادران از کمین در آمده جنگ عظیم در پیوست سمرقندیان را مغلوب گردانید چون شیبک
بنزدیک دروازه چهارراهه شتافت در آن اثنا جنگ سهمیه روداده اهل شهر سمرقند مغلوب گشتند و شیبک مظفر و منصور بار دیگر
خوجه بار گشت در آن اثنا خبر رسید که محمد باقر ترخان قریب ده هزار جوان جمع کرده بمدد سلطان علی میرزا می آید بنابر آن شیبک
خان باستقبال محمد باقر رفته در حوالی شهر دبوسی متقابلین متقاتل افتاده محمد باقر مغلوب شد بحصار دبوسی در آمد و شیبک
خان متوجه بخارا شد و مولانا محمد علی قاضی خواند میر را با پیشکش فراوان بخدمت خان فرستاد و شیبک خان حکومت بخارا را
بایر صالح عنایت فرموده خود متوجه سمرقند گشت در آن اثنا قاصد میرزا محمد صالح رسیده معروض داشت که امیر محمد باقر از
قلعه دبوسی بقرشی شتافته شیبک بنابر آن بطرف بخارا مراجعت نمود امیر محمد باقر که نزدیک رسیده بود بجانب قرشی باز گردید
چون شیبک به بخارا رسید حکم نمود که شهر را تاراج کنند لاجرم ازبکان شهر را بجاروب نهب و غارت پاک کردند و حکومت
بخارا را بر برادر خود محمود سلطان رجوع نموده متوجه سمرقند گردید و در حوالی شهر نزول نمود در آن زمان خواجه یحیی ولد
خواجه عبیدالله بران بلد استیلا یافته بود چنانچه سلطان علی میرزا بن سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید بن میرزا الغ بیک
بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان هر روز بملازمت خواجه رفته خلوت فرموده او را بحال می پنداشت چون شیبک چند روزی
بلوازم محاصره و محاربه اهل سمرقند پرداخت دانست که سلطان علی میرزا از خواجه یحیی ترسان آمده پیغام داد که چنان معلوم می شود
که خواجه یحیی درین دورها استیلا یافته امور ملکی را پیش خود گرفته چون همت ما متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردیده مناسب چنان
می نماید که بنزد ما آیی و در سلک اولاد صلبی انتظام یابی رقعه محبت آیین موحدت آنکه نزد سلطان علی میرزا فرستاده او را بعنایت
خود نوید داد شاهزاده طلاء خود را بر داشته با سی جوان از مردان کار باردوی شیبک خان در آمد شیبک در گاه پاشاه
زاده ساده دل ملاقات نموده آخر الامر او را بقتل رسانید خواجه یحیی هم با اکثر اخوان آمده بقتل رسیدند و مملکت سمرقند و ترکستان
و بخارا بتصرف شیبک خان در آمد از آن دون همت دست تعدی بمال رعایا دراز کرده بعد از چهار ماه خواجه ابوالمکارم که از اولاد حضرت
هدایت عبدالجلیل مرغانی بود قاصدی بدرگاه محمد بابر پادشاه که در اندجان قایم مقام پدر خود عمر شیخ میرزا بود فرستاده
فرمود که مناسب آنست که شاهزاده بر وجهی طی مسافت نماید که در فلان شب بسمرقند رسد که بنده دروازه شهر را برویش
بگشایم چون این پیغام به بابر پادشاه رسید با دویست و چهل کس از بهادران بعزم تسخیر سمرقند روان گردید چنانچه در هیچ
منزل غیر صبا کسی از حال بسعت نبود و هیچکس را در رفتن پیش نمیگذاشت تا در شب موعود بدروازه سمرقند رسید خواجه
ابوالمکارم آنحضرت را با مردم خویش بشهر در آورده دروازه ها را مضبوط ساختند بعد از آن بابر پادشاه بتحریک سمرقندیان قریب
بانصد نفر از مردم شیبک خان را بقتل در آوردند در آن شب جان فدا میرزا که در خانه امیر قطب الدین بود باتفاق مولانا عبدالرحیم
ترکستانی و ملازم شیبک خان فرار نمودند در آن اوان شیبک با هشتاد سوار و پیاده در نواحی قلعه دبیل نشسته بود
عظمت و اقتدار بر افراشته بود و جنود سلطان و باقی سلطان با جمعی بهادران در خواجه کرک که نزدیک شهر است مقیم بودند چون این
خبر بغضیت شیبک خان رسید با سپاه تسکین بدروازه آهنین آمد چون دانست که کاری نخواهد ساخت روانه ترکستان گشت

محمد بابر پادشاه با هزار سوار جرار از عقب خان ایلغار نموده در موضع حوحیر که کاردان ختلقی کنده بود شیبک خان
با جمعی از شجاعان شبیخون آورده از دست تیغ بندان استان بابری و چابکسواران میدان دلاوری مغلوب گشته بابر
پادشاه خندق را گذاشته روانه معسکر شیبک خان شد و از انجانب اوبیر با هشت هزار سوار در مقابل بابر پادشاه صف
کارزار بیاراست در آن روز زیاده بر هزار سوار تیغ بندان آستان کسی در ملازمت بابر نبود آنحضرت دست در عروه وثقی
و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده با جماعت اندک در برابر هشت هزار اوزبک غول بیابان عفریت دیدار صف کارزار بیاراست
و شمشیر تیز را از نیام آتش بر مخالفان حمله نمودند **بیت** کشیدند الماس تیغ از غلاف ❊ بر آمد ز دریای قیر آب صاف ❊ شمشیر
اژدها آهنگ همچون نهنگان دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می نمود و نوک پیکان خون
افشان دیده و دل اوزبکان را چون لعل بدخشان می ساخت **بیت** سراسر چو از عرصه کارزار ❊ ز پیکان در افتاد بی خویشتن تاب
خدنگ تنان فتح جویان شده ❊ بتن عاشقان از رگ جان شده ❊ چون غبار و بی ارغان شیبک خان بوادی گریز آوردند امرای اوزبک
بر شیبک گفتند که چون چمازی روز بر گردید صلاح آنست که فرار نمائیم شیبک با دیگر بهادران را با فروختن آتش قتال مامور
گردانید نوبت دیگر اوزبکان پر شور و شر جز ظل رایت آن پادشاه جمع آمده و جمعی از رفقای بابر فوجی از پیش در آمده شبیه
نموده بابر پادشاه از مقاومت عاجز گشته روی بسوی سمرقند آورد چون بدان بلد رسید جز انحصار چاره ندید ❊ چ
و باره را مضبوط گردانید شیبک با جنود اوان از عقب بابر پادشاه به ظاهر سمرقند خرامید شهر را مرکز وار در میان گرفت چون
ایام محاصره استداد یافت قحطی عظیم در سمرقند واقع شد بنا بر آن بابر سمرقند را گذاشته متوجه اندجان شد شیبک خان ❊
بشهر سمرقند واقع شد بنا بر آن بابر سمرقند را در اوائل هشت تیمور و امان گرفته بر انجا بر گماشت خواجه ابو المکارم بمصلحت آنکه کسی او را
نشناسد لباس خود را تراشیده روی بترکستان نهاد و فوجی از لشکر اوزبک او را شناخته پیش شیبک خان آوردند شیبک
از وی پرسید که ریش را چه کردی او این دلخواه بیت چراغی را که ایزد بر فروزد ❊ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ❊
اما این لطیفه فایده نداده قهرمان سیاست خواجه را بعالم آخرت رسانید شیبک سمرقند را دار الملک ساخته حکومت
ترکستان را باعمام کوچوم خان و سونجک سلطان کرد و الغ ایشان حکومت میرزا شاهرخ بن میرزا الغ بیک است داد
و حکومت بخارا را برادر زاده محمود سلطان بعد از بعد از آن متواتر و متعاقب سپاه اوزبکان را بتاخت ولایت حصار
شادمان و بدخشان و ختلان و قندز و بقلان می فرستاد و علم سلطنت افراشت **ذکر رفتن سلطان بایزید پادشاه
روم بجانب متون و قرون فرنگ** در اوایل سنه سبع و تسعمائه سلطان بایزید پادشاه روم متوجه شهر متون و قرون
گردید و آن بلاد از جزایر یونان زمین است بعد از یکماه خسرو عالیجاه بمورد رسید از انجا لشکر دیگر همه دریاد لوده لا
با کشتیها سماها و زورقهای بحر آسا بسر کردگی یعقوب پادشاه و داود پاشا ارسال فرمود و از انجانب والی جنک و سایر
پادشاهان فرنگ برای جنگ سیصد عدد کشتی الوند مانند بجانب سپاه رومیان فرستادند و چون جنود روم چون
آمدن آن قوم شوم را معلوم کردند ایشان نیز با کشتیها بلند عطورو حوحی مانند گروه گروه با عظمت و شکوه باستقبال
شتافتند بعد از استراحت چندین هزار صندوق سینهای کفار فرنگ از ضرب توپ و تفنگ چون کشتیها بروی دریا افتاد
و زورقهای دلهای پر خون آن کافران زبون مثل خیلم حباب در روی آب بتزلزل و اضطراب آمدند رومیان ❊
قلعهای تدبیر چهار بادبر را بجنگ آوردند در هر کدام هزار مرد و مجموع ایشان را طعمه نهنگ دریا گردانیدند بعد از آن
اشنا باد مخالف مراد آن قوم بر گشته روزگار وزیدن آغاز کرد بنا بر آن کافران بادبانهای کشتی را نصب کرده بجانب بحر اعظم افرار
رومیان قلعه متون را از جانب بر و بحر در میان گرفتند بضرب قرغان بروج حصار را چون دل مشرکان نوبرانه کردند
اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی جنک استمداد نمودند بنا بر اضطرار اهل حصار را رها کردند چهار کشتی باد و قطار ❊

با جوانان جرار بمدد مردمان حصار فرستادند تا غافل خود را بقلعه اندازند ایشان از سیصد کشتی رومیان گذشته
خود را بدر حصار رسانیدند فی الفور کشتیهای خود را آتش زدند سپاه روم از این حادثه متألم و مغموم شدند و اهل
حصار از غایت فرح بطرف ایشان دویدند و بنقل توپ و تفنگ مشغول شدند بنا بر اعتمادی که بر بلندی دیوار داشتند
بروج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند در آن اثنا سنان پاشا بیگلربیگی اناطولی با جمعی بهادران میدان
دلاوری بطرف رخنه حصار هجوم آوردند و بر برج قلعه صعود کردند و جماعت کفار برگشته روزگار در عین بهجت و
استبشار سپاه روم را در بالای دیوار دیدند فرنگیان سراسیمه بطرف ایشان دویدند سلطان بایزید فوج فوج لشکر بمدد
رومیان می فرستاد و آن روز از صباح تا رواح قابض ارواح بکار خود مشغول بود مشرکان از بیم جان بمغاره و خانهای آتش
پناه بردند تا روز آن قوم بد روز جنگ کردند و از غایت اضطراب آتشهای فروزان و نفط و بوره بر دیوار رها و چوبها زدند
بطرف رومیان می انداختند آتش در شهر افتاد و گروه گروه آن طایفه مکروه سوختند بعد از قتل اشرار غنایم بسیار
از نقود سرخ و سفید و دختران زیبا طلعت و پسران خورشید صورت بدست افتاد خوب رویان فرنگ نصیب رومیان ❊
با فرهنگ که هر کدام رشک نگارخانه چین و غیرت افزای نقش آزرنگ بودند در قید بندگی و اسار گرفتند سلطان بایزید
بعد از فتح انجا باستنبول معاودت نمود **ذکر رفتن سلطان حسین میرزا جهت دفع پادشاهی محمد حسین میرزا** چون خبر
استیلای محمد حسین میرزا متواتر و متعاقب بعرض سلطان حسین میرزا رسید بنا بر آن رایات نصرت آیات بجانب
استرآباد بر افراشت در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر باقر محمد برندق برلاس بدرگاه کواکب اساس رسیده منظور التفات
گردیدند چون محمد حسین میرزا از توجه پدر خبر یافت بوادی فرار شتافت سلطان حسین میرزا بعد از طی منازل استرآباد
نزول اجلال فرمود در آن اثنا کپک میرزا احرام ملازمت بست پادشاه امیر محمد برندق را باستقبال وی روان کرد و امیر
محمد برندق بشاهزاده ملحق گشته همعنان وی متوجه اردوی پادشاه شدند در این اثنا محمد حسین میرزا بجانب ایشان
ایلغار کرده در محلی که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و چوب متفرق بودند بکنار اردو رسیدند و کپک میرزا با امیر محمد برندق
کوتل بر ستیز اختیار نمودند تمامی اسباب ایشان را محمد حسین میرزا غارت کرده بجانب اترک باز گشت و کپک میرزا در
پل سنگین بر مقبوس شاه ظفر قرین فایز گشت در این اثنا محمد حسین قاصدان نزد بخت جان با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه
فرستاد سلطان حسین میرزا هم سلطنت استرآباد بوی داده متوجه هرات شد **ذکر حالات محمد کره که بر یزد مستولی شده
بود** در این سال سنه ۹۰۷ شخصی که موسوم بود برئیس محمد کره که موضعیست از تونسان و محمد کره ملازم شیخ علی بیگ
برادر بایندر بیک حاکم یزد بود روزی شیخ علی بیگ از ابرقوه بعزم شکار بدر رفت و کره دفتر حقوق تربیت شیخ علی
بیک برادر مراد بیک بایندر را بر طاق نسیان گذاشته جمعی را با خود متفق ساخته بیکبار بر سر اولاد و زنان شیخ علی بیک
رفته ایشان را از شهر اخراج کرد و آن بلده را متصرف گردید چون شیخ علی بیک طاقت مقاومت او نداشت کسی نزد وی فرستاده
متعلقان خود را استاده متوجه یزد گردید کره مرحم سخن جان بلرستان فرستاده لشکر طلب نمود بنا بر آن قریب سه هزار
لر نزد او با برقوه آمدند **امیر زکریا بخدمت خاقان اسکندر شان و عنایت یافتن** در این سال امیر شمس الدین زکریا که سالها
وزارت سلاطین آق قوینلو کرده بود بشرف بساط بوسی نواب اعلی مفتخر و سرافراز گشته عنایت شاهانه شامل حال او شده
منصب وزارت دیوان اعلی را بدو شفقت فرمودند و صدارت را بمولانا شمس الدین جیلانی تفویض فرمودند و هم در این
سال سلطان حسین میرزا ایالت مشهد مقدس منوره رضیه رضویه علی مشرفها الف الف سلام والتحیه را با ابیورد و نسا و باورد
بکپک میرزا عنایت در این سال ابو المحسن میرزا شنید که سلطان حسین میرزا بدرش حکومت مشهد مقدس را بکپک میرزا
داده وی بملازمت پادشاه شتافته منظور نظر گردید **ذکر احوال پادشاه شیروان** فرخ یسار بن میر خلیل الله بن سلطان ابراهیم

بن سلطان محمد بن کی قباد بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شیروانی شاعر از مداحان اوست و فرخ یسار
از نژاد انوشیروان عادل است در زمان فرخ یسار سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ قشلاق گرفت و بنا بر آنکه فرخ
یسار حسن پادشاه بر سلطان ابوسعید غالب آمد و از تاریخ این معلوم می شود بیت لطیفه ایست عجایب که لشکر او را
اوزون حسن ذم و تاریخ شیروان شاه هست اتفاقا شیروان شاه تاریخ جلوس سماست او درین سال در جبانی بدست
غازیان عظام کشته گردید چنانچه سابقا گذشت مدت سلطنت او سی و هفت سال بعد از وی ولد او بهرام بیک پادشاه شد و در اندک زمانی
فوت شده برادرش قاضی بیک بجای او منصوب گردید ذکر قاضی بیگی از وی ماند ذکر احوال حضرت امیر علیشیر و فوت او امیر
علیشیر بن امیر غیاث الدین کچکنه اجداد وی در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند
امیر علیشیر در ایام طفولیت همراه در خدمت سلطان حسین میرزا بسر می برد و در وقتی که آنحضرت در خدمت میرزا بابر
می بوده اند امیر علیشیر نیز ملازم بابر بوده بعد از وفات بابر میرزا سلطان حسین میرزا از مشهد بمرو شتافت امیر علیشیر
در آن ولایت فرصت یافته در آنجا تحصیل فضایل و کمالات نمود در زمان سلطان ابوسعید اوقات که از آن اندیشه اماشت
تمام نیافته بنا بر آن از خراسان بماوراءالنهر شتافت و در خانقاه فضل الله ابوالليثی ساکن گشته اوقات بمطالعه مشغول
کاهی با میر درویش محمد ترخان و امیر محمد حاجی که صاحب اختیار بودند اختلاط می نمود در آن ایام که سلطان احمد میرزا
بنا بر استیلای سلطان حسین میرزا متحقق شد از امیر حاجی اجازت حاصل نموده متوجه هرات شد و نزدیک عید با سلطان
حسین میرزا ملاقات نموده متوجه روز عید قصیده هلالیه را بمیرزا گذرانید این معنی موجب اعتقاد پادشاه شد تا بتدریج
کارش بجایی رسید که سلطان حسین میرزا بوی کتابت می نوشت و در پشت مهر می کرد و در القاب و تعریف او مبالغه تمام داشته
و بر نیموجه در قلم می آورد نه که جناب هدایت مآب معالی انتساب زبده ارباب دین و دولت و قدوه اصحاب ملک و ملت مورد
الخیرات و موفق للمبرات رکن السلطنة القاهرة عمدة المملکة الباهرة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب حضرت دولت السلطانی نظام الحق
والحقیقة والدین امیر علیشیر صانه الله توفیقه از جمله منقول است که روزی خواجه مجدالدین سلطان حسین میرزا را ضیافت
کرده بود و پیشکش بسیار کشیده هر چند در آن زمان قاعده نبود که چهار قب تاجیک در خدمت پادشاه بپوشند او بتشریف مذکور
مشرف گشته چنانچه قاعده جغتای است در جا زانو زده بعد از ساعتی هم در آن مجلس زانو زده امیر علیشیر فرجی خود که بر بالا زده
و دو امیری می ارزید جهت خواجه فرستاد خواجه مذکور آن فرجی را از بالای چهار قب پادشاه پوشید با وجود آنکه تا از نوش بود در جایزه او
فوت امیر علیشیر درین سال سنه که سلطان حسین میرزا از استرآباد مراجعت نمود امیر علیشیر باستقبال شتافت چون نزدیک بمعسکر پادشاه رسید
امیر علیشیر از اسب پیاده فرود آمد تا پیش پادشاه رود و ملاقات کند با پهلوی ... افتاد غافل بود بکلی ... خواجه عبدالله ...
دیگر بر گشت مولانا جلال الدین قاسم اندا ... نزدیک بحضور رسانید و بتقبیل انامل قیام نموده بواسطه شدت ضعف ...
نشسته و هر چند پادشاه ... احوال پرسید جواب نتوانست گفت پادشاه گفت ...
بشهر رسانند اطبا و حکما علامت سکته در وی ظاهر دیدند بعد از ساعتی فصد کردند زیاده از ... خون ... نیافت در
جمعه و برابر ... رسانیدند جانب تمامی اطبا ... جمع گشته نوبت دیگر فصد کردند ... نداشت در روز یکشنبه ...
انتقال نمود در تاریخ او گفته اند تاریخ ... نیکنفس ... العفو وفی وجیم از جمله تصانیفش جلد دیوان ترکی خمسه ایضا
مجالس النفایس ترکی محمد الملوک دیوان فارسی محبوب القلوب حالات پهلوان محمد ابوسعید خیر الابرار فرهاد و شیرین سد سکندری
لیلی و مجنون منشات ترکی مفردات در فن معما عروض ترکی حالات سید حسن اردشیر خمسه المتحیرین نصایم الحیرة و تعمیر ...
بقاع خیر کرده از آنجمله ... نهایت مشتمل طریف و خارجی بوده ذکر وقایع سنه ثمان و تسعمائه و ذکر جنگ خاقان اسکندرشان
بالوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه در آن اوان که خاقان اسکندرشان در حوالی قلعه گلستان بود قاصدی از نزد شیخ محمد

ماوراءالنهر

خلیفه

خلیفه که جهت تحقیق احوال امیرزاده الوند بقراباغ رفته بود رسید و بعرض رسانید که امیرزاده الوند با سپاه جرار و حشم بسیار بعزم جنگ
و پیکار از تبریز بشهر نخجوان آمده و محمود قراجه را با فوجی از لشکر ترکمان بطرف گنجه فرستاده که از قوین اولومی گذشته متوجه بلاد شیروان
شود چون خاقان اسکندرشان از کید مخالفان واقف گشت بیکبارگی زنجیر ابهام از قلعه گلستان گذشته متوجه آذربایجان گشت و جوشن
بیزار را بترتیب حسام ... بدان طرف آب کر شتافت آنحضرت از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور فرموده در الغو الی نزول فرمود
در اثنا خبر رسید که حسن بیک شکر اوغلی با جمعی از مخالفان بقراجه داغ آمده ابواب جور و بیداد بر روی رعیت آن ولایت گشاده
فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که از همین منزل بیری بیک قاجار با جمعی از غازیان عظام تکلو بدفع ایشان بروند بیری بیک بجانب
قراجه داغ ایلغار کرده حسین بیک شکر اوغلی مذکور تاب مقاومت نیاورده فرار نموده در نخجوان بالوند بیک پیوست بیری بیک اموال
بسیار و غنایم بیشمار در قبضه تصرف در آورده در بابا ارغلی باردوی همایون ملحق گشت و در همین منزل تحقق که محمد قارچی ...
بر روبالی گشاده با امید آنکه سیوری بدست آرد در دین اطراف و اکناف دامی نهاده بنا بر آن همای لوای همایون فال بالاقبال باز کرده در هوای
قشلاق حصاری مجاد بپرواز آمده تا رجوع حشمت کبوتر وار از نهیب عقاب با هزار اضطرار و اضطراب قدم ادبار در وادی فرار
نهاده در نخجوان بخیل الوند بیک ملحق گشت و رایات نصرت نشان بعد از فرار آن بدنشان از راه سلطان بود جو الی قراغاج متوجه نخجوان گشت
در اثنا عثمان موصلو با فوجی از دلاوران آق قوینلو نمایان شدند و از عساکر نصرت شعار بیری بیک قاجار و حلواجی اوغلی ... با جمعی
از غازیان دولت اقتدار بعد از بعدات شکر الهی و استمداد همت شاهی بر امید آنکه ... نمایند با جمعی از غازیان
قدم مسابقت پیش نهاده بر عثمان با فوجی از اشقیا که با او همدم بود بمقابله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و آواز بلند
از تحت الثری گشاده یافته از هر طرف جمعی کثیر بجانب هلاک افتادند و برق سنان های آبدار شعله غنا در خرمن استقامت انداخت و نوک
پیکان آتش افروز ... و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت بیت زره در آن کارگاه ... زره بدان پیکان گشاده گره نشسته
زبس تیر بر برج جنگ درخت خدنگی شده هر نهنگ عاقبت نسیم فتح و نصرت و بر توی بر پرچم رایات سالکان مسالک شریعت بوزید
و ضربت مخالفان از میدان ستیز بوادی گریز شتافتند و سپاه بهرام صولت جبر بخت قدرت آگین آن قوم بی دولت را از کوکبه عزت بخاک
مذلت انداختند عساکر ظفر شعار با غنایم بسیار بر معسکر همایون معاودت نمودند و عثمان موصلو را دست و پا بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند
قهرمان غضب بقتل ایشان فرمان داد چون این خبر نکبت اثر و شکست بامیرزاده الوند رسید با سپاه مانند امواج انجاد بسیار و بیان قطرات
امطار بیشمار چون کوه سنگدل و پولاد پوش چون سیل تند رو با افغان و خروش متوجه نخجوان شد و در موضع شرور قرار گرفت سی
هزار سوار که اکثر ایشان دل بر محاربه خاقان اسکندرشان و آنجناب حضرت شاه عالیجاه بتأیید ربانی با هفت هزار سوار که اکثر بی جبه
و جوشن بودند در برابر مخالفان در آمدند خاقان با تهور ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان بعزم ترتیب صفوف مصاف رزم سالکان مسالک
خلاف بلا بلبل ... حمایت الهی جل ذکره پوشیده بیت زره بر تن شاه مالک رقاب پر از نور چون چشمه آفتاب نهان
زیر جوشن بصد فر و هنگ بدانسان که در موج دریا نهنگ بتأیید نامتناهی سواد کشور در تعبیه سپاه ظفر ... اهتمام ...
رسانیده میمنه و میسره نصرت شعار را با امرای نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک ده ده و بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک و محمد بیک
استاجلو و ... بیک شاملو و قراجه الیاس بایبوردلو و بیری بیک قاجار و سارو علی مهردار بوجود ایشان محکم گردانید بیت
... گرد چون الوند کوه بیارا ... صف چو الوند کوه و از آنجانب امیرزاده الوند با جنود شقاوت ورود ... اشارت فرمود
که شتران اردو را تمامی جمع کردند و بزنجیر و ریسمان بر یکدیگر بستند و در پس لشکر بازداشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز
بوادی گریز شتابد راه بیرون شدن مسدود باشد طالبان نام و ننگ در میدان آختند و زلزله در زمین و زمان انداختند
و از صعود گرد و غبار خورشید خاور انوار نقاب ظلمت آثار در پیش رو گرفت بیت ز گرد دلیران که برخاست از رزمگاه جهان کرد گیتی چشم
سیاه در آن گونه گرد شد در آن گرد مهر که گردید بامداد چاشت سپهر امواج دریای هیجا در تلاطم آمد کشتی عمر جمعی کثیر غرق گرداب

فناکت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد **بیت** دو روحشت از سیل خون تر شده دل اغناشران
تشنا و شده چو بکار جنگ آوران شده دران نمی شد کوههای آن دشت پاند ولی غایت آسمان بلند رسانید الوند یاران را گزند بدان سد
آهن در آمد شکست زبردست ایشان شده زیردست آنچنان لشکر جرار سپاه بیشمار که از قطرات امطار و اوراق اشجار نشان میداد از الند
مردی چون اوراق خزانی و باران نیسانی با طل فانطار متفرق و پراکنده کشتند **بیت** زجا برگرفتند الوند را فکندند کوه دماوند را و از امرا
عظام الوند لطیف بیک دیسیعی و قاضی بیک و موسی بیک و محمد فرجیهای بقتل آمدند الوند را بسوی اوزمصوا بعضی شتران را بجانب
وسیله ظفر شعار از عقب در آمده ایشان از اشتران تیرباران کردند **نظم** زبس تیر شد در شتر جایگیر شتر مرغ گردید از پر تیر و فوجی از نقر قابت
خود را بلعل خلاص افکندند در اثنای راه بسپاه آبی رسیدند که هر کس اسب در ان راند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده دستار خان
شیعی مشت و از یراق و جهات الوند و لشکرش آنقدر از غنایم بدست غازیان افتاد که عشری از اعشار آن در خزینه خیال هیچ پادشاهی با
نمیگنجید خاقان اسکندرشان بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان در ان منزل نزول فرموده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز افراخته
سادات و اکابر آن بلده سعادت و اقبال باستقبال و استعجال نموده بشرف تقبیل انامل فیاض متفخر و سرافراز گشته مراسم نثار و نیاز بجای آوردند
و آنحضرت در کمال عظمت در دار السلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت پادشاهان عالیشان بود استقرار فرموده بلمعات آفتاب
عدل و احسان متوطنان انرا از ظلمات ظلم باز رهانید خالی حمایتش جا بپای بجای آن آسیب خدنگ حوادث مرفه گردانید [illegible]
سر و سامان نهاده بود نجات داد **نظم** ز انصاف ان عادل داد ده زگرگ شبان رست صحرا و ده چنان در جهان کرد عدلش عمل که شد
در تموز اعتدال حمل ز بحر فرو طلب دریا بهار روان زچوب محصل نه کلک عوان رعیت ز انصاف فش آباد شد زبخشش سپاهش همه
شاد شد بجائی از ان دل سبی جان نماند بکی جز در ابروی جانان نماند هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبا ممالک خطبه را بنام نامی حضرات
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بخوانند و اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل که از زمان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق و فواد
نمودن خسارت که از ان تاریخ تا حال پانصد و بیست و هشت سال است از بلاد اسلام بر طرف شده بود باذان ضم کرده بگویند و فرمان شد که
شیعیان در اسواق زبان بطعن و لعن ابابکر و عمر و عثمان بگشایند و هر کس خلاف کند سرش از بدن بیندازند در ان اوان مرحم انصاف ائمه
حق جعفری و قوانین و قواعد ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نبود زیرا که کتب فقه امامیه در میان نمانده بود حکم جلد اول از کتاب قواعد
الاسلام از جمله تصانیف سلطان العلما المجتهدین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصر الله زیتونی داشت و از روی آن تعلیم
مسایل دینی می نمود تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از شارق
منور گردید **ذکر رفتن سلطان مراد بن یعقوب بیک بن حسن پادشاه شیراز** در ین سال سنه ۹۰۹ سلطان مراد متوجه شیراز شد چون قاسم بیک
از توجه او اطلاع یافت با موصلان فارس باستقبال شتافت و در هفدهم صفر سنه ۹۰۸ قاسم بیک [illegible] اردوی او را تاراج نمود و ابیه محمد
سابق را جهت ضبط اموال قاسم بیک بشیراز فرستادند و سلطان مراد در کازرون قشلاق نموده در رمضان متوجه عراق شد و حکومت
فارس را به یعقوب خان بیک بایندر برادر ابیه سلطان تفویض و قاسم بیک را بقلعه اصطخر بردند بعد از مدتی بقلعه اصفهان نقل کردند
در الغا یار علی بیک و لاله نور علی بیک پرناک [illegible] بقتل آمد در ین سال چند حاکم که هر یک داعیه استقلال داشتند در ولایات ایران لوای
انا و لا غیری بر افراشته بودند بدین تفصیل خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیک بایندر در یزد
رئیس محمد کره در ابرقوه حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه باریک بیک پرناک در عراق عرب قاسم بیک بن جهانگیر بن علی بیک
در دیار بکر قاضی محمد با اتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان
میرزا در بلخ ابو الفتح بیک بایندر در کرمان **متوفیات که در خراسان و ماوراء النهر بوده** در ین سال میرزا الغ بیک بن سلطان ابو سعید فوت گشت بر سر
میرزا عبد الرزاق قایم مقام گردید و هم در ین سال مولانا سیف الدین علی شیخی فوت شد وی در پیش مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین
کلباری تحصیل علوم نموده بود از جمله تصانیفش تفسیر آیات احکام و شرح محصول و شرح ارشاد و هم در ین سال محمد معصوم میرزا بن سلطان حسین

بهوا

میرزا در جوانی با مهار کبدی بعالم ابدی انتقال نمود **ذکر آمدن الوند از ارزنجان بجانب آذربایجان** در ین سال سنه ۹۰۸ خبر رسید که امیر
زاده در ارزنجان بار دیگر سپاهی فراهم آورده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا کرده اند بنابران در یوم الثانی
عشرین شوال خاقان عالیشان بطالع سعد و کامرانی بدفع مخالفان دولت روی نهاده تا یوم الاحد عاشر شهر ذی الحجه
سنه ۹۰۸ تمامی مسافت ییلاق الداق و ماشکار کنان قطع نمودند در چمن شکوری که در حوالی ارزنجان است نزول اجلال نمودند بعد از
اطلاع دیده سپاه مخالف از سرادق بارگاه شاهی خفاش وار تفرقه تمام پیدا شد از سر دهشت پای خوف بمرکب فرار در آورده
عنان عزیمت بدست اضطراب داده روی ادبار بصوب کوفی نهادند و صباح یوم الاثنین احدی و عشرین از چمن شکوری کوچ
کرده وقت ظهر بیورت قوچ احمد قریب در و فرکوهی نزول فرموده در اثنا جمعی از مخالفان دولت قاهره را بدست قزلباش
لشکر جرار از اطراف و جوانب گرفتار و شکسته بودند بقتل آوردند بعد از آنکه عساکر منصوره تمامی سی نه [illegible]
چند آنکه بمد نظر حد و جوانب آن را احاطه تواند کرد از شکوه کوه و بیشه از ضرب خیام قرطاس فام چون شکوفه بهاری سفید گردانیدند
و سلطان سیارگان چون آفتاب نهاد افشان تمامی مسافت قوس نهار را قطع کرد چون آفتاب دولت ترکمانان آق قوینلو بغروب رفت خبر رسید
که الوند بدیوند و جمیع قزلباش جمع شده بودند بحوالی ساروقیر آذربایجان متحصن شده اند خاقان عالیشان بتاییدات ربانی با اکثر امرای
نامدار چون شیر ژیان جوشان و خروشان پای جلادت بمرکب اقبال در آورده چون نسیم صبا بسرعت هر چه تمامتر از عقب ایشان ایلغار کردند و در
یک شب بیست فرسخ راه طی نموده صباح بیورت مخالفان رسیدند و ایشان از کمال ترس تمامی اموال خود را [illegible] غازیان آن غنایم را [illegible]
شدند خاقان اسکندرشان استماع نمود که الوند بر تبریز رفته عنان یکران بجانب آذربایجان تافت و [illegible] ایلغار کرده [illegible]
چون تبریز از کان با آذربایجان بیرون رفته روی توجه به بغداد آورد حضرت خاقانی بدولت و کامرانی با صحبان رسید غازیان احمال و اثقال [illegible]
از غایت استعمال گذاشته بودند تصرف نکرده عازم دار السلطنه تبریز شده قشلاق نمودند **کیفیت جمع کردن سلطان مراد سپاه ترکمان را و محاربه**
با خاقان اسکندرشان محاربه کردن و شکست یافتن در ان اوان که مملکت آذربایجان بتصرف خاقان اسکندرشان در آمده سلطان مراد بن یعقوب
بیک بن حسن پادشاه با اضطراب افتاده مضمون حدیث **الحب یتوارث و البغض یتوارث** منظور داشته کس باطراف و جوانب فرستاده [illegible]
قوینلو در هرجا که بودند جمع کشتند و موازی سی هزار پیاده از عراق طلب داشت در اوایل فصل بهار با قریب هفتاد هزار سوار جوشن پوش [illegible]
از [illegible] علم عزیمت بصوب همدان بر افراشت و [illegible] فرستاد که [illegible] بایندر [illegible]
بیاورد [illegible] سلطان [illegible] که لشکر قزلباش [illegible] عازم این دیار [illegible] استماع کرده [illegible]
پادشاهان [illegible] شکسته [illegible] سلطان مراد [illegible]
اهل و عیال ترکمانان را اسیر خواهند کرد [illegible] بنا بر ان [illegible] با سپاه بسیار عازم قتال [illegible] بطرف معسکر سلطان مراد
بر افراخت [illegible] سلطان مراد [illegible] چون [illegible] استقلال سلطان مراد [illegible]
با آذربایجان رسید خاقان اسکندرشان [illegible] سلطان حیدر [illegible] برهان [illegible] و فصاحت بیان [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
نزد سلطان مراد فرستاد که وی را دعوت نماید که باطاعت و انقیاد در آید [illegible] سلطان مراد [illegible] آثار عناد و سرکشی
مشاهده نموده روی [illegible] آورد [illegible] سلطان ممالک جهان **ابو المظفر شاه اسمعیل**
بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه **نظم** [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
نموده در [illegible] همدان نزول فرمود چون سلطان مراد [illegible] خاقان [illegible] **بیت** [illegible]
آتش [illegible] با سپاه [illegible] همدان [illegible]

رزم قرار داده در برابر هم نشستند آن شب هر دو لشکر تا صباح بر تهیهٔ اسباب حرب و [illegible] مهمات جنگ مشغول بودند همین که جمشید بیضا تیغ
علم خورشید انجم حشم بعزم رزم سپاه زنگ کار در پوشید و سپاه ظلمت شب از غلبه منهزم ساخت **بیت** که چو بهرام شاه گردون خرام بر آمد
برخش ابلق تیز گام دم از نور زد صبح صادق شکوه بر آمد تجلی نمودی ز کوه خاقان اسکندر شان که بر سمند باد رفتار [illegible]
سبقت می نمود و بوقت کشیدن عنان زمان مستقبل را اول الحال در می یافت **نظم** یکی تیز رو چون شهاب از سپهر [illegible] برج شرف کوکبی
بجستن چو برق و برفتن چو باد همانا که از باد و از برق زاد سوار شده به تعبیهٔ جنود ظفر آثار مشغول گشت و در آن روز دوازده هزار سوار [illegible]
رایت شهریار کامکار بود **شعر** ده و دو هزار از یلان دلیر پلنگ افکن و [illegible] همه صاحب تیغ خارا شکاف همه دشمن جان
اهل خلاف آنحضرت خلفا بیک و منصور بیک [illegible] را [illegible] کرده [illegible] بیک قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح گذاشته [illegible]
مثل حسن بیک لله و ابدال بیک ده ده و محمد بیک قاجار و [illegible] بیرام بیک قرامانلو و عبدی بیک شاملو و [illegible] بیک تکلو و سارو علی مهردار
بعضی را در میمنه و بعضی را بمیسره گذاشته خود بنفس نفیس در قلب آرام گرفت و از جانب سلطان مراد نیز [illegible]
تعبیهٔ لشکر آورده خود در قلب نزول کرد چون از مهابت خاقان مؤید غایت خایف بود [illegible]
علی بیک ترکمان را بمیمنه و [illegible] بیک را بمیسره جای داد و الیاس بیک [illegible] کرده اند بعد از آن دلاوران [illegible]
فوج فوج **مصرع** چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند [illegible] و غبار [illegible] آفتاب
تیره گشت **بیت** [illegible]
پادشاه [illegible] در روز دوشنبه [illegible] سنه ۹۰۸ [illegible] و سپاه [illegible] دو دریای اخضر [illegible]
تموج آمدند [illegible] **بیت** دم نای [illegible] باد سموم [illegible] صبر و شکیب از دل
مبارزان رمید [illegible] **نظم** [illegible]
کینه کوش [illegible]
چون [illegible]
شعر [illegible]
تا [illegible] شکست [illegible] الیاس بیک [illegible]
بیک قاجار [illegible] خاقان اسکندر شان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مراد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقانی [illegible] الیاس بیک و علی بیک
[illegible]
بیت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خاقان اسکندر شان [illegible]
[illegible]
فتح نامها [illegible]

فکالاف

واکثافه [illegible] و سایر [illegible] ایشان [illegible] **بیت** [illegible] روی زمین باستحقاق فراغت
سلاطین بلاد ممالک عراق بعد از آن در حین همدان نزول اجلال فرمود **گفتار در قضایایی که در بلاد فارس واقع شد** در یوم السبت سیم
صفر سنه ۹۰۸ ابو الفتح بیک برادرزاده حاجی بیک بایندر از جانب کرمان با سپاه فراوان بر شیراز آمد یعقوب جان بیک [illegible]
[illegible] ابو الفتح بیک [illegible] علم عزیمت بجانب [illegible]
آباد گشت و در هشتم شعبان سنهٔ مذکوره [illegible] منصور بیک افشار [illegible] ابو الفتح بیک
اراده کرد که او را دستگیر کند [illegible] منصور بیک [illegible] شهادت [illegible]
در آمد در اثنا [illegible] ابو الفتح بیک [illegible]
شد [illegible] شیخ حسن بیک و محمد بیک محافظت لشکر نموده شیخ حسن بیک [illegible]
علی بیک [illegible] شیراز [illegible] شعبان سنه ۹۰۸ در میدان سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بیک [illegible] علم عزیمت [illegible]
[illegible] **گفتار در قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده** درین سال بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان حسین
میرزا [illegible] هزار سوار [illegible] بهرات فرستاد و [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
فرستاده [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] **ذکر محاربه امیر نجم**
ایضا [illegible] چون الیاس بیک [illegible] خاقان اسکندر شان [illegible]
[illegible]
[illegible] **وقایع متفرقه**
[illegible] الیاس بیک [illegible]
هم درین سال سنه ۹۰۸ محمد مقیم بن امیر ذو النون لشکر بجانب کابل کشیده میرزا عبد الرزاق [illegible] محمد مقیم کابل را متصرف شد
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] درین سال عبد الباقی میرزا [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] عبد الباقی میرزا [illegible]
هم درین سال سید جعفر خواجه [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سید جعفر خواجه [illegible] **متوفیات** [illegible] محمد میرزا بن سلطان حسین میرزا [illegible]
سال فوت شد هم درین سال سنه ۹۰۸ مولانا [illegible] المتقدمین [illegible]
البلغاء المتبحرین مولانا جلال الدین محمد دوانی ولد مولانا سعد الدین اسعد [illegible]
[illegible] مولانا
محی الدین [illegible] مولانا حسن شاه [illegible] مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین
[illegible] شرح [illegible] مطالع [illegible] علم حدیث [illegible] صفی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین آق قوینلو [illegible] فارس [illegible]

غیاث الدین منصور [illegible]

پادشاه بولایت ایران استیلا یافت آنجناب را تعظیم بسیار نمود سلطان محمد پادشاه روم نیز تحف و هدایا جهت وی فرستاد و چون
ابو الفتح بیک بایندر بر شیراز مستولی شد مولانا متوجه کازرون شد در بلد آبکینه باردوی ابو الفتح بیک ملحق گشت و تعظیم بیش
از پیش یافت بعد از چند روز در ماه رجب بمرض اسهال درگذشت و نعش او را بقریه دوان برده در جوار شیخ علی دوانی دفن کردند
مدت عمرش هفتاد و هشت سال از تصانیفش حاشیه قدیم تجرید که بنظر مولانا علی قوشجی رسیده از روی انصاف زبان بتعریف
گشوده و حاشیه جدید و حاشیه اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق و حاشیه مطالع در منطق و اثبات واجب قدیم و جدید
و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیه شمسیه و حاشیه انوار شافعیه و رساله الزورا و این رساله را در روضه
مقدسه منوره متبرکه حضرت امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و اولاده اجمعین در یک روز در برابر
ایستاده تمام کرده و شرحی نیز بر زورا نوشته و حاشیه بر اشارات حاشیه بر تهذیب منطق سواد العین بحکمت العین و
گفتار در قضایایی که در سنه تسع و تسعمائه واقع شد و خبر یافتن نامداران از استقبال قزلباش و بر بغداد لشکر کشیدن
درین سال ۹۰۹ یعقوب جان بیک ترکمان از اصفهان با لشکر گران متوجه شیراز شد و شیخ حسن بیک بایندر که بعد از فوت
محمدی و ابو الفتح بیک بر فارس تسلط یافته بود وی را استقبال نموده در حوالی جوی جنگی عظیم واقع شد یعقوب جان بیک غالب
آمد از آنجا متوجه دشت ارزن گردید در آن منزل سلطان مراد که از صدمات نواب کامیاب اعلی فرار نموده بود ملحق گشت در آن
اثنا خبر رسید که نواب کامیاب با لشکر بیش از حساب متوجه ایشان است جماعت آق قویونلو روی ادبار بوادی فرار آورده چون
بشهر رسیدند میان امرا کدورتی واقع شد یعقوب جان بیک و سلطان مراد پیش سید محمد فلاح رفتند یعقوب جان بیک بجانب
در قول روان شد از آنجا بشهربان آمد خواست که با امرای پرناک ملحق گشته از راه موصل بدیار بکر رود و در آن اثنا بشارت
بیک برادر قاسم بیک پرناک بواسطه خون برادر وی را قصاص نمود و سلطان مراد ببغداد رفته با پرناک بیک پرناک که حاکم آنجا
بود لشکر کشیدن خاقان اسکندر شان بجانب شیراز چون آنحضرت بحوالی همدان بفراغ بال با دولت و اقبال نزول اجلال فرمود خبر رسید
که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از ترکمانان بروی گرد آمده علم عزیمت بصوب فارس بر افراخت و در اثنای
توجه بنا بر طغیان حسین کیای چلاوی الیاس بیک ایغوت اوغلی را با فوجی از غازیان بدفع او ارسال فرمود بعد از آن همای رایت
سعادت طراز بهوای تسخیر شیراز در پرواز آمد چون سلطان مراد خبر یافت بطریقی که ذکر شد ببغداد شتافت و حضرت
جهانبانی بدولت و کامرانی عروس مملکت شیراز را بی کلفت اغیار در آغوش کشید بیت گلستان شیراز را بی غبار بود
چنان کم پی کلفت خار بود * که اغیار باغی رسیده برش * نه در بسته نه باغبان بر درش * همای دولت سایه سعادت بر آن
دیار بر افراخت و آفتاب طلعت همایون آن خطه میمون را از شرف مقدم منور ساخت بیک کردون اخبار فتح و نصرت بمسامع جهانیان
رسانید عالم را بطراوت عدل و داد سرسبز و شاداب کردانید چون خاطر عاطر آنحضرت از جهات ممالک فارس فراغت یافت
بسوی عراق شتافت چون ماه لوای آن خورشید فلک جاه از افق خطه قم طالع شد و آفتاب دولت آنحضرت بر اطراف
آن ممالک لامع گشت حکام اطراف و سرداران آن اکناف روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند و بالطاف همایون مفتخر و سرافراز
شدند گفتار در رفتن خاقان اسکندر شان بجانب قلعه استا و فیروزکوه و قلع و قمع آن گروه بی شکوه چون الیاس بیک عازم
رستمدار گشت میر حسین کیای چلاوی بر سر وی ایلغار نموده الیاس بیک از توجه او اطلاع یافت عنان بطرف قلعه و رای تافت
رستمداریان دیو سار آن حصار را در میان گرفتند چون دیدند که فتح قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کردند و رسولان
نزد الیاس بیک فرستاده از صلح سخن راندند بعد از تاکید عهد و پیمان با مردم فراوان از قلعه بیرون آمد با عدا پیوست و حسین
کیا نقض عهد کرده وی را با جمیع ملازمان بقتل آورد چون این خبر ناخوش و قضیه مشوش بسمع خاقان اسکندر شان
رسید در اوایل فصل ربیع که مستوفی تقدیر سطح زمین را برنگ نگارخانه چین نمود و مشاطه صنع رخسار لاله را از قطرات

ژاله

ژاله زیب و زینت افزود نظم که چون باد نوروز شد مشکسای * گل و لاله شد دلکش و دلگشای * مزین شد آن
بوستان و باغ و درخت * خدیو گل آمد ببالای تخت * دف بلبلان را بکف باد داد * وزان جلوه سرو آزاد داد * بر شبنم لب غنچه
آمیخته * لبش از ملاحت نمک ریخته * فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که غازیان ظفر شعار و عساکر نصرت آثار عنان توجه
بصوب گلخندان و فیروزکوه بقلع و قمع آن گروه معطوف نموده از راه ورامین ری در آیند و آن حصر را مخیم سرادقات عز و جلال
نمایند و خاقان اسکندر شان در روز یکشنبه نهم شهر مبارک رمضان موافق تنکوز ییل سنه ۹۰۹ از دار المؤمنین قم عنان
عزیمت بر آن صوب معطوف داشت در حوالی ری بتباشیر صبح نوروز سلطانی از مطلع تاییدات یزدانی طالع شده دلها از وقوع
مبارک این بشارت از لفظ جیحا مستفاد گشت بمقتضای حدیث صحیح الیمن بحوث بیمن که فتح قلعه گلخندان در روز عید رمضان
واقع خواهد شد در آن اوان محمد حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا از استرآباد باحرام ملازمت خاقان اسکندر شان
بست چون بسمنان رسید بیک حمله قلعه آن بلده را مسخر گردانید و امیر افراسیاب چلاوی که از قبل حسین کیای
چلاوی کوتوال قلعه بود پناه بارک برده قاصدی همعنان برق و باد بحسین کیا فرستاد و این واقعه را معروض گردانید
حسین کیا باتفاق مراد بیک جهانشاهلو با جمعی دلاوران آق قویونلو همان زمان بجانب سمنان ایلغار نمود و بیک ناگاه از کوه گرد آمده با لشکر
جغتای حمله نمودند و ایشان را متفرق گردانیدند و با اموال بسیار آن سردار شرارت پیشه بدیار خود معاودت نمود و در روز شنبه بیست و نهم
شهر مذکور بحوالی قلعه گلخندان مضرب خیام جنود اخضر عسکر و آن رفعت با برج دو پیکر برابر نظم حصاری چو دیوار هفت بلند
کروه کوه تا کرده دست کوتاه * برابر سر بارگاهش با فلاک * نشسته بر آن چون کبوتر ملاک * گروهی ز عقل و کیاست بری * در ایلغار ده کوس
یاغی گری * غازیان فتح آثار از هر طرف روی توجه بدان حصار آورده آتش حرب و کارزار بر افروختند و هرکه از آن زمره شقاوت فرجام سر
از بالای حصار بر آورده دیده اش را بنوک خدنگ جانسوز دوختند مردم قلعه از هول جان سنک و تیر می انداختند و دو روز میان اهل
حصار و لشکر نصرت شعار حرب و کارزار بود در آن اثنا دلاوران سپاه و نقب آوران با حضرت شاه از چهار طرف نقب زده شرفات برج آن حصار را
بخاک آوردند سکان قلعه بعد از وقوع این مقدمه امان طلبیدند و غازیان ایشان را دستگیر کرده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و بفرمان قهرمان قتل ایشان
فرمان داد و فتح آن قلعه چنانچه آنحضرت مقرر فرموده بود در روز عید فطر روی نمود بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قلعه فیروزکوه روان شده
در یوم الخمیس دهم شهر شوال النزول الجلال در حوالی حصار واقع شد و آن قلعه بود در غایت بلندی چون سپهر و در محکمی چون سد سکندر
نظم چنان سوده اش کنگره بر سپهر * که ناچار پهلو کند گرده مهر * کوتوال حصار علی کیای خماندار بر مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و کارزار
ظاهر کردانید بیت بمضبوطی قلعه از راه رفت * بکوی ناخردمند در چاه رفت * بلندی آن قلعه دادش فریب * که انداخت خویش سرنگون در نشیب
ندانست کان سر بلندی کوه * بود پیش چرخ برین بی شکوه * چون پرتو این خبر بر خاطر انور واضح شد آثار تغیر در بشره پادشاه ربع مسکون پدید آمد
و نشان کین در جبین مبارکش ظاهر شد بترتیب آلات محاصره و تدبیر ادوات محاربه فرمان داد امرای نامدار و دلیران شیر شکار آن قلعه سپهر
کردار را هاله وار در میان گرفتند و از آتش مهر عتاب [illegible] پروانه آوردند و [illegible] بمدافعه قیام می نمودند و [illegible]
ایام تا شام و از صبح تا رواح نایره جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت خاقان اسکندر شان بنفس نفیس کوشش بسیار
فرمودند [illegible] بجانب مخالفان [illegible] بموافقت شاه [illegible] در حوالی ماه از شهاب [illegible]
و یکان بیت [illegible] چنانکه سوی شیاطین ز آسمان آتش * آتش فشان بجانب دشمنان روان کردیدند و مردم
حصار از بیم خدنگ جگر دوز و نوک پیکان آتش افروز [illegible]
که ارکان قلعه بیکبار [illegible] برج آن قلعه [illegible]
بعد از انهدام برج مذکور غازیان متوجه حصار شده ساکنان آنجا [illegible]
پس کیا [illegible]

مخالفان از هول آن از ذروهٔ سرکشی و جباری

رستم‌دل ایران بلکه دا[illegible] تخمیر [illegible] سرفرازی ساخت و بهادران طبقهٔ اول حصار را به حیطهٔ احاطه در آورده مخالفان [illegible]

بعضی بتضرع و زاری آمده دست در دامن عفو [illegible] بنابرین اهل قلعه گریزان شدند و وهم و یأس

بر ایشان مستولی گشته [illegible] از قلعه بیرون آمده بشرف عتبه‌بوسی سرافراز گشته قلعه را تسلیم نمودند [illegible]

[illegible] **فتح قلعهٔ اسماعیل [illegible]** در بیست و چهارم شوال [illegible]

فتح و اقبال [illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

دار العباده یزد شد در موسمی که از تاب گرما آتش در تن دلیران می افروخت و مرد جنگی در میان زره و خفتان می سوخت و حرارت
هوا از تاثیر تابش خورشید ظاهری ساخت و شمشیر در نیام چون موم میگداخت نظم چنان بگرم شمشیر چون قطره آب فرو میچکید از کف
مرد صاف عساکر نصرت شعار شهر را در میان گرفتند و از هر دو طرف نیران جنگ از مردان با فرهنگ اشتعال یافت تیر و سنگ صاعقه وار
کردید نظم خدنگ دلیران ز شست کمان چو مرغ [illegible] بر آسمان شد از نوک پیکان در آن عرصه گاه [illegible]
[illegible] که افتاده بر یکدگر زمین را گذشته ز افلاک سر حصاری چنان شد [illegible]
از وقتی که افق مشرق علم نور از صبح صادق نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب در نیام [illegible] شمشیر کین اختر بود و رایت جنگ
و قتال افراخته بود در خلال این احوال سپاه [illegible] در شهر [illegible] بیاری از [illegible]
و خون [illegible] بر [illegible] آغاز جنگ نمود [illegible] ساخته [illegible]
میکشتند سپاه برده از مضمون نص ایناما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده بیخبر و غافل تا آنکه [illegible]
[illegible] غازیان [illegible] آتش [illegible]
حرارت [illegible] غازیان [illegible] خاقانی [illegible] نظم
سمند غضب [illegible] ساختند [illegible] برندان آهن گرفتار شد [illegible]
[illegible] خاقانی از یورش طبس معاودت نموده در میدان
اصفهان [illegible] ایلغار نمودن خاقان اسکندرشان بجانب طبس در آن زمان
که خاقان [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] کمال الدین حسین [illegible]
و بواسطه [illegible] ایلغار نموده چنان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
شتاب [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible]
جانب قلعه شتافت غازیان [illegible] طبس [illegible]
کشته شدند بواسطه آن کشش آتش غضب [illegible]
اصفهان نزول فرمود بواسطه [illegible] حضرت [illegible] خاقان اسکندرشان امیر
غیاث الدین محمد [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] کشتار در قلعه [illegible]
وقایع [illegible] درین سال محمود سلطان [illegible] شیبک خان متوجه [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible]
عبد الرحمن [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] شیبک خان [illegible] امیر ذو النون [illegible]
پیغام نمود [illegible]
ذو النون [illegible] بدیع الزمان [illegible] امیر ذو النون [illegible]
[illegible] گرفتن و فتح نمودن کابل بحضرت بابر پادشاه چون نوبت ثانی شیبک خان [illegible]
بطرف اندجان شتافت [illegible] تمام ملک ترکستان [illegible] شیبک خان [illegible] بابر پادشاه [illegible] کابل [illegible]

شهر [illegible] محمد مقیم بن امیر ذو النون [illegible] کابل [illegible] بابر پادشاه [illegible]
الکابل بیرون [illegible] بابر پادشاه کابل را [illegible] اشتغال نمود و هم درین سال
بدیع الزمان میرزا باتفاق امیر خسرو شاه و امیر ذو النون متوجه هرات شدند [illegible] باغ جهان آرای [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا بدیع الزمان میرزا [illegible] وقایع [illegible] درین سال [illegible]
[illegible] پادشاه گیلان بود [illegible] السلطنه [illegible]
سلطان حسین [illegible] سلطان [illegible] سلطان محمد پادشاه روم [illegible] عراق و فارس
[illegible] خاقان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] متوفیات محمد [illegible] سلاطین آق قویونلو [illegible]
[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible] فوت مولانا حسین واعظ [illegible] درین سال [illegible]
ساخت [illegible] علوم [illegible] الشهدا [illegible]
[illegible] مولانا حسین [illegible] فوت الوند
بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه [illegible]
بیک [illegible] حسن پادشاه [illegible] وقایع [illegible]
[illegible] خاقان اسکندرشان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حسام الدین [illegible]
[illegible] کشتار در قلعه [illegible]
واقع شد درین وقت [illegible] شیبک خان [illegible]
محمد [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
خواجه جلال الدین [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] باغ جهان آرای [illegible]
و خواجه شمس الدین محمد [illegible] بدیع الزمان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر علی شیر [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible] وقایع [illegible]
هم درین [illegible] خاقان اسکندرشان [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] متوفیات درین سال سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا [illegible]
بن امیر تیمور [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] در هرات ساخته [illegible]
سلطنت او در هرات [illegible]
یکی باغ [illegible] در هرات عمارات عالی ساختند [illegible]
[illegible]

داشت تا دامغان و مدت عمرش هفتاد و یکسال بود و نه سال ایام سلطنتش و اولاد ذکورش چهارده نفر بودند فرخ حسین میرزا شاه غریب
میرزا حیدر محمد میرزا محمد میرزا معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا و اینها در حین حیات پدر فوت
شده اند و جمعی که بعد از فوت سلطان زنده بودند بدیع الزمان مظفر حسین میرزا کپک میرزا ابن حسین میرزا ابوالمحسن میرزا قاسم
میرزا فریدون حسین میرزا و اولاد و اناثش یازده نفر بودند بعد از فوت او امرا و ارکان دولت صلاح چنان دیدند که بدیع الزمان میرزا استقلال
پادشاه باشد بعضی گفتند که در سکه و خطبه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا صورت مخالفت روی ننماید درین باب قال
و قیل بسیار شد بتطویل انجامید خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود اعتبار تمام داشت بنا بر آن اغلب بر چنان یافت در روز جمعه
در مسجد جامع هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خواندند و در یک سکه اسامی هر دو را نقش کردند بلوکات و متصرفات بلاد را تقسیم کردند
دارالملک هرات را مناصفه قرار دادند چون این خبر بشاهزادگان دیگر رسید گفتند که اگر بدیع الزمان میرزا مستقل پادشاه میگشت
در کل مملکت هر چه بود بالمناصفه قرار داده ما متابعت هیچ یک نمی کنیم پس هر یک ازیشان در
و متصدی سلطنت می شد همگی مطیع و منقاد بودیم اما چون مظفر حسین میرزا شریک شد سال ما تابعیت هیچ یک نمی کنیم
مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند فوت کار کیا میرزا علی بغایت متقی و عابد بود اکثر اوقات بتلاوت و تکلم ملک علام و طاعت
و عبادت میگذرانید درین سال مولانا لاهیجان اتفاق کرده در موضع انکو برا بقتل آوردند مدت حیاتش شصت و چهار سال ایام سلطنتش
بیست و هشت سال مملکت گیلان و هم درین روز برادرش که سلطان حسین بود او نیز در آنکو مقتول شد چون این خبر بولدش کارکیا سلطان
احمد که بجلو در آنکو رسید در اردوی خاقانی بود رسید آنحضرت وی را با جمعی غازیان بگیلان فرستاد چون کارکیا سلطان احمد بجلو رسید
آنکو رسید امرایی که پدر و عمش را بقتل آورده بودند قصد او داشت باستقبال او آمد و در حالتی که پای او را خواست که ببوسد امرای دوقمای
او بقتل رسانید و در سلطنت تمکن شد وقایع تنگوزئیل درین سال خاقان اسکندرشان با امرای عظام در خوی قشلاق نموده امرای عظام بسر
کردی سارم فرستاد چون سپاه ظفر پناه بحوالی آن کوه رسیدند کرد دیناه بر قلل جبال آسمان مثال بر دند و غازیان مملکت ستان از غایت
نموده جمعی کثیر را از آن گروه بی ایمان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند درین اثنا خبر رسید که سارم مستعد قتال و جدال شده بدامن کوه رسید
عساکر ظفر شعار متوجه آن نابکار شدند و او بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داده از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاکت
افتادند از امرای نامدار عبدی بیک شاملو و ساروعلی مهردار تکلو کشته شد ساروعلی نام بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک باردوی همایون مراجعت نمودند
درین سال شیبک خان ایل امان ایلخانان خراسان فرستاد ایشان الکای
لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا و بابر پادشاه بر سر شیبک خان ارغون امیر سلطان بابر را
تا کنار مرغاب تاراج کردند فوجی از لعمات از مرو و سرود گذشته با دغیس را نیز غارت نمودند در آن زمان امیر ذوالنون ارغون امیر
برلاس را با جمعی بجانب ایشان ایلغار نمود و سپاه اوز بک را بتوجه عساکر حضرت پادشاه بجانب دشت زرد کرخت امیر ذوالنون
خود را بدیشان رسانیده قریب صد نفر اوز بک را بقتل رسانیدند هفتاد نفر دیگر را اسیر کرده مراجعت نمودند اما مولانا خطائی از نزد شیبک
خان در سال بهرات آمده بعرض شاهزاده رسانید که شیبک خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در وقوع حوادث پناه بدودمان عالیشان ما
می آورده اند مناسب آنست که شما نیز با ما اتفاق نموده ابواب مخالفت در میان مسدود باشد تا هر مملکت بآبادان ساند بدیع الزمان میرزا
کرفرض کلی شیبک خان فرستادن مولانا خطائی آنست که او بر احوال خراسان اطلاع حاصل نموده میرزا سکون مولانا پی نکون را مقید ساخته و قاصد
با طراف خراسان فرستاد که شاهزادگان با لشکریان جمع شوند درین اثنا عمید پادشاه با خیل و سپاه متوجه هرات شد که باتفاق شاهزادها
و شیبک خان مقابله کند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا باستقبال مبادرت نموده او را باعزاز و احترام تمام بشهر در آوردند و سیصد
تومان کپکی با انواع تبرکات و پیشکش در خلال این احوال الحیان از جانب امیر سلطان کر والی بلخ بود رسیده معروض داشت که شیبک خان بلخ
محاصره نموده و در شهر ذخیره نمانده آنحضرت بلعند بابر پادشاه هم آنکه میرزا و برادر او محمد قاسم میرزا در اول با پای از هرات متوجه بلخ شدند ابوالمحسن
میرزا و محمد حسین میرزا و امیر سلطان علی ارغون متعاقب متوالی بر اردوی همایون پیوستند کپک میرزا با پادران موافقت نکرده بخیال محال
باستقلال در تخت خود بود جهت تقدس منوره شتر که حضرت رضوی علیه و علی آباء الکرام السلام و التحیه هیچ کس را بمدد نفرستاد و بجهت فتح قلعه امرت

مشکل

بدیع الزمان میرزا را ه یافت امیر ذوالنون بعرض رسانید که حالا این اجتماع که الوس چغتای اتفاق افتاده که دیگر میسر شود فرصت
غنیمت دانسته بدفع اوزبکان شتافت امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما متوجه بلخ شویم کپک میرزا بهرات خواهد
آمد و اکثر امرا که متعلقان در شهر دارند از ما فرار کرده بنزد او خواهند رفت بیت علاج واقعه پیش از وقوع می باید
دریغ و سود ندارد چو رفت کار از دست صلاح در آنست که بهرات مراجعت کنیم و این زمستان دفع دشمنان خانگی کرده در
اول بهار بدفع اوزبکان شتابیم در آن اثنا خبر رسید که شیبک خان بلخ را گرفته متوجه سمرقند گردید بنا بر آن سلک تفرقه در سلسله
جامع لشکر چغتای افتاده بابر پادشاه متوجه کابل شد بدیع الزمان میرزا عازم قشلاق هرات گردید در اثنی عشر و تسعمائه
وفات امیر سید احمد حسینی لاله که از کاملان زمان و عرفای دوران بود وقوع پذیرفت سلاطین روزگار در ارادت بر آستانش
می سودند و در بوته خاطرش از همت عالیش می نمودند خاقان کشورستان نیز نسبت بآن سید عالیشان در مقام لطف بودند
خلافت خود را در آذربایجان بشاه الیه تفویض فرمودند از جمله تصانیفش نظم رساله مواهب که در مسایل تصوف گفته شده مولانا
جامی در تعریف آن رساله این ابیات گفته نظم بنام ایزد زهی گنج مواهب بچشم طالبان اعلی المطالب در وی اسرار عرفان
گشته مشروح ورو ابواب هجران گشته مفتوح سلام الله ساکر اللیالی علی من شعله النظم اللالی دیگر رساله لطایف
منظوم دیگر شرح فصوص شیخ محی الدین عربی بعربی دیگر رساله مرات آنحضرت دیگر رساله اداب السالکین والله اعلم در وقایع سنه
ثلث عشر و تسعمائه و رفتن خاقان اسکندرشان بر سر علاء الدوله ذوالقدر و گریختن آن بی هنر درین سال خبر آمد که
یاغی دولت سلطانی بطاغی مردود بجانی علاء الدوله ذوالقدر از کرش قضا و قدر از جاده متابعت و شاه راه مطاوعت انحراف
ورزیده راه عصیان پیموده و در طغیان کشوده با سلطان مراد وصلت کرده داعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند
و چون خبر مذکور محقق شد آنحضرت باحضار عساکر منصور فرمان داد در اندک زمانی جمع نامحدود در اردوی ظفر ورود
مجتمع گشتند در اوایل تابستان علم عزیمت بجانب ابلستان برافراشت و منازل و مراحل پیموده از حوالی قیصریه که اکثر سلطان
بایزید پادشاه روم بود عبور نموده اصلا از عساکر نصرت مآثر تعرض بسکان آن ولایت نرسید چون علاء الدوله دانست که تاب
تلاو دیار ابلستان فرار نموده متوجه کوه درنا گشته و آن کوهیست در رفعت که قله او سر بر اوج فلک می ساید و کره زمین از فراز او کمتر از ذره می نماید
نظم بلندی که چون سخن خویشتن شدم غزالش زجایی خطی درکه کام فلک سبزه رسته بر دامنش شنود رستنی از لاله در دامنش که کیمیاکار اقد
در الحاکاک شود پاسش ز خار عقرب بخاک خاقان اسکندرشان در ابلستان نزول نموده الله بیک ملا با فوجی از غازیان بکنار آب جهان روانه کرد تا
تا معر سید کند الله بیک کذار کرده در حوالی نزول نموده اکثر غازیان را بطلب جماعه متفرق کرده اند در آن اثنا ساروقبلان ولد علاء الدوله با جمعی
از دلیران جوشن ور غازیان کوچ علیه الله بیک بلا سرحد آن لشکر راه بر ایشان گرفته از طرفین واقع شد آتش قتال اشتعال یافت ذوالقدریان
از کثرت دلاوران و غازیان حالب آمده الله بیک را از اسب انداختند در آن اثنا خلیل آقا از سرحان که ملازمت بس کوئی بها رخوا ترا اسب خود را
بحسین بیک لله کشید الله بیک سوار کرده خود را بر آب زده بشعت بسیار از آن دریای ذخار خود را بساحل نجات رسانید ذوالقدریان
خلیل آقا را با سیصد نفر از غازیان بقتل آورده مراجعت نمودند در حوالی ابلستان امیر بیک بن کلو بیک بن امیر بیک موصلو که از جانب سلطان
آق قویونلو حاکم ولایت دیار بکر بود با اقوام و اتباع متوجه خاقان اسکندرشان گردیده آنحضرت از روی لطف منصب مهرداری را بوی شفقت فرمود
چون علاء الدوله از پادشاه عالیجاه مقاومت نمود آنحضرت اورا الادار لقب نهاد و غازیان عظام الکا و محال ذوالقدر را سوختند متوجه خوی گردیدند
و در راه بعرض رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست حرخ برد نام و فوجی از ذوالقدر ان مفسد در آن ساکن اند که بغضات حصار و ضیع
بسیار اعتقاد عادت کرده بر برج خلافت تمکن گشته بآینده و رونده مضرت بسیار می رسانند حکم جهان مطاع صادر شد که آن قلعه را مسخر ساخته در میان
گرفتند و عساکر نصرت شعار یورش نمایند اهل قلعه که تسلط غازیان عظام را ملاحظه نمودند ترک مخالفت کرده روی اطاعت بر زمین نهادند
عنایت خاقان اسکندرشان شتافتند آنحضرت اسرار آن طبقه را بقتل رسانیده اخبار ایشان را رعایت نموده حکومت دیار بکر را بخاد بیگ

استاجلو عنایت فرموده روانه آن صوب کردانید عجب آنست از صاحب التاریخ حبیب السیر را آنکه در ان زمان بوده میان خاقان اسکندر و علاء الدوله ذو القدر سه روز جنگ نوشته حالا آنکه مقابله اصلا واقع نشده چنانچه گذشت

ذکر محاربه نمودن خان محمد استاجلو با سارو قپلان و اولاد علاء الدوله ذو القدر

چون خان محمد از اردوی همایون جدا شده متوجه حکومت قراحمید گردید در ان اوان قایتمس بیک برادر الیه بیک موصلو حاکم [illegible] بود اظهار مخالفت کرده شهر را تسلیم ننمود بنا بر ان غازیان و دلیران جلادت کیش در حصار [illegible] بودند اکراد دیار بکر به سبب نزاع در آمده چهار طرف اردو را [illegible] تاختند و هر که را می‌دیدند به عالم دیگر روان می‌ساختند و خوردنی روی به نقصان نهاده چنانچه اصلا یافت نمی‌شد چون خان محمد از ضیق معاش غازیان مطلع گردید متوجه [illegible] کردان شد و چون کردان جای سخت داشتند دست آوردن ایشان مشکل بود بنا بر کثرت پریشان کرده فرار نمود کردان غازیان را تعاقب نموده چون به هموار رسیدند چون خان محمد [illegible] خود را به ایشان زده جمعی کثیر از اکراد مقتول و مجروح ساخت [illegible] دست [illegible] بسیار [illegible] چند [illegible] کس را [illegible] آوردند آخر الامر [illegible] فتح و ظفر [illegible] خان محمد را معطر گردانید اکراد روی به وادی فرار آورده غازیان ایشان را تعاقب نمودند و [illegible] کس را بقتل آوردند و از اموال ایشان [illegible] غازیان افتاده [illegible] خان مراجعت به صوب اردوی خود معطوف گردانید و در ین اثنا خبر رسید که قایتمس بیک [illegible] جمعی کثیر [illegible] علاء الدوله ذو القدر فرستاده و استدعا لشکر کرده تا شهر را تسلیم وی نماید علاء الدوله قاسم بیک سارو قپلان [illegible] را با [illegible] جمعی [illegible] و [illegible] هزار سوار [illegible] آوردند [illegible] به صوب آمد [illegible] فرستاد [illegible] خان محمد خان [illegible] افتاد [illegible] لشکر [illegible] خواطر [illegible] ابطال رجال [illegible] دشمنان [illegible] تصور کرد [illegible] خواهند بود علی الصباح که آفتاب [illegible] لشکر نجوم را منهزم ساخت **بیت** سحرگاه کین مستقل آب رنگ ٭ از ان [illegible] برد و دو رنگ ٭ نمود آفتاب کواکب سپاه ٭ چو صورت در آینه صبح گاه ٭ محمد خان استاجلو پای در رکاب آورده با دو هزار کس [illegible] ذو القدر استقبال نمود و برادر خود [illegible] را با هشتصد سوار جرنغجی گردانیده خود با هزار و دویست سوار در قلب جای گرفت از جانب سارو قپلان و اردوار بیک ذو القدر به میدان نبرد خرامیدند و ترتیب لشکر مشغول گردانیدند سارو قپلان جمیع اتباع خود را در قلب جمع کرده به یکبار [illegible] استاجلو تاختند و قرابیک را با جمیع جرنغجیان از پیش برداشتند و دلیران جرنغجی با آنکه از اسب جدا شده بودند از زمین برخاسته شمشیرها بر سینه‌های اسب ذو القدران زدند در ین اثنا محمد خان با دلاوران از قلب خان [illegible] اسب و رکاب [illegible] ساختند [illegible] کردار [illegible] تکاوران [illegible] نهاده [illegible] خود را بر ذو القدران زدند [illegible] چون زمین [illegible] ذو القدران [illegible] افتادند [illegible] بود در اثنای الحال [illegible] سارو قپلان با سیصد نفر از ذو القدران از اسب جدا شده جنگ [illegible] خان محمد [illegible] حکم کرد که لشکر [illegible] آوردند [illegible] جنگ [illegible] کس از مردم [illegible] ذو القدر به قتل آمدند چون سارو قپلان [illegible] خان محمد خان [illegible] دست در دامن [illegible] التماس کرد که او را [illegible] اعلی روان [illegible] در حوالی اردوی همایون رسید کیفیت حال را به عرض نواب کامیاب رسانید [illegible] انعام و احسان [illegible] نهایت عنایت [illegible] نموده بود به عرض رسانید بعد از ان خان محمد فتح قلعه حمید [illegible] نهاده [illegible] ساخت و قایتمس بیک موصلو [illegible] حصار [illegible] آورده عاقبت [illegible] احمد جلبی [illegible] قایتمس بیک [illegible] کردان [illegible] غازیان [illegible] قایتمس بیک دستگیر [illegible] تمام مقتول گردید و خان محمد در حمید [illegible] ایوان کیوان [illegible] علاء الدوله ذو القدر بعد از [illegible] قطرات خون [illegible] چشم او [illegible] خون [illegible] یاس [illegible] سینه [illegible] آسیب [illegible] نهاده [illegible] به [illegible] آمد

گفتار در محاربه کردن شیبک خان اوزبک با بدیع الزمان میرزا

شیبک خان اوزبک که بر سریر سلطنت ماوراء النهر استقرار یافت و پای پادشاهی [illegible] تسخیر ممالک خراسان

و به واسطه وجود سلطان حسین میرزا آن عزیمت از حیز قدرت به فعل نمی‌آمد تا در ین وقت که واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا واقع شد شیبک خان [illegible] خراسان با لشکر چون [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] جمع آورده [illegible] شیبک خان [illegible] بدیع الزمان میرزا حاکم [illegible] آنکه شیبک خان با سپاه زیاده از قطرات امطار [illegible] آن [illegible] خان از آب [illegible] گذشته [illegible] شیبک خان [illegible] خراسان [illegible] امیر ذو النون [illegible] امیر محمد برندق برلاس [illegible] هرات [illegible] پنجشنبه هفتم محرم سنه [illegible] آثار [illegible] وصول شیبک شیبانی با سپاه [illegible] آسمانی [illegible] آن سپاه تیمور سلطان ولد شیبک خان و عبید خان [illegible] محمود سلطان برادرزاده شیبک خان [illegible] عنان [illegible] آراسته به میدان [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible] لشکر [illegible] امیر ذو النون با لشکر [illegible] دلیران [illegible] **بیت** [illegible] ٭ [illegible] در ان روز [illegible] شجاعت امیر ذو النون با لشکر [illegible] سپاه ماوراء النهر حمله کرده جمعی را مجروح [illegible] گردانید چون سپاه [illegible] **نظم** سپاه خراسان زبون آمدند ٭ ز میدان مردی برون آمدند ٭ اوزبکیه [illegible] مردم خراسان [illegible] امیر ذو النون با فوجی از دلیران کشته گشت امیر شیخ علی [illegible] سپاه اوزبک [illegible] تعاقب نمودند سید عبد الله میرزا [illegible] مطهر [illegible] میرزا [illegible] امیر محمد برندق برلاس [illegible] حسین میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] شیبک خان متوجه هرات گردید اکابر شهر مثل امیر جلال الدین محمد [illegible] غیاث الدین محمد و امیر یوسف و شیخ الاسلام هراتی به استقبال آمده [illegible] خان [illegible] متوجه شهر شدند [illegible] و هر که [illegible] الله و محمد و علی یا رب [illegible] پادشاه [illegible] الله و محمد و چهار یار [illegible] در جلو خان [illegible] **نظم** هر روز یکی ز در در آید که منم ٭ خود در جهان [illegible] که منم ٭ چون کار جهان [illegible] ٭ ناگاه اجل [illegible] در آید که منم ٭ شیبک خان [illegible] آمده فرمود که [illegible] پاره کردند بعد از ان خان به شهر در آمده در مسجد جامع نماز گذارد و حکم کرد که [illegible] امام زمان و خلیفه الرحمن [illegible] کپک میرزا و ابو المحسن میرزا [illegible] لشکر [illegible] مشغول گشتند شیبک [illegible] تیمور سلطان و عبید خان [illegible] سپاه [illegible] مشهد مقدس [illegible] کپک میرزا و ابو المحسن میرزا [illegible] شیبک خان [illegible] لشکر خود [illegible] فرستاده [illegible] با جمعی [illegible] شیبک [illegible] ابو المحسن میرزا [illegible] مشهد [illegible] در ین اثنا خبر رسید که اوزبک [illegible] میرزا [illegible] از شهر بیرون آمده با لشکر [illegible] حقیقت [illegible] **نظم** [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ پس از کشش و کوشش بسیار شکست بر سپاه خراسان افتاده سپاه ماوراء النهر شاهزادها دستگیر کرده پیش عبید خان آوردند [illegible] تیمور سلطان [illegible] ابن حسین میرزا [illegible] عبید خان و تیمور سلطان [illegible] بعد از [illegible]

نوید داده و امیر ذوالنون در سنه اربع وثمانین وثمانمائه متوجه آن صوب کردیده در ولایت سه چهار سال چند نوبت با لشکر هزاره ... بوده
هزاره ظفر او را بود چون خبر رشد و استیلای او بسلطان حسین میرزا رسید حکومت قندهار و فره و ساخر را بوی داده اما چند سال
بعضی از شاهزادکان را بنوبت باهم بحکومت قندهار بوی فرستاد آخر الامر امیر ذوالنون استقلال یافت در سال ... استخر ساخت و حکومت
قندهار بر پسر بزرکتر خود شجاع بیک داد و داروغکی ساخر و تولیت را بعبد العلی ترخان داد و ریاست غور را بامیر فخر الدین مفوض داشته
خود در زمین داور ساکن کشته در ان دیار عمارات عالیه برافراشت و با سلطان حسین آغاز مخالفت کرده بر بدیع الزمان میرزا پیوست
و در معرکه مرال بر دست لشکر شیبک خان کشته شد وی در غایت عدالت بوده و در وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و جهد برافراخت
گفتار در وقایع سنه اربع و عشر و تسعمائه لشکر کشیدن خاقان اسکندر شان به بغداد درین سال خاقان اسکندر شان خلیل ایلچی را
به بغداد فرستاد و در ان زمان باریک بیک پرناک والی بغداد بود چون از آمدن خلعت خاقان اطلاع یافت باستقبال ایلچی شتافت و از پوشیدن
تاج و خلعت شاهی سرافراز کشته جمیع مردم تاج پوشانیده و بعهد سادات با پیر سر بر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب کردانیده آن اجناس
بیقیاس مصحوب ابو اسحق شیرچی بپایه سریر کردون مسیر ارسال نموده در همدان تحفه را بنظر شریف خاقانی رسانیده مستحسن افتاد ابو
اسحق مرخص کشته متوجه بغداد شد و خاقان اسکندر شان از عقب او متوجه بغداد کشت **نظم** شتابان شد آن سیل دریا شکوه * که پیش
یکی بود هامون و کوه * روان شد ببغداد چندین سپاه * که روی زمین شد همه شاهراه * چون باریک پرناک از توجه شاه ... خبر یافت صورت
بانواع تشویش و اضطراب کریخت **بیت** کریزان بد اندیش از آوازه اش * نیاسوده غوغا بدروازه اش * شاه عالم پناه در بیستم جمادی الآخره در
بغداد نزول اجلال فرمودند و سید محمد کمونه را که از کبار سادات عراق عرب بود و باریک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده
تولیت نجف اشرف را بحکومت بعضی از بلاد عراق عرب بلو شفقت فرمودند و ایالت بغداد را با توابع بخادم بیک طلیه دیوان ... داشته
او را خلیفة الخلفا لقب فرمود و بسامع جلال رسید که در اغلب ... ورد ... مسکن کرفته و انواع آزار ... رسانیدند
و هیچکس ... دریای شجاعت کستری در دفع ایشان ...
از خاقان شیر شکار رخصت طلب نمودند آنحضرت قبول نمود خود بنفس نفیس ... تیر بر آن شیر دلیر ... انداخت
بیت برآمد فغان از آسمان و زمین * که بر دست و بازوت صد آفرین * بعد از آن متوجه حویزه کردید و حاکم آن دیار سلطان فیاض ...
از توجه آنحضرت اطلاع یافته عنان بصوب فرار تافت و آنحضرت امارت آن مملکت را بیکی از امرای معدلت آیین داده از انجا متوجه دزفول کردید
و حاکم آن دیار با اهالی بسیار بعتبه خاقانی آمده منظور نظر کشته از آن والی شوشتر نیز با تبرکات لایقه بدرکاه عالم پناه رسید
بعواطف خسروانه اختصاص یافت و مقارن این حال ملک رستم حاکم لر کوچک کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته بشرف بساط بوسی رسید
و خاقان دوست نواز زمام ایالت لر کوچک بدستور سابق در کف او نهاد و چون از مهم ان خاطر فارغ شد در ان زمستان در تبریز قشلاق نمود **گفتار**
در جنگ خان محمد استاجلو با کور شاهرخ ذو القدر در وقتی که سلطان کل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد
بزخم پیکان خار جنود ... منهزم کردانید **نظم** برآمد ز کوس صحاری خروش * در آمد سپاه ریاحین بجوش * رخ خویشتن
ابر در هم کشید * بدعوی کمانهای رستم کشید * برآورد شاخ شکوفه علم * ریاحین بیاراست خیل و حشم * ...
بلا من کشان شد ... سحاب * خان محمد استاجلو ییلاق ماردین نزول نمود و برادر خود قرا بیک را بتاخت جزیره فرستاد قرا بیک
در جزیره قتل و غارت بجای آورده جمع کثیر از اکراد بی ایمان را بتیغ تیز کذرانیده غنیمت بسیار کرفته در ماردین با اردوی خان ملحق کردید
در ان اثنا الاداد ذو القدر جهت انتقام کارزار لشکر جرار و حشم بسیار جمع کرده مصحوب دو پسر که کلانتران کور شاهرخ میکشتند
و خود نیز احمد بیک بجهت خون سارو قپلان دار و جا نزیک بحرب خان محمد استاجلو روان ساخت خان در ییلاق ماردین این خبر را
شنیده برحیدا آمد با سه هزار سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثانی رستم و اسفندیار بودند در برابر لشکر ذو القدر صف آراستند
از انجانب کور شاهرخ و احمد بیک با پانزده هزار سوار بمیدان جدال آمدند در اثنای تصفیه صفوف قبل از استعمال سیوف سکهای تازی و تولو

طرفین سپاه خراسان اوزبکان را مغلوب کردانیده بر عبید خان زخمی زده در ولایت آن تقدیر بر او اشتند اما عبید خان پیش کریخته ...
کفت ای جوانان ... و ناموس شما ... شیبک خان شما را از نظر عنایت و التفات بیندازد چون اوزبکان
آواز او را شنیدند هشتاد نفر صلاح خود در مراجعت دانسته کلمه العود احمد را بر خوانده باز کشتند و بر ولی ابن حسین میرزا حمله نمودند از
حملات ایشان تزلزل تمام بحال لشکر چغتای راه یافته با وجود این شاهزاده ضرب دیکر بر عبید خان زدند درین حین نهنک دریای پیکار
باقی بهادر نام از دست خود اسیر عبید خان ساخت ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح امیدوار کشته بود حال از زوال و ملال برکرفته
بوادی فرار شتافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا هر دو بقتل آمدند امیر محمد برندق برلاس اسیر کردید و ابن حسین میرزا بجانب
عراق و آذربایجان توجه نموده بشرف پابوس خاقان اسکندر شان مشرف کردید بعنایت مخصوص و مباهی شد در ظل حمایت شاهی جای کرفت
وقایع تسع عشر در دهم ماه ربیع الاول ... سلغرشاه بن نور الشاه پادشاه انجان بغیر از اسم چیزی نمانده مطیع و
منقاد پادشاه پرتکال کردید هم درین سال شیبک خان داروغکی هرات را بجان وفا بیرا که از اتالیق ... بود داد و سید هادی خواجه
که پسر عمه خان بود در مشهد مقدس منوره متبرکه مطهره که علم ایالت بر افراشت و ولایت ... بهادر تعلق کرفت قنبرعلی در مرو
تمکن شد ابوالبی در باخرز حاکم کرد حرشاه سلطان خواهر زاده بابر پادشاه بدالای بلخ رفت ... کوکلتاش در خدمتش بود و سلطنت
سمرقند نامزد تیمور سلطان ولد شیبک خان شد و عبید خان در بخارا بدستور سابق متمکن کشت هم درین سال سلطان علی ارغون و امیر
شجاع بیک ولد امیر ذوالنون پیشکش فراوان بدرکاه شیبک خان فرستاده اظهار اخلاص و بندکی نمودند و هم درین سال در زمستان
متوجه ماوراء النهر کشته اشراف و اعیان خراسان را مثل غیاث الدین محمد و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن را همراه
خود برده رعایت ما لا کلام نموده هم درین زمستان محمد قاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزا لشکر در هم کشیده متوجه مشهد مقدس منوره
مطهره متبرکه مقدسه مرتب شد سید خواجه هادی پسر عم شیبک تاب مقاومت نیاورده بطرف مرو کریخت شیبک بعد از اطلاع عبید
خان را بدفع آن حادثه نامزد نمود عبید از کذر چهار سو کذشته بمشهد مقدس آمد محمد قاسم میرزا در در دیوار ... آغاز جنک کرده
مغلوب کردید و برادر ... بقتل آوردند هم درین سال بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین بقندهار آمد شجاع بیک و محمد
مقیم بابر پادشاه را استقبال نموده جنک کردند و شکست یافتند و تمامی مملکت قندهار ... و حوزه تصرف بابر پادشاه در آمد خزاین
امیر ذوالنون ارغون را در ان مدت متمادی اندوخته بود و بتلف **مصرع** الحمد لله که بتلف کرد و که اندوخته بود * بابر پادشاه فرمان فرمایی ولایت را
ببرادر عالی کهر خود سلطان ناصر میرزا تفویض فرموده عنان عزیمت بجانب کابل معطوف ساخت چون شیبک خان را استماع نمود
با سپاه بسیار متوجه قندهار شد در زمین داور نزول نمود شجاع بیک و امیر محمد مقیم با پیشکشها بملازمت خان شتافتند حسب الحکم
همراه عبید خان متوجه ... شدند سلطان ناصر میرزا از توجه اعدا خبر یافته در قلعه متحصن شد اوزبکان ... قلعه را دایره
وار در میان کرفتند و خان بالضرورت در حوالی حصار نزول نموده سلطان ناصر میرزا از بیم اعدا قندهار را کذاشته بکابل رفت و چند
مرکز اسب بخاقان فرستاده و شیبک خان حکومت قندهار را باولاد امیر ذوالنون رجوع کرده خود رو بهرات کردید **متوفیات** ساروقپلان
بن علاء الدوله ذوالقدر که قاسم نام داشت بجهت شجاعت بقپلان موسوم کشته بود و بکرات با لشکر روم و شام جنکها کرده غالب آمده
بود در ان خان محمد کشته شد چنانچه مذکور شد **مظفر حسین میرزا** بن سلطان حسین میرزا چون از شیبک منهزم شد بجانب استراباد رفته
در انجا علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت **امیر ذوالنون** بن حسن بصری بیک از قبیله ارغون بود و در زمان سلطان ابو سعید در سلک
ملازمان می بود بعد از واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چند در خدمت سلطان حسین میرزا اوقات کذرانید چنانچه
طبع ... مهمات او شد بنابران در وقتی که سلطان حسین میرزا متوجه دفع یادکار محمد میرزا بود وی از ...
و ... عنان بکوان بصوب ماوراء النهر تافت و بسمرقند رفته از سلطان احمد میرزا عنایت یافت در ان دیار بسر برده بعد از ان
بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بود نوبت دیکر متوجه خراسان کشت سلطان حسین میرزا ایالت ولایت غور و زمین داور

هر دو لشکر بودند در میان صفین با هم مجادله نمودند اتفاقا سکهای لشکر خان محمد لشکر سکهای جنود ذوالقدر را گریزانیدند
نخستین لشکر ذوالقدر با آنکه غبار جنگ و شین برد اختر نزدیک بتعلیم جیش نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلات
پیکار گشته خان محمد قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار کرد اینجا حکم کرد که عساکر
ظفر فرجام مرکب مبارزت در میدان مسابقت بجهانند و از مقر خویش حرکت نمایند چون ذوالقدریان بدان دلاوران
رسیدند بموجب کلمه وقذف فی قلوبهم الرعب از مهابت غازیان مؤید خایف گشته جلو ایشان خود را حیران ماندند و بعد از آن پهلوانان
استاجلو دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بیک دفعه بر ایشان تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان دمان
لعل بدخشان گلگون ساختند بیت کلاه خودها جام گلگون شده می لعل گردنکشان خون شده زمین سر بسر گشته دریای
خون زموج شفق کشتی سرنگون چون ذوالقدریان دست برد غازیان را دیدند روی ادبار بوادی فرار آوردند سپاه
نصرت شعار ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ذوالقدر بقتل رسید و از مردمان معتبر که کشته گشتند کور شاه رخ
و احمد بیک و مراد بیک و اوکمس بیک و قانقمس بیک بود اوکمس و قانقمس بیک را زنده گرفته سه نفر دیگر را بقتل
رسانیده سرهای ایشان را با آن دو نفر بدرگاه معلی فرستاد در ان اوان آنحضرت از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته
ملازمان خان محمد در همدان سرهای دشمنان را با اسیران باشان مکان آشیان رسانیده حقیقت واقعه معروض
داشتند شاه عالیجاه اوکمس و قانقمس را آزاد کرده اینها ملازم ساخت و بجهت خان محمد تاج طلادوزی و شمشیر
مرصع ارسال نمود حاجی الدوله ذوالقدر بعد از شنیدن این خبر قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و ازرق مرغ روح جوش
مانند کبوتر در چنگال باز طپیدن گرفت و رخسارش زردی زریخ و زعفران پذیرفت نمد سیاه پوشید و امرای وی
نیز پلاس سیاه در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته دانست که پیش ازین طمع در ملک دیار
بکر آب سرد آهن سودن و آهن سرد کوفتن است گفتار در آمدن شیبک خان باسترآباد و گریختن بدیع الزمان میرزا
درین سال شیبک خان از آب آمویه عبور نموده متوجه استرآباد گردید و بدیع الزمان میرزا از قرب وصول اعدا خبر یافته فرزند
خود محمد زمان را در قلعه دامغان نزد محمد فریدون حسین میرزا گذاشته با اندوه فراوان متوجه عراق شد شیبک
خان ایالت استرآباد را بخواجه احمد قنقرات تفویض فرموده چو رایت ظفر آیت خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق دامغان
طلوع نموده محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و سایر امرایی که در ان بلاد بودند خاطر بر تحصن قرار دادند و از یک
بلده روز هفتاد روز قلعه را دایره کردار در میان گرفتند و مانند مور و ملخ روی بشهر نهادند بعد از چند روز شاهزادگان
ایلچیان نزد شیبک خان فرستاده بجان امان خواستند بعد از عهد و پیمان بپای بارگاه خان شتافته ملحوظ نظر عنایت و شفقت
شدند محمد زمان رخصت طلبیده بجانب آذربایجان رفت و فریدون حسین میرزا باستجازه بطرف ترکان رفت
بعد ازین از ولایت بسطام تا نهایت ولایت ترکستان بتصرف شاهی بیک خان در آمد تا ایشان در الکای ملکان
من اعمال مشهد مقدسه معلی مرکب ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر می شتافت وقایع متنوعه درین سال خاقان اسکندر
شان منصب امیر الامرایی را بشیخ نجم زرگر عنایت فرمودند و مهر او را در دیوان اعلی بالای جمیع مهرها زدند درین
سال بدیع الزمان میرزا از صدمات لشکر اوزبک فرار نموده بدرگاه خاقان عالیشان آمد بموجب حکم جهان مطاع
بیرام بیک قرامانلو وی را استقبال نموده بمجلس بهشت آیین در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس اعلی مشرف
شد در جلوی مناسبی قرار گرفت و بعنایات شاهی سرافراز گردید متوفیات کور شاه رخ ولد علاء الدوله ذوالقدر که
دیدهای او از دیدن اشیا عاطل بود و سبب کوری او آن بود که در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه بداق بیک ذوالقدر
اوغلی نزد سلطان بایزید پادشاه روم رفته و لاوری لشکری گرفته بر سر شاه رخ شبیخون آورده او را دستگیر کرده میل

بینشن را

بینشن را کشیده علاء الدوله بنا بر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرده بداق بیک فرار نمود بعد از آن عمال اوغلی
اسکندر بیک که سردار رومیان بود دستگیر کرده نزد پادشاه مصر سلطان قانصو فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه
در میان لشکر استاجلو کوری بود و حاجی بخدامی نالیک دامکی کور شاه رخ را اسیر کور کرد و در جنگی که مذکور گشت کور شاه
رخ گرفتار آن کور گردید هم درین سال محمد مقیم بن امیر ذوالنون در قندهار باجل طبیعی درگذشت گفتار در قضایایی
که در سنه خمس عشر و تسعمائه واقع شد و رفتن خاقان اسکندر شان بشیروان خاقان اسکندر شان در زمستانی که از شدت
برد در میان زمین و آسمان قطرات باران لآلی عمان منجمد میگشت و مرغ آبی که توانستی خود را بمرغ کبابی در ریگ یخ کشیده از سر
متاع جان در میگذشت بیت مرغ آبی میکند از سوز دل خود را کباب هر کجا ماهی چون سمندر بوی آتش میرود از دم باد خنک
لبهای خوبان شد کبود آه ازین سرما که رنگ از روی آتش می برد از خوی بجانب شیروان توجه فرموده موکب عالی بعد از طی
منازل و مراحل بکنار آب کر رسیده از جسری که بامر آنحضرت بسته بودند شیخ شاه از توجه خاقان عالیشان اطلاع یافته در قلعه
بیغرد تحصن نموده بعد از آن اردوی گردون شکوه بطرف باکو در حرکت آمد کوتوال آن حصار با تحف و هدایا بدرگاه عالم
پناه شتافته بانعام و خلعتهای فاخر اختصاص یافت و خاقانی ازبک بشارت رفت و حالی آن ولایت از عظمت و شوکت آنحضرت
واقف شد اقبال شال باستقبال شتافته غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت بعد از آن آنحضرت علم نهضت بجانب دربند
برافراشت و آن حصاریست در غایت استواری شهره بکمال متانت در افواه و السنه مذکور مرغان فضای هوایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق
عمیقش با گاو زمین دمساز بیت که باشد سکندر در اوش نوامان فرود آمده رنجی از آسمان سر کنگرش بر فلک کرده راه شده از زره فرق
خورشید و ماه نبیند بر بسر رفعت پایراش پس از قرنها بر فلک سایراش لشکر منصور چون قضای مبرم در حوالی آن قلعه محکم فرود
آمدند و یار احمد آقا و محمد آقا با فوجی از مردان کار دیده و گرم و سرد روزگار چشیده که نسر طایر از بیم تیرشان پرخطر بود و کوه راسخ از زخم
تفنگشان در حذر بود در ان قلعه بودند و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند از جانب نیز دلیران آهن چنگ آهنگ جنگ کردند و نقابان نقب
زدن دست بر آوردند و برج آن حصار را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند یار احمد آقا و محمد بیک دانستند که بهیچ حالی از اشکال نیست لاجرم
با تیغ و کفن بدرگاه خاقانی آمدند پس آنحضرت قلاده حکومت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و حکم همایون شد و شرف نفاذ یافت
که نعش مطهر سلطان اولیا سلطان حیدر که تا آن وقت در تبریزان مدفون بود بار دیگر نقل کنند و زمره از خواص متعهد آن خدمت شده
جسد شریف آنحضرت را از خاک بیرون آورده بمحفه نهاده بتبریز آبا عظامش دفن کردند با وجود امتداد زمان اعضای لطیفش از هم نپاشیده
بود بعد از آن از آب کر عبور نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود وقایع متنوعه درین زمستان شیبک سپاه فراوان از راه بیابان
بتاخت کرمان فرستاده اوزبکان بعضی از الکای آن ولایت را بغارت نموده خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را بقتل آوردند و بطرف خراسان معاودت
نمودند هم درین سال شیبک خان کتابتی بخاقان اسکندر شان فرستاد که این بیت در آنجا بود بیت که ما را طمع بملک عراق و خراسان نیست
تا مکه و مدینه نگیریم حساب نیست حضرت خاقانی در جواب او نوشت که نظم هر کس بجان غلام شه بوتراب نیست صد مکه و مدینه
بگیر حساب نیست درین شیبک خان از قاسم سلطان پادشاه دشت قبچاق شکست خورده پریشان حال بخراسان آمد بعد از آن بر قوم
هزاره و نکودری که در کوهستان زمین داور بودند لشکر کشیده کار از پیش نتوانست برد هم درین سال خاقان عالیجاه در ماه صفر ایالت
ده ده را که حاکم قزوین و ساوجبلاغ بود عزل کرده آنجا را بزینل خان شاملو عنایت فرمود و منصب صدارت را بالاشتراک میر سید
شریف شیرازی که از دخترزادهای امیر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و دیگر حسین بیک لله را که امیر الامرا بود عزل فرموده
منصب او را بمحمد بیک استاجلو شفقت فرموده ملقب بچایان گردید هم درین سال قاضی محمد کاشی که از دیوان اعلی منصب صدارت و امارت
جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته بانواع فسق اقدام نموده بود و حکومت یزد و کاشان و جمیع محال عراق و عجم بدو مرجوع بود در ان
اوقات حکومت شیراز نیز باو تعلق گرفته بود و بفرمان خاقانی اسکندر شانی بقتل در آمد متوفیات فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین

میرزا چون شنید که شیبک خان بر سر قاسم سلطان رفته و شکست خورده و از میان یقمر ترکان بیرون آمده قلعه کلات بدست آورده
و حاکم مرو قنبر بیک با فوجی از جنود اوزبک بر سر کلات رفته و [illegible] حسین میرزا را بدست آورده بقتل رسانید فوت امیر نجم زرکر که از
کرو وکیل خاقانی در موضع [illegible] نواحی تبریز بمرض ذات الجنب درگذشت و نعش او را حسب الحکم بنجف اشرف برده در آنجا دفن کردند و
صاحب دولو منصب او را بامیر یار احمد خوزانی اصفهانی المخاطب بنجم ثانی ملقب ساختند کفتار در قضایایی که در سنه
ست عشر و تسعمائه وقوع یافته و محاربه و مقابله نمودن خاقان اسکندرشان با شیبک خان اوزبک [illegible] چون شیبک خان بر خراسان
مستولی کشت حضرت خاقان اسکندرشان پیوسته نقش مقابله و مقاتله او را بر لوح خاطر [illegible] ضمیر منقش و مرتسم کردانیده اما جهت حوادث
متنوعه از حیز قوت بفعل نمی آمد تا درین سال که در خاطر عالی از هیچ سر حد خطری نماند و خبر استیلای او بر خراسان و بدخشان و ماوراء النهر
و دشت و ترکستان مکرر بمسامع همایون رسید و باعث دیگر آنکه شیبک خان با وجود آنکه خیال شهریاری و آرزوی کامکاری در دماغ
تمکن [illegible] بود و آیین عدل و دادکستری که شیوه سلاطین نیکو نهاد است بظلم و بیداد تبدیل نموده در قتل و فساد بر روی عجزه و مساکین کشوده
و از منهج قدیم و صراط مستقیم ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه که کنایت از مذهب حق امامیه و مسلک مستحسن فرقه ناجیه است عدول نموده عزیمت
جهانگیری مصمم و نیت کشورکشایی جزم کرده هر روز سلسله آمد شد را بحکایات وحشت انگیز و رسل و رسایل را بروایات [illegible] آمیز
تحریک می نمود و مکرر [illegible] دست تطاول [illegible] بنهب و غارت
و سلب [illegible] و مساکین [illegible] بنا بر آن عزم توجه بدان جانب تصمیم یافت و تواجیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه [illegible]
و اقطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع آمدند نظم بیکباره تیغ زن چون نهنگ [illegible] سر [illegible] حضرت اعلام
از آنجا سلطانیه بجانب ری در حرکت آمد بیت ز جنبیدن آن سپاه گران بجنبید گیتی کران تا کران ز سم ستوران هنگام [illegible]
زمین [illegible] روز [illegible] خرامیدند شرزه شیران مست [illegible] از ری عنان یکران بصوب ولایت دامغان تافت
حاکم آنجا احمد سلطان که داماد شیبک خان بود چون از توجه عساکر ظفر شعار واقف گشت بطرف هرات [illegible] خواجه احمد [illegible] که حاکم
استرآباد بود او نیز فرار کرده بجانب خوارزم رفت و [illegible] استرآباد [illegible] رفیع [illegible] و غیرهم با پیشکش فراوان در بسطام [illegible]
مشرف گشتند و در خطه جاجرم خواجه مظفر [illegible] بشرف ملازمت رسید نظم مظفر ز چرخ برین نام او همای ظفر سایه در دام او
قلم ساخته [illegible] پا بوس شاه سر از [illegible] ماه شد از نام فرخنده اش فال زد که مرغ ظفر سوی ما بال زد [illegible]
شیبک خان [illegible] مراجعت نموده در باغ جهان آرای هرات مقیم بود که احمد سلطان داماد او رسید و خبر آمدن خاقان [illegible]
با سپاهی که نطاق عد و بیان از احصای آن بتنگ آید و [illegible] قلم از میدان استیفای آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت
[illegible]
[illegible] آهنگ جنگ کرده بولایت خراسان رسید و شیبک خان با آنکه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] عراق و آذربایجان [illegible] آن مملکت متوجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بشهر [illegible] و رسولان [illegible]

نمودند

سمرقند و بخارا فرستاد این خبر در نواحی طوس بعرض خاقانی رسید و آنحضرت بنفس نفیس احرام زیارت آستان ملایک آشیان امام هشتم که مرقد
حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده [illegible] بقدم نیاز و اخلاص بآن کعبه اختصاص شتافت بیت در آمد از آن روضه جان
سرشت [illegible] بهشت [illegible] طواف چنان کعبه را تمام برون آمد [illegible] آستان
آراسته فلک را بزیر قدم پست داشت که بر [illegible] فتح در دست داشت سادات عظام و نقبای کرام و سایر خدام و مجاوران آن آستان
مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور کردانید در آن اثنا قراولان لشکر [illegible] که بحوالی جام رفته چند نفر از اعیان خصماء دین و
دولت را اسیر و دستگیر کردانیده بدرکاه اقبال پناه آوردند استفسار احوال آن مدبران [illegible] و جماعت اوزبکان [illegible] از تقریر
ایشان چنان مفهوم شد که شیبک خان بجانب مرو فرار نموده است چون شیبک خان از قرب مقدمه عساکر نصرت مآثر وقوف یافت [illegible]
و قنبر [illegible] که از عظماء امرای او بودند با جمعی از بهادران باستقبال ارسال داشت در نواحی [illegible] و قزلباش بیکدیگر رسیدند و دست
باستعمال آلت کارزار کشودند و از برق شمشیر آبدار آتش حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتش بار سینه مردان کار مانند [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] مع ذلک غازیان بواسطه قدرت و قوت دولت شاهی رایت [illegible]
و لشکر اوزبک را [illegible] خاقان اسکندرشان در [illegible] شعبان [illegible] ظاهر مرو نزول اجلال فرمودند و از دلیران [illegible]
سلطان روملو و چایان سلطان استاجلو و [illegible] سلطان [illegible] شاملو [illegible] با فوجی از دلاوران بیرون آمده
باشتعال آتش قتال اشتغال نمودند جمعی کثیر از طرفین کشته تیغ و [illegible] شدند و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی [illegible]
[illegible] بیت [illegible] از میان تیغ کین برکشید
[illegible] سوار کشته روی بمخالفان آوردند و از جانب [illegible] اوزبکان در برابر آمده بار دیگر دلیران
جوشن پوش [illegible] روز [illegible] کشودند
بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روی [illegible] بیت زد دروازها
شوری [illegible] سوار و پیاده [illegible]
تیر و [illegible] تا آیت واللیل اذا یسجی بر افراشت [illegible] نار حامیه [illegible]
آتش پیکار افروخته [illegible] اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت [illegible]
آثار شجاعت بظهور رسانیدند [illegible]
مخالفان [illegible] ساخت [illegible] هفت روز بر ظاهر مرو [illegible] قتال [illegible] یافت و
شرار قتل بر صفحات [illegible] اندرون و بیرون می تافت کفتار در تدبیر کردن خاقان اسکندرشان و ظفر یافتن [illegible]
چون روزی چند خاقان [illegible] محاصره نمود [illegible] در خاطر عاطر [illegible]
[illegible] شیبک خان [illegible]
عمل نموده در روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ۹۱۶ از ظاهر مرو حرکت نموده در نواحی قریه محمودی که از آنجا تا شهر مرو [illegible]
فرسنگ است نزول نموده [illegible]
داشته [illegible] امیر بیک [illegible]

بموکب همایون رسانند تا مخالفان دلیر شده از سیاه آبی که در ان راه بود عبور نمایند چون شیبک خان از معاودت جنود ظفر نشان مطلع گشت
پنداشت که آنحضرت عنان یکران بجانب فرار شتافته روز اول جهت رعایت حزم از مرو بیرون نیامده با دولتخواهان خود مشورت نمود قنبر بیک
و جان وفا میرزا که از اعاظم امرا بودند بوقف عرض رسانیدند که اینست که دو سه روز دیگر درین مقام توقف نمایم تا عبید خان و تیمور
سلطان بما ملحق شوند بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن قزلباش از روی بیم است نه از ممر ضعف شیبک خان که این سخن شنید
از شجاعت رنجیده آغاز دشنام کرد قنبر بیک و جان وفا میرزا خاموش شدند مغول خانم که زن شیبک خان بود گفت شما مکر را کتابت
تعرض آمیز بخاقان اسکندر نشان فرستاده و یرا بجنگ طلب نموده اید و او با سپاه مانده و بجود ان راه دور عبور آمده و شما خائف و ناموس
بر سر خود یا شیک از شهر بیرون نرفته اید حالا اصلاح دولت در آنست که رعب و هراس بخاطر راه نداده با دل قوی بمیدان محاربه روید که
بددلی و جبن عیب مردانست نظم چرا اندیشه داری ز شمشیر و تیر ـ دو سه پاره نان که خوردی بگیر ـ ز ناموس و ننگست کو سر بهست ـ
سر دستار مردی بهست ۸ از سخن مغول خانم رگ غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه با سپاه بسیار چون اوراق اشجار و قطرات امطار
قلم از دایره دوازده حصار بیرون نهاده با وجود آنکه او را مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می نمود اما با کام خود را در کام نهنگ انداخت
چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیک ترکمان با فوجی از غازیان بوادی فرار شتافت شیبک خان چون برق و باد از سیاه آب
عبور نمود و چون عساکر نصرت شعار را مستعد قتال و جدال دید متحیر گردید منقول است که چون نظر شیبک بر لشکر قزلباش افتاد ان
مادر دشنام داده در حین تغیر خواجه محمود وزیر را گفت که بجان وفا میرزا بگو که دل قوی دار که همین زمان لشکر قزلباش را منهزم
میسازیم چون خواجه پیغام رسانید او را اعراض ساخته دشنام فحش نسبت بخان داده گفت که بخان بگو که این لشکر نهایت بی زور
و با این مردمی که ما داریم ایشان مغلوب نمیشوند دریغ که نصایح ما را قبول نکرده ما را و خود را بکشتن دادی و عیال و اطفال ما را
اسیر قزلباش کردانیدی بعد از آن بتصنیف صفوف پرداخت نظم از انسوی خان قیامت شکوه ـ بیاراست صفی چو البرز کوه ـ ز یکسو
یسارش شده آراسته ـ ز خیل هژبران نوخاسته ـ همه پوست پوشان چو شیر و چو ببر ـ در آهن نهان گشته یکسر چو ابر ـ جوانان
پیر ایشان ساده روی ـ نهنگان ندارند بر روی موی ـ خود در قلب لشکر ایستاده میمنه و میسره را بقنبر بیک و جان وفا میرزا حواله
نمود اما خاقان مظفر لوا هر سیل ان امیر بیک بموکب اعلی از قرب وصول اعدا واقف گشته بتعبیه جنود ظفر ورود اقدام نموده میمنه
و میسره را با امرا نام دار مثل امیر نجم ثانی و بیرام بیک قرامانلو و عبایان سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو و حسین بیک لله و امثال
ده ده و زینل خان شاملو و بادنجان سلطان روملو مقرر گردانید بعد از آن از صهیل اسبان تازی و از فریاد بختیان بحاری و آواز
نقاره و نفیر غلغله در سپهر مینا برافتاد بیت در زمین افتاد از سم ستوران زلزله ـ و ز غریو کوس گوش آسمان کر دید کر ـ از زمین
و آسمان برخاست کرد رستخیز ـ فتنه و آشوب محشر آشکارا شد مکر ـ بعد از آن بهادران دیو خوی و غازیان رزمجوی شمشیر کین از [illegible]
و بر یکدیگر تاختند فروغ تیغ چون صاعقه ساطع نایره بیداد بر افروخت و سنان جان ستان برق لامع خرمن حیات می سوخت و خاقان اسکندر
شان دست از تیغ باز کرده شمشیر خون آشام را از نیام انتقام بیرون آورده بر مخالفان حمله نمود نظم تیر او هر جا که رفتی بود
آمدش نصرت ز پی ـ تیغ او هر جا که دم زد شد دم او کارگر ـ از نهیب روز و فتنه شمشیر شاه ـ چون کشف میکرد پنهان اژدها سر در حجر ـ
در بهار فتح و نصرت لاله زاری گشت دشت ـ کرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر ـ ساعی شمشیر میزد با دل پر ترس و بیم ـ بسته در کین
شهنشه همچو فیده جا کمر ـ خاقان اسکندر نشان تیغ بیدریغ را از خون اهل نام و ننگ گلگون کرد و پیکان خون افشان دیده دل
مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت و سنان خون آشام نایره خون از زره بهادران می گشادند و پیکان دل نشان اوزبکان بر هدف سینه
دلیران آمده نقد بقا بباد فنا میدادند و شیبک خان از وقت طلوع صبح والشمس وضحیها تا هنگام واللیل اذا سجی پای ثبات و قرار افشرده داد
و علم عناد برافراشت آخر الامر سپاه بهرام صولت بیژن هیبت و جوانان برو بازوی سعادت لشکر اوزبک را منهزم ساخت چون
آفتاب تیغ گذار دشمنان بی اندازه را تار و مار ساخت نظم صف آن گروه از گریزان شده ـ ز هم کوه البرز ریزان شده ـ اسیر آوران

کشته بکسر اسپ کمانداران کشته زخم تیر از مردم خراسان خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین دیوان و خواجه عبد الله مروی با جمعی
کثیر از اوزبکان کشته شدند قنبر بیک و جان وفا میرزا اسیر گشته بحکم قهرمان همان زمان بقتل رسانیدند و در حالت فرار بقیه السیف
اوزبکان کشته شدند و برخی نابکاران از روی اضطرار خود را بسیاه آب رسانیده عبور آنرا موجب خلاص میدانستند و از آن غافل که
در گرداب هلاکت می افتادند تا از کثرت مرد و اسب نهر محمودی با زمین برابر شده هر که عبور میکرد بر بالای مرد و مرکب میگذشت و شیبک
خان در اثنای گریز از اندیشه تیغ خود را بچهار دیواری رسانید که راه بدر رفتن نداشت و جمعی غازیان احاطه آن نموده کرده اوزبکان
از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند و بعضی که نفسی از حیات باقی داشتند
پای بر زمین و کان نهاده بر سر آن دیوار تیغ غازیان شربت مرگ می چشیدند و چون تمامی آن قوم در چهار دیوار بودند کشته گشتند
بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود خاقان اسکندر شان
همان لحظه فرمود که سر پر شر او را از بدن جدا ساختند و پوست آنرا کنده و پر کاه کرده بسلطان بایزید پادشاه روم فرستاد و استخوان
کله را در طلا گرفته قدحی ساختند و در اکثر اوقات در مجلس بهشت آیین بگردش می آوردند و این مطلع مناسب حال او گشت بیت
کاسه سر شد قدح اکر دش دوران مرا ـ دارد این دیر خراب آباد سر گردان مرا ـ ماوری و قاضی منصور و تمامی امرا و روسا و اعیان طایفه
وسیعلم ۳ اوزبکیه قریب بده هزار نفر از لشکریان شیبک خان در جنگگاه و غیره مقتول شدند و در ان حیا از ایشان دیار نماند و مفهوم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور پیوسته و کل ممکت خراسان از خار و خاشاک وجود آن طایفه پاک پاک گشت در اثنای این حال خاقان
اسکندر شان کامران علم سعادت بجانب مرو برافراخت و از کمال مرحمت سایه عاطفت بر اهل مرو انداخت و اموال شیبک خان که سلطان
بر انداخته بود با امرا و غازیان قسمت نموده حکومت مرو را بده ده بیک عنایت فرموده فتحنامها بممالک ارسال داشت و علم توجه بجانب
دار السلطنه هرات برافراشته قشلاق در انجا فرمود در محلی که عبید خان بمدد شیبک خان می آمد اتفاقا وقوع هزیمت لشکر اوزبک از هم
پاشیده بود مغول خانم را برداشته خایبا و خاسرا متوجه بخارا گردید وقایع سنه درین سال ایلبارس خان بن شیبان بن جوجی خان
بن چنگیز خان بر خوارزم مستولی گردید و سبب استیلای وی بر خوارزم آنکه در ان اوان شیبک خان بر خراسان مستولی گردید کیک قوجی را
بداروغگی آن دیار ارسال نمود درین سال که خاقان اسکندر شان خراسان را مسخر گردانید امارت خوارزم را با ملتدی بیک داد و در اثنا
شریف صوفی امیر خضر ایلچی خوارزم را از وا انتزاع نمود ایلبارس با لشکر بی قیاس از دشت کلبان دیار آمده شریف صوفی حکومت خوارزم را
بوی گذاشت درین سال قشلاق سلطان ویس بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابو سعید که بخان میرزا مشهور بود از بدخشان با پیش
کش بسیار بدرگاه خاقان اسکندر شان آمد و بعد از چند روز متوجه الکاء خود گردید درین سال سلطان سلیم را با پدرش سلطان
بایزید ما بین ادرنه و استنبول در موضع کولی جنگ عظیم واقع شد سلطان سلیم بطرف در ابرون کریخت متوفیات شیبک خان بن
بداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ بن ایلبق اوغلان بن فولاد اغلان بن ایبه خواجه بن تغای بن ملغان بن شیبان بن جوجی
بن چنگیز خان مادرش قوزی بیگم است در اثنای کوچکی پدرش فوت شد و جدش ابو الخیر خان او را نگاه میداشت بعد از فوت
جدش نزد قاسم سلطان حاکم دشت قبچاق رفت و رعایت تمام یافت بعد از چند روز طایفه اوزبک را بخود متفق ساخته متوجه
اترار و صبران شده آنجا که در آنجا ابر بجی خان بن جانی بیک خان شکست خورده بخارا شتافت عبد العلی ترخان که از قبل سلطان احمد
میرزا بن سلطان ابو سعید حاکم بخارا بود او را تعظیم نموده بسمرقند نزد سلطان احمد میرزا برد و دو سال در ان دیار بود بعد از ان
در انزد دشت کشته با برندق خان که پادشاه دشت بود جنگ کرده غالب آمده بر خیزان مستولی شد چنانچه کورگشت و در قیافه شباهت
تمام بکوچک احمد بن اغرلو محمد بن حسن بیک داشت مدت عمرش شصت و یکسال الایام سلطنتش یازده سال بود ملکش ماوراء النهر
و خراسان و حصار شادمان و بدخشان بود بعد از قتل او و ولدش تیمور سلطان در سمرقند خطبه و سکه بنام خود زده مخالفت عبید
خان در بخارا لوای سلطنت برافراشت و زن شیبک خان را بعقد خود در آورد و جانی بیک سلطان ولایت کرمینه را تصرف نمود

حاکم مازندران اقا رستم روزافزون روزی پیش از فتح خراسان بر زبانش جاری شده بود که دست من است و دامن شیبک چون خاقان
اسکندرشان شیبک خانرا بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد یساول یکدست شیبک را بساری برده در دامن اقا رستم اندازد و
بدان اعراض نموده رحلت نمود بعد از و فرزندش اقا محمد باتفاق امیر عبد الکریم و خواجه مظفر بتکچی متوجه اردوی خاقان اسکندرشان شده
در حوالی سمنان بدرگاه شاه ظفر نشان رسیدند و مبلغ سه هزار تومان بعنوان ترجمان قبول نمودند فوت شیخ الاسلام در علم تفسیر
و حدیث و فقه فرید عصر خود بوده و قریب به سی سال در زمان سلطان حسین میرزا در هرات شیخ الاسلام بود در ماه رمضان سنه ۹۱۶
بفرمان اسکندرشان بواسطه تسنن کشته شد گفتار در وقایع سنه سبع عشر و تسعمائه و توجه خاقانی بجانب ماوراء النهر درین
سال خاقان اسکندرشان از هرات متوجه بلاد ماوراء النهر شد چون بمیمنه و فاریاب رسید ایلچیان از نزد عبید خان و تیمور سلطان
با پیشکش بسیار و تحف بیشمار باردوی کردون نمون ملحق شدند و هدایا را بنظر اشرف رسانیدند با عرضداشتی که مبنی بر اطاعت و انقیاد
بود ... و حدود انجا ذبح کرده که حالا بر بلاد ماوراء النهر حکم ... و سرداری چه احتیاج نواب اعلی تسخیر آن نخست کشتند بنابران
نواب کامیاب ملتمسات ایشانرا قبول نمود حکومت بلخ و سمنجان و اندخود را به بیرام بیک قرامانلو ارزانی داشت و عنان مراجعت بصوب
عراق معطوف گردانیده در بلده قم قشلاق نمود و در بهار اراده شکار جرگه فرمود در حوالی ساوجان من اعمال ساوه شکار ... سی
قریب بیست و چهار هزار وحوش در شمار آمد و از انجا بر سلیوق ... رفته از آن محل متوجه سلیوق سورلوق گردید گفتار در قضایائی
که در بلاد روم واقع شد درین سال بابا شاه قلی تکلو از ولایت منتشا که میان کرمان و تکه ایلی اشتهار یافته با فرقه از صوفیان
از صوفیان احرام درگاه خاقان جمجاه بسته روانه آذربایجان گردیدند چون حاکم ولایت تکه ایلی ملازم بایزید سلطان بود با جماعه افراد
سوار جرار بدفع صوفیان عالیمقدار آمد و شاه قلی بابا غازیان رومیان را استقبال کردند و ... آتش جدال مشتعل شد ارباب
ضلالت بر اصحاب جلالت غالب آمده سرداران ایشانرا بقتل آوردند جمعی کثیر از ایشانرا اسیر و دستگیر نمودند شاه قلی بابا ...
تمام بتیغ تیز کذرانیدند چون خبر استیلای بابا بر بلاد خاندان رسید در اطراف و اکناف مذکور مسلح و مکمل بر بابا شاه قلی ملحق شدند
اراده تسخیر ولایت قرامان نموده در آنجا ورود نزول کردند و دانولاق اکون پاشا از قبل سلطان بایزید بود بعد از وقوف آن سپاه بی
لشکر پرداخته دل بر حرب نهاد بعد از تقارب فریقین نائره جدال اشتعال یافته فوجی از هر طرف بر خاک افتادند نسیم فتح بر پرچم
علم بابا شاه قلی وزیده قراکوز پاشا قرار بر فرار داده صوفیان تعاقب نمودند و اموال ایشانرا کسب کردند و متوجه سوار گردیدند
چون خبر این شکست به سلطان بایزید رسید خادم پاشا که وزیر اعظم بود با بیست هزار سوار بجنگ بابا شاه قلی فرستاد پاشای مذکور
با طایفه از سپاه که ... تیغ ... نیزه ... روی شاه زایل کردانیدند بطرف صوفیان در حرکت آمدند شاه قلی بابا چون از توجه
اعدا آگاه شد بترتیب لشکر مشغول گردید و هزار غلام جبشی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت و از جانب علی پاشا ...
لشکر خود را آراسته بمیدان نبرد آمدند و لشکر روم بیکبار بر پیادهای که پیش لشکر غازیان بودند حمله کرده قریب پانصد
نفر بقتل آوردند بقیة السیف بقلب ملحق شدند بابا شاه قلی جنگجوین را بر قلب ضم کرده ... بر سر علی پاشا حمله نمود
بیت زدند آن دلیران آهن کلاه / بیکبار بر قلبگاه سپاه / نسیم اجل ... / ... آمده و دل نهاده ... در طپیدن
که علی پاشا مغلوب گشته پشت نمود نظم سواران رومی از آن رستخیز / گرفتند در پیش راه گریز / تکلویان ایشانرا تعاقب
کرده بضرب شمشیر بران و سنان جان ستان علی پاشا را با فوجی رومیان بقتل آوردند و بابا نیز شربت شهادت چشید و صوفیان
خلیفه بابا را بجای خود سردار کردانیده روانه آذربایجان شدند و در حوالی آن بلاد شنیدند که پانصد نفر از تجار با سلاح وافر و اموال بسیار از تبریز
متوجه روم اند قوت طامعه ایشان در حرکت آمد چون بلای ناکهان بر سر آن تجار کاروان ریختند همه را کشتند بیت کسی جان سلامت
از ایشان نبرد / بغیر از اجل هیچکس جان نبرد / و اموال ایشانرا تاراج نموده روانه درگاه معلی گردیدند در اینحین خاقان اسکندرشان از ولایت
خراسان معاودت نموده در شهر ... نزول فرموده بود که صوفیان تکلو بموکب همایون ملحق شدند و بعضی ... بی ... کشته آنحضرت سرداران

ایشانرا

ایشانرا بنابر قتل تجار بیاسا رسانید و سایر غازیانرا بامرا قسمت نموده ملازم ساخت محاربه نمودن بابر پادشاه و حمزه سلطان با
مهدی سلطان ازبک درین سال بابر پادشاه متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بغلان گردید حمزه سلطان و مهدی سلطان
که حاکم آن ولایت بودند چون از توجه آن پادشاه اطلاع یافتند لشکرهای خود را جمع آورده باستقبال آمدند و در ... هر دو ناحیت بیکدیگر
رسیده چندان کوشش نمودند که شمشیر آهن دل برای ... خون تکریست بابر پادشاه چون شیر کینه خواه بر سپاه بدخواه حمله نمود دشمنان
فرار نموده تاب مقاومت نیاوردند حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته شدند بابر پادشاه در کمال عظمت در بدخشان تمکن گردید و رسولان چرب
زبان نزد خاقان اسکندرشان روانه کرده معروض نمود که اگر آنحضرت فوجی از غازیان بمدد این جانب فرستد ممکن که ولایت سمرقند و بخارا بتصرف این
محب در آید و سکه و خطبه بنام بالقاب شریف مزین کردد بنابران خاقان اسکندرشان احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی از
غازیان جرار بمدد بابر پادشاه روانه کردانید بابر پادشاه باتفاق امرای مذکور بدفع اوزبکان کینه خواه روان شد تیمور سلطان و عبید خان
از آمدن ... خبر یافتند و جانب ترکستان شتافتند بابر پادشاه باتفاق امرای شاهی در بخارا و سمرقند نزول نمود و خطبه باسم
خاقان اسکندرشان خواندند و در سکه اسامی حضرات ائمه اثنی عشر نقش کردند و خان میرزا را حکم خاقانی بحکومت بدخشان روان
گردانید و احمد بیک صوفی اوغلی با پیشکش فراوان بدرگاه خاقانی فرستاد و ... محمد جان آقا که ... نجم بیک ...
بسمرقند فرستاده بود تغافل مرعی داشت چون محمد جان آقا در قم باردوی همایون رسید همه جا مذکور ... ساخت که بابر پادشاه خیال ...
دارد و از استماع این خبر خسرو فریدون اثر در اندیشه شده ... و نجم ثانی را که وکیل بود تدبیر آنگیخت که او را روانه ماوراء النهر گردانند
امیر نجم با شوکت تمام و تجمل و غرور ... بیش از ادراک اوهام متوجه ماوراء النهر گردید وقایع متفرقه درین سال امیر سید شریف
شیرازی متوجه عراق عجم شد و منصب صدارت خاقان اسکندرشان در اوایل ذی حجه بامیر عبد الباقی یزدی که از اولاد عارف بالله نعمت
الله کرمانی بود تفویض فرمود موت درین سال مولانا فصیح الدین صاحب ... در فن شطرنج صغیر و کبیر
خواه غایبانه و خواه حاضرانه مهارت تمام داشت و از نوادر اشعار مولانا قصیده ایست در ... امیر علیشیر متوجهات شاه قلی بابا تکلو
که سابقا مذکور شد والد حسن خلیفه است و حسن خلیفه دو نوبت بخدمت سلطان حیدر آمد و آنحضرت او را با چهل نفر از صوفیان بچله خانه
فرستاد و هریک از ایشانرا یک کوزه آب و قرصی نان همراه کرد تا در اربعین ... از غذا قناعت کنند بعد از انقضای مدت که از چله خانه بدر آمدند
همه صوفیان توشه خود را بکار برده بودند الا حسن خلیفه که آنچه برده بود بخدمت قطب زمان آورده مرشد کامل او را رخصت داده روانه
تکه ایلی گردانید چون بدان دیار رسید در غاری ... نزول نمود ... که یکی از صوفیان سلطان حیدر بود ... حسن خلیفه آمد
و آتش سوزان بولایت تکه ایلی آورد و ... بابا شاه قلی ... خلیفه ... میان طایفه تکه ایلی ...
در میان مردم تکرمشلو بسر می برد و از وی خوارق عادات بسیار سر میزد و تابع او بسیار شده بود در روم خروج کرد چنانچه مذکور شد گفتار در
قضایایی که در سنه ثمان عشر و تسعمائه واقع شد محاربه نمودن بابر پادشاه با عبید خان درین سال عبید خان و تیمور سلطان و جانی
بیک سلطان با لشکر جرار و حشم بسیار علم نهضت بجانب بخارا بر افراختند و ... ایشان نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع بابر
پادشاه رسید با لشکر اندک متوجه دفع اوزبکان گشت محمد مزید ترخان بعرض پادشاه رسانید که بی یراق بر سر دشمن رفتن لایق نیست
قبول ننموده روانه گردید و در حوالی بخارا شنید که اوزبکان چند منزل پس نشسته اند ... ایشان را تعاقب نمود و ... کوچ از دنبال
آن کروه بی شکوه رفت عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک میمنه و میسره سپاه خود را ... آراسته در آن صحرا نمایان شدند محمد بابر
پس از مشاهده جلادت و تهور بتعبیه سپاه پرداخت و دلیران جانبین و بهادران طرفین پای در میدان نبرد نهادند و دست ...
تیر و ... تیغ بر آوردند نظم تیغ دندان تیز کرده بر تن رویین تنان / دست در خون یلان انداخته هر دم سنان / در کمین سرکشان خم کرده
شست خود کمان / سینه پیش آورده پیش ناوک جان سپر / کرده از جوشن زبان نیزه خارا شکاف / همچو خار اژدها ...
القصه کارزاری نمودند که ... خنجر گذار ... حصار از هیبت آن معرکه بلرزید ... ازرا

میدان عافیت طلبیده دلیران جغتای غالب آمده اوروس بی و کیک بی و خواجه احمد خشراط را با فوجی از اوزبکان دستگیر کرده نزد بابر
پادشاه آوردند و بحکم او بقتل آمدند لشکر اوزبک روی بفرار آوردند و جغتای ایشان را تعاقب نموده در اثنای فرار عبیدخان با دویست
جوان جرار در خاکی مخفی شده انتظار فرصت میکشید چون بابر پادشاه از اوزبکان کیفیت خواه در زیر کاه [illegible] ندید لشکری که در طلب بودند
از دنبال فرستاد و پیاده از پانصد کس بر سر او نماند عبیدخان چون بر توجه ایشان با دویست نفر سوار جرار شجاع از اعقاب ایشان بر لشکر جغتای
حمله نموده بابر پادشاه نیز بمقابله مشغول شد بر جل نوک پیکان جان ستان بدن هر یک از اوزبکان سوراخ سوراخ گردانیدند در آن وقت شیر بیشه پیکار
بانو بهادر نام داریت سوار را بضرب یکسون از پای در آورد بابر پادشاه بعد از آنکه بدلیل پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافته اثر اتراک
ملک و مال را بر [illegible] بخارا [illegible] عبیدخان از غایت دانائی بعد از رویت هلال دولت در جای بابر پادشاه [illegible] خود را لوای
علم را بر پای کرد تا آنکسانی که اوزبکان را تعاقب نموده اند مراجعت نمایند لشکر جغتای بتصور آنکه پادشاه ایشانست بیامدند و اوزبکان
ایشان را بقتل میرسانیدند بدین حیله تا پانصد بلکه بیشتر کشته شد بابر پادشاه از آنجا متوجه سمرقند شد و خان کوچ را با خود برداشته متوجه
حصار شادمان گشتند عبیدخان و جانی بیک هر یک بمقر خود رفتند و در جمادی الاولی سنه ۹۱۸ اوزبکان بهم پیوستند و متوجه حصار شادمان
شدند بابر پادشاه باتفاق خان میرزا آن حصار را مضبوط نموده ملازم خود را ببلخ فرستاده استدعای کومک و مدد نمود بیرام بیک
قرامانلو و میر محمد شیرازی را با فوجی از غازیان طریق جانبازی بامداد بابر پادشاه غازی ارسال نموده سلاطین اوزبکان از وصول غازیان
اطلاع یافته از مبادرت پشیمان گشته مراجعت نمود

گفتار در محاربه نمودن عبیدخان اوزبک با نجم ثانی

چون امیر نجم بیگ دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار سوار بعدو خراسان در آمد و حاکم هرات حسین بیک لله با فوجی از شیران میدان
مجادله بوی ملحق گشت و آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر متوجه ماوراء النهر شدند و در حدود بلخ بیرام بیک قرامانلو شرایط ضیافت و پیشکش
بجای آورده امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را بکنار آب فرستاده پیغام داد که کشتی بسیار جمع آورند بعد از آن
با لشکری از قطرات امطار افزون از جیحون عبور نموده امیر محمد میر یوسف را نزد بابر پادشاه فرستاده گفت آنحضرت هرچند زودتر بجانب
توجه فرمایند که در انجام مهام کشورکشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای وی عمل کنیم امیر محمد یوسف بحصار شادمان شتافته
بتبلیغ رسانید بعد از آن بابر پادشاه بهمراهی امیر محمد متوجه معسکر امیر نجم شده و همین که امیر نجم از وصول او آگاه شد با امرای عظام باستقبال
استعجال نموده در موضع دربند آهنین سعدین اجتماع نمودند از جانب سلاطین اوزبک از عبور جنود نجم بیگ خبر یافته غلات و حبوبات را
بقلعه کشید برج و باره را مضبوط گردانیدند امیر نجم ثانی بعظمت و کامرانی متوجه حصار کرده قولاد سلطان که حاکم آنجا بود در مقام
مصالحه در آمده بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران از قلعه بیرون آمده بفرمان نجم ثانی با فوجی از اوزبکان که در آن قلعه بودند
بیاسا رسانیدند و از آنجا لوای عظمت و غیرت بجانب قرشی برافراخت حاکم آن ولایت شیخم میرزا قلعه را مضبوط گردانید غازیان [illegible]
قرشی را در سایه [illegible] و از زخم توپ و تفنگ دلاوران [illegible] برج و باره قلعه پست شد و سپاه قزلباش در شهر [illegible]
فتح و فیروزی برافراختند شیخم میرزا اسیر پنجه تقدیر گردید و حکم عالی بقتل عام صدور یافت و قریب پانزده هزار از صغیر و کبیر و برنا و پیر بقتل آمدند
و سادات آن ولایت با عیال و اطفال پناه بمسجد جامع بردند کس نزد امیر محمد یوسف فرستادند که ما از منتسبان خاندان مرتضوی ایم و تعین آنست
که لشکر قزلباش خود را از ما جدا گردانیده [illegible] آنکه احوال ما را بعرض امیر نجم رسانید ما را و عیال و اطفال ما را از قتل ایمن سازند
امیر محمد میر یوسف نزد امیر نجم رفته خون سادات را درخواست کرد بعد عرض آن التماس آن [illegible] ناشناس در جواب امیر محمد
بزبان آورد که غازیان ملکوی را بجنگ میگیرند و قتل عام می نمایند [illegible] خطر سید و غیر سید نمیکنند لشکر قزلباش که از آن جاهل [illegible]
شنیدند بمسجد جامع در آمده مجموع سیدان را با زنان و فرزندان کشتند بعد از آن باتفاق بابر پادشاه و امرا متوجه بخارا شدند [illegible] عبید
خان و جانی بیک سلطان در آن شهر مقام داشتند و نقش ما بلّه و ما نملّه بر لوح خاطر ایشان نگاشته امیر نجم ثانی چون بدو فرسخی بخارا رسید
شیخ کرم تیمور سلطان ولد شیبک خان و ابوسعید ولد کوچم از سمرقند با سپاهی افزون از حیز حد بیرون آمده اند بیرام بیگ قرامانلو را بدفع ایشان

روان

روان گردانید اوزبکان چون از توجه غازیان آگاه شدند در قلعه غجدوان در آمده متحصن شدند امیر نجم ثانی بدولت بظاهر قلعه در آمده
ایشان را محاصره نمود تیمور سلطان و ابوسعید فوجی از مردم خود را بیرون فرستادند تا با غازیان مقابله نمایند دلاوران قزلباش
جمعی که روز مصاف برلذت شربت [illegible] بجان میدادند بسر وقت ایشان رسیده غبار هیجا را ارتفاع دادند و از هر طرف
طایفه مجروح و [illegible] بر مفارق بدکردار پاشیدند بجانب حصار گریختند هر روز که خورشید روشن چهره
تسخیر شهرستان سپهر لوای بیضا را مرتفع میگردانید تا زمانی که مشعل نجوم برج قلعه گردون را میگرد غازیان
عظام حسام خون آشام را از نیام آخته بر مخالفان میزدند و اوزبکان نیز دست بانداختن سنگ و تیر [illegible] میگشادند
چون چند روز لشکرها [illegible] با اوزبکان مقابله کردند و ذخیره در اردوی نجم بیگ کم شد بابر پادشاه بنجم بیگ گفت
درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود مناسب آنکه از اینجا طبل مراجعت کوفته در حوالی قرشی قشلاق نمائیم
تا از سرکار بلخ اجناس از زاد و بازاریان را باردو بیاورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان رو بنقصان آورد
ما با این تازه و لشکر بی اندازه متوجه قلاع و بلاد ایشان شویم امیر نجم قبول ننموده گفت فردا جنگ سلطانی می اندازیم در
روز یکشنبه سیم ماه رمضان سنه ۹۱۸ علی الصباح منقلای لشکر اوزبک از [illegible] ظاهر شد صورت حال آنکه چون
در بخارا اعلام عبیدخان و جانی بیک رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود عزم جنگ کرده با حشر بسیار
از پیاده و سوار همه مردان کار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان شدند بعد از وصول بدان حدود ابوسعید سلطان و تیمور
سلطان که در حصار بودند بدیشان پیوسته روی بمیدان کارزار آوردند امرای قزلباش بنابر عداوتی که با امیر نجم
داشتند همان زمان کوچ کرده متوجه خراسان شدند نجم بیگ و بیرام بیک با مردم اندک باستقبال اوزبکان رفتند آنگاه
فوجی از مردم عبیدخان بر جوانغار عساکر قزلباش حمله کردند بیرام بیک قرامانلو با مردم خویش از پی [illegible] جماعت
بدکیش بمیدان شتافتند در اثنای حرب بر تنش یکی تیر باد در آمد اوزبکان بیکبار جلو انداختند و جنود نجم بیگ را
شکست داده او را دستگیر کرده نزد عبیدخان بردند باشارت او کشته گردید در اثنای فرار جمعی کثیر از غازیان در آب [illegible]
غرق شدند و بابر پادشاه اردو بازار را و بعضی محال را غارت کرده روان حصار شادمان شد چون سلاطین اوزبک
خود را بر جمعیت و یراق دیدند تسخیر ولایت خراسان را بخاطر قرار داده اول جانی بیک از آب آمویه عبور نموده بجانب هرات
در حرکت آمده در کهدستان نزول نمود حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی قلعه اختیار الدین را محافظت نمودند چنانکه
حسین بیک لله برج سلطان احمد را و احمد بیک صوفی قلعه اختیار الدین را و امیر غیاث الدین محمد دروازه ملک را و امیر
عماد الدین محمود دروازه فیروزآباد را محافظت نمودند و مردم جانی بیک سلطان دو نوبت خود را از طرف باغ سفید بر نزدیک خندق
رسانیدند و از ضرب پیکان جان ستان غازیان مجروح گشته باز گردیدند و سه چهار بار دیگر از دروازه فیروزآباد جنگ پیش آوردند
و از دست ملازمان امیر عماد الدین محمود زخمهای کاری خوردند و مغلوب گشتند [illegible] بدست اوزبکان [illegible]
هر ورقی بدست یکی از سنیان داده نامراد [illegible] گشتند و در اثنای این حال عبیدخان بظاهر هرات رسیده در [illegible] سلطان فرود
آمده مردمانش چند مرتبه [illegible] بکوچه بند آمده جنگ انداختند اما کاری از پیش نبردند مدت دو ماه آن سلاطین گمراه در ظاهر هرات نشستند
و چون [illegible] المحصولات هرات [illegible] تنگی در میان مردم پیدا شده غله تسعیر تمام یافت

ذکر فرستادن خاقان اسکندرشأن نورعلی خلیفه روملو را بجانب روم و خراب شدن آن مرز و بوم

درین سال چون خاقان اسکندرشان انقلاب ولایت روم شنید نورعلی
خلیفه روملو را بدان دیار فرستاد بواسطه جمع آوردن صوفیان اخلاص شعار روانه گردانید چون خلیفه بقلعه حصار رسید از صوفیان
روم و مریدان آن مرز و بوم قریب به چهار هزار سوار با خان کوچ بوی ملحق شدند خلیفه بوجود ایشان مستظهر گشته [illegible]
آمد چون فایق بیک که از قبل سلطان سلیم حاکم آن دیار بود با سه هزار سوار بجنگ وی شتافت در موضع توقات هر دو حشر در برابر

یکدیگر در آمده دست بجنگ باز کردند عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان از میدان ستیز بوادی گریز شتافتند و اموال فراوان بدست
غازیان افتاد و از انجا بخدمت خلیفه آمده خطبه باسم خاقانی عالیشان خواندند بنابرین خلیفه نیز متعرض ایشان نگشت و متوجه آنبر
باز ری شد و از انجا عبور کرده در زمان جاری نزول نمود درین منزل سلطان مراد بن سلطان احمد بن سلطان بایزید از لشکر سلطان
سلیم با ده هزار کس فرار نموده بخلیفه ملحق گشت آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر متوجه شهر توقات شدند درین مرتبه اهل شهر
اظهار مخالفت کردند غازیان شهر را سوزانیده متوجه بلده نیک پی گشتند سلطان مراد از خلیفه جدا شده بدرگاه نواب اعلی
توجه نمود بعد از رفتن خلیفه قوچی غازیان را بساخت حشم شیخ حسن اوغلو فرستاد و ایشان حشم را غارت کرده با اموال بی اندازه و غنایمت
بلند آوازه باردوی خلیفه مراجعت نمودند و خلیفه متوجه آذربایجان گردید آن امیر غازی چون بموضع آبی بازی رسید خبر آمد که
سنان پاشا و حسن بیک و تاج الدین بیک با پانزده هزار سوار جرار از عقب جنود ظفر شعار رسیدند خلیفه عود نموده در برابر
ایشان صف آرا گردید فوجی از بهادران ارجمند حمله کرده و از انجانب امرا و دلیران روم نیز بر دشت صعود نموده بترتیب لشکر مشغول گردیدند
بعد از لحظه بهم دیگر جلو انداختند چرخچیان روم را از پیش برداشته بقلب رسانیدند و خلیفه با جمعی از شیران بیشه شجاعت
خود را بر مخالفان زده از تیغ آبدار آتش کارزار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان کار مانند لاله گلگون می تافت
و از غازیان تا شب میان جان و تن و تیر و جوشن فصل و وصل و فراق و وفاق بود بیت اجل را بجان آشنایی شده میان
تن و جان جدایی شده سنان پاشا چون آثار اطوار از اطوار لشکر قزلباش ملاحظه کرد خوف بروی استیلا یافته
هنگام غروب آفتاب با دل پر آتش و چشم پر آب راه گریز پیش گرفت و هر یک از غازیان را سنان جان ستان و خدنگ خون
افشان در دست از قفای سپهیان رفتند سنان پاشا را با هزار و پانصد نفر بقتل آوردند و از بخت برگشتگی دو میر بیگی دیگر
آنکه حوالی شب در اثنای گریختن بخوشکه رودی رسیدند در حال یک نیستر ظلمت بر سر ایشان فرود آمد چنانکه هزار نفر در زیر آن
ماندند بعد از ان فتح سر رومیان با غنایم فراوان بدرگاه خاقان اسکندرشان روان کرده خود با ذربایجان که بتاویل او بود نزول
نمود متوفیات درین سال سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد
بن اورخان بن عثمان جوق بن ارطغرل در روم جماعت ینکچری اتفاق نموده پسرش سلطان سلیم را که حاکم دراین بود جا سنبول
آورده بر سلطنت نشاندند و او را عزل کردند از ین غصه بیمار گردیده از دار ملال ارتحال نموده و مولانا ادریسی کتاب سلسلة الذهب
بنام او منین سلطان و این ابیات از انجاست مثنوی کاش تو شیر و لاکن بودی عدل تو در بیشه فریدون بودی تا ز دعوی عدل
شه شدن خسرو روم را شدی بنده مهبط العز والعلا سلطان بایزید ایلدرم شه دوران در زمان او شکست بیان اهل روم را واقع
شد خصوصا از لشکر مصر مدت سلطنتش سی و دو سال بعد از فوت او پسرش سلطان احمد در اناطولی خطبه بنام خود خواند سلطان
سلیم از زمان پاشایان کتابات نوشته مضمون آنکه هر گاه آنحضرت با مردم اناطولی باسلامبول رساند این بندگان کمر خدمت و میان
بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه می سازیم و آن ساده لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته
خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر باستقبال نموده وی را بقتل رسانید بعد از ان لشکر بسیار بدفع
سلطان مراد ارسال نمود و سلطان مراد مغلوب گشته پناه بر نواب کامیاب شهنشاهی آورد و در اردوی معلی باجل طبیعی نماند هم
درین سال امیر زکریا که سالها وزارت سلاطین آق قوینلو و خاقان اسکندرشان کرده بود وفات کرد هم درین سال امیر یار احمد اصفهانی
که بنجم ثانی ملقب شده بود و بعد از نجم زکریا وکیل و اعتماد الدوله شده بود چنانچه در روزی صد گوسفند در شیلان او طبخ می شد و پانزده
دیگ نقره در مطبخ او بود و دیگر اسباب بدین قیاس بدستوری که گذشت وفات یافت هم درین سال مولانا بنایی شاعر که نام او شیر علی
بود در علم موسیقی و تصوف و عروض وقوف تام داشت در زمان سلطان حسین میرزا از حضرت امیر علیشیر رنجیده با آذربایجان نزد سلطان
یعقوب رفت بعد از چند وقت باز بخراسان رفت بار دیگر از خشم کرده متوجه سمرقند شد در خدمت سلطان حسین میرزا بن سلطان

مولانا جامی [illegible]

احمد

احمد میرزا بن سلطان ابو سعید بود و خراسانیان را هجو کرده و این ابیات از انجاست هجو چون نه مال و نه حال تو لایق جان
خشن و نیکی و مینی مرحکادن چون بخشولی تو آفرین چنگیب هالت تو خواجه جان تو بخوکان سلس بحی بر جلت آنیب کو بی حس ان
میدان بتو رو سال خوم دلت کر دلشکان کی و او یکان بتو یک تنکر خوم خوم کو دلت من از این خر جهانیم تر شان چون
شیبک خان بو سر مغیم قند استیلا یافت بنایی از انیس مجلس او گردید و بعد از قتل شیبک در خدمت تیمور سلطان ولد او می بود در
سالی که امیر نجم در قرشی را بقتل عام نمود بنایی هم بنا بر آب تیغ غازیان منهدم گردید در اواخر عمر مولانا تتبع دیوان خواجه حافظ شیرازی
نمود و حالی تخلص کرده گفتار در قضایایی که در سنه تسع عشر و تسعمائه واقع شد لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان با روم و خراسان
و فرار نمودن عبید خان درین سال سیم ماه محرم که موافق اول نوروز بود میان عبید خان و جانی بیک نزاع واقع شده از ظاهر
کوچ کرده متوجه آنجا خود شد و جانی بیک سلطان از جیحون عبور نموده بکرمینه رفت اما در ان ایام تیمور سلطان بدیخان آب عبور نموده
داخل مرغاب بعبید خان پیوست و او را از رفتن بخارا منع کرده باتفاق بمشهد مقدس آمدند و یا اسفراین در زیر نگین آوردند و چون این
خبر بهرات رسید حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو و احمد بیک صوفی اوغلی شهر را گذاشته از طریق طبس راه عراق و آذربایجان پیش گرفتند
تیمور سلطان بالتعارض بهرات رسید و در باغ مراد نزول نموده بیاری از ترابیان را بقتل آورد و در حکومت خراسان نهاد چون این خبر بخاقان عجم
رسید از بلده اصفهان با سپاه فراوان بدفع اوزبکان بطرف خراسان روان شد چون بییلاق کله بوش نعل نزول اجلال خاقان باقر و هموش تشخیل
سلطان ذوالقدر حسب الحکم جهانمطاع قبل از موکب حضرت اشرف با لشکر شیران بصوب مشهد مقدس علیه التحیه والسلام نهضت نمود و چون
بیک رسید عبید خان تاب مقاومت نیاورده بطرف بخارا روان شد تیمور سلطان نیز از وصول آن شیران راه گریز پیش گرفته روانه
سمرقند شدند بیت چو دیدند خاقان لشکر فراز چو آن شیر آمد سوی بیشه باز چو غولان همه بیشه پرداختند با هنگ توران همه
فرس تاختند هنوز پادشاه ربع مسکون در ییلاق کله بوش بود که اوزبکی چند در دیار خراسان دیار غارت نمود بعد از فرار تیمور سلطان ابوالقاسم
بخشی که از هواخواهان سلاطین اوزبک بود هزار سوار فراهم آورده از بادغیس بهرات آمد و رعایای شهر از روی تهور با او مقاومت
نموده در اثنای ستیز متعلقی سپاه مظفر لو بیری سلطان روملو با جمیع غازیان دشمن کدار در باغ سراقزلار بهم گردیده قریب چهل نفر
از اتباع آن بدبخت را بقتل آورده ابوالقاسم بطرف غرجستان گریخت خاقان اسکندرشان از خبوشان بالنک ادکان نزول نموده بعد از ان
حاکم مرو ده بیک را که از توهم سپاه اوزبک مرو را گذاشته فرار نموده بود بحبر بر سر او پوشانیدند و محاسن او را تراشیده بسفیداب
و غازه روی او را تازه کرده اینه منعکس بر دراز گوش سوار کرده با دف و نی در اردو بازار گردانیدند هجو محاسن که برین روی
نیست تفاوت میان زن و شوی نیست بعبرت محاسن زرویش سترد در آن انجمن آب رویش ببرد عروسانه بر ساختنش سکری
بپوشاند چون زنان معجری برخویش چون تجکان ساخت رویی دل تخیر کش بیندوی رخی کان خردون ببرد تبرجی
هوی پایش سرخ کرد زبی غیرتی کو شوی رو سیاه رخت را سپیدی شود عذر خواه بعد از ان در اردو گردیدن شکوه بطرف بادغیس
روان شد پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که مردمان آن دیار غازیان را از جنگ فرار نموده بودند آزار بسیار
کرده بعضی را بقتل آورده اند بنا بر ان فرمان قضا جریان بقتل عام از انجا صادر یافته جوهر سلطان تکلو با جمعی بقتل
آن جاهلان روان شده نمود و خورد و بزرگ ایشان را بجزا رسانید بیت در آمد به بنیاد مردم تکی بری شد در ان ناحیت
آدمی خاقان اسکندرشان در ان تابستان در النگ بابا خاکی سلوسی نموده دربی سلطان را بحکومت بلخ روان کرده مردم
اندخود یکی از اهل ضلالت که موسوم بود بقرا بوقال بر خود حاکم ساخته آغاز مخالفت کردند دربی سلطان ایشان را بقتل رسانید
قرابوقال را گرفته روانه درگاه عالم پناه گردانید در ان اوان شاه رخ بیک افشار بفرمان خاقان عالیشان بطرف قندهار
ایلغار نموده الولایت را غارت کرده سالما غانما بدرگاه عرش اشتباه آمد چون مهمات خراسان حسب المدعای آنحضرت
ساخته شد حکومت هرات را بزینل خان شاملو داده از بابا خاکی متوجه اصفهان گشت و در ان بلده طرح قشلاق انداخت

ذکر مخالفت سید سلیمان بن سلطان حیدر صفوی بحضرت خاقان اسکندرشان و مکافات نعمت کفران یافتن درین سال سید سلیمان بن
سلطان حیدر نسبت بخاقان اسکندرشان اظهار مخالفت کرده خلق بسیار بر سر او جمع شدند گفتند که خاقان زمان بعزم
دفع زواز آذربایجان دور افتاده فرصت را غنیمت شمرده تبریز را بتصرف باید آورد سید سلیمان باستصواب آن ابلهان فرمهتر
بخار نخوت و غرور رکاکت دماغ راه داده اسباب عناد را بهم رسانیده از مضمون این بیت غافل که بیت باولی نعمت ار برون
آیی ❊ کر سپهری که سرنکون آیی ❊ با جمیع مردم قشر دو دست بطرف تبریز ایلغار نمود چون این خبر بحاکم آنجا رسید با اتفاق شهریان
کوچها را مضبوط کرده در شوارع آب انداختند تا زمینها همه یخ بست سید سلیمان با سپاه فراوان باندرون خیابان در آمد
تبریزیان او باش از روی پرخاش دیوارهای خیابان را سوراخ کرده آنروز بیرکشکان را بضرب تفنگ و تیر و سنگ مغلوب
کردانیدند سید سلیمان ایشان چون مور و مار صف بکارزار بیاراستند تبریزیان بضرب شمشیر تیر اثار روز بر سلحشوران ظاهر
ساختند و سید سلیمان را از اسب انداختند و با وجود آن سید مذکور شانزده کس را زخم دار کرد اینداداد اشاملشا
سلطان استاجلو که در آنوقت قورچی بود خود را بوی رسانیده بضرب یک شمشیر او را هلاک ساخت ذکر ولادت باسعادت
ولایت نصرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب ابقاه الله تعالی درین سال ۹۱۹ در روز چهارشنبه ۲۴ ذی قعده حضرت شاه دین پناه
مظهر لطف آله ظل الله فی الارضین شهریار المآء والطین در قریه شهاباد من اعمال اصفهان متولد شد الحق ملکی بصورت
بشر قدم سعادت اثر بعرصه عالم نهاد نظم طالع عالم منور شد بدین کوکب دری ❊ منتظم سلک ملک دین بدو هو الاکو هر دی ❊ تاج
شاهی سر فرازی میکند امروز از آنکه ❊ کرد تاج مملکت را دوش پیدا شد سری ❊ تا حساب طالع شد بسند در اصطرلاب ماه ❊
شب همه شب بود کیوان منتظر بر منظری ❊ تا بسند بد بسوز اندبلفع چشم بد ❊ مجمر زرین مجمر پیروزه بر کرد آذری ❊ امراء
عالیمقدار و وزرای نامدار تقود نامعدود از ابیض و احمر و در و گوهر نثار مقدمش کردند و بشکرانه آن چند روز جشن و سرور
و عیش و حضور نمودند فوت مولانا سلطانعلی مشهدی در حسن خط بمرتبه رسیده بود که دست هیچ خطاطی از مقدمان و متأخرین
بدامانش نرسیده و درینوقت متوجه عالم باقی گردید بیت آنکه در عالم بخط مشکفام ❊ نسخ کرده خط استادان تمام ❊ گشته شاگرد
اثر راه یقین ❊ در طریق خط کرام الکاتبین ❊ درین سال امیر اسمعیل شنب غازانی از عالم فانی متوجه سرای باقی شد وی نزد
مولانا علی قوشچی درس خوانده بود بعد از آنکه مولانا بروم رفت میر اسمعیل بشیراز رفته در درس مولانا اعظم افهم جلال الدین
محمد دوانی حاضر شده مدت عمرش شصت و نه سال از جمله تصانیفش شرح فصوص الحکم است ذکر وقایع سنه عشرین
وتسعمائه محاربه نمودن خاقان اسکندرشان با سلیم پادشاه روم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم با استادکان
بار کاه خاقان جهانپناه در مقام عصیان آمد باعث مخالفت او آنکه چون خاقان محمد استاجلو بر دیار بکر استیلا یافته بود
و لشکر ذوالقدر را پاس هم انداخت بدفعات شکست و علاء الدوله و براق با هفتاد سوار و سیصد نفر غلام سلطان قانصا
و پادشاه مصر که در دلاوری شهرت تمام داشتند و نام ایشان را در جنگها می‌کاشتند مغلوب گردانیده بود ان
واسطه این شجاعت و غرور و عجب و عظمت و جبروت و بادو بردت او از حد اعتدال در گذشته بسلطان سلیم مکاتیب مبنی
بر تهدید و بیم ارسال میداشت و او را بر مقابله و مقاتله و مجادله ترغیب و تحریک می‌کرد بلکه چیزی چند مجر و غیره که
موجب فتنه و فساد بود بوی میفرستاد و وسیلهٔ دیگر آنکه نور علی خلیفه روملو در دیار تکه فتنه بپا کرده بود و شهر
توقاط را بسوختند این معانی او را بر جنگ داشته لشکرهای ولایت قرامان و اناطولی و ینکشا و کرمیان اتلی و کغر
ویدا برون و سمن دره و افلاق و بوسنه و موره و صرف را جمع آورده با چشم انجم شهاب بر نجم ثریا کرده سیل سپهر دریا
شکوه کرد اوهام بنی آدم از تصویر یکفوج از افواج بی نهایت و اسطر لاب غایت ان عاجز آمدی و اقلام اقالیم اهل عالم بکتابت
شمار آن کفایت نمودی نظم افزون ز ذره در عدد و قطره در شمار ❊ بیش از نجوم بر فلک و موج در بحار ❊ تا مواز چصد
هزار سوار و پیاده متوجه آذربایجان گردید و ایلچی بدرگاه معلی فرستاده توجه خود را بعزم رزم اعلام کرد قاصد در همدان
بدرگاه عرش اشتباه رسید خبر مخالفت سلیم را بعرض رسانید آنحضرت جواب فرمود که ما هم مهیا و مستعد قتالیم و ایلچی را
رخصت داده کسی بدیار بکر نزد خان محمد استاجلو فرستاد که با لشکر دیار بکر بحضور رسد آنحضرت با دلیران کرش
دیده دور زد روز شب تا ردر دیده مور و مار میزده تخم خردل و خشخاش را بنوک نیزه از زمین بر میربودند متوجه رزم
سلیم گردید چون به تبریز رسید خبر آمد که سلطان سلیم بی خوف و بیم متوجه است پادشاه صاحبقران بلغغاد زور
بازوی مردرا زیر فراغت و حضور با خان کوچ عنان بکران بطرف خشمان معطوف ساخت در اوایل رجب در منزل
چالدران که در بیست فرسنگی تبریز واقع است آن دو گروه با شکوه بیکدیگر رسیدند طریق سلاطین روم آنستکه در وقت
محاربه خود و جنود خود را بعرابه و زنجیر استحکام داده حصنی بغایت حصین جهت حفظ خود می‌سازند و تفنگچیان در اندرون
آن با نداختن ضربزن و توپ و تفنگ می‌پردازند و بر بالای عرابه بهیأت زده رقاها بهای بزرگ و کوچک گذاشته و
ایشان در انداختن توپ و تفنگ در عاده و ضربزنک مهارت تمام دارند که جز لا یخطی در استداد اشعه نظر از یک میل جلوه کند
اصابت می‌سازند و نقطه موسوم را به سهام خطوط بصری از یک فرسخ راه برنشانه میاندازند خان محمد استاجلو و نور علی روملو بعضی
از مردمان که از طور جنگ رومیان باخبر بودند عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند بر سر ایشان رویم و مهم آن نا تمامان را
باتمام رسانیم دورمیش خان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که تو کدخدای دیار بکری را نیکو میدانی و حکم تو در آنجا میگذرد و
بعرض همایون رسانید که ما میگذاریم که آنچه متعلق بایشانست بعمل آورند بعد از آن قدم در معرکه کارزار آورده دمار از لشکر روم
بر آریم خاقان اسکندرشان سخن دورمیش خان را قبول نمود سلطان سلیم ان پشته چالدران پایین آمده در استحکام جنود خود اهتمام
کرده اطراف خود را بعرابه و زنجیر مسدود ساخت بیت عرابه چو اسان نچو پی بکار ❊ بران رومیان همچو طفلان سوار ❊ عرابه
چو فیل و تفنگ کان بدست ❊ نمایان چو خورطوم فیلان مست ❊ و دوازده هزار ینکچری را مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار جنگ
مشغول باشند و میمنه و میسره لشکر را بر پاشایان نامدار مثل سنان پاشا وزیر اعظم و مصطفی پاشا مشهور به بیغلو جادوش و دو ها
پاشا و قراجه پاشا شاه ذوالقدر او غلی و شهسوار بیک تفویض نمود و مال عوج او غلی را چرخچی گردانید و محال او غلی را موجی کرد زیاده
از صد هزار سوار مرسوم خود را نشان کرد از هر من جلد را بمیدان هیجا فرستاد از نجانب خاقان کردون غلام را بر پشت خنگ
سوار گشته نظم ببالای توسن در آمد دلیر ❊ باهنگ میدان چو غرنده شیر ❊ فروزان رخش بر فراز سمند ❊ تجلی نمایان شد از
کوه طور ❊ خاقان ظفر شعار میمنه را با هزار نامدار چون دورمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین بیک لله و نور علی
بیک روملو و خلفا بیک و در یسار خان محمد استاجلو و چایان سلطان استاجلو با جنود دیار بکر مقرر کرد ندیدند و مقرر شد که امیر عبد الباقی
و سید محمد کمونه و امیر سید شریف در قلب قرار گیرند و ساروپیره قورچی را با فوجی از غازیان چرخچی گردانیدند و آنحضرت با جمعی
قورچیان طرح شدند و انتظار میکشیدند که بر هر طرف که زور افتد خود را بدیشان رسانند و لشکر قزلباش گروهی با شکوه همه
شیر صولت هژبر هیات پیل شوکت که جبال از مهابت ایشان میگداخت و آسمان از صلابت ایشان از سپهر خورشید می‌انداخت در برابر
رومیان صف آراستند و از شیهه اسب و فریاد سپاه ماه بر آسمان راه گم کرد و از غریو کوس چهره گردان با ناموس چون سند روس
زرد گردید و از بیم جان در تن دلاوران چون برگ بید لرزید و عکس آفتاب در آب می‌لرزید بار اول سارو پیره استاجلو با فوج چرخچیان
بر لشکر مخالف تاختند و سعدی لشکر ایشان را از جای بر داشته بموجی رسانیدند و محال او غلی که سالار موجیان بود بر سارو پیره حمله
آورده او را باز گردانید چون خاقان اسکندرشان دست برد رومیان را مشاهده نمود آتش غضبش اشتعال یافته با دلاوران که از صولت
مهر شان دم صبح در سینه شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام ظلام پنهان شدی بر ایشان حمله آورد دلاوران شاه
ما العیمج امعلی که نهنگی بود در بحر بر علی در برابر آنحضرت آمده زبان بلاف و گزاف گشوده گفت بیت منم آنکه در روز پیکار و کین ❊

توام زدن آسمان بزد بر * بدوزیم بر پیکان به چشم موی * کشایم بر تیر دکر بیقصور * نظر کر کنم سوی دشمن بخشم * دهد جان
شیر نر از آن زهر خشم * نشانم بر پهلو جدایل بناف * دروغی نمیگویم اینک مصاف * اما پیش از آنکه دست به تیر و کمان و سیف و
سنان برند خاقان اسکندرشان شمشیری بر فرق او زد چنانکه مغفر با سپر او دو نیم شد بکردن رسید تا حلقش شکافت
مخالفان ازین دست برد که در مدت عمر ندیده و نشنیده بودند حیرتها نموده تعجب نمودند و بعد از آن آتش حرب اشتعال یافته
خاشاک بدن رومیان سوزان گشت و شعله تیغ خون افشان زبانه بآسمان کشید و دخان آتش سنان با یوان کیوان رسید
میسره رومیان را که برنیودی جلادت سنان پاشا اختصاص داشت چون دل عاشقان و زلف معشوقان پریشان کردانیدند
و از پشته جالداران کذرانیدند و آن روز بر سلطان سلیم چون شب هجران و ایام فراق سیاه و تباه کشت و از بهره تیرخان
محمد استاجلو هنر رومیان را از جای برداشته بقلب رسانید در آن اثنا توپی بروی خورده شربت شهادت چشید و لشکر روم
ازین واسطه خیره کشته یکبار هجوم آوردند و دست چپ قزلباش را مغلوب ساختند عیان لشکر رسانیده تیمسار از آن ...
و خاقان اسکندرشان چون نحجیران روم را برابر رسانیدند ایشان تیر غازیان را بضرب تفنگ پس آوردند آنحضرت تیغ آبدار
کشید چون نهنگ در آن دریا بجوش درآمده جوی خون را چون جیحون روان ساخت و جوشن ماهی اندود ماهی برنگ طرح خون کشت
بیت ستوران در آن بحر خون تر همه * چو لب بیان آبی ز خون دشت کین * همی همچنان شد دروی نهان شاخ مرجان
شده در آن روز جمعی کثیر از رومیان بی باک بضرب تیغ پادشاه سرشان بر خاک افتادند تیغ ارسلان بخون دلیران چون
سر افشانی آغاز نمود و نیزه بغارت جانها دست تطاول نمود سپر عمل فرمود هر کاه کرز بر دستی آغاز کرد درع فروتنی اختیار نموده
غازیان زور آوردند و سمند میدان نوردرا تا برابر راندند و ینکچریان بضرب توپ و تفنگ باز کردانیدند تفنگ چون برق از خود
و خفتان و جوشن بر کستوان دلیران میگذشت و پیکان صاعقه در کوه آب دریای جنگ آتش می افروخت نظم ز تیغ تفنگ و ز شمشیر
تیز * ز هر گوشه یاران کین کرم و تیز * در آن کرم بازار جنگ و جدل * بنودی خریدار جان جز اجل * چه شد کرشرف بقزلباش بود قرب
هزار ینکچری بدانجا رفته ایشان نیز بزخم تفنگ غازیان را مجروح و بی روح میکردانیدند بیت در آن عرصه از بهر مردان مرد * تفنگ
نقل و خون باده لاله رنگ * از آن روز که نیر عالم فروز تیغ کین از غلاف افق برکشید تا وقتی که سپهر زرین بر تیغ زبرجدی قلعه
زرنگاری بجا استوار رسید آتش قتال در غایت التهاب و اشتعال بود آنحضرت خود را هفت نوبت برابر رسانید و بضرب شمشیر حلقه
زنجیر را بریده مخالفان هجوم کرده باز میکردانیدند و آخر میان برکرد آنحضرت محیط کشته نقطه وار در میان کرفتند
حضرت خاقانی بر دشمنان تاختن لشکری را می انداخت و بهر جانب که حمله میکرد از کشته پشته می ساخت بیت بهر جا
کشمشیر ... کار کرد * یکی را دو کرد و دو را چار کرد * سلطان استاجلو و سایر قورچیان جنگهای نمایان کردند و رومیان
بار دیگر خود را بخاقان اسکندرشان رسانیدند و آنحضرت باتفاق قورچیان بر مخالفان حمله کرد و به ثعبان شکل از سر سروران
بار آورده و تفنگ آتش فشان در قبا جوشن و حلقه زره شهاب وار می افروخت قماق در بر پردلان بسان کوزه آتش تعبیه
و مغفر در سر کردنکشان بسان نرمه دکاه بکلاه خاقان اسکندرشان فرمود که کره نای نواختند و موازی سیصد سوار نزد آنحضرت
جمع آمدند بنابر آن ترک قتال کرده جلو کردانید و جوق جوق که قلب را شکسته بودند در میان ایشان میرسید و صفوف ایشان را
شکافته روان میکردید و در آن اثنا اسب آنحضرت بر سیاه آبی فرو رفت خضر آقا استاجلو خود را کشیده خاقان اسکندرشان را
سوار کردانیده روانه لشکر روم شد سلطان علی میرزا افشار را که در تصور آنحضرت کردند و نزد سلطان سلیم بردند و بعد از تحقیق
که او دیگر یست او را بقتل رسانیدند و هنوز قزلباش که به سپاه روم را در هم شکسته از عقب رفته بودند مراجعت کرده خود را بر قلب
لشکر سلیم زده جنگهای نمایان کرده بیرون آمدند و سلطان سلیم امر کرد که تعاقب لشکر قزلباش ننمایند و احدی دست بغارت نکشاید
بواسطه آنکه مبادا مکر کرده باشند نزدیک بشب متحقق کشت که اکثر قزلباش در آن حدود نمانده بود بعد از آن بضبط اموال

واسبا

و اسباب شروع کردند درین جنگ خان محمد استاجلو و سارو پیره قورچی باشی و حسین بیگ لله و امیر عبدالباقی صدر و سید محمد
کمونه نقیب نجف و امیر سید شریف شیرازی شهید شدند از طرفین پنج هزار کس بقتل آمده بودند خاقان اسکندرشان متوجه درکزین
کردید سلطان سلیم از آنجا به تبریز آمد و جمعی از اشراف تبریز او را استقبال نمودند و اعزاز و اکرام یافتند الحق صورتی که آبا و اجداد
او را در خیال محال می نمود او را دست داد و محمد حسن پادشاه که در میدان صاحب آباد دسته فرقه و تغار کذارده و منقول است
که در محلی خطبه بنام پادشاه رسید خطیب السلطان ابن السلطان ابوالمظفر اسمعیل بهادر کفت و رومیان خواستند که خطیب را
بقتل آرند سلطان سلیم مانع کشته کفت زبانش عادت کرده و نیز کفت حیف شد سه سید عالیشان درین جنگ جالداران
شهادت یافتند بعد از هشت روز دولت شاهی بامداد لطف الهی بر طبق کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب خوف تمام
بر خاطرش استیلا یافته در آخر همان ماه طبل مراجعت کوفته بجانب روم روانه شد و در اماسیه قشلاق کرد اینخبر در درکزین
بمسامع خسرو ظفرقرین رسید متوجه تبریز کردید در ماه شعبان در آن بلده نزول کرده قشلاق کرد کفتار در حال میرزای محمد
سلطان و خواجه مظفر بتکچی با محمد زمان میرزا و البدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا درین سال محمد زمان میرزا
بن بدیع الزمان میرزا از اردوی خاقان اسکندرشان جدا شده باسترآباد متمکن کردید در آن اثنا یوروق سلطان تکلو که حاکم
استرآباد بود باتفاق خواجه محمد بتکچی بدفع او متوجه کشتند اما بواسطه وصول سلیم به تبریز مراجعت بیار در میان مردم افتاده بود و امرا
تا نوحرکت میکردند چون بتبریز خبر شاه رسید نظر اویس قورچی و ساق ازدرکاه آمد خبر مراجعت سلطان سلیم را رسانید امرا
خوشحال شده روانه جرجان شدند و در آن ولایت با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را مغلوب ساختند و محمد زمان میرزا روانه
غرجستان کردید الیبر اردوشاه که حاکم آن دیار بود بوی ملحق کشت وقایع متفرقه درین سال در خراسان خصوصا در شهر هرات قحطی
بمرتبه استیلا یافت که مردم یکدیکر را میخوردند و ... خان که حاکم آنجا بود آدمی خواران را سیاست نمود و هم درین سال خاقان اسکندر
شان امیر الامرایی را بجای سلطان استاجلو تفویض فرمود و نظارت دیوان اعلی بمیرزا شاه حسین اصفهانی شفقت کرده منصب
صدارت را بسیادت مآب امیر عبدالله لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمودند چون روزی چند از صدارت
مآب گذشت امیر جمال الدین محمد استرابادی شفقت کرد و حکومت دیار بکر بقرا بیک برادر خان محمد لطف نمودند
و بیرا قیخان کردند متوفیات در آن زمان که خاقان سکندرشان روانه بغداد شد بار یک میرزا ک و بیرا برداشته متوجه شلم
کردید و چند مدت در ظل دولت سلطان قانیتیا اوقات کذرانید و از آنجا بر حسب الدولة ذو القدر دختر او را بعقد خود
در آورده دو پسر از وی شد یکی را احسن بیک نام کردند و یکی را یعقوب بیک و درین سال که سلطان سلیم متوجه جنگ قزلباش بود
او نیز همراه کردید خواست که در جنگ رفیق باشد ملازمان او صلاح ندیدند از سلطان سلیم جدا شده روانه دیار بکر کردید چون
بادرقر رسید احمد سلطان قاجار که از جانب شاه حاکم آن دیار بود در باوجود قلت لشکر قزلباش و کثرت مخالفان بمقتضای کلام
علام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة منظور داشته در برابر سلطان مراد علم جدال بر افراشته نعیین را کوشش و کشش بسیار
دست داده عاقبت الامر احمد سلطان غالب آمده نامرادرا بقتل رسانیده سر او را بانکشتری بدرکاه شاه سعادت قرین ارسال نمود
احمد سلطان بواسطه آنکه با هشتصد سوار هشت هزار کس را مغلوب کردانید بقوه دور بینی سلطان نهایت رسید و از آق قوینلو کسی که
ترک سلطنت کردند بدین ترتیب قرا عثمان * علی بیک * سلطان حمزه * جهانگیر میرزا این چهار تن در دیار بکر حکومت کردند حسن
پادشاه * سلطان خلیل * یعقوب پادشاه * بایسنقر میرزا * رستم بیک * احمد بیک * محمدی میرزا * الوند میرزا * سلطان مراد *
ایام سلطنت همگی با استقلال صد و یک سال بوده سوای آنکه با ریک میرزا ان پنج سال و کسری حاکم عراق عرب بود و در جنگ جالدران همراه
سلیم بود بعد از مراجعت از آذربایجان کور شد و بعد از چند مدت فوت شد ممالک سلاطین آق قوینلو عراق عرب و عراق عجم و فارس
و کرمان و آذربایجان و دیار بکر بدیع الزمان میرزا بن ... وقت در اردوی خاقان جنت جاه بسر برده بموجب حکم جهانمطاع در ری ساکن

کشت و بی اجازه باستر آباد رفت از ملازمان شیبک خان شکست خورده بهندوستان رفت و دو سال در آن دیار بود و باز بخراسان
بخدمت خاقانی آمده رعایت یافت و مقرر شد که در شب غازیان ساکن بوده هر روز هزار دینار بجهت خرج او بدهند در این سال
که سلیم بر تبریز آمد بدیع الزمان میرزا ان جانب کلی کرده همراه برده بعد از چهار ماه در آنجا بطاعون فوت شد امیر سید
الباقی از اولاد عارف ربانی شاه نور الدین نعمت الله کرمانی بود حضرتش در انشاد پاکی عبارت از اقران ممتاز بود در اوایل ایام
خاقانی صدر بود و بعد از آن زمام مالی و ملکی من حیث الاستقلال بقبضه آنحضرت در آمد و در جنگ سلیم در این سال کشته
هم ملک نجم الدین محمود خان هر یکی که از بزرگ زادهای شهر قزوین بود و مدتی در وزارت یعقوب پادشاه متمکن بود بعد
از آن در وزارت خاقان اسکندرشان شریک امیر زکریای کججی شد در این سال رحلت کرد هم خلیل سلطان ذو القدر حاکم
شیراز چون در جنگ سلیم از روی تقصیر واقع شده بود خاقان اسکندرشان کور سلیمان محمود بیگ را بکشتن او فرستاد چون
کور سلیمان مانند بلای ناگهان بشیراز در آمد دید که جمعی کثیر در پیش خلیل سلطان حاضرند آهسته در گوش او گفت که امر شاه
چنین شرف نفاذ یافت که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نمایم اگر در یجا مرتکب آن امر شوم موجب کسر حرمت تو می شود مصلحت
در آنست که بمحل خلوتی در آیی تا اجرای حکم کرده باز گردم خلیل سلطان تنها بخانه در آمد و کور سلیمان از عقب در آمد حکمی که داشت
در باب قتل او نمود آن صادق العقیده بلا توقف او در آمد کور سلیمان دکردنش را زده سر شوم بر داشته از آنخانه بیرون آمده روانه
درگاه شاه شد حضرت خاقانی امارت شیراز را بعلی بیگ ذو القدر عنایت فرمود هم امیر سید شریف شیرازی از نبایر امیر سید
شریف علامه بود چند سال صدر خاقان سکندرشان و در انشاء مذهب حق السعی مشکور و جهد نا محصور بظهور رسانید
و در اهانت جمعی که سالک طریق ضلال بودند کوشش بسیار کرد چنانچه حقوق او در انتشار مذهب بر صفحات زمان ثابت است
و مساعی جمیله او در ترویج شرع اقدس بلغواه و السنه مذکور در این سال او نیز کشته شد گفتار در وقایع سنه احدی و عشرین
و تسعمائه گرفتن سلطان سلیم قلعه کماخ را در این سال سلطان سلیم عزیمت بجانب قلعه کماخ افراخت و یوسف بیگ در ساق
که از قبل خاقان اسکندرشان کوتوال قلعه بود مصلحت در توقف ندیده سیصد کس با محمد بیک ملازم خود در آنجا گذاشته
متوجه درگاه همایون گشت سلطان سلیم با سپاه بیکران زیاده از قطرات امطار در حوالی قلعه نزول نموده رسولان نزد غازیان
روانه کردانید که مناسب آنست که الطاف سلطانی اعتماد نموده بدست متابعت دروازهای حصار را بر کشایند تا از تعرض
لشکر ایمن مانند جماعت و رساق گفتند که مجرد آنکه از آن شکستی بولی نعمت ما رسیده چگونه جایز باشد که حقوق تربیت
پادشاه عالیشان را نابوده انگاریم و قلعه را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتصرف شما گذاریم رسولان
آنچه شنیده بودند بعرض سلیم رسانیدند آتش غضبش زبانه کشید فرمود تا سپاهیان روم با جوش و خروش
از پیش او روان گشتند و در برابر قلعه آمده امر شد که دلیران بقلعه جنگ اندازند سپاه روم از اطراف و جوانب حمله آوردند
و جمعی دلیران بر بالای بیشه که در حوالی قلعه بود بر آمده مردم حصار را بتفنگ گرفتند بیت کرفته ز دود تفنگ مهر و ماه
فراید ملک شد چو کلخن سیاه غازیان در ساق و دلاوران باستحقاق دست بتیر و سنگ بردند و میان بروج حصار را
بزمین هموار کردند و جبرا و قهرا قلعه را متصرف شدند غازیان سپاه بمحل برده رومیان قصد ایشان کردند غازیان شمشیرها
کشیدند از محل بیرون آمدند و چندانکه توانستند کوشیدند تا مجموع بمردی کشته شدند سلیم قلعه را بمردم خود
سپرده روانه ملک علاء الدوله ذو القدر شد حکم دادن مصطفی پاشا نعمت نعمت نور علی خلیفه در این سال
مصطفی پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم در آن روز بود با لشکر بسیار متوجه آن جانب گردید چون نور علی خلیفه روملو از توجه
او مطلع گردید باتفاق محمد بیگ بیغوچاوغلی رایت نصرت آیت بدان جانب افراخت و عساکر نصرت شعار در حوالی جیش کرک
رسید سینلو چاووش با لشکر با جوش و خروش نمایان شده در برابر غازیان صف سپاه بیاراست نور علی خلیفه با هفتصد

سوار جرار بر فوج رومیان حمله کرد که زیاده بر ده هزار بودند تا خت برده بنوک نیزه وجود بعضی را از صفحه هستی محو ساخت
و عاقبت رومیان غالب آمده نور علی خلیفه را بقتل آوردند و ایضا اوغلی سالم بیرون رفت وقایع متوهم در این سال دیو سلطان
روملو از بلخ بدرگاه خاقان اسکندرشان آمده یک شتر و قاطر از پیکان که در جنگ اوزبکان از اسب و مرد بیرون آمده بود جهت
آنحضرت آورده بود و این که در جمیع معارک بر اوزبکان غالب آمده بود و احوال مصلحت ولایت خراسان را بعرض رسانید هم
در این سال بنا بر قول دیو سلطان روملو خاقان اسکندرشان سلطنت خراسان را از سر حد بغان تا کنار آب آمویه بحضرت شاهزاده دین
پناه مظهر لطف اله ابو المظفر سلطان شاه طهماسب عنایت فرمودند و امیر خان موصلو ترکمان را للـه آنحضرت کردند قتل علاء الدوله
ذو القدر چون وی ملازم خود را بر مکر و فریب نهاده بود هر بار که رسولان از جانب سلطان روم می آمدند بنزد جمعی از ملازمان
خود را رخوت عربان مصری پوشانیده بمجلس در آورده میگفت که ایشان ایلچیان مصرند که از نزد سلطان غایب نزد من آمده اند
و تحف بسیار آورده اند و در نزد ایلچیان روم میفرمود که ایشان ایذاء بسیار میکردند و با ایلچیان روم میگفت که من تابع سلطان
روم و از مصریان بیزارم و بار رسولان شاه مصر نیز همین دستور سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت و دایم میگفت که دو مرغ
دارم یکی طلا و بیضه میکند و یکی نقره مدعا از طلا پادشاه مصر بود و از نقره پادشاه روم در این سال سلیم داعیه آن داشت که یکبار دیگر
با خاقان اسکندرشان مقابله نماید اندیشه آن ذخیره بسیار در حد علاء الدوله جمع آورده بود علاء الدوله از امنیت خود
دانسته غارت کرده از این غافل که با خرطوم پیل بازی کردن و بغار بیشانی مار خاریدن در هلاک خود کوشیدن القصه باد
کبر از قشر انگیخته بوجه خاک اد بار بر فرق روزگار خود مریخته است چون سلیم از آن نهب آگاه گشت فسخ عزیمت آذربایجان کرده
بصوب مرعش روان شد چون علاء الدوله تاب مقاومت نداشت لوای فرار بجانب کوه دریا بر افراشت سلطان سلیم سنان پاشا را
با چهل هزار سوار از پی او روان ساخت مع لشکر روم در وسط جبال مذکور با او رسیدند علاء الدوله با اتفاق پسر خود سلیمان
بیگ از کمین در آمده با جنود روم حمله آورد بعد از کوشش بسیار لشکر ذو القدر شکست یافته مردی مجهول علاء الدوله را
بقتل آورده سرش را نزد سنان پاشا آورد پاشا آن سر را بخدمت سلیم فرستاد بیت دلا آخر ز چرخ آیین نفاق کرد ذو القدر
کرد رو در عراق گرفتار شد خصم آیین ستیز بریدند فرقش بشمشیر تیز خوانکار الذات من که سر او را برید بود بر سید
که داعیه چه منصب داری تا بتو بدهم آن نمک بحرام گفت منصب آقای خود و آقای او از اوسط الناس بود آقای او را پاشا
کردند و منصب او را بوی دادند و سلطان سلیم بر تمامت ولایت ذو القدر استیلا یافت بعضی از ذو القدریان ملازم سلیم شدند
و فوجی بدرگاه ملک اشتباه آمدند و زمره بخدمت سلطان قانی بای رفتند و دولت سلاطین ذو القدر باخر رسید از این طبقه
چهار نفر را یافتیم که سلطنت کرده اند ملک اصلان سلیمان ناصر الدین علاء الدوله مملکت شان مرعش و ابلستان هشتاد هزار خانه بودند وفات
خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه وزارت سلطان ابو سعید بدو متعلق بود در شانزدهم شعبان وفات یافت تخلص تاریخ
گفته نظم چون آصفی از چشم جهان شد نهان جو دل بیرون چو آمد تاریخ گفتم زوال آمده روز دوم
مولانا نظام استرآبادی در این سال مهر خاموشی بر لب نهاد از تصانیفش کتاب مثنوی که حالات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
من اوله الی آخره بنظم آورده چون بنام خواجه مظفر بتکچی مزین نموده آنرا مظفری نام کرده و کتاب قصاید و کتاب بلقیس و سلیمان مولانا
ریاضی ساوجی در این سال از عالم ارتحال نمود و سنش از هشتاد تجاوز بود از تصانیفش تاریخ سلطان حسین میرزاست که نظم آورده
گفتار در وقایع سنه اثنی و عشرین و تسعمائه محاربه نمودن مصطفی بیغلو چاووش با قرا خان استاجلو در آن اوان که خاقان
اسکندرشان حکومت دیار بکر بقرا خان استاجلو مرجوع نموده خان در دیار بکر قرار گرفته زمام مهام در قبضه اختیار احمد چلبی کلانتر
آنجا نهاد احمد چلبی مال و جهات بقرا خان نداده خان قصد او نمود احمد چلبی بر نیت خان اطلاع یافته بسوی فانی چنانکه لازم ذات
او بود قاصدی نزد بیغلو چاووش فرستاده عرض داشت که در حرکت تمامتر خود را بحوالی آمد رسانید تا آنچه مطلوب است حاصل

کردد سیغلو چاووش درآمد تمکن کردید قراخان چون از استیلای رومیان آگاه شد با فوجی از دلاوران متوجه آمد کردید تا مردم
آنجا را از جاده خلافت پناه رله و نفاق آورده چون بدان حدود رسید مردمان شهر با رومیان اتفاق کرده از سر دروازه دست
بانداختن تیر و تفنگ و راندن شمشیر برجه غازیان نگذاشتند که بحصار آیند خان از موافقت ایشان مأیوس شده اطراف
آن ولایت را تصرف کرده شوارع را مضبوط کرده نگذاشت که یکمن بار بشهر در آرند سیغلو چاووش عاجز شده پنج هزار سوار
از حصار بجنگ غازیان روانه ساخت قراخان با فوجی از ابطال دهر با سپاهی سراسر با خشم و قهر عنان تکاور بجانب رومیان
معطوف گردانیده بر ایشان تاخت و کار ایشان را بعجب مدعا ساخت چنانچه یکتن از ایشان زنده و سالم بدر نرفت و خان چون
این جماعت را بقتل آورد مظفر و منصور بصوب اردوی خود تافت و بعد از چند روز خبر آمد که سیغلو چاووش تقریب بیست
هزار سوار و پیاده جمع آورده از آمد بیرون آمد بنابران قراخان از اردوی خود جدا شده بطرف معسکر سیغلو چاووش
روی آورده تخود دق تپه ماردین را معسکر ساخت و آنگاه متوجه آن شد که بر دی بمقابله خصم توجه نماید بجلدی [illegible]
از خون علاو کلکون ساز و قد و ریش سلطان نیز و پرانو غیبی خود میگفت که دشمنان خاندان نبوت صغیر و کبیر را پیش از این
مهلت نمی باید داد و بزخم خنجر و شمشیر رخنها در وجود شان می باید کشاد اما دران اوان از نزد خاقان اسکندر شان قورچی
رسیده حکم آورده بود که بمقابله نکند تا از جانب ما مدد برسد و سایر مردمان نیز سر حد دیار بکر محلی نمیدانستند و میگفتند
تا زمان وصول کومک با حریف دست در کمر نمی باید زدن و خان دلاور قبول ننموده [illegible] پیش بر ابصواب اقرب تصور نمود و روز دیگر با ایشان
کردون خرام سوار شده و اعلام را بر افراخته جوانغار و برانغار را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت از انجانب سیغلو چاووش
بجنود بیمر را بر جان کار استحکام داده در پیش لشکر عرابها پر از ضربزن و فرنگی تعبیه نموده و لطف آن از بن بخیل بر یکدیگر بست
و بیم جنود بیمر شتران مضبوط کردانید و چون نصف نهار دو لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت بار اول غازیان
شمشیرها آخته و نیزها بر مخالفان آخته راست ساختند بر رومیان جلو انداختند و دست چپ و راست ایشان را بر داشته بقلب [illegible]
چون دلاوران رومیان مسدود بود ناچار بجنگ شروع نمودند منقول است که در آن روز جمعی انبوه از ضرب شمشیر غازیان اسب
گذاشته پیاده روش یکدیگر بکی نهاده میگریختند بیت از هیبت بلا دلان چون برگ کندنا مخصوص بدان شد چون شاخ ارغوان
از [illegible] تشکده زمین [illegible] غازیان رستم توان بضرب تیغ بر آن [illegible] در جان [illegible]
انداختن و بعقابای ایشان از باد فنا دادند زبان تیغ آیت كل من عليها فان بگوش و جان فرو میخواند و صفیر تیغ تیر پیغام
كل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور میرساند و چندان کشته بر هم افکندند که دو سوار از انبوه کشتن و پیادگان را مجال گذشتن
نماند بیت ز بس کشته در عرصه شور و شر اجل را نبود جای مجال گذر [illegible] بسیار شکفتند که لشکر را زیر و زبر کشته و هم از
نیران قتال گذشته لایق آنکه بمضمون الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين عمل نمایم و از مقتضای فحوای الفرار في وقته ظفر
تجاوز ننمایم سیغلو چاووش این سخنان را قبول نکرده لشکر خود را استمالت داده بجنگ تحریک و تحریص می نمود و بار دیگر رومیان
[illegible] بجانب غازیان حمله کرده با غازیان ایشان را بتلیب رهانیدند و آن نزدیک رسید که سیغلو چاووش از معرکه ستیز عنان بگرداند
بجانب [illegible] بگرداند خان [illegible] کرده بر قلب رومیان اسب انداخت قضا را تفنگی کشاد یافته سبب انقطاع حیات او گردید غازیان
دل شکسته شدند و رومیان از جای خود در حرکت آمدند قزلباش قرار بر فرار دادند و سیغلو چاووش [illegible] بجهت [illegible] نزد
سلطان سلیم فرستاد و دیار بکر را تصرف نمود ذکر محاربه نمودن سلطان سلیم با سلطان قانصوه و فتح نمودن مصر و شام و شکست
خوردن قانصوه درین سال سلطان قانصوه از مصر و شام علم عزیمت بجانب حلب برافراخت و در آن زمان خیربک که امیر الامرای حلب
بود از سلطان خوفی داشت بنابرین رسولان نزد سلطان سلیم فرستاده عرض داشت که اگر [illegible] سعادت [illegible]
انداز [illegible] مانند [illegible] اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح ولایت عربستان سعی [illegible] غلام [illegible] عبودیت در گوش [illegible] کشیده [illegible]

اشتغال م

خطاوا

در ظلال اعلام نیکو نام سلطان سلیم تسخیر ولایت مذکور را با خود مقرر کردانید و حکم کرد که جنود ممالک محروسه از ولایت
قرمان تا دیار قزلباش در اماسیه جمع کردند و ترتیب اسباب آلات جدال از ضربزن و توپ و فرنگی اشارت فرمود بعد از
اجتماع عساکر بجانب حلب در حرکت آمد از انجانب سلطان قانصوه با سپاه [illegible] و امراء جنگ و پیکار کردید و در قریه داود نبی
نزول نمود و چون سپاهی چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات مطر بیکران همه جوانان نوخاسته و سراسر تن و پیکر بر یکدیگر
آراسته متعاقبا کردیدند چون سلطان سلیم بحوالی معسکر دشمن نزول نمودند بیت چو آهوی چین ماند شد ان ستوه سکم بر دو نهاد
بر تیغ کوه سکم ناکهان کشتش از تیغ چاک بران ناو رشک شد ماز خاک جماعتی را بعیبست لشکر پیش فرستاد و از لشکر پادشاه مصر فوجی
نیز بطلایه بیرون آمدند و لوازم پاس بجای آوردند چون آفتاب نورانی علم برافراخت و لشکر کواکب را مغلوب ساخت بیت سحرگاه کین
شاه انجم حشم بجنبید از جا بطبل و علم دمید از افق صبح صادق شکوه [illegible] زد از افق آسمان در گرفت فلک
پنبه صبح را بر گرفت ز تاب جنان تازه خون شد روان شد از خون افق [illegible] ز کینه [illegible] بخون
رخسار عالم فزون ز خورشید و مه طبل زرین بجنگ زدند از فلک قلبیان طبل جنگ سلطان سلیم بترتیب جیش پرداخت قراجه پاشا
قرمانی را میمنه فرستاد و سنان پاشا ذو القدر اوغلی شهسوار را میسره جای داد و پیش صف را بعرابها پر از ضربزن و توپ و فرنگی
بیاراست و ینکچریان نیز صف در عقب یکدیگر در پیش عرابه ایستادند و از انجانب سلطان قانصوه نیز صف سپاه را بیاراست خیربک
جوانغار مقرر کرد و جان بردی غزالی را که حاکم حمص و حماه بود برانغار امر فرمود و خود در قلب لشکر جای گرفت و آن دو پادشاه
جنگجو باین ترتیب در یکدیگر ایستادند و از لشکر مصر قریب صد سوار بر [illegible] که مشرف بود بر لشکر سلطان بر اخبار امدند تا سپاه
او را احتیاط نمایند قراجه پاشا پنج شش عرابه را با ضربزن در برابر ایشان فرستاد و توپچیان آتش داده چهار کس را از [illegible] باقی فرار
نموده بر قشون خود ملحق شدند دران اثنا جان بردی غزالی با جمعی دلاوران عرب از روی غضب بر میمنه رومیان تاخته قراجه پاشا
در مقام مدافعه در آمده از دست برد مصریان ثبات و قرارش تزلزل پذیرفته شکست بر جوانغار سلطان سلیم افتاد مصریان بتعقیب قلب سلطان
سلیم در آمدند و قریب پنج شش هزار کس از ابطال [illegible] از اسب انداختند افتاده پیاده کشته روانه قلب که سلیم در آنجا بود شدند
بار دیگر جان بردی غزالی از قفای [illegible] در آمده سه هزار سوار را از اسب انداختند و لشکر روم فرار کرده تا پیش خواندگار [illegible]
محال [illegible] و غلامان مصر ایشان را تعاقب کرده در برابر توپ خواندگار آمدند و ینکچریان بضرب تفنگ ایشان را که ثریا مانند جمع شده
بودند بنات النعش وار متفرق گردانیدند القصه [illegible] غلامان مصری همچو شهاب ثاقب بر روی هوا بسوی عفاریت روم زبانه میکشید
و تفنگ رومیان از درع و مغفر مصریان چون باد شبگیر از لباس حریر بیرون میوزید بیت دران انجمن بهر دفع گزند تفنگ [illegible]
بر آتش [illegible] سپند ز دود تفنگ [illegible] شده چشمه چشم زره سر بسر دهان تفنگ از ستم باز کرد دری در وجود از عدم باز
کرد [illegible] خشم و کین روی میدان [illegible] شیر شد و از غبار میدان [illegible] بکام [illegible] جان [illegible] بطعم زهر مار [illegible]
جوارح و اعضای چرکسان بجمال کشتن و طرق گذشتن [illegible] بیت ز غلطیدن کشتگان در مصاف
شده پشته بر پشته چون کوه قاف اما چون سلطان سلیم جناحین خود را مغلوب دید ینکچریان را استمالت داده بانداختن توپ و تفنگ
مأمور گردانید [illegible] در جنبش آمده متوجه سلطان قانصوه شدند و طبل [illegible] توپ و تفنگ از هم فرو ریخته در اثنای
آمد شد تیر دلدوز و تفنگ آتش افروز خبر یکنصف سپاه را ویران کرده بر سلطان سلیم پیوست سلطان قانصوه چون حال را بدین نوع دید
دست از ستیز باز داشته روی بملک [illegible] نهاده و رومیان ایشان را [illegible] کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند و در میدان پیکار سلطان قانصوه را مرده یافتند
بی جراحتی و اموال المحصی و غنایم نامحصور بدست عسکر روم افتاد سلطان سلیم [illegible] ولایت آن دیار از قلعه بیرون آمدند
و مفاتیح خزاین [illegible] سلطان سلیم دادند عجب است از صاحب [illegible] حبیب السیر که در آن [illegible] نوشته
که سلطان قانصوه باجل طبیعی فوت شده و سلطان سلیم بی جنگ [illegible]

کردران جنگ حاضر بوده‌اند دیده و از ایشان شرح این جنگ را پرسیده بدین نوع است که مذکور شد در تسخیر شدن محمد زمان میرزا بلخ
اثنی و عشرین و تسعمائه درین سال محمد زمان میرزا باتفاق امیر اردوشاه بظاهر بلخ رفته آن بلده را مسخر کردند محمد بهادر که داروغه دیو سلطان بود
برج و باره را مستحکم کرده ایستاد بعد از چند ماه روز شنبه خواجه حیدر علی باتفاق کلانتران دروازه عکاشه را بر روی محمد زمان میرزا باز کردند
و میرزا بشهر درآمده امیر محمد بهادر که در ارک متحصن شده بود بعد از دو روز بعهد و پیمان بیرون خواسته و ملازم کردید و هم دران اوان امیر
محمد قاسم از شبرغان با پیشکش فراوان بخدمت میرزا محمد زمان آمده ملازم کردید و امیر اردوشاه حکومت بلخ را بامیر احمد قولباش جلا
بلدان بواسطه غبار نقاری که خاطر محمد زمان میرزا نشسته اتفاقشان بنفاق مبدل شد کشته شدن قلعه قرا خوانان اسکندر
شان در نخجوان و رفتن دیو سلطان بکرجستان درین سال میان قرا قره و منوچهر کرجستان محاربه واقع شده قرقره فرار کرده در تبریز بسعادت
ملازمت خاقانی استسعاد یافت و احوال ممالک کرجستان و استیلای معاندان عرضه کرده رای آفتاب اشراق بر توا استعانت حال منوچهر التفات
و حکم نمود که دیو سلطان روملو و چراغ سلطان حسن کلو و نارین بیک قاجار و قرا بیک روملو و حسن بیک حبوه بتعجیل تمام متوجه شده دفع شر
نمایند شایدکه بعنایت الهی عرصه کرجستان از وجود آن نحوس پاک شود امرا از راه شوره کل متوجه آق شهر کشتند و چون قضای آسمانی و بلای
ناکهانی با طراف آن بلاد محیط شده منوچهر از شاهد این حال آتش در نهاد او افتاده و پای قرار از جای رفته با انبار دادن متوجه
کشت حاصل آنکه دیو سلطان فرستاده از صلح سخن کفت امرا رسولان او را بقتل آوردند و بطرف ولایت ایلغار کردند چون بحالی قریه مذکوره رسیدند منوچهر
فرار نموده بود رفت و امرا بحوالی قلعه تومک نزول نمودند و آن قلعه در میان دره عمیق بر طرف کوهی واقع شده غازیان رایت نصرت کشاده فتح
ظفر کشیده دایره وار دور کردش آمده نقطه وار در میان کرفتند چهار روز در میان کرجیان بکر جار و غازیان جنگ واقع شد آخر لشکر اسلام
آب انبار قلعه را سوراخ کرده کرآن اعاجم ساختند و سوار دیو سلطان آورده از ایشان وکیل منوچهر بود با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق
از قلعه بیرون آمد دیو سلطان حکومت کرجستان را بقرقره داده مراجعت نمود درین یساق دیو سلطان چراغ سلطان حسن را بیاسا رسانید
تاریخ شاه دین پناه درین سال خاقان اسکندر شان در تبریز قشلاق نمود و جهت بهار شاه دین پناه شاه طهماسب همراه امیر خان الله در هرات نزول نمود
و یمن مقدم آنحضرت محصولات بغایت نیکو آمد مولانا عبدالله مروارید در جای فی ملازمت سلطان حسین میرزا می بود تا به مرتبه
صدارت رسید آخر الامر ترک امرا و عظام در آمده بجای امیر علیشیر مهر زد بعد از فوت سلطان بعزلت کنج انزوا اختیار نمود درین سال
از عالم فانی رحلت نمود مصنفاتش دیوان قصاید غزلیات تاریخ شاهی مثنوی تاریخ منظوم کتاب خسرو و شیرین سلطان قانصوه غوری بقا
فاضل بجمیع علوم در مصر و بواسطه قتل او دولت چراکسه بر طرف شد ازین طایفه هفده تن پادشاهی کرده اند ۱ عز الدین ایبک ۲ ملک منصور ۳
سلطان قلاون ۴ بندقدار ۵ ملک سعید محمد ۶ سلامش ۷ ملک منصور ۸ ملک اشرف ۹ ملک قاهر ۱۰ ملک عادل ۱۱ کیدبوقا ۱۲ حسام الدین لاچین ۱۳
سلطان ناصر ۱۴ سلطان برقوق ۱۵ سلطان فرج ۱۶ ملک جقمق ۱۷ سلطان اینال ۱۸ سلطان قایتبای و غوری اما تومن بیک دست و پای
تعدکاری نساخت و ممالک شان مصر و شام و حلب و دیار بکر و مدینه سکه و خطبه بنام ایشان بود و ایام سلطنت ایشان دویست و هفتاد
و پنج سال بود در وقایع سنه ثلث و عشرین و تسعمائه لشکر کشیدن سلطان سلیم بجانب مصر و شام و محاربه نمودن تومن بیک و ظفر
یافتن سلیم درین سال سلطان سلیم روانه شام شد و اهالی بلاد سمت اقلیم نمودند و عنایات خسروانه شامل حال ایشان کردید و در روز
جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام سلطان سلیم خواندند و بعد از فتح آن دیار شتر بسیار آب بار کرده روانه مصر کردید و چون بحدود آن مملکت
رسید شنید که امرای مصر بعد از شکست خواهرزاده سلطان قانصوه تومن بیک را پادشاه خود ساخته اند و لوای مخالفت افراخته سلطان
سلیم بعرض سپاه اول خطه براق پرداخته کوچ بر کوچ متوجه مصر کردید و در حوالی بلده مذکوره نزول فرمود از آنجانب تومن بیک مراتب
جنگ بر افراشته و سپاهی از هر چه تصور توان کرد بیشتر جمع شده صف آراست و ضربزن و فرنکی بسیار در پیش لشکر بداشت رمضان
اوغلی که از امرای معتبر مصر بود بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که در دروازه شهر را بسته بجنگ بپردازیم تومن بیک سخن وی را قبول
نکرده در برابر سلیم صف آراسته در آن اثنا غازی ازلشکر مصر فرار کرده نزد سلطان سلیم آمده معروض داشت که مصریان در برابر
لشکر

لشکر شما توپ و تفنک و فرنکی تعبیه کرده اند سلطان سلیم از عقب مخالفان در آمده و ایشان از اثر توپ و تفنک کرفت چون مصریان توپ
و فرنکی خود را بر بالای جمونک سوار کرده بودند از کردانیدن بطرف دیگر عاجز شدند و فرار نمودند سلطان سلیم توپ و تفنک
ایشان را کرفته در برابر مصر فرود آمد کلانتران و اعیان مصر بپای اعتذار و استغفار بیرون آمدند و روی بخاک درکاه پادشاه
سوده امان خواستند سلطان سلیم از سر جرایم کذشته سنان پاشا را با جمعی از دلاوران بدرون شهر فرستاد تا بمحافظت
آن بلده اشتغال نماید چون شب شد غلامان و مردم اوسط و ادنای آن شهر بر سر او ریختند سنان پاشا بمدافعه مشغول
کشته آخر مصریان غالب آمده سنان پاشا را با هشتصد نفر از غلامان خواندکاری بقتل آوردند باقی در میان جنگ فرار کردند
نعش او را از شهر بدر آوردند و سلطان سلیم بنفس خود با ندرون شهر رفته در میدان مصر نزول نمود و ینکچریان تفنکها را پر
مشتعل قتال شدند و سلطان سلیم اعیان شهر را کرفته جمعی کثیر از ایشان را بقتل آورد مصریان معروض داشتند که ما از ارتکاب
افعال سابق نادم و پشیمانیم امید آنکه پادشاه از کناه ما کذشته من بعد طریق خدمتکاری و جان سپاری بتقدیم رسانیم سلطان
سلیم بعضی را خلعت فاخر بخشیده خوشدل کردانید چون غلامان از موافقت رعایا مایوس شدند شب از مصر فرار نموده روی بطرف
جبشه و زنکبار کردیدند سلطان سلیم بی خوف و بیم در مصر قشلاق نموده تومن بیک در بهار از جبشه با سپاهی از کس
بعزم مقابله بمصر آمد سلطان سلیم چون این خبر را شنید قراجه پاشا را با جمعی کثیر بر سر راه تومن بیک فرستاد و آن دو لشکر
بهم رسیده بتصفیه صفوف پرداختند از جانبین طالبان نام و ننک بمیدان تاختند و بر تیغ خون افشان ادیم زمین را
زنک لعل بدخشان دادند بار شکست بر تومن بیک افتاد و کرفتار کشت و از زهر قهر شربت شهادت چشید و تمامی مصر
و شام و حلب و حجاز در حوزه تصرف سلطان سلیم در آمده ایالت مصر را بخیر بیک رجوع نمود و حکومت شام را بجان بردی
غزالی که در آن ولا هردو از مصریان روکردان شده بخدمت سلطان سلیم آمده بودند عنایت نمود و اعزاز موفور و اموال لا تحصی
متوجه اسلامبول شد ذکر قتل امیر نجم ثانی محمد زمان میرزا و بیرون آمدن پادشاه با بکر و لشکر فرستادن شاه طهماسب بهرات بر سر محمد زمان میرزا و قتل او درین سال میرزا محمد
زمان امیر اردوشاه را بقتل آورد و برادر شاه الیه قوام بیک برج و باره بلخ را مضبوط ساخته رسولان متوالی بکابل فرستاده
از بابر پادشاه مدد طلبید بنابران آنحضرت بسرعت از بلخ کردید قوام بیک قلعه و شهر را بملازمان سپرده باردوی همایون ملحق کردید
بابر پادشاه با فوجی از غازیان بر سر میرزا محمد زمان ایلغار کرده خانه کوچ و میرزا منصرف شد میرزا محمد زمان با لیغار قلعه
کرفتار کشته بجانب غرجستان روان شد حاکم آن ولایت میرشاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی شرایط استقبال بجای
آورده غاشیه متابعت بر دوش کرفتند بعد از چند روز رایت نصرت آیات بابری در موضع آق کنبد سایه افکند انکاه چون تمامی
غرجستانیان حامی محمد زمان میرزا بودند بابر پادشاه نتوانست بکوهستان در آمدن از راه فیروزکوه و غور روانه کابل شد و چون
آمدن میرزا محمد زمان بولایت غرجستان بسمع شاه دین پناه ابو المظفر شاه طهماسب رسید ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان
افشار را با لشکر جرار بر سر شاهزاده عالی تبار ارسال نمود و غازیان در غرجستان بمعاندان رسیدند میرزا محمد زمان و سیف
الملوک صلاح در آن دیدند که خود را بدرهای مستحکم رسانند آما جمعی از مردمان مغول تاجیک زبان آوردند که ما قتل خود را دین
زمان میخواهیم و مستعد جنک شدند غازیان رستم مثال طهماسب شاه آغاز مجادله کردند بعد از مجادله طرفین سپاه حضرت
شاهی بان سالکان طریق سپاهی غالب آمدند میرزا محمد زمان روانه خراسان محاربه کردید و اموال اسلام غنا غنما بهرات معاودت نمود
و امین بیک که از قبل بابر پادشاه حاکم بلخ بود باتفاق ابراهیم جابق بر سر وی رفتند میرزا محمد زمان با اصل نفر از ملازمان آغاز
مجادله نمودند مخالفان وی را از اسب انداختند یکی از مردم مغول شمشیری بر دستوی زده خواست که وی را بقتل رساند میرزا محمد زمان
نام خود را بان شخص کفت آن شخص او را بر اسب خود سوار کرده بنزد امین بیک آورد و او وی را روانه کابل کردانید بابر پادشاه بعد از
قواعد عهد و پیمان ایالت بلخ را بوی عنایت نمود و صبیه خود را در حباله نکاح در آورده بعد از سه ماه او را با خیل و سپاه ببلخ فرستاد چون

او بمقصد رسید بمقتضای هوای نفسانی و بتحریک مربی ادانی اکثر ایام بتجرع شراب ارغوانی مشغول بوده از تدبیر ملک باز ماند
در وقایع سنه اثنی و عشرین و تسعمائه و کشته شدن رومیان در دشت قروه کرجی خاب درین سال خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق
نمود درین سال منوچهر کرجی اندروم باتفاق غزل احمد اغلی که از امرای سلطان سلیم بود بکرجستان آمد که الکه را از قرقره
ستاده قرقره در قراجه اردهان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و غزل احمد اوغلی با جمع رومیان بقتل آمدند و دیو سلطان
که حاکم بود اهل را غارت کرده برگشت ذکر فرستادن خاقان اسکندرشان دورمیش خان را بر آقا محمد روزافزون حاکم مازندران
درین سال خاقان اسکندرشان استماع فرمود که والی مازندران آقا محمد روزافزون سر از ربقه طاعت خارج کرده از طوق فرمان
برداری بر تافته روی از طریق وفاق بشوم نفاق آورده بنا بر آن حکم جهانمطاع شد که دورمیش خان شاملو با فوجی از دلاوران عزم
مازندران کرده دورمیش خان با سپاه زیاده از کواکب بروج و افزون از افواج امواج متوجه شد چون آقا محمد از توجه عساکر
باز اطلاع یافت قلعه اولاد و کلیس را مضبوط ساخت غازیان در پانزدهم ذی حجه سنه ۹۲۳ قلعه کلیس را احاطه نموده بعد از
سه روز قلعه را کرفتند آنکاه خان شجاعت پناه با لشکر و سپاه روانه قلعه اولاد شد فتحی جهان خان
بیرون قلعه رفته بعهد و پیمان آقا محمد را بدر آورد جناب خانی بتوفیق باری متوجه ساری شد والی آن دیار امیر عبدالکریم
خوف و بیم بیرون سلطان محمد را با دو هزار تومان تبریزی پیشکش فرستاده معاذیر خال سید حسن هزارجریبی و حکام رستمدار
ملک کاوس و ملک بهمن با پیشکش فراوان باردوی خان آمدند و رعایت یافته بوطن خود مراجعت نمودند وقایع سنه ثلث و عشرین
درین سال خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمودند اندرین سال شیخ شاه پادشاه شروان و امیره دباج پادشاه رشت
و امیره کارکیا سلطان احمد والی لاهیجان بعز عتبه بوسی مشرف شدند امیره دباج مظفر سلطان لقب یافت اندرین سال ملک
قرقره حاکم کرجستان بدرگاه عالم پناه آمد و خاقان اسکندرشان دیو سلطان را همراه بکرجستان فرستاد و دیو سلطان تعلیم
لوری و صوصورم متوجه کردید مولانا علاء الدین احمد طبیب سرکار خاصه شریفه که در کمال عظمت و رتبه بود درین سال بر خدمت
الصدر از عالم انتقال نمود کتاب در وقایع سنه خمس و عشرین و تسعمائه و توجه شاه عالم پناه بطرف غرجستان درین سال شاه عالم پناه
ابوالمظفر شاه طهماسپ درین سال ابرهیم سلطان برادر امیرخان موصلو را بتاخت ولایت غرجستان فرستاد و امیر
شاه محمد والی آنجا چون از آمدن سپاه آگاه کردید بقلعه کیتی متحصن شد امیر جعفر علی را برسم رسالت نزد ابرهیم سلطان
فرستاده التماس نمود که ولایت مذکور را بوی ارزانی دارد ابرهیم سلطان وی را بقتل آورد بعد از سه روز سپاه عالمسوز
یورش نمودند و بجلادت و پردلی تمام اوغلی بر بالای برج صعود نمود شاه محمد سیف الملوک با جمعی از نوجوانان
قلعه را کذاشته بطرفی کریخت ابرهیم سلطان قلعه را ویران کرده متوجه هرات کردید در وقایع سنه ست و عشرین و تسعمائه و توجه
بابر پادشاه بجانب قندهار و شجاع بیک ولد ذوالنون ارغون درین سال بابر پادشاه علم توجه بجانب قندهار برافراخت شجاع بیک بقلعه متحصن شده سپاه
باشتعال آتش قتال مأمور کردانید ملازمان بابر پادشاه غالب آمدند و ایشان را تا در دروازه راندند شجاع بیک قاصدان بخدمت خان
بهرات نزد امیرخان فرستاده التماس مدد نمود امیرخان ایلچیان نزد بابر فرستاده پیغام کرد که هرچند شجاع بیک قبل ازین
سر از ربقه اطاعت و پای از جاده طاعت بیرون نهاده بود اما حالا چون بقدم ندم پیش آمده قبول فی غایت بعد الذنب کلام
درگاه شاهی باشد مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره کرده روانه کابل کردد و بابر پادشاه جواب داد که بعد از کرفتن قندهار شجاع
بیک را بخدمت شاه دین بهرات خواهم فرستاد و ملک قندهار را بهر کس عنایت کنند تسلیم خواهم کرد در فتح قندهار سعی تمام مینمود
و قریب سه سال محاصره بر یکحال بود و احوال محصوران قندهار دشوار کشته در زندان قحط در رنج و عنا
و محنت و بلا کرفتار شدند و در سال دیکر که دورمیش خان بحکومت هرات آمد مظفر بیک که ملازم وی بود بنزد بابر پادشاه فرستاده التماس نمود
که وی از قندهار کوچ کرده لوای توجه بطرف کابل برافرازد جنابان بابر پادشاه از ظاهر قندهار کوچ کرده روانه ولایت خود کردید شجاع

قندهار را بعلاوه زمین داور بمولانا باقی پسر مولانا باقی دفترخوان بتربیت شجاع بیک را بر طاق نسیان نهاده قاصد نزد بابر پادشاه فرستاد
وی را طلب نمود بابر پادشاه متوجه شده قندهار را متصرف شد حکومت آن دیار را به ابوالمحمد کامران میرزا رجوع نمود درین سال خاقان
اسکندرشان در اصفهان قشلاق نمود فوت سلطان سلیم پادشاه روم سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد
بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بمرض طاعون وفات یافت پادشاه
قهار بود مدت سلطنتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود مملکت اناطولی و روم ایلی و مرعش و کفه و شام و حلب
و مصر و دیار بکر چهار جنگ کرده جنگ اول با پدرش سلطان بایزید و دوم با برادرش سلطان احمد سیم بحضرت شاه اسمعیل چهارم
بسلطان قانصو پادشاه مصر و ولدش سلطان سلیمان بود در اماسیه بتعجیل تمام او را باسلامبول آورده بر تخت نشاندند و امیر شاعر
قصیده که از هر مصرعش تاریخ جلوس او بیرون می آید در سلک نظم کشیده و این بیت از آنجاست بیت بلاده زمان ملکت کامرانی
بکاوس عهد و سلیمان ثانی وقایع سنه سبع و عشرین و تسعمائه و آمدن عبیدخان بهرات و کار از پیش نبردن درین سال عبیدخان
با سی هزار سوار از آب آمویه عبور کرده متوجه هرات شد و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه ۹۲۷ ولایت سرخس
بیک افشار کس بهرات فرستاد و این حادثه را افشا نموده غازیان باستحکام قلعه مشغول شدند پیری سلطان روملو با صوفیان خلیفه
روملو دروازه عراق را مضبوط کردانیدند و دروازه ملک را امیر محمد بن امیر یوسف محافظت کرده مرجوک سلطان والد امیرخان
دروازه خوش را نکاه داشت محمود بیک برادر امیرخان دروازه فیروزآباد را نکاه داشت امیرخان با پانصد کس از جوانان در باغ شهر
قرار کرفت و بعد روز شنبه سیم جمادی شاطر عبدالله که نوکر امیرخان در قصبه چهل دختران می بود بشهر آمده خبر قرب عبید
خان را بعرض رسانید و باشارت او جناب خانی از شهر بیرون رفته در حوالی باغ زاغان تجمل کرد صباح روز یکشنبه عبیدخان
با بسیاری از اوزبکان از راه دو برادران بسر خیابان درآمده بحوالی ساق سلمان نزول نمود بعد از دو روز باتفاق اوزبکان خود
سوار شده سپاه را بافروختن آتش جنگ مأمور کردانید و فوج ایشان بطرف باغ زاغان آمدند و بعضی از خیابان درآمده نزد
مدارس رسیدند امیر حسین علی نوکر میر غیاث الدین محمد با جمعی از مردمان چون دیدند از شهر بیرون رفته در میان هر دو مدرسه
جنگ عظیم بوقوع انجامید مردمان عبیدخان از ضرب تیر و تفنگ باز کردانیدند و همچنین نوبت دیکر اوزبکیه عبید از طرف دروازه
عراق جنگ انداختند و از دست غازیان زخمهای کاری خورده باردوی خود معاودت نمودند در روز جمعه دوم رجب کوچ کرده
با سپاه دیو شعار به پل سالار رفت و از آنجا کوچ بر کوچ روانه بخارا کشت و اهل هری از محاصره خلاص شدند ذکر مخالفت لوند کرجی و تاخت کردن
او مملکت شکی و فرستادن خاقان اسکندرشان دیو سلطان را با بعضی امرا بتاخت کاخت لوند درین سال لوند حاکم کرجستان سر از ربقه طاعت داری
و کردن از طوق فرمان برداری بیرون نهاده بمصحوبی ایمانی بتاخت ولایت شکی فرستاد و غبار بلا در آن دیار ارتفاع یافت حسن بیک
حاکم شکی عرض بپایه سریر اعلی فرستاده مدد طلبید خاقان اسکندرشان دیو سلطان را با بعضی امرای نامدار و بهادران کیان را بمدد
وی نهضت داد دیو سلطان با غازیان از نقابی و فیروزی کذشته زکیم و کریم را تاخته [illegible] اقامت انداخت لوند دانست که تاب
دمار پهلوانان [illegible] ندارد کمتر نیست [illegible]
آید چون خاطر وی بدین رای صایب قرار یافت پرتو این خبر [illegible] و دست عجز در دامن شفاعت
آویخت و زبان عجز و نیاز بعذر کذشته خواست و بعرض رسانید که چون پیچیده مروت بواسطه مخالفت خراب شد طریق ملاقات دیکر
ایام صعوبتی دارد و صورت ملاقات متعذر می نماید اکر آنحضرت مراجعت فرمایند بعد از چند وقت بنده بدرکاه عالم پناه شتافته
مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری بظهور خواهم آورد بنابر آن دیو سلطان از آنجا مراجعت نموده بدرکاه عالم پناه آمد وقایع سنه ثمان
اندرین سال خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق نمودند و آقا محمد روزافزون در اردوی همایون مقید بود که خبر بمازندران رسید
امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده شکست خورده آقا محمد فرار نموده بقلعه اولاد رفت خاقان اسکندرشان جوهه سلطان تکلو را با سپاه عراق

وکردستان برسر وحفر تا دجیمه سلطان در یکهفته قلعه اولاد را کرفته اقا محمد را بجنگ آورده بدرکاه فرستاد و ولایات مازندران با میر
عبدالکریم قرار کرفت و وی قبول نمود که هشت هزار تومان بطریق باج رساند هم درین سال شیخشاه پادشاه شیروان بدرکاه خاقان اسکندرشان
آمده وانده درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم قلعه بلغراد فتح کرده کفار فرنکستان را از آن دیار اخراج نمود توفیات خواجه مولانا نای اصفهانی
در مذهب حسن بغایت متعصب بود و در زمان ظهور دولت خاقان اسکندرشان بمهلکه رفت و بعد از آنکه شیبک خان بخراسان
استیلا یافت مولانا ملازمت خان را اختیار نمود خان او را دایم بواسطه عداوت اهل بیت طعنه میزد و در بخارا در پنجم جمادی الاخر
درسنه مذکور درکذشت از جمله تصانیفش تاریخ عالم آرای امینی فوت مولانا عبدالله هاتفی خواهرزاده مولانا جامی بود و در محرم ۹۲۷
مذکوره بعالم آخرت شتافت از جمله تصانیفش خسرو و شیرین لیلی و مجنون هفت منظر تیمورنامه شاه نامه شاه اسمعیل امیر محمد
بن یوسف امیرخان موصلو ترکمان او را در روز شنبه ششم رجب شهید کردانید چون این خبر بخاقان اسکندرشان رسید توهم آن نمود
که امیرخان سالک طریق خلاف کشته در میدان مخالفت جولان کند دورمیش خان را بایالت خراسان فرستاده امیرخان بواسطه قتل
امیر محمد بن یوسف خوف بر ضمیرش استیلا یافته در روز دوشنبه نوزدهم شهر ذی قعده در رکاب شاهزاده طهماسب میرزا بطرف قلمرو
همایون توجه نمود و آوازه انداخت که امیر محمد بن یوسف داعیه داشت که بابر پادشاه را بخراسان آورده هرات را بدو سپارد در
آنروز دورمیش خان و زینل خان در پل مالان فرود آمدند دورمیش خان از رفتن امیرخان آگاه شده بتعاقب او رفت و لیکن
او را ضیافت نموده بدست یاری کردش جام فرح انجام اندوه دوران از ضمیر ایشان بیرون رفت و از پیاله محبت دورمیش
خان کلفت عناد امیرخان بالفت بدل شده مشار الیه را یقین کشت که بدستور سابق ایالت هرات متعلق بدو خواهد بود
عنان از توجه بادیه بداندیشی و سرکشی انعطاف داده عازم هرات شد در اثنا خواجه حبیب الله از درکاه خاقان عالیجاه
آمده در حوالی اردوی شاه طهماسب فرود آمد و کس نزد دورمیش خان فرستاد که یرلیغ در باب مواخذه وزرا و متوریان
امیرخان بواسطه قتل امیر محمد بن یوسف آورده اکر صلاح خانی باشد با امیرخان ملاقات نموده احکام مذکوره را ظاهر سازم
دورمیش خان در جواب ارسال نمود که من راضی نیستم که امیرخان از اظهار احکام مذکوره را اخفا کن روز دیکر خواجه حبیب
الله در اثنای کوچ با امیرخان ملاقات کرده امیرخان از وی اعراض و اعتراض نموده پرسید که من نسبت بخواجه شاه حسین چه بد
کرده ام که در مقام اضرار منست خواجه در جواب کفت شما را تقرب بقتل امیر محمد بن یوسف که از اولاد رسول الله صلی الله علیه
وآله بود اقدام نمودید میرزا شاه حسین از غضبان آن خاندانست امیرخان چون این سخن از خواجه شنید روی برتافت
وخواجه متوجه هرات شد وقایع سنه ثمان وعشرین وتسعمائه و آمدن شاه عالمپناه بخدمت خاقان اسکندرشان
درین سال شاه طهماسب باتفاق امیرخان ملازمت متوجه درکاه خاقان اسکندرشان شد و در اثنای راه از اعراض کرچه خون امیر محمد بن
یوسف داشت کرفتن بایست که واقع شود مرض مفاصل عام برمزاج امیرخان عارض شد چنانچه قوت سواری مفقود کشت بنا برآن
از اسب غرور پیاده شده در محفه نشست شاه دین پناه چون باردوی خاقان عالیجاه رسید اعاظم امرا و ارکان دولت آنحضرت را
استقبال نمودند و لوازم پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا و ثنا کشودند خاقان اسکندرشان بدیدار فرح آثار فرزند دلبند
ارشد مسرور کردید وقایع متفرقه درین سال خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمود هم درین سال دورمیش خان
هر قریه و ناحیه که در هرات ویران بود همه را مزروع و آبادان ساخت و باشارت خاقان اسکندرشان ایالت استرآباد
بزینل خان شاملو نامزد فرمود هم درین سال حکومت اسفراین بمیرزا الدین سلطان تعیین فرمود هم درین سال ولایت
قم و توابع را باحمد سلطان افشار مقرر داشت توفیات امیرخان بن کلابی بیک بن امیربیک موصلو امیربیک در زمان
سلطنت حسن پادشاه بغایت معتبر بود و با سلطان ابوسعید جنکهای نمایان کرد درین سال در شب یکشنبه دوازدهم
شعبان سنه ۹۲۸ امیرخان نقد جان بقابض ارواح سپرد وقایع سنه تسع وعشرین وتسعمائه و رفتن سلطان سلیمان

بجزیره کفار رودس چون مکرر از کفار رودس نسبت به سلطان سلیمان پادشاه روم مخالفت ظاهر شده بود درین سال
از آب عبور نموده متوجه رودس کردید منال سوری که حاکم آن قلعه بود چون از آمدن رومیان آکاه کردید کس بفرنکستان فرستاده
مدد طلبید دلاوران فرنک آهنک جنک با حشر عظیم بخوف و بیم آمدند سلطان سلیم با جنود فراوان در حوالی قلعه نزول نمودند تسخیر
حصار فرمان داد جنود روم دست اقتدار از آستین سعی بیرون آورده روی بقلعه کشایی نهادند و توپها و بادلیجها نصب کرده شکاف ازها
قلعه را خراب ساختند و حکم کردند که اهل روم یکصد هزار پیاده با بیل و کلنک فرستادند که در برابر قلعه بهم رسانند تا فرنکیان از بیم تک
مضطرب کشته رسولان سخن دان نزد سلطان سلیمان فرستادند و از صلح سخن راندند بعد از تاکید عهد و پیمان قلعه را سپردند
و اموال خود را بکشتی در آورده متوجه فرنکستان کشتند سلطان سلیمان بر آن دیار مسلط شده باسلامبول آمد مولانا نیازی شاعر
قصیده کفت که از مصراع اولش تاریخ جلوس سلطان سلیمان و از مصراع ثانی تاریخ فتح رودس بیرون می آید و این بیت از آن ابیات
نظم در اول جلوس بوی سرفرازی دوم فتح رودس الابازی ۹۲۶ ۹۲۹ فوت فضایل ماب مولانا امیدی طهرانی بخدمت سلیم سرآمد شعرای
دوران بود در میان او و شاه قوام الدین نوربخش بواسطه ملکی نزاعی واقع شده درین سال با سید را اولاد را بالحجی شب
بر سر مولانا امیدی فرستاده چند زخم بوی زدند و بر حسب آن بی پوست و ازعقب فتنه حیان فرصت احمد مختار نوبت سید یکی از شعرا
جهت امیدی تاریخی کفت تاریخ نادر العصر امیدی مظلوم چون بناحق شهید شد ناکاه شب بخواب من آمد و کفت کای نجال
درون من آکاه بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه ۹۲۵ فوت میرزا شاه حسین در اوان شباب در اصفهان بامور بنایی
اشتغال داشت و بعد از آن متصدی امور جزوی خصوصا وزارت داروغه آنجا کردید ملازم دورمیش خان بود و بعد از آن بواسطه ترکی
خدمات لایقه که نسبت بخاقان اسکندرشان نموده بود منظور انظار عواطف خاقانیه و مشمول مراحم سلطانی شده بامر جلیل
القدر عظیم الشان وکالت شرف اختصاص یافت فی الحقیقه بامعمار این رواق سقوس و مهندس بر طاق مقرنس بنای این خرج زمرد
اساس و این سطح زبرجد ختم اصاحب جای چون او در ایوان وزارت تمکن کشته و علو همتش بجایی رسید که بیکروز هزار تومان بر سر
صله و جایزه بهر کس عنایت نموده از کمال غرور تکیه بر الطاف حضرت ولانر کرده هیچکس را وجودی نمیکذاشت ارکان دولت و اولیای
حضرت قاهره را معلوم می نمود با آنکه خاطر همکی از او آزرده کشته در قلع وقمع اساس بقا و حیاتش متفق کشتند از جمله
مهتر شاه قلی رکابدار که بخوبی بلا انکار شریف بود مبلغی باقی داشت آن وزارت پناه در مقام طلب وجه باقی او شد مهتر مذکور
فرصت یافته در روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاول سنه مذکوره در وقتی که از بیرون آمده در وقتی که میرزا شاه حسین
مرخص کشته بمنزلش میرفت خنجری بمیان دوشانش او زد و بعو چنان کفت امر شاهست که این شخص را پاره پاره کنید ایشان نیز
شمشیرها کشیده وی را بقتل رسانیدند واقعه ناز لرخام عنبرین عمامه چون غرق کشته بر خاک افتاد دوات شکون
صفحات سیاه پوش شد کاغذ بواسطه سرشک دمادم چون رخسار خوبان ساده عذار از نقوش خط پاک شد بیت
دوات از غصه شد با دود دم سان دهانش ماند ازبهر فغان باز تعجب کشت غالب بغنانش که انکشت قلم شد در دهانش
درونش چون برونش کشت بی نم زبان خامه شد زین درد ابکم مهتر شاه قلی میرزا شاه حسین را بقتل رسانید باکرتهوش پس
سوار شده متوجه شیروانات کشت شیخشاه پادشاه شیروانات وی را کرفته بدرکاه معلی فرستاد خاقان اسکندرشان وی را
بنعلفان میرزا شاه حسین داد که بعوض خون او بقتل رسانیدند از نوادر اتفاقات آنکه قبل از قتل میرزا شاه حسین بچهار
روز قاضی عبدالرحمن ساوجی که برادرزاده قاضی عیسی یعقوب بیکی بود در خواب دید که میرزا شاه حسین بآسمان عروج
کرده بیکبار بر زمین افتاده رخت بقا بباد فنا داده در آن اثنا کسی باوی کفت اوقات زندکانی او بنهایت انجامید آنکاه
قاضی از خواب بیدار آمد لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نموده چون اعداد حروف با آنچه در خواب باوی کفته بودند
موافق دید ۹۲۹ چیزی بیش زیاده شد بملازمت امیر جمال الدین صدر شتافت کیفیت واقعه را عرض کرد ناکاه آن حادثه از قوت بفعل آمد

خواجه ضیاء الدین یوسف در مرثیه پادشاه حسین گفته **شعر** مهر سپهر لطف که از رای انورش آیینه فلک شده جام جهان نما دریای جود شاه حسین آنکه از شرف مثلش ندیده دیده ایام عمرها باقصر همتش که فلک آستان اوست کرسی در کوه نیکستی دست منتها باکوه که گفته اند همانا نه حکم اوست کز زیر هر بغل دو وحش آب از حیا چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت بخت سیاه چو سایه اش افتاد در قفا از پای چو خورد در فلک از دست رفت راست بنگر ز دست حادثه افتاد چون زبان درکشش زنان چو گل کشته غرق خون چون لاله ساخت پیرهن عمر ابتدا در کربلا که جنت غربت شده مقیم فی روضة مقدسة ارضها سما تاریخ فوت او چو ضیا یوسف جست آمد بگوش جان وی از غیب این ندا بر صفحه زبور بنوشته کلک ختم خطی که خون چکید از و در دم قضا مضمون نیست آنکه چون بجوار مقام یافت تاریخ گشت شاه شهید انکربلا جلی فی ادبا در واقع شد این تاریخ اما بعد از قتل او منصب او را بخواجه جلال الدین محمد خواند امیر تبریزی دادند **ذکر نهضت خاقان اسکندر شان بجانب نکی بجهت شکار الله صحرائی** چون فصل شباب بهایت اغاز شده کلک از بی صید دل بلبل چمن را بر افروخته بر مسند زمرد فام نشست **بیت** بفرخ ترین ساعتی چون جناب شد از تختگاه جهان کامیاب شکستند کلها بفر و شکوه بر از لاله شد دامن دشت و کوه شقایق چو لعل لبان می پرست قدحهای گلگون گرفته بدست هوای شکار و هوس تماشای کوهسار در سر شهسوار مضمار کامرانی پیدا شد و از تبریز کوچ کرده بجانب نکی در حرکت آمد اشارت عالیه صدور یافت که غازیان داعیان از معرخویش اسبان صحرایی را در یکی از مواضع آن سرزمین جمع سازند ایشان امتثال امر شاهی کرده چون جرگه بهم رسید اسبان گرفتند دران اثنا والی نکی حسن بیک با پیشکش فراوان بدرگاه آسمان نشان آمده منظور نظر کیمیا اثر گردید آنحضرت از شکار مراجعت کرده بعد از زیارت آبا و اجداد در اوائل سراب شد و در صاین قلعه و نکی نزول نموده دران مقام مزاج آنحضرت انحراف یافت **ذکر لشکر کشیدن لوند بیک بر نکی و شجاعت نمودن والی نکی بجاقانی سکندر شان** دربن سال لوند بیک گرجی لشکر کشید حسن بیک که حاکم آن دیار بود با فوجی از لشکر جرار بجنگ آمد بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت دست داده شکست در سپاه نکی افتاد حسن بیک دران معرکه شهید شد لوند بیک بکرم معاودت نمود مرتضی قلی درویش محمد خان که پسرش بود حاکم خود کرد ابندائهم دربن سال **فوت** چایان سلطان استاجلو که امیر الامرا بود وفات یافت و جای او را به پسرش بابزید سلطان دادند بعد از چند روز او نیز درگذشته دیو سلطان امیر الامرا شد **وفات** شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ ابرهیم بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدین بن سلطان شیخ صفی الدین دربن سال عرض مرض بر ذات او مستولی شد **مصراع** شد آن لاغری همچو موبش کمر حکمای مسیح دم و اطبای حذاقت شیم هر چند معالجه کردند فایده نداشت ساعت بساعت ضعف قوت پیدا کرده طبیعت از مقاومت او عاجز گشت **بیت** درین دقیقه بماندند جمله حکما که آدمی چکند با قضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف رحیش اصل بلا وی عجز فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نمود بماند بیهوده در دست بو علی قانون لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و تیر آسمان سلطنت از اوج عزت بکمال ابد جهت نقل فرمود **بیت** کرفتش دل از کار این کهنه فرش بر آمد از قفس مرغ روحش بعرش شد از محنت آباد عالم برون دلش آرزو کرد ملک بیکران بعد از آن امیر جمال الدین محمد صدر استرابادی بدستیاری آنحضرت را غسل داده در شب سه شنبه ۲۰ رجب سنه ۹۳۰ نعش او را باردبیل برده در جوار آبا و اجداد بزرگوارش دفن نمودند **بیت** زوی ماند عالمش بود دریغ نهان گشت در خاک مانند گنج آنحضرت بادشاهی با فر و بود سال بنهج معدلت و شفقت بر نگاهبانی سپاه رعایا نقش همچو کس ابواب تعدی و تغلب بر روی خلایق بسته **بیت** نه شد تیر کرد به زرق ادب برهنه تر خویش را بر بلا نه کوتاه دستی دران روزگار نه زد خار در در کشید خار نه حاکمان نسبت میل حقد نه با قاضیان وجه از پادشاه هر آنکه کند تلبیس کرد جو شکم حجش بر تشهیر بود جزا بسان تو از و شد نکو سنگسار بر او هر که مایل بشد و لا ز هوا مدت عمرش سی و هشت سال بود و زمان سلطنت بیست و چهار سال ممالکی که در بابجان عراق عرب و عراق عجم و خراسان و فارس و

وکیهان

وکیهان و خوزستان در بعضی اوقات دیار بکر را نیز متصرف بود آنحضرت در میان رزم هزبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری بود گوهر نثار از غایت سخاوت زر تمام عیار و سینک بمقدار در نظر همتش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزه اش وفا نمی نمود و اکثر اوقات خزانه اش خالی بود و بشکار میل تمام داشت و تنها شیر را بکشت و امر کرده بود که هر کس خبر شیر بیاورد اسب و زین بدو دهند و اگر خبر پلنگ بیاورد جامه بیفزین و بکشتن شیر و پلنگ تنها میرفت آنحضرت در ایام سلطنت پنج جنگ کرده جنگ اول با فرخ یسار پادشاه شیروان در موضع جبانی جنگ دوم با الوند در شرور سیوم با سلطان مراد در الماغولاغی همدان چهارم با شیبک خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران اولاد ذکور آنحضرت چهار تن اول نواب کامیاب سپهر رکاب **شاه طهماسب** خلد الله ملکه دوم سام میرزا سیوم القاص میرزا چهارم بهرام میرزا اولاد اناث آنحضرت پنج است اول خانش خانم دوم دُرّ اصداف خلافت کوکب افلاک ولایت پریخان خانم سیوم خورشید اصحاب کرده و دون جناب مهین بانو سلطان چهارم فرنکیس خانم پنجم شاه زینب خانم اولاد ذکور و اناث آنحضرت که در طفولیت وفات یافته اند ذکر ایشان درین کتاب چون فایده نیست بنابران راقم حروف بیان آن نکرد **متوفیات** قاسم خان بن بیلک خان بن حاجی بیک بن براق قرچه بن قوزی حاجی بن ارسخان بن جیمای بن بازر بن ساسی بوقای بن قولی بن اوردا بن جوجی بن چنگیز خان دربن سال از عالم انتقال نمود پادشاه شجاع بود ممالک دشت قبچاق و لحشام قزاق بعد از ویحق نظر خان فرزندش خان گشت حالا فرزندان فرمان ده آن الوس است **فوت پادشاه شیروانات** شیخشاه بن فرخ یسار دربن سال از دار الملال بدار السرور انتقال نمود و مدت سلطنتش بیست و سال بود ممالک شیروانات بعد از و بسلطان خلیل پسرش قایم مقام او شد **متوفیات** خواجه جلال الدین محمد خواند امیر تبریزی که بعد از میرزا شاه حسین وزیر شده بود مادام که لباس مستعار حیات بر قامت خلافت آنحضرت مزین بود خواجه مشار الیه وزیر مستقل آنحضرت بود بعد از فوت خاقان اسکندر شان متقبل وزارت حضرت شاه دین پناه گشته میان او و دیو سلطان که امیر الامرا بود کدورتی سانح شد آخر الامر منجر بدان شد که از اشتعال نوایر غضب امیر موعی الیه اساس بنیادش منحرق گشته خاک وجودش بباد فنا رفت مشهور است که در روزی که او را در بوریا پیچیدند و بسوزانیدند این بیت مناسب حال خود خواند **بیت** گر فتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی که خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد **ذکر جلوس سلطنت شاه طهماسب حسینی صفوی که نام عالم هست بر قد او** در چاشتگاه روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب بحی بل حضرت شاه دین پناه ظل الله خلیفه خاقان اسکندر شان **ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان** خلد الله ملکه و سلطانه بر سریر سلطنت و جهانداری نشست در آنوقت سن مبارکش ده سال و بیست و سه روز **بیت** طهماسب شاه خالد الکرز نصرت آلهی جا بعد شاه غازی بر تخت زد کرفتی امرا و عالی تبار و وزرای عالی تمکین کمر خدمت بر میان بسته بجای خود ایستادند **بیت** شادند سرا شهزادگان و سپاه چو شاهان شطرنج در پیشگاه صدور خردمندان انجمن نشسته چون گل بصدر چمن و سایر اکابر و اصاغر باطراف بارگاه سپهر اشتباه نهادند و ملک و دولت و کار ملک و ملت رونق تمام گرفت **مصراع** باز از نو پادشاهان بدید آمد سریر شاه دین پناه اعیان و امرا را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه اختصاص نموده همه را خلعت و چوقی کرده زمام امور مملکت را بدیو سلطان روملو رجوع نمود و نظارت دیوان اعلی را بعد از اخراج خواجه جلال الدین محمد بقاضی جهان قزوینی تفویض کرد و امیر قوام الدین حسین اصفهانی را در امر صدارت با امیر جمال الدین شریک گردانید و دران زمستان در تبریز قشلاق نمود و حکومت خراسان بطریق سابق بدورمیش خان حواله کرد عبید خان بن محمود سلطان برادرزاده شیبک خان بود بعد از فوت پدرش در بخارا حاکم شد بعد از قتل شیبک خان داعیه تسخیر خراسان داشت و از بیم تیغ خون آشام خاقان اسکندر شان دندان طمع بکام درکام او شکسته بمملکت بخارا قناعت نموده بجای خود نشست دربن سال از اتفاقات خانان چنگیزی او زبکان نفس انگیز از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان شدند چون این خبر بهرات رسید امیر سلطان غلی و حسین میرزا و خواجه حبیب الله و سایر غازیان در تحفظ مجلس خان عالیجاه رفتن بربساط مشورت نشستند خاطر ایشان بتحصن قرار یافت ضبط دروازه فیروزاباد بخواجه حبیب الله قرار گرفت و دروازه عراق را امیر سلطان غلی متحکم گردانید حسین میرزا برادر دورمیش خان دروازه ملک را ضبط کرد و دورمیش خان

جلوس شاه طهماسب در تاریخ ۱۹ شهر رجب المرجب بتاریخ سلطنت شد (ظل الله) ۹۳۰

باجمعی غازیان در تربت سالم بعضی را ساکن کردانیدند که تا نیت ایشان با دو سه بروج علی السویه باشد که از هر طرف که احتیاج باشد بمدد توانند
رسید و روز دیکر کوچم خان درقیر و عبید خان با سایر سلطانان بتولجی آن بلاد فرود آمدند و کوچم خان در قریه شیاه از نزول نمود و عبید خان
غلام چیلاغ آمو قرار کرفتند سونجک سلطان با جمعی بهادران در باغ مراد لنکر اقامت انداخت و ابو سعید سلطان در قریه زهراد قبر بارکاه بلند
ساخت حاصل آنکه نفس بلاد محاصره اوزبکان ستمکار مرکز وار در میان کرفتند **بیت** بکرد هری حلقه بست آن سپاه چو هاله که کیرد
قرص کرد ماه آنکاه اوزبکان بلند نهاد متوجه دروازه فیروزآباد شدند ملازمان خواجه حبیب الله و سایر سرداران سپاه با سواران رزم
ساز و پیادکان تفنک انداز از محلات بیرون خرامیدند و با صحرا نیوان جنک را مشتعل کردانیدند و بضرب تیر و تفنک ایشان را مغلوب
ساختند و روز دیکر عبید خان و سایر اوزبکان سوار شده قریب بکوچه بند آمدند غازیان بضرب تفنک سرآهنک ایشان را متفرق کردانیدند
بیت زهر کوشه ابر تفنک ژاله زای جو ابری که از ژاله شد جان ربای در آن اوقات بکرات جنود اوزبکیه و دشمنان خاندان صفویه به میدان
کارزار آمدند و هر کرت آن کروه بی غیرت شکست یافته خائبا و خاسرا باز کشته دیدند چون اوزبکان را بمراد بر هی ان مقصود نرسید صبح سعادت
از افق طالع شان ندمید از در صلح در آمده سلسله موافقت جنبانیدند کوچم خان نشانی بدورمیش خان فرستاد مضمون آنکه اکر اعتماد نمائید
از شهر بیرون آیند و متعالیت بلاد را تسلیم نمایند که در سلک امرای این جانب انتظام یابد چون دورمیش خان از مضمون نشان اطلاع یافت نشانه
در جواب بر طبق انتزیات بکوچم خان فرستاد بدین مضمون که صدق الخوانین کوچم خان بعنایت حضرت منتظر بوکه اند که
نشانی که بر الهام دورمیش خان فرستاده بودی بنظر پادر آمد از نهایت عجب است که با وجود چندین معارك و طی مسالك
در امور امثال این امور از سعادت غافل با آنکه در روز کوچ کرده بجانب ملك خود روی و از غضب تیغ بندان درکاه شاهی اندیشه
در حفظ ناموس خود باشی بالشارت دورمیش خان نشان را روانه کوچم خان کردانیدند پس از اطلاع مثال ایر مضمون
بر سر جنک آمده روز دیکر دورمیش خان با فوجی از مخصوصان بر فراز برج سلطان احمد که شرف بر باغ مراد بود بر آمد جمعی از
ملازمان بسر داری قرا ایشك بجانب باغ مراد فرستاد عساکر ظفر شعار جنك عظیم بوقوع انجامید اوزبکان خون ریز از دست شامیان پریشان
راه کریز پیش کرفتند دلاوران سمنان و غازیان بی باك از زبان سنمك کذشته تا بدر باغ مراد دلاوری از دلیران بضرب کرز کران در باغ را
شکست قضا را در آن وقت عبید خان بدیدن سونجك محمد سلطان میرفت از غایت اضطراب در جوی آب افتاده و عبید خان از بیم تمام
خود را باسبی رسانیده بطرف معسکر خود کریخت و غازیان از هم اعقاب از کشته چون بجلادت و دلیری چنین از غازیان صادر شده معلوم
اوزبکان کشت کر فتح هرات بجنك متعلقات کوچ کرده روانه بلاد خود شدند **کفتار در وقایع سنه احدی و ثلثین و تسعمائة**
درین سال چراغ دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو بواسطه وکالت غبار نقار ارتفاع یافت چون سلاطین دیو سلطان در تبریز
بودند استاجلو نزول کرده رخصت رفتن خراسان و مقابله کردن با اوزبکان حاصل نموده روانه یساول قلان کردیده چون بسرعت وصول یافت
مذکور انداخت بجهت سلطان تکلو و علی سلطان ذو القدر و علی سلطان و سایر امرای عظام
نامه در قلم آورده مضمون آنکه ما با خیل و سپاه بامر شاه دین پناه بر سر اوزبکان کینه خواه میرویم می باید که آن عزیزان طریق اتحاد و یکانکی را
منظور داشته عساکر خود را جمع آورده در ییلاق لار باردوی ظفر شعار ملحق کردند و قاصدان را جهت رسانیدن کتابت در حرکت آورده آن
تابستان در ییلاق عود نموده حکام و امرا بارکاه آن امیر عالی تبار ارسال کردند
امرای نامدار با سپاه بسیار در ییلاق لار باردوی ملحق شدند دیو سلطان بلوازم پیشکش پرداخت اقداح ارغوانی از دست ساقیان
کلعذار مغنیان طرب و الحان مطربان خوش آواز ناهید در کذشت **شعر** ز نغمه سرایان زهره نوا فرشته
بچرخ آمده در هوا ز هر سو بتی جام نابی بدست کرفته مهی آفتابی بدست انکشت حیرت بدندان کرفت
جو بیکران تار عود زجان حریفان برآورده دود و نشانهای نوشته که بمهر آثار شاه دین پناه رسانیده مسوده داشت بکاشان
و سایر ولایت عراق فرستاده جبر و جوش آورده بلاد بخشش کرده و بلاد را انعام و احسان مجموع تابع او کردیدند

وبلی١

و بار کفت شاه دین پناه متوجه بود کپک سلطان افشار کرد بنابر آن از آن دیار بیرون آمد از شما همه می خواهیم که از
کمر امداد در میان بندید که تا وکالت را از وی انتزاع نمائیم امرا با وی موافقت کردند و بجانب تبریز حرکت آمدند کپک سلطان
از توجه ایشان خبردار شد با مقربان خود مشورت نمود قاریخم بیک کفت دیو سلطان مردی حق ناشناس و بی وفاست با وجود چندان
عواطف و اشفاق که از شاه دین پناه درباره او بوقوع انجامید طریق کفران نعمت را مسلوک داشته نسبت بحضرت شاه این نوع سلوك
میکند صلاح در آنست که توکل بکرم نصرت بخش کرده از غلبکی خصم اندیشه نکرده باستقبال استعجال نمائیم کپک سلطان این سخن را رد
کرده کفت که ما هر دو از غلامان شاهیم و از عتبات درکاه بایکدیکر نزاع نمیکنیم بعد از آن دیو سلطان را با ترکان کنده باستقبال
متوجه درکاه عالم پناه شدند و در چون شرف ملازمت دریافتند دیو سلطان در همان مجلس کفت که قاریخم بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را
بقتل رسانیدند چرا که خمیرمایه آن فتنه و فساد بودند و قاضی جهان که بقلعه لوری فرستاد و کپک سلطان را با جمع استاجلویان
کرجستان فرستاد و بعد از ایشان هر شهری که متعلق باستاجلو بود تمامی را بریده قطع فرمود کپک سلطان بواسطه ترك مخالفت چشم آن
داشت که دیو سلطان او را در وکالت شریك خود سازد اما از حیز قوت بفعل نیامد **بیت** منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا زهر دو
نام ماند چو سیمرغ و کیمیا درین سال شاه دین پناه نظارت دیوان اعلی را بامیر جعفر ساوجی حواله نمود و اندرین سال جوهر سلطان
مهردار کپک سلطان نیز بواسطه ترک مخالفت و هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شد **فوت نواب دورمیش خان شاملو** درین
سال دورمیش خان بن عبدی بیک شاملو در هرات وفات یافت و شاه دین پناه حکومت هرات را بحسین میرزا برادر او داده او را
ملقب بخان فرمود درین سال علی سلطان والی شیراز از عالم رفت و جای او برادرش مراد سلطان ذو القدر عنایت فرمود **عزل امیر جمال
الدین صدر و آمدن میر غیاث الدین منصور** امیر جمال الدین محمد استرابادی صدر از جمله تلامذه مولانا جلال الدین محمد دوانی
بود بعد از آن در هرات در خدمت مولانا شیخ حسین بحث شرح مطالع و حاشیه آن مطالعه فرمود و در آخر بمنصب صدارت خاقان اسکندر شان شد
چنانکه کذشت و میرزا شاه حسین با وی در مقام کدورت سلوک می نمود بنابر آن امیر غیاث الدین منصور را بپایه سریر اعلی طلب کرده تا او را
با وی شریك کرداند اما بوقوع سرور نشد و بکور لمیایه ایشان مباحثه واقع کشت و چون سطایبه و هزل بر مزاج امیر جمال الدین محمد غالب
بود مباحثه را بظرافت بخوبی میساخت و میر غیاث الدین منصور بلا حصول مقاصد بجانب شیراز مراجعت فرمود و مولانا خلیل الله نجم کاشی
این رباعی را در سلك نظم در آورده **رباعی** میر بالقاب متعدد رفتی ناخوانده تر از خلیفه حلوا رفتی تعظیم تو آخر نه چو اول کردند العصمه
نکو آمدی و بد رفتی درین سال اول که خاتم المجتهدین وارث علوم سید المرسلین شیخ علی از عراق عرب متوجه بپایه سریر اعلی شد
و حضرت میر غیاث الدین محمد طریق صحبت ظاهری مسلوك بود میر قرار داد که شیخ در نزد او شرح تجرید مولانا علی قوشچی را بکذراند و وی
در خدمت مجتهد الزمانی کتاب قواعد بخواند میر کفت که بواسطه استفاده کلام ساعتی این هنر خوبست و بواسطه افاده فقه هنر
آینده الحال الامر شیخ علی دو سه درس از انور عامه شرح تجرید بر میر کذرانید و در هنر که مقرر بود که میر درس فقه بخواند میر تمارض
فرموده درس معتمد کشت فی الواقع بعد از محقق بارکاه قدسی خواجه نصیر الدین محمد طوسی هیچ کس در اعلام مذهب حق جعفری
و ملت ائمه اثنی عشری زیاده از آن حضرت سعی نکردند و در منع و زجر فسقه و فجره و قلع و قمع قوانین مبتدعه و در ازاله فجور و
منکرات خمور و مسکرات و اجرای حدود و تعزیرات و اقامت فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوة
و تفحص حال امامان و مؤذنان و اندفاع شرور مفسدان و موزیان و از جار مرتکبان فجور بحسب المقدور بظهور رسانید و عامه
عوام را بتعلیم شرایع احکام اسلام ترغیب و تکلیف نمود درین سال از عالم انتقال نمود و نعش او را بموجب وصیتش نقل بحایر کربلا کردند
و در الحاد کردند از جمله تصانیفش شرح بر تهذیب اصول فقه تصنیف خوبست که کمال پاکیزکی و بیعیبی **کفتار در وقایع سنه
اثنی و ثلثین و تسعمائة** درین سال بواسطه قطع امرای کبار استاجلو اغاز مخالفت کردند کپک سلطان در اوایل رجب خلخال
بسلطانیه آمد متشا سلطان و قلیچ خان و کرد بیک و بدر بیک بوی ملحق شدند و متوجه میدان قتال و جدال کردیدند چون

دین سلطان و جوهه سلطان از مخالفت امرای مذکور واقف گشته با لشکری که محاسب خیال از استیفای اعداد آن عاجز آید
در خدمت شاه دین پناه متوجه ایشان شدند در موضع سکسنجک نزول نمودند و در آخر الامر کپک در نوبت دیگر با کپک
سلطان طرح مصالحه انداختند و آتش آن فتنه را بآب تدبیر منطفی ساختند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان برخواسته
و برافروخته است بزلال موعظه و نصیحت فرو نشانند قاسم خلیفه ورساق را برسم رسالت نزد امرای استاجلو ارسال نمودند
و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصل شیخ پیغام فرمودند قاسم خلیفه ورساق بمقتضای نص
عمل نموده در اعلام موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صداقت بیرون آورده بنزدیک کپک سلطان
آمد و در صلاح جانبین سعی بلیغ نمود آملچین تعدیل اسمات غالبانه شرار شر مشتعل گشت و قطع رشته خصومت جز بر تیغ تیز
تعلق نگرفت و مخاطبات و معاتبات و مطاعنات بضاربات سرایت کرد و بضاعت نصایح را از آب زلال و بحر حلاوت پر داشتن
بسان خال بخواند و بمعدا رکشت و مواعظ روشنتر از زنار و نور پیش او چون باد بی وزن و بی اعتبار شد و در افروختن
آتش پیکار آتش بنمای کشتند و بنیاد کامکاری خاک در چشم وفاداری انداختند عنقا صفت سر بر پر و فضول در پس
قاف فتنه کشیدند **بیت** بود کر ز آواز خویش بی نصیب * چو خاطر مرده را از علاج طبیب * بنادان بود پند بس ناصواب *
نشاید نوشتن نصیحت بر آب * القصه با سپاه جرار چون مهر و سپهر تیغ زن و سپردار بسان سماک و شهاب نیزه
و خنجر گذار رسانند آتش دیدهاد ناورد با جوش و خروش و بکرجا ر آب پر باده ناورد و زره و درع و جوشن پوش متوجه میدان
قتال و جدال گردیدند و از هر طرف بتسویه صفوف و تهیه اسباب رهاج و سوق خیام نمودند و از ین جانب قلب سپاه بنور طلعت شاه
دین پناه آرایش یافت دیو سلطان و جوهه سلطان در خدمت آنحضرت توقف نمودند در میمنه برون سلطان تکلو و قراچه
سلطان تکلو و اخی ایستادند و در میسره دمری سلطان شاملو و محمد خان ذو القدر اوغلی قرار گرفتند و جنود استاجلو
از طرف قول چشم امید بنور ماه چتر لوای کپک سلطان روشن بود و برانغار از فر شکوه منتشا سلطان محکم و قوی و جوانغار از لمعات تیغ
دستان قارق سلطان آرایش داشت و چون آن دو سپاه کینه بابی مرتب بیکدیگر رسیدند زمانه از دل از حسرت خون شد که چنین دو
لشکر از یک جنس ثابت که بموافقت یکدیگر اعدای دولت را منکوب و دشمنان مملکت را مقهور گردانیدندی کپک سلطان و امرای
استاجلو بر تکلویان تاختند و از گرد نعال مرکبان چشم آفتاب بپوشید و از غبار سم اسبان بسیط غبرا پرده اغبر بر سر کشید
نظم مو جا رکشا ر غبار سمند * زمین دگر بر سپهر بلند * ز گرد یکی کرد چشم افلاک ریخت * زمین بر سر از دست خود خاک ریخت * کپک
سلطان و منتشا سلطان چون رعد غرّان و برق درخشان بجوشیدند و بخروشیدند و از هر طرف تکلو تاختند و بیار زبون انداختند
نظم بهر جا که ایشان نهادند پی * تو گفتی در افتاد آتش بنی * زمین از خون یلان نشا لخشند * هوا سبز کشتگان تلخشند * همه
رزمگه کشته بد کوه کوه * نهم بر فکنده ز هر دو گروه * شکست بر تکلو افتاده برون سلطان و قراچه سلطان بقتل رسیدند استا
جلویان ایشان را تعاقب کرده در پس قلب راندند پادشاه عالم پناه با فوجی از قورچیان کینه خواه بایشان حمله نمودند **بیت**
ثوابت شکوه و ملایک سپاه * کلاه اخ اقبال طهماسب شاه * بجنبید بعزم جولان دلیر * باهنگ میدان چو غرنده شیر * کپک سلطان
چون شهباز همت همایون بال اقبال را گشاده دید مرغ صفت پا بسته دام اضطراب گردیده پای از میدان جنگ بآن کشید و عنان بدست
نامرادی داده با جمعی از تکلو و خوفی بیابان بوادی فرار شتافت قورچیان ایشان را تعاقب کرده جمعی را بقتل آوردند و امرای استاجلو
بحدود ابهر آمدند و در ابغا نزول کردند و ایلغار تکلو در آنجا بایشان رسیدند ناچار پناه بمظفر سلطان حاکم رشت بردند مظفر سلطان
هشت هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد چون این خبر باردوی همایون شاه دین پناه رسید اردو را در خلخال گذاشته ایلغار فرمودند دیو سلطان
و جوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اوغلی و اخی سلطان و دمری سلطان را منقلای گردانیدند چون ایشان بحوالی جز ولی رسیدند
ناگاه کپک سلطان و منتشا سلطان و قارق سلطان و کردیک و بدربک و قلیج خان قلیج و میمنه و میسره آراسته مانند شیر و ببر دمان از جنگل

بگیلان

گیلان بیرون آمده در برابر ایشان صف آرای شدند و آن دو لشکر خونخوار روان دو دریای اخضر بموج آمدند و غبار معرکه بکیوان
تصاعد نمود و شمشیر آبدار بر سرهای سرافرازان انداخت **بیت** فرو ریخت چندان سر و دست و پای * که از جنبش خالی نشد هیچ جای * ببارید
چندان غم خون ز تیغ * که صد ساله باران نبارد ز میغ * آخر الامر نسیم ظفر ربانی بر پرچم امرای شاملو وزید کپک سلطان پای قرار در وادی بیقراری نهاده
آورده امرای تکلو ایشان را تعاقب نمودند و اکثر گیلکان که بمصاحبی و هواداری آمده بودند بقتل رسیدند کپک و منتشا کپک بوتش از مخلب
خلاص گشته بصوب رشت بگیلان رفتند **در قضایای که در بلاد هند واقع شد** درین سال پادشاه بر شهر ظهیر الدین محمد بابر متوجه
ولایت هند گشت چون افغانان از توجه او واقف گشتند آن دیار را اندک خترقرار نمودند بابر پادشاه آن ولایت را بیکی از ملازمان سپرده
بصوب کابل عود نمود **مم** اندرین سال بطرف لاهور رفت و آن بلده را تصرف نمود سلطان ابراهیم که والی هند بود با لشکری از ریگ بیابان
افزون و از حساب بعاشان بیرون با افیال کوه پیکر عزیمت منظر **بیت** همه زنده فیلان لشکر چون شکوه * بتندی چو دریا بهیکل چو کوه *
متوجه میدان قتال گردید بخیال آنکه بابر پادشاه هرگاه که از آمدن او آگاه گردد لاهور را گذاشته بکابل مراجعت خواهد کرد چه غایت
او با بر پادشاه تیغ کین آخته رایات حضرت او لختر با جنود نامحدود بصوب سلطان ابراهیم روان شد و در موضع پانی پت تلاقی فریقین
دست داد و گرد میدان بر فرق فرقدان نشسته آن دو گروه با شکوه چون زنبور از خشم آلوده در یکدیگر افتادند و تیغ شمشیر بر فرق یکدیگر
نهادند **بیت** ز بس زخم شمشیر تارک شکاف * شکافنده آمد ز تارک بناف * گرانگرز در سر سروران * وزان درد سر سروران گران *
ندای تکلی و صدای بلکی بگوش هوش با بر پادشاه رسید **کم الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل** چون سلطان ابراهیم فیلان را پیش انداخت
و سپاه جغتای بضرب تیر و تفنگ فیلان را مجروح و بی روح ساختند **بیت** ز هر گوشه خرطوم فیلان جنگ * چو قندیل برشد تیر خدنگ *
هندیان از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند و در آن جیا را زیشان دیار بماند **بیت** گریزان شده زنگی خاکسون * بلا شان که فیل
شد از ترک روز * رسیدند ایشان زجان ناامید * چو زاغان ز شنقار باز سفید * سپاهان برابر بجانش سپاه * چو سایه شد پامال ... سپاه *
ز برق فلک کوه و صرکش همه * گریز آمد چون دود از آتش همه * سلطان ابراهیم هم از آن نحوستهم پناه بوی از نبرد ملازمان بابر پادشاه
او را گرفته بقتل آوردند بابر پادشاه حکومت دهلی بقلق قلم داده روان گرد بد و بلاد هندرا متصرف شد **کما ره در گرفتن عبید خان**
اوزبک شهر طوس را در سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه چون اختلاف امرای درگاه و قتل خواجه حبیب الله و استیلای شاملویان هرات
و فوت دورمیش خان و قتل بودن سلطان تو بر تا در خراسان بعبید خان رسید از آب آمویه عبور کرده بمراد آمدند که با خیل و سپاه
روان شهر طوس شد بار نوع از سلطانان و بهادران بنظاهر طوس فرود آمده از شهر احیون در میان گرفت در آنوقت خان کوچ
بودن سلطان در آن مکان بود و غازیان بدفع ایشان از شهر بیرون آمده مقابله نمودند و زمان کشش و کوشش از صلح تا رواح
امتداد یافت و غازیان بشهر آمدند و عبید ایشان را احاطه نموده غازیان مدت شش ماه در آن محاصره مصابرت نمودند در ان اثنا
نایره جوع در کانون بطون ایشان شیوع یافت و دود دل گرسنگان از کوره نار در گذشت و قلت ذخیره بمرتبه رسید که چرم کهنه را می
جوشانیدند و می خوردند و بعضی به الاغ حاشیه بدر که ده خونشانرا می خوردند و چوب را تراشیده بجای کاه باسب میدادند
بیت فسرده لفنان فقط پای ثبات * که نایاب شد نان چو آب حیات * گرسنه شکم بر فلک دوخت چشم * که همسایش کرد گوشت
بود خاست چشم * و غازیان نزد حکام خراسان فرستاده کومک طلبیدند هیچکس بفریاد نرسید و عاقبت محصوران از شدت ...
جنود اوزبکیه برایشان مستولی شدند و ولایت معهود بتصرف آن قوم مردود درآمد عبید خان یکی از معتمدان خود را در آنجا گذاشته
روانه استرآباد گردید **ذکر گرفتن کسکن قرا سلطان اوزبک بلخ را** درین سال کسکن قرا سلطان والی الجانی بیک در هنگام گرفتن ...
با نیاره از اوزبکان معمول بلخ آمد محمد زمان میرزا در آن بلد تحصن گردید بعد از دو سال بابر پادشاه و برادر طلب نمود و اوزبک متوجه
اکره گردید کسکن قرا سلطان بر بلخ مستولی گردید و محمد زمان میرزا با بر ملازمت کرده بیست هزار تومان آنکا بوی عنایت نمود **جنگ**
ملوزمان زین الدین سلطان با جغتای بهادر اوزبک درین سال جغتای بهادر با سی هزار سوار جیه پوش با جوش و خروش بتاخت خراسان

آدم غارت کرده عزم عزیمت مراجعت برافراشت چون زین الدین سلطان شاملو حاکم اسفراین این خبر را شنید محمود بیک را با جمعی از ملازمان
خود جهت اوزبکان ارسال نمود در [illegible] قریه یحیی اسفراین سپاه ظفر قرین با اوزبکان رسیدند و از طرفین دست بآلات نبرد بردند کشش و کوشش
بآن مرتبه انجامید که از جانب که ششصد سوار بودند سیصد کس کشته شدند و از جانب اوزبک که سه هزار نفر بودند هفتصد کس بقتل آمدند شبانه
طرفین هر کس بمقر خود باز گشتند وقایع سنه [illegible] درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمودند هم درین سال کارکیا احمد حاکم لاهیجان
در قزوین بخدمت شاه ظفر قرین آمده منظور نظر کیمیا اثر گشته بوطن خود معاودت نمود کشته شدن خواجه حبیب الله خواجه حبیب الله ساوجی وزیر
دورمیش خان در وقتی که [illegible] مشغول بود جماعتی از شاملویان که مواجب نگرفته بودند نزد خواجه آمده آواز بلند کردند و گفتند که چون مواجب
نیست مال از تو کوی خراج کن خواجه گفت شما را رخصت دادم ایشان در جواب گفتند که چیزی بنویس که خط داده باشد خواجه از کمال غرور و نخوت
قلم طلبیده چیزی نوشته مهر کرده بدیشان داد شاملیان در زمان نزد یار احمد خلیفه که سردار ایشان بود رفتند و سخن خواجه را بوی گفتند
و خلیفه حبیبی را با خود متفق ساخته خاطر خواجه را [illegible] ساختند و ملازمان خواجه بتنعم مشغول شدند آخر شاملیان زور آورده در بستر خواجه را
کشتند و تمامی اقربا و نوکران و ملازمان خواجه را که قریب صد نفر بودند بقتل آوردند درویش بیک روملو خواجه را که فقیر مشار الیه
التماس نمود که مرا نزد سام میرزا برید که اگر کشتنی باشم مرا بکشید درویش بیک جامه بر سر او انداخت که او را کسی نشناسد
بعضی از شاملیان شوم او را شناخته بقتل رسانیدند خواجه مذکور بغایت کریم و اهل بوده در ماه رمضان هر کس استمداد کردی خریدن نداشته
زیاده از آنچه او را در ماه کافی باشد بوی دادی و در اوایل زمستان بمحتاجان جامهای پنبه دار و پوستین حرارت دار دادی و مقرر
کردی که هر یتیمی که بر شهر [illegible] او راه بود هر چه ضرورت داشته باشد بدو بدهند و ملازمی را تعیین کرده بود که همه روزه در اطراف
و جوانب شهر و ولایت میگشت و هر غریبی که فوت میشد تکفین و تجهیز او میکرد و از اکابر و اصاغر کسی که [illegible] سیدی میرسید که اگر در جواب
تو بعتابی یا طالب علمی باشد مرا اعلام کن و اکثر طلبه علوم آن شهر و غیره از انعام او محظوظ میشد وقایع سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه فرار
دیو سلطان بسوی استاجلو و تکلو [illegible] شکست یافتن استاجلویان و کشته شدن کپک سلطان کپک سلطان از آن زمان که از دست دیو سلطان
بگیلان رفته بود شب و روز در فکر آن بود که بچه طریق منصب وکالت از دست دیو سلطان بیرون آورد و در مقام آن بود که چهره
مراد در آیینه مقصود بچه وجه روی نماید و کدام نقش بر مهر امید از ششدر غم بیرون آورد بنابران با سپاه فراوان از گیلان
رایت عزیمت بطرف اردبیل برافراخت بادنجان سلطان روملو که [illegible] بود [illegible] بواسطه کینه
خلل تمام بجوهر عقلش راه یافته در اردبیل ساکن بود با تفاق ایغوت بیک روملو و مقصود بیک [illegible] و امرای طالش قریب سه هزار و هشتصد
سوار باستقبال شتافت در قراداغ بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آراستند منتشا سلطان [illegible] سواران که غبار معرکه [illegible]
دیده دولت خواستند و آب حیات را از ظلمات [illegible] جستند و بر قلب ایشان حمله نمودند و بادنجان سلطان با جنود لشکر بسیار
بسیار [illegible] بر فرق خویش [illegible] نمودند استاجلویان ایشان را تعاقب نموده احمد آقای شاملو
اوان [illegible] کپک سلطان بود بادنجان سلطان را بقتل آورده سر وی را نزد امرا آوردند استاجلویان بشهر اردبیل در آمده احرام زیارت
بجای آوردند اولیا آنجا صفی الدین اسحق با دستار و غایت تعظیم و احترام شرایط زیارت بجای آوردند و علم عزیمت بجانب تبریز افراختند
چون خبر قتل بادنجان سلطان [illegible] امرا بجانب تبریز [illegible] دیو سلطان و چوهه سلطان رسید امرا مذکور و ذوالقدر اوغلی محمد سلطان
با هشت هزار سوار و چراغ [illegible] خلیفه [illegible] بتمام بطرف [illegible] ایلغار نمودند در [illegible]
استاجلویان بتبریز رسیدند چون از آمدن دیو سلطان خبر یافتند [illegible] و [illegible] چون [illegible] رسیدند
جنود کپک سلطان پیدا شدند بیت همه برستیزان فولاد سم کهر وار در بحر فولاد گم در آهن چلیپا شده راهمه چو تیغ اجل
پیدا راهمه در پیش آن سپاه [illegible] صف کارزار بیاراستند [illegible] حرکت می نمودند باز ایستادند و تعبیه سپاه
پرداختند دیو سلطان در قلب آرام گرفت و چوهه سلطان در میسره اقامت نمود ذوالقدر اوغلی محمد خان در جناح قرار گرفت با او تاج الدین بیک

کردر جلادت بکار نمودکه کالبرق الخاطف والریح العاصف بر قلب لشکر اسب انداخته وصف سپاه را شکافته در میان گلها که در عقب قشون بود
رسید و از رفقای او کپک سلطان و منتشا سلطان و قارق سلطان و [illegible] بیک و کوه بیک حمله کردند و شعله سنان بر دلان خرمن حیات جوانان
بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه برافروخت بیت سنان تیز کرد آتش ستیز بعالم فکند آتش از خوی تیز شمشیر از
تیغ زبانی دشمن بکوه احاطه می ساخت و کمان [illegible] نخوت و کین بیت بجانب [illegible] کرده عدو را بخاک هلاکت می انداخت در آنروز
دلاوران جنگی کردند که داستان رستم و اسفندیار را در نظر جهانیان خوار ساختند دیو سلطان و چوهه سلطان [illegible] بیت
سنان [illegible] ربودند از روی خورشید رنگ در آن اثنا [illegible] ذوالقدر اوغلی محمد خان از پهلوی استاجلویان در
آمده تیغ بیدریغ بر ایشان نهاده [illegible] هیچ از ایشان در حال باقی نگذاشت کپک سلطان و تاج الدین بیک و درویش
بیک با فوجی از دلاوران استاجلو بقتل آمدند و منتشا سلطان و قارق سلطان صف سپاه را شکافته بدر رفتند و بعد از چند روز بگیلان
رسیدند امرای نامدار با غنایم بیشمار متوجه درگاه معلی شدند و در زنجان از رودبار [illegible] شدند ذکر ظفر یافتن عبید خان با اخی سلطان
و دیو سلطان و کشته شدن درین سال عبید خان با لشکر [illegible] صف شکن علم عزیمت بجانب استراباد برافراخت بعد از وصول آن
[illegible] زینل خان که سردار ایشان بود [illegible] نهاده جنگهای [illegible] کرده بعضی [illegible]
در نطاق الفرار مما لا یطاق زدند سرداران سپاه [illegible] قاجار [illegible] لشکر اوزبکان را رسانیدند و [illegible]
[illegible] بیت [illegible] هوا آتشان کرده [illegible] از تیغ و سنان [illegible]
[illegible] بیت [illegible] شمشیر [illegible]
آتش [illegible] زینل خان [illegible] متوجه ولایت [illegible] عبید خان ولایت استراباد را بولد خود عبد العزیز سلطان داده
مراجعت نمود زینل خان و اخی سلطان و [illegible] سلطان را که شاه دین پناه بکومک مردم خراسان فرستاده بود [illegible] ساخته بطرف استراباد
کردید عبد العزیز که واقف شد که [illegible] رفت و شرح واقعه را باز گفت عبید خان [illegible] شد بجانب بسطام باز آمد و منادی او
بسطام را غارت [illegible] اوزبکی کشته سر او را پیش اخی سلطان آورده خبر عبید رسانید اخی سلطان با تفاق [illegible]
راست کرده متوجه شد و در آن طرف بسطام سپاهی شاهد نمودند دیو سلطان گفت [illegible] و کس شاه دین پناه [illegible]
اخی سلطان بر زبان آورد که بیت ز بیشه [illegible] دشمن بکمان [illegible] شمشیر و پیکان عبید خان تعبیه سپاه کرده [illegible]
با جمعی [illegible] بهادر [illegible] خود در قول توقف نمایند از جانب اخی سلطان در قلب قرار گرفت و دیو سلطان را در
یمنه و شاه علی سلطان را در میسره باز داشت غازیان در غایت دهشت و اضطراب [illegible] آلات کارزار [illegible] دو هزار و پانصد کس در مقابل
[illegible] حمله کردند اوزبکان [illegible] آتش قتال
مشتعل کردانیدند بیت زمین شد بجهان کرد و هر سو شتافت که در زیر و بالا سپهر [illegible] یافت دیو سلطان [illegible]
[illegible] از اوزبکان [illegible] حمله بردند و دیو سلطان را [illegible]
قول در آمده [illegible] اخی سلطان بر قلب عبید خان زده [illegible] اوزبکی از اسب افتاد عبید خان [illegible] دیو سلطان
[illegible] اخی سلطان [illegible] عبید خان [illegible]
او کشته کردید زینل خان چون این خبر را شنید استراباد را گذاشته [illegible] عبید خان درین مرتبه حکومت استراباد را [illegible]
داده متوجه هرات گردید در [illegible] قشلاق نمود در قضایایی که در بلاد روم واقع درین سال سنه ۹۲۲ درین سال سلطان سلیمان
پادشاه روم لشکر آن مرز و بوم جمع آورده روانه دیار [illegible] گردید و رومیان فوج فوج روان شدند چون بکنار آب [illegible] رسیدند
حکم کرد بر سر آب پل ببستند و لشکر روم گذشتند [illegible] در کنار آب [illegible] در موضع [illegible] سپاه خود را جمع آورده بودند
[illegible] در پیش داشته جای خود را محکم کرده [illegible] آماده گشته چون [illegible] با سپاه بسیار صفها آراسته بجنگ

رسیدند جنود کفار سوار شده روی بکارزار آوردند تفنگچیان در پیش ایستاده آماده قتال بودند و خواندکار بر توالی التفات ترتیب
سپاه انداخته و برحسب فرمان ابراهیم پادشاه وزیر اعظم در میمنه و میسره قاسم پاشا و علی پاشا و فرهاد پاشا ایستادند و ارکان زمین از بار سلاح
و مراکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از زخم نعال مرکب در جنبش آمده خاک بطارم افلاک رسید و روی هوا از بخار کثیف غبار ابری تیره
پیکر بلکه زمین دیگر پیدا شده افرندش را لشکر خویش با جوانغار لشکر روم حمله نموده ایشان را از جای خود بقلب خواندکار رسانیدار
یان بضرب تیغ آبدار و سنان آتشبار ابراهیم پادشاه را شکسته او را نیز بقلب رسانیدند یکچریان و توپچیان بیکبار تیر و تفنگ بجیش
کفار ریختند تیر دیده دوز حلقه زره را در سینه جوشن میدوخت و تفنگ مرگ آهنگ صاعقه کردار با آتش زخم جگر مرجان کارزار
و دلیران نامدار را میسوخت و ضرب زنبک جریان میدان جنگ مرغ روح را از قفس قالب در فضای عالم ارواح پرواز
میداد سلطان سلیم خنجر آبدار از نیام انتقام آخته از لشکر قلب بر مخالفان حمله نمود **بیت** سلیمانیش بن چو خنجر کشید
فرو رفت خورشید را برکشید * دلاوران فرنگ ثبات قدم نمودند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده حمله نمودند
بیت ز شمشیر چالاک افکن تابناک * برآمد ز هر جانبی چاک چاک * بکوشش دلیران شمشیر کین * بسرعت دوان پیش شمشیر و تیر بعد از
قتال و جدال بسیار لشکر کفر و ضلال از صدمه جنگ و جدال پشت بهزیمت دادند و از پادشاه و امرای جنود روم روی از میدان ستیز برتافته رو بگریز
نهادند و از غایت سرعت و کمال عجلت رکاب از عنان و نشیب از فراز باز نشناختند **بیت** شکسته سلاح و گسسته کمر * ز بر و پای دست فرو...
سر * دران اثنا فرهاد پاشا با لشکر اناطولی کافران را تعاقب کرده شمشیر در ایشان نهاده دمار از ایشان بر آورد در ان اثنا یکی از سلاطین
کفار بود بمدد رسید کفار تصور کردند که سپاه روم است که عقب ایشان را گرفته بیکبار از هم فرو ریختند و جنود روم همه جا ایشان را تعاقب
کنان تا جمعی کثیر را از کفره فسقه بقتل آوردند **بیت** کز ایشان زمیدان کین خیلها * زخون رفته دنبال ایشان سیلها * فتاده سه
سر علم کو چنان چون خورشید جا کرده در برج خاک غنایم بسیار بدست رومیان افتاده و از شهر بودین که پای تخت و ولایت انکروس
بود شدند تا بلاد او بن دیش باپیشکش فراوان بنزد خواندکار آمدند و شهر و قلعه را تسلیم نمودند خواندکار حکومت آن دیار
با او ارزانی داشته با اسلام بول معاودت نمود **وقایع سنه** درین سال در ییلاق کرل دره در روز پنجشنبه پنجم شوال بانکیز جوهه
سلطان نواب دیو سلطان روملو کشته شد و قشون او را بیکی از ملازمان او که سلیمان بیک نام داشت دادند و جوهه بی مانعی غیر
وکیل مطلق شد هم اندرین سال قشلاق در قزوین واقع شد **گفتار در قضایایی که در سنه اربع و ثلثین و تسعمائه واقع**
و محاصره عبید خان میرزا و حسین خان را در هرات چون عبید خان در الکاء قوریان قشلاق نمود حسین خان شاملو برج و باره
هرات را تعمیر نموده دروازه ها را بمرمت آهنین معتبر ساخت و برجها را نیز مضبوط ساخت عبید خان در اوایل بهار در قریه شاه ملک
که قریب بشهر بند بود شامیان بارگاه برافراخت و دو سه نوبت عساکر ظفر اوزبک بر در دروازه ها آمده جنگ انداختند
اما بنابر استحکام شهر و شجاعت شامیان بهرام انتقام کاری از پیش نبردند حسین خان با جماعت شاملویان بمیدان مردی تاختن شجاعت
تمام بجای می آوردند و در مصادمات روزانه صدمه شمشیر بران و بیوک تیر و سنان موی می شکافتند عبید خان معلوم کرد که گرفتن
شهر هرات از ممتنعات است اوزبکان بدهیات را بر اهمال و کدرها باز داشت که از جنس خوردنی بدرون شهر نبرد و آب را از محصولات شهر
و محبوسان بی بهره گردانیده بنابر عاقبت اندیشی از انجا که ابنا مشتند منقول است که شخصی در لباس گدایی از ان شکی بدرون شهر میبرد و بهمان
لباس از شهر بیرون می آمد یکی از جیشان بعبید خان رسانید که مردی نمک بدرون شهر میبرد خان فرمود که او را گرفته بر سر بازار با تیغ
و چوب بقتل آوردند چون عبید خان چهار ماه در حوالی هرات نشست و هرچند روز آن گروه مکروه جنگ پیش می بردند و بسیاری
از ایشان آزرده و مرده و خاسر مراجعت می نمودند درین اثنا یاری بیک ولد جان وفا میرزا که امیر الامرا بود از بلخ بخارا آمده بدیدن
بعبید خان اعراض و اغراض بسیار نمود که در کوچه بند نشستن و جنگ نکردن فتح میسر نمی شود لایق آنکه درین دو روز باتفاق سپاه
از اطراف و جوانب جنگ اندازیم و مقصود را بچنگ آوریم بعد از ان با سپاه باین حلیه برای تماشای کوچه بندها با الچی چند سوار

شد

شد تماشای حصار میکردند ناگاه عبور ایشان بکوچه بندی که در محاذی برج خاکستر بود افتاد ملازمان خود را گذاشته از پی تماشا در آن قرار
آمد توپچی از ملازمان آن سرزمین تفنگی بجانب ایشان انداخت و بروی خورده جنایتی از مرکب عزت بخاک مذلت افتاد و تفنگچی سرش را از
تن جدا کرده اسب و یراق او را پیش حسین خان بردند و از کیسه او مهری بیرون آمد و بر کاغذ زدند منقوش بود که العبد یاری بیگ
و فا میرزا در ان حین یکی از ملازمان او از پی تحقیق قتل او بشهر در آمد و احوال او را تحقیق کرده باز گردید در ان روز که قتل او واقع شد
صلحی از جانب دامغان از جانب زینش بهادر خان شخصی آمد و خبر قتل زینل خان آوردند از وصول این خبر نشاط بسیار بعبید خان
رسید چنانچه بمحرمان نقل میکرد و گفته که ما او را هرگز چنین شکفته و خوشحال ندیده بودیم در آخر همان روز یاری بیک کشته شد و آن
نشاط فراوان بغم بسیار مبدل گردید چون ایام محاصره امتداد یافت مرض جوع شیوع یافته تا قلعه معیش بر روی بدبان در علم نهاد حسین خان
شاملو و ارباب و کلانتران صلاح در ان دیدند که اوساط الناس و ادانی که مرتبه شهرت ندارند با اهل و عیال بیرون روند و غله و خرج
کرد اشته باشند با نها دهند که در شهر بمانند و غازیان در شب تمام ایشان را بیرون کردند العهدة در درون هرات از حسین رعایای
او کی مانده چنانچه بازار کسی بنظر در نمی آمد اما یکمن غله بسنگ هرات که نیم من و یکسیر تبریز باشد بمبلغ سیصد دینار تبریزی شده بود و آن هم
بدست در نمی آمد و ارباب فراغت و تنعم که جوهر الماس را از غایت نزاکت بدست نگرفتندی پارچه غله در پس دستان پنهان کرده در وقت
طعام خوردن از اعیان بیرون آورده اند که آن را بر روی زبان می رسانیدند چون از طعام خوردن فارغ می شدند آن را باز پنهان
میکردند **بیت** ز شوری نشان از چشم دوران نداشت * نمک جز لب لعل خوبان نداشت * چون مدت هفت ماه ایام محاصره بر مخالفان امتداد
یافت خبر توجه رایت شاهی در اردوی آن سال از طریق تباهی شایع شد مقارن این حال خبر رسید که زینش بهادر که از قبل عبید خان
در بسطام حاکم بود با مقدمه لشکر شاه جنگ کرده بقتل آمده عبید خان از ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت و توجه شاه دین
پناه و قتل زینش رقم زده کلک بیان خواهد شد **ذکر محاربه زینش اوزبک با زینل خان و قتل زینل خان** درین سال زینش بهادر از دامغان
با جمعی از اوزبکان بفیروزکوه آمد در ان اوان زینل خان و مصطفی سلطان با جمعی از مردمان بی سامان برسم شکار سوار شده
بودند که زینش بهادر بایشان رسید **بیت** کنار گرد از صحرا برآمد * تو گفتی سطح خاک از جا برآمد * گروهی آمدند از گرد بیرون *
چو آتش از میان کلخن جون * نجعلوکان مردم روی سیصد * همه درنده و خونخوار چون دد * چو مطرب کینه بر چاره ...
زن * چو چنگ از زخمشان نالیده هرتن * صراحی وار خونی و صراحی * جوی کز کین و مرد افکن زخامی * و در آن موضع میان
آن دو گروه منازع محاربه عظیم واقع شد یکی از غازیان مطرلو خود را بزینش رسانیده بضرب سنان او را از اسب انداخته
خواست که تن او را از بار سر سبک سازد از غایت حمارت که جثه او را بود دست از قتل آن سرکشته کشیده داشت در ان حال زینش
بر مرکب سرکشی سوار شده اوزبکان پرشر و شور نزد آن بداختر جمع آمدند و بیکبار حمله نمودند و غازیان از روی اضطرار قدم
بوادی فرار نهادند زینل خان و حکم که سلطان و مصطفی سلطان بقتل آمدند زینش جراحت برداشته سر غازیان ناهموار نزد عبید خان
فرستاده خود متوجه دامغان شد **گفتار در مستولی شدن ذوالفقار بر بغداد و کشته شدن او و ابراهیم خان** درین سال
ذوالفقار بیک ولد نخود بیک ولد امیر علی بیک موصلو ترکمان که از جانب خاقان اسکندر شان حاکم کلهر بود از بعضی جنود و جماعت
با جمعی از مردمان بی دولت بر سر عمش ابراهیم خان موصلو حاکم بغداد رفت اتفاقا ابراهیم خان در ییلاق ماهیدشت بود هر چند دو کلاه
دوز او ابراهیم خان عرض کردند که ذوالفقار قصد تو دارد قبول نمیکرد روزی باده دوازده کس از ارباب صحبت در دیوانخانه
نشسته بود که ذوالفقار ناگاه با دویست نفر از اشرار که هر کدام از جایی همراه جمع شده بودند بیکبار از اسب انداختند ابراهیم
خان خود را بحرم انداخت ذوالفقار پیدا شده او را با پنج شش نفر از ملازمان پاره پاره کردانیدند و اکثر ایشان از اعیان بودند
و بیشتر ملازمان خان با ذوالفقار زبان یکی داشتند در ان وقت که این قضیه واقع شد سید بیک ولد سید محمد کمونه با جهان
صد نفر سوار رسیده از روی اضطرار بر سپاه ذوالفقار پیوست و منظور نظر آن بدبخت بداختر گشت ذوالفقار جمیع ملازمان

و عثمان خود را ریش تراشیده از آنجا بدر به بغداد آمد بعد از محاصره بر آنجا مستولی شد جمیع اقوام خود را کشت و والی عراق
عرب شد ذکر احوال وقایع سنه خمس و ثلثین و تسعمائه و محاربه نمودن شاه دین پناه با عبید خان و کوچم خان و سلطانان اوزبکیه در جام در اوان
که شاه دین پناه در ییلاق خرقان بود هر روز صورت فرح و سرور روی می نمود و همواره قاصدان از اطراف خراسان می رسیدند
که عبید خان رایت مخالفت بر افراخته دیگر باره در آن دیار آتش فتنه و فساد اشتعال داده رسوم بد و قوانین ظلم احداث نموده طریق متابعت نفس بدکیش
پیش گرفته بمقتضای عادت ذمیم و خلق لئیم چون سنگ و سندان خاره است و محقق ... صلابت پیشانی پیشه ساخته و ... پرده حیا انداخته
داد چو بید لرزان که پیوسته بستر بود کشاده و ... در آن دیار چون ... شده و رفاهیت ... کرده ... خلق ... خانم
و اهل و عیال ... بغارت نموده اند ... **بیت** بیفسرد در باغ ... که نبود از ... تهی دست
چون سرو ... **بیت** ... چون شرح این حال بسمع همایون رسید
آتش حمایت پادشاهانه ... خراسان ...
همایون ... ولایات ... **بیت**
دوانند هر سوی بر باد رخش • چو تیر ... • چو ... رسید • خروش ... به کیوان رسید •
زهر سو یکی دجله موج ریز • روان شد سوی آن محیط ستیز • ... نهایت و چون بیرون
از حد و غایت در ظل رایت نصرت آیت جمع شدند پادشاه ربع مسکون ... متوجه خراسان نهضت
نمود در اوایل شهر رمضان ... اقبال دولت ...
کشتا آنحضرت در ... عید ...
... سر کشی که سر آمد
مبارزان عبید خان ...
بخاطر ... سلطان ...
نمایند ...
متوجه شدند ...
مسکین ...
نظم بکایک چون تیر فولاد مهره • نمودند ... • همه ... •
صندلی • ... •
آورد • همه سر ... •
بهنگام ... سلطان ...
چون قضای آسمان و بلای ناگهان باطراف ...
در کوه ... آتش در نهاد ...
دل ...
در میان ...
گرفتند ... انّ الموت الذی تفرّون منه فانّه ملاقیکم ...
خطبه بلیغ ... یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة ...
کوشش و ...

و بهر طرف که روی می آورد ...
• سفر ... فمن عجل الکافرین من عذاب الیم ...
دیسمان ... اطلاع یافته و ...
با آب تیغ آتش افشان ...
پیر فضّل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم بر ایشان خوانده جمیع اوزبکان را ... آوردند ... و توجه پادشاه ...
بعبید خان رسید **بیت** چو ... خاقان رسید • ... خراسان رسید • هراسان ... •
کرد ... خوف تمام ...
ماوراء النهر ... اوزبکان ...
و ابواب جور و ستم ... سلطان ...
بلخ ... ماوراء النهر ...
با لشکر ...
و ... **بیت** ... سلطان ... •
در مشهد مقدس نزول نموده ... امام علیه الصلوة والسلام ...
انداخت ... شاه عالم پناه ...
کس ...
اوزبک ...
خیل ... **نظم** ... •
چنان ... •
پناه ... **نظم** زره کرده ... •
آیین ظفر • ... •
و روز ... **بیت** ... •
... •
... •
چون ... سلطان ...
ذوالقدر ... سلطان ...
سلطان قاجار و محمد سلطان ...
و ...
چون شیر و پیل ... **نظم** همه کرکس ...
درنده ... • ... عبید خان و کوچم خان ...
سپاه خود را بیاراستند **بیت** ...
...
ابرویشان • ... •

بنان کلاه و فرق پوشان براجین بنان سپر و پوشان سرشته زیخ جمله سرتا بپای همه کنده پیران امرد غازی عبیدخان
از تمامی مملکت ماوراءالنهر و کاشغر و ترکستان واندجان و اترار و سیران و قابل و طرفان و قلماق و قازاق و دشت قبچاق و قرقیز لشکر بسیار قوم
بیشمار کرد آورده بود چنانچه از زمان خروج چنگیزخان تا این زمان لشکری بدین کثرت از آب آمویه عبور نکرده بود **بیت** زیاده ز مور و
فزون از ملخ کرفته همه کوه و هامون و رخ عبیدخان و کوچم خان در قلب قرار کرفتند و در جوانغار برانقخان و فولاد سلطان و عبدالعزیز
سلطان و عبداللطیف سلطان را باز داشت و در برانغار جانی بیک سلطان و کیلدی محمد سلطان و ابوسعید سلطان مقرر کرد اینالک
سونجک محمد سلطان باتفاق قنبر علی بی و شیخ درویش بی و رستم قلی بی را در طرح کذاشتند و طبل خواجه و قراجه بهادر
بقراولی مقرر شدند و دیکر سلطانان و میران مثل کسکن قرا سلطان و قمیش سلطان اغلان و تلمیش بی و سیدم میرزا و چغتای بهادر
و باقی بهادر و حافظ قانقراط و شیخ ابوسعید قراسیاب هر یک از ایشان بجای خود قرار کرفتند ناکاه از طرفین صدای نقاره و نفیر
و آواز صور بهادران در میدان دار و کیر بکوش حاضران سپهر مشکل فرسید **بیت** زبانک نفیر غیات نهاد جهان شد کرفتار
طوفان عاد که بر دهل قشر بنیاد کرد دهل دست بر سر زد و داد کرد هر دو لشکر چون دریای اخضر بتموج آمدند و بر یکدیکر حمله نمودند
و مردان شیر دل و کردان صف شکن بیکدیکر آویختند جنکی بوست که چشم بیطغیر از سنان و صلابت ستوران آهنک هوا نمودی نقال
مرکبا آن معرکه کرد و غبار بر انکیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب غبار مستور کشت چهره نکشود **بیت** ز کردی که بر چرخ دوار شد
برو برج خاکی نمودار شد دران عرصه کارزار غبار سیاه سراسیمه شد برق و کم کرد راه حسام در میان غبار ره نکاه از لمعان برق تاب
سیاه نشان می‌داد و زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن میکفت تیرها چون سیاه ملخ فضای صحرا را سیاه کرده نقاب
بر رخسار آفتاب می‌بست و پیکانهای آبدار چون بند ناخنان در حلقهای مبارزان جای نشست **بیت** ز رستی خدنک
از نظرها نهان رسیدی چو تیر اجل ناکهان شده تیرها کاخ تن را ستون ستونی کزان شد بنا سرنکون فی نوع از تیغ کردان بسکا
شده ناولها زیب کیس مصاف نهنک همچو اژدر سری پر ز قهر درون پر ز آتش برون پر ز زهر لشکر قیامت اثر کمر بندکی بسته
باصرصر حلادت آتش جنک می‌افروختند و عساکر بوقلمون و زنبور پیکان خدنک مرک آهنک عقل ثبات بابا کمربند جوزا میل ... بسته
دران اثنا جانی بیک سلطان برامرای تکلو حمله آورد دران اثنای دار و کیر شکست برامرای قزلباش واقع شد دران اثناسالک
طریق بر دلی محمد سلطان شرف الدین اوغلی از اسپ افتاد یکی از اهل زمان اورا اسیر ساخت و حسن سلطان ذوالقدر اغلی بمقد اوک
بجنک مشغول شد آخر الامر امرای تکلو فرار نمودند و جانی بیک سلطان ایشانرا از پیش برداشته در پس سپاه نصرت شعار رانده
اشتران آورد و بازان بتیر کرفتند **بیت** شتر بس که خورد بتن تیر بیش شتر مرغ شد از پی تیر هر بیش ز پیکان نبود یکی کوش غافلند
پریدی شتر بر هوا چون کلنک اردو بازاریان دلیر اوزبکان را بضرب تیر از خود دور می‌ساختند اوزبکان غلبه کرده آکثر بازاریان را
مجروح و بعضی مقتول کردانیدند امرای دست چپ نیز فرار کردند چنانچه یعقوب جان قاجار و ملک بیک خوبی نادانسان و سمانی هجا
قرار نکرفتند بعد از فرار جوانغار و برانغار شاه دین پناه قطب وار در مقام خود قرار کرفته اصلا تغییر در احوال خود راه ندادند
شاه با خاصان خویش ایستاده در قلب سپاه **بیت** با قدی چون سرو و رویی تازه چو کل برک تر جبراش از قلب تابان همچو ماه
آسمان فتنه را سرکرده آن فتنه دور قمر تیغ جوهردار او را از غضب چین در جبین دشمن پی جوهرش را از حسد خون در جگر
در حکمش توپچیان و تفنکچیان که در پیش صف ایستاده بودند بواسطه آنکه اوزبک در برابر ایشان ایستاده بودند از تفنک انداختن مشغول
شدند و در محل خود توقف نمودند و ظلمت غبار بمرتبه رسید که تمیز دوست و دشمن دران انجمن بدشواری میسر می‌شد **بیت**
هوا شد سیاه از غبار سمند برآمد یکی تیره ابری بلند ز بس کشت کوی فلک کرد ناک کران کشت و افتاد غلطان بخاک بعد
از زمانی که تیرکی هوا برطرف شد و روشنی ظاهر کشت علم سفیدی که جمعی که در کرد آن ایستاده بودند بنظر شاه دین پناه درآمد
بر آنحضرت روشن شد که عبیدخان در پای آن علم است و شاه دین پناه را بلایع آن دو سپاه فرستاده غازیان دولتخواه و قورچیان

رزم خواه همه تیغها آخته بر عبید و کوچم تاختند **بیت** بران تنک چشمان نهادند تیغ نخوردند بر جان ایشان دریغ بنوعی
بنوعی سر انداختن عام شد که میدان پر از شلغم خام شد و سپاه عبیدخان و کوچم خان نیز بمدافعه در آمدند ناکاه از طرفین شاهد لشکر
از زخم بر زخم شمشیر شعاب ظلمانی را از چهره نورانی کشوده و بقصد جان بیدلان جلوه کری آغاز نمود کمان بدست جانب دشمن بکمان کرده
معنی مقاصد سریع السیر خبر و اقعه ناکزیر بکشودند از صغیر و کبیر از سال فرو چون معرکه کارزار از ایشان تهی چنان نامداران کرم کردید و باد
مراد بر چمن غازیان با اقبال وزیدن و صبا خبر فتح بمشام دلاوران با احترام رسید عبیدخان و کوچم خان از میدان محاربه روکردان شده راه کریز پیش
کرفتند **نظم** ز میدان شاهی کریزان عبید ز جولان شاهی بکرد امید سراسیمه خانان کردون ستیز بیکبار کردند رو در کریز منقول
است که دران اثنا سپاه قزلباش فرار نموده سروران اوزبک و دشمنان خاک ذلت محو شده بر نزد عبیدخان آمده بشارت فتح و ظفر بوی رسانیدند
عبیدخان کفت سپاهی از دور می‌بینم و بدستیکه آنجا ایستاده در حرکت نیامده ظاهرا که بقیة السیف سپاه قزلباش است که در انجا
ایستاده اند باید که جمعی رفته خبری از ایشان کرفته حقیقت بر حضور رسانند بعضی از نزدیکان کفتند که شکست در لشکر قزلباش بنوعی
یافته که توقف ایشان درین مکان از محالات است غالبا چهارپایان مردم آن لشکر است که در انجا ایستاده اند عبیدخان این سخن را قبول نکرده کفت
که سپاهی بیاهسته از چهارپای لاحرم آن جمله مغرور کرده رفته بودند دیدند که آن سپاهی در حرکت آمده مردمانی که رفته بودند فی الفور باز کشته حقیقت
حال بعرض رسانیدند دران وقت قورچیان شاملو و ذوالقدر و سایر عساکر ظفر اثر بعنایت رسیدند عبیدخان با اندوه فراوان روی بوادی فرار آورده
یکی از قورچیان شاهی بدان سالک طریق تباهی رسیده شمشیری بر پشت وی زده از غایت حماقت جسته کرا و را بود دار کشتن وی نتکر کرده از وی
درکذشت سید از ضرب آنجوان بجوش آمده یکی از اوزبکان جلو او را کرفته و دیکری جانب سبلو را آمیزاند در آنحال فوجی دیکر خود را بوی رسانیدند
خواستکه مهم آن تمام را باتمام رسانند طبل خواجه میرآخور بزخم تیر آن فوجی را از آن جا غیر کردانید عبیدخان و کوچم خان عشق تمام از آن
ورطه بلا رفتند لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابل هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نمودند و مضمون والذین یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین
بابلغ وجهی بظهور آمد **بیت** شکست آنچنان جوی نصرت پناه جان لشکری را با اندک سپاه چون بنیروی اقبال فرخ فال رایات شوکت اقتدار
از اوزبکان بدکوهر که با وجه تکبر و استکبار افراشته بودند نکونسار شد شاه دین پناه با قورچیان رزم خواه از کمیت فلک سیر فرود آمده برسیق
استراحت تکیه زد **بیت** شب تیره کین شاه کردون غلام بزیر آمد از ابلق تیزکام فرود آمد از اسب شاه جهان مسیحا بزیر آمد از آسمان ز انجم
فلک مشعل افروز شد شب تیره روشنتر از روز شد غازیان تندخوی و دلاوران جنکجوی اورا احاطه کردند دران وقت جانی بیک سلطان
با بسیاری از اوزبکان که از قتل و کسب قزلباش رفته بودند آمده در جنب اردوی نصرت شعار فرود آمدند اعتقاد ایشان اینکه اردوی
عبید است و اهل اردوی کردون شکوه تصور کردند که مردم قزلباش است بیکبار دیدند که مردم مخالف اند و فی الحال دیم در حوالی ایشان
فرود آمدند غازیان عظام غلام تحقیق شدند دو نفر از اوزبکان را کرفته نزد شاه دین پناه آوردند اوزبکان حقیقت حال را تحقیق کردند
خسرو کردون غلام بر کمیت خوش خرام سوار شده بر سر ایشان روان کشت جوهر سلطان از کمال نامردی زانو زده کفت چندان توقف باید که
که غازیان که فرار کرده اند بما ملحق شوند نقد این کفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار نموده روان کشت و چون جانی بیک
سلطان ظاهر شد که عبیدخان شکست یافته از روی اضطرار فرار نموده جنود انجم عدد ملازمان ایشان را تحاشی کرده جمعی کثیر را قتل
آوردند اوزبکان از غایت اضطراب اسبها را پی کرده بر شترها سوار شده فرار نمودند **نظم** از حسد تیغ تو خصم تو پی کرد اسب
همچو مجی کو خلاص چرخ مادر شکست از نوادر اتفاقات آنکه عبیدخان چهل نفر از علمای ماوراءالنهر همراه آورده بود که در روز جنگ دعا
کنند که بواسطه دعای ایشان بر سپاه قزلباش غالب آید بمجموع ایشان درین جنگ بقتل آمدند پادشاه دشمن سوز چند روز آنجا توقف
نموده قورچیان که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی را سرسبز و سیراب کرده آمده بودند بعنایت آنحضرت سرافراز کشته بانواع عطا
اختصاص یافتند و ولایت حکومت هرات را بدستور سابق بکردن حسین خان انداخت زیرا که دران معرکه کارهای نمایان کرده بود بعد از آن علم
مراجعت بصوب عراق برافراخت زیرا که دران معرکه خبر رسید که ذوالفقار در بغداد یاغی شده بعد از آن به نیشابور آمده در اغتنام چند روز

توقف نمودند و این روش ضمیر که اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و فیروزی دولت که حضرت پروردگار میسر گردانیده بود بحسن عبارت
و لطف استعارت در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده بشارت همایون در اطراف ربع مسکون دایر و سایر شد ذکر گرفتن عبید خان مشهد
را چون شاه دین پناه از خراسان مراجعت نمود بعد از جنگ کاه عبیدخان سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان را با شش هزار
اوزبک بطرف مشهد مقدس منوره بشرکه رضیه رضویه علی ساکنها آلاف التحیة و الثنا مأمور ساخت احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار
و الغوز سلطان شاملو با سه هزار سوار در آن زمان در آن دیار بودند از شهر بیرون رفته با اوزبکان دست و گریبان شده ایشان تاب نیاورده
و چند سوار از ان گروه اشرار از ضرب جراحت پیاده ساخته روانه باز بشهر آوردند بعد از آن قیاس فرمود میان آن دو سپاه
کینه خواه نایره جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در جهان بود اما اوزبکان غالب شده در آن وقت آن بلاد جنت نشان بقبضه امکان
نمودند دران اثنا عبیدخان با جمعی اوزبکان بحوالی شهر آمده صدای کوس غازیان از بیشان کردانید زیرا که بار دیگر مشهد با تمام
نرسیده بود تنبیه ایشان در اثنای ... و هراسان نزد امرا آمدند و گفتند که عبیدخان با سپاه سنگین از روی خشم و کین رسیده بجد کوچ
بند با سپاهی زیاده از چون و چند مقاومت نمی توان کرد روز دیگر عساکر اوزبک جنگ انداختند و غازیان نیز دست به تیر و کمان برده
بزخم تیر دلدوز و خدنگ پیکان سینه سوز بعضی از آن ... مجروح و بی روح کردانیدند اما لشکر بهرام قهر ماوراءالنهر کوچ بکوچ
بندها کرده عساکر خراسان از این جنگ خایف و هراسان شدند و دیگر مصلحت در جنگ ندیدند و اول شب روی بهزیمت نهادند عبید
خان جمع غازیان را از عقب اوزبکان روانه کردانید تا ما با موانع رسید ... قزلباش را که فتنه برکشتند عبیدخان با سپاه فراوان
بشهر در آمدند و قریب به سیصد کس از غازیان را شهید کرده یکی از ... را در انجا داروغه ساخته روانه هرات کردید حسین خان
با زمره سرداران که ... مطیع بودند چاره کار در ان دیدند که صلح کنند بالتماس خواجه اسحق سیادت شعار مصالحه بدین نوع
مقرر شد که عبیدخان چند کوچ پس نشیند تا غازیان با عیال و اطفال و احمال و اثقال از شهر بیرون رفته خود را بامنی رسانند و اوزبکان
نگذارند که از عقب ایشان روند بعد از تأکید عهد و پیمان عبیدخان چند کوچ پس نشست حسین خان و تمامی غازیان و شیعیان از هرات
بیرون آمده بجانب سیستان روانه شدند چون بقرب ولایت مذکور رسیدند ملک سلطان محمود با پیشکش فراوان نزد ایشان آمده و امرا
کوچانیده در آن اثنا مسلم خان ... که رعایای ... کشته مع ذلک قطع طریق اقدام می نمایند حسین خان و سایر شاملویان
برسر ایشان رفته بعد از ستیز و آویز جنود ظفر بیان بر قوم بد اختر ... غالب آمدند و اموال ایشان را تا الان متصرف اند ... اوان
معلوم شد که در ولایت کچ مکران اموال بسیار است و ملک دنیا آنجاها که آن دیار بغایت پریشان است غازیان آن ولایت را نهب و تاخت نموده اموال
فراوان گرفته روانه شیراز شدند ذکر گرفتن عبیدخان هرات را بعد از کوچ کردن غازیان عبیدخان بشهر هرات با سپاه فراوان در آمد
در مسند سلطنت تمکن کردید اشرار اوزبکیه و خوارج سمرقند بر دست ظلم و ستم بر ... تاجیک و جور و تعدی دراز کردند و امور که دران ایام
از آن قوم نا تمام بوقوع انجامید آن بود که با کسی که از مردم هرات ... می بردند دست بدامن وی زده بناحق میکشیدند و میگفتند
که این مرد در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است و آن بدبختان انکه تحقیق احوال نمایند بمجرد شنیدن صیغه شهادت از آن دو کذاب
سعادت حکم بقتل میکردند و بعضی از اوزبکان کشان کشان بچهارسوق می بردند و ناحق بسان دزدان بقتل می آوردند بسا مردم سنی که بسبب ...
او را شیعه گفته در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان بی تاج بنا بر عدم تمول سالم ماندند و از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان
معلوم مولانا هلالی است که منقریب احوال او معلوم خواهد گشت ذکر کشیدن شاه دین پناه بجانب بغداد و کشته شدن ذوالفقار در این
سال شاه دین پناه با لشکر نامحدود و سپاه نامعدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و وسعت فهم از حساب آن حیران گردد متوجه بغداد
گردید از ییلاق چمن بادغان عبور کرده بدان صوب نهضت نمود و در هر منزلی فوجی سپاه بموجب ... بملازمت می رسیدند و شرایط
نثار و نیاز بتقدیم می رسانیدند در آن اوان آفتاب عالمتاب سایر برج سرطان ... اختر بود و از شدت حرارت بسیط زمین بسان
آتشین می بود یاقوت در جسم کان از حرارت هوا ... و سنگریزه در قعر آب تابش خورشید لعل مذاب میساخت بیت چنان آفتاب آتش

افروختی که سوی آب ... چون شاه عالم پناه بتأیید پروردگار در حوالی بغداد نزول اجلال نمود و عساکر گردون مآثر گرد حصار
در آمدند ذوالفقار بی رشته شقی بی اعتبار مغرور گشته که ... این خاندان ظاهر گشت خیال محال و مکر و حیله و جدال با خود قرار داد
هر روز سپاه دشمن سوز بجنگ ... بعد از چند روز علی بیک نیره صوفی خلیل موصلو و برادرش احمد بیگ
که ملازم ذوالفقار بودند در روز چهارشنبه نیم شوال بیاوری پروردگار بر سر آن نابکار رفته سر ذوالفقار را بضرب شمشیر آبدار از بدن
جدا کرده ... آوردند و بغداد فتح گشت ملازمان ذوالفقار از غایت اضطراب خود را بر دجله زده از عمق آب بآتش دوزخ
پیوستند و بعضی اسیر سرپنجه تقدیر گشتند شاه دین پناه علی بیک را امارت داده ... ایالت بغداد را به
خانی محمد خان شرف الدین اوغلی مقرر ساخت آنحضرت در کمال عظمت بجانب شهر روان شده رایت نصرت شعار در ضمان عنایت پروردگار
بدار الخلافه بغداد در آمد انوار عدالت شاهی بر اطراف ولایات تافت آفتاب عنایتش سایه مرحمت بر مفارق رعیت آن مملکت انداخت و منادی
کردند که هیچ آفریده در شهر متعرض احوال مسلمانان نشود ایلچیان حکام اعراب ... تهنیت فتح بغداد آمدند و تحفه های لایق و پیشکشها
موافق بعرض همایون رسانیدند چون شاه دین پناه بعد از تسخیر عراق عرب رایت آفتاب اشراق بر افراخت بطرف عراق عجم نهضت نمود
وقایع [illegible] در این سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد هم در این سال شاه دین پناه امیر نعمت الله حلی را در منصب صدارت با امیر قوام الدین
اصفهانی شریک ساخت فوت مولانا هلالی عمده شعرای زمان و زبده بلغای دوران بود قصاید و غزلیات و مثنویات او در کمال سلاست
و بلاغت نظم می فرمود و در این سال ... حسد فی جیدها حبل من مسد بعبیدخان گفتند که مولانا رباعی در هجو گفته که بیت
آخرش را یافتیم که نظم غارت کیتی و مال یتیمان بری • کافر باشم اگر مسلمان باشی • و مع ذلک واجبات بسیار است و بواسطه
بسیاری جهات خان ... حرکات عبث وی حکم کرد پس از آزار و بسیار ... از شمار آن نادره روزگار را در چارسوی
هرات بقتل آوردند و با وجود آنکه این ابیات در مدح عبیدخان گفته بود بیت خراسان سیه روی زین از بهر آن آمد •
که جان اهل دل روی عبیدالله خان آمد • سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند • که از مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد •
که در میدان مردی بچه رستم • بر پیش دست او فرسوده شتی استخوان آمد • خطا در شعر بی باشد بکش خط بر خطایی کان
سهو القلم افتاد یا سبق اللسان آمد • از جمله منظومات وی دیوان غزلیات و شاه گدا و لیلی مجنون و صفات العاشقین است
گفتار در وقایع سنه ست و ثلثین و تسعمائه و رفتن شاه دین پناه بجانب خراسان در این سال عبیدخان علم عزیمت بجانب
فرح بر افراخت احمد سلطان افشار که از قبل شاه علی ... حاکم آن بلده بود در قلعه متحصن شد عبیدخان قلعه را دایره
وار در میان گرفت بعد از چند روز معلوم کرد که گرفتن آن حصار از مردم افشار خالی از اشکالی نیست طبل مراجعت کوفته
بهرات آمد بعد از چند روز که درانجا اوقات گذرانید خبر توجه شاهی شیوع یافته در بیست و یکم شهر ذی حجه سنه ۹۲۶ هرات را
گذاشته بمرو که رفت و رسولان پیش خان نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاده و ایشان را طلب نمود و خانان بتعجیل تمام
بمرو بوی ملحق شدند عبیدخان در باب دفع غازیان با ایشان مشورت نمود و ابو سعید خان در باب که پادشاه
جمیع ماوراءالنهر بود گفت که ما با قزلباش مقاومت نمیکنیم تو با لشکری که داری با ایشان جنگ توانی کرد خوب و الا که
خود قناعت کنی که در این اوقات هر چند با لشکر قزلباش مقاومت کردیم بجز خسران چیزی دیگر ندیدیم عبیدخان چون
از امداد ایشان مأیوس گشت ایلچی که نزد شاه فرستاده بود خبر کثرت لشکر آورد بنا بر آن عبیدخان بطرف بخارا گریخت
چون بسمع شاه دین پناه رسید که بار دیگر عبیدخان با اشتعال نایره عصیان پرداخته بخراسان آمده شهر هرات را
گرفته است عزم یورش خراسان را جزم کرده ظلال التفات باحوال سپاه سلاطین ظفر مآل انداخت امرا و مقربان و سایر
جوانان را با اسب و زره و جوشن و تکبیر نواختند در ساعت مسعود و زمان محمود روان گردید بیت بفرخ ترین ساعتی جم اساس •
بجنبید با لشکر بی قیاس • برفتن چو کوه قیامت شکوه • قیامت بود چون روان گشت کوه • ز نعل ستوران که در راه بود • زمین آسمانی پر از ماه بود •

هر روز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و نوازش می یافتند چون بموضع ... پادشاه ربع مسکون
غیرت افزای آسمان و زمین کشت ایلچیان عبید خان و سایر سلطانان باشان اقبال آشیان رسیدند بوسیلهٔ امرا بپایهٔ کاه
سپهر اشتباه در آمدند و پیغامی که آورده بود عرض نمود بعد از آن شاه دین پناه ایشان را خلعت داده روانه کردانید که چون
ایلچیان نزد عبید خان رفتند و کثرت لشکر را که عدد آن زیاده از هفتاد هزار بود بعرض رسانیدند بنابران عبید خان نظر
بخارا کریخت چنانچه مذکور شد و شاه دین پناه کوچ بر کوچ بهرات آمد بر تخت سلطنت نشست و حکومت آن دیار را ببرادر کا
میابی خود بهرام میرزا رجوع نمود و غازیخان تکلو را للهٔ آنحضرت کردانید در شانزدهم ربیع الاول لوای عزیمت
بصوب عراق برافراخت متوطنان هرات بیکبار بحرتاب آفتاب فرقت ابتلا افتادند و بسموم غم مهاجرت کرفتار شدند
خواطر بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند اردوی سپهر شکوه ببیابان طبس رسید که از هیبت آن ستاره بر آسمان ناله
کم کردی و دلیل از فضای آن بهزار حیله جان بکران بردی بان دشت در آمدند بیت ره آن بیابان نهایت نداشت چو
صحرای اندیشه غایت نداشت ندیده در و کس نشان زآدمی چو دون همتان خالی از مردمی کویان از آن عرصه جان کسل
جوان صحبت جاهلان اهل دل چو صحرای محشر پر از شور و شر ز غولان و دیوان در و صد حشر زجر بوم مرغی در آن مرز و بوم
تذرو اسان در آن جید شوم چو باز اجل مرغ او جان شکار چو دشت ... سراسر پر غبار در آن دم آبی که امید بود همان
چشمهٔ کرم خورشید بود شهریار عالیشان با جنود ظفر ... از آن بیابان عبور کرده در بلدهٔ اصفهان نزول نمود درین سال قبل
از رفتن شاه دین پناه بخراسان در منزل اشرف آباد قزوین امرای استاجلو چون شاهی سلطان و قارق سلطان بقریب ... رسیده
اعزاز و اکرام تمام یافتند درین سال دین محمد برادر ... با هزار سوار بسبزوار آمده ... سلطان با صد سوار با وی
جنک کرده او را با جمعی از ازبکان بقتل آورده سرهای ایشان را بدرکاه عالم پناه فرستاد هم درین سال امیر غیاث الدین منصور
بن امیر صدر الدین محمد در امر صدارت با میر نعمت الله شریک کردید متوفیات درین سال کوچم خان بن ابو الخیر خان بن دولت
شیخ اوغلان بن ابراهیم اوغلان بن فولاد اوغلان بن ایبه خواجه بن قتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنکیز خان در قند
(هار) وفات یافت پسرش ابوسعید خان بجای او خان شد وقایع سنه ... امیر قوام الدین حسین اصفهانی بواسطهٔ استیلاء قوت
قوای امر و بوادی هزیمت نهاده بود و در امور او کاهی اشتباهات واقع می شد از الجمله در آن زمان میان مولانا جلال الدین
تبریزی و مولانا سعد الدین خطیب بر سر خطابت نزاع بود هریک از ایشان برای مطلب خود ترددات نموده بودند و هریک بتفویض
منصب خطابت مستبشر و مسرور ... روزی مولانا جلال الدین بخدمت میر رفت که در باب ... حکایتی چند معروض
دارد حضرت میر او را مولانا سعد الدین تصور کرده قبل از آنکه مولانا جلال الدین آغاز حکایت نماید میر کفت که دعوی که
مولانا جلال الدین دارد بی معنی است و این فهم لایق نیست و اکر من کاهی او را بتفویض این امر امیدواری ساختم بنابر آنست که
جمعی جانب او ... اما خاطر جمع کن که من خطابت را بمولانا جلال الدین نمیدهم مولانا جلال الدین ما فی الضمیر میر را دانسته
دیکر تردد بواسطهٔ خطابت نکرد کفتار در وقایع سنه تسع و ثلثین و تسعمائه و رفتن شاه دین پناه بکندمان و جنک شاملو
و تکلو درین سال شاه دین پناه عزیمت ییلاق کندمان فرمود حسین خان شاملو از شیراز آمده بتقبیل عتبهٔ شاهی سرافراز کشت
و بوفور الطاف خسروانه و عواطف پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز کردید چوهه سلطان نسبت بحسین خان در مقام نفاق
در آمده اراده نمود که در شب او را بقتل رساند با این داعیه بتهیهٔ ضیافت پرداخت که روز دیکر ایشان را طلب کند بعضی از ملازمان
شاه دین پناه او را آکاه کردانیدند چون پردهٔ مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان کل اندام نیلی سواد از ...
داشت بیت جهان چون شاهدی بکشاده کیسو شب مشکین نقابی بستر بر رو جهان از محترق در صحن صفرا مبدل کشت از
صفرا بسودا فرو بست آسمان از جوانب قضا آن شب بمسمار کواکب ثوابت جمله در ماتم نشسته لب ضحاک صبح از خنده بسته

شکسته سایر از آزار بر پای بماند هر یکی چون نقش بر جای حسین خان با جمعی از شاملویان شمال و دلاوران پیکار طلب
جنک پوشیده بر سر چوهه سلطان آمد بیت کرانا که کروهی بکف ساز جنک رسیدند غران چو شیر و پلنک زسرها
برون رفت خواب غرور چو در صبح محشر ز آواز صور چوهه سلطان از ایشان کریخته خود را بدولتخانهٔ شاه دین پناه انداخت
و نیز حسین خان و برادران او کرده در خیمهٔ شاه آن دو میر کمراه با یکدیکر مجادله نمودند در اثنای دار و کیر دو تیر از شاملویان کمراه
بتاج شاه دین پناه رسید چون قورچیان ذو القدر در کشیک بودند با شاملو متفق کردیدند حسین بیک قورغلو اوغلی زخم کاری
بچوهه سلطان زده وی در کذشت اما تکلویان مرک او را مخفی داشتند بیت چو خورشید تابان بر آورد تیغ بکر و فر
دشمن بزد بی دریغ ز خواب قضا فتنه بیدار شد اساس قیامت نمودار شد حسین سلطان ولد برون سلطان تکلو که در حوالی
اردو نزول کرده بود بمدد رسید هر چند شاملویان در آن شب تا رحیل ... در آن جنک نمود اما بعین ... دیکر روی
نمود و جمیع بهادران و دلاوران متجلد و بهادران مجد جنکهای بهادرانه کردند چون آن کروه بی اقبال ظفر ...
در غایت یاس و حرمان و شرمندکی تمام بشهر اصفهان شتافتند و روی بهزیمت نهادند قریب بر سیصد کس از جوانان رعنا
و سروقدان بصفا کرفتار شدند و تکلویان ایشان را صباحش بقتل در آوردند امرای تکلو شاه قباد پسر برادر چوهه سلطان را بجای
او وکیل ساختند اما قطرات سم هلاهل و شحات سهم قاتل از زبان تیغ افشان منافقان تکلو ترشح پذیرفت از لسان سنان آن سیه
دلان انهار تمرد خصومت اجرا پذیرفت بعد از ظهور این واقعه آغاز عناد کردند بضرورت دیکر طوایف مثل استاجلو و ذو
القدر و افشار آغاز مخالفت کرده بعد از چند روز در حوالی امامزاده سهل علی میان تکلو و ایشان جنک شد در آن اثنا یاجی قلی
که از هواخواهان تکلو بود خود را بدولتخانه انداخت تا شاه دین پناه را بمیان تکلویان برد آنحضرت فرمود که وی را بقتل آوردند
و شاه دین پناه بقتل آن طایفهٔ کمراه فرمان داد و امرای تکلو سوار شده تردید بدولتخانه آمدند قورچیان آغاز شمشیر کرده
مخالفان را آنکه دست بر تیغ و سنان بردند فرار نمودند و بسیاری از ایشان کشته شدند و ده بیک تورچی با ... تعذیر کرده
بقتل آمد با بقیه از دست بخت ... نکبت خوردند و کاسهٔ هر جام مذلت نوشیدند در حوالی پایان افتان و خیزان بسر کردان از آنجا
کردستان ببغداد رفتند محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو و سلطان و بعضی از مخالفان بقتل آورده سرهای ایشان را بدرکاه
عالم پناه فرستاد آفت تکلو تاریخ این قضیه شد بعد از آن نواب اعلی خلعتهای فاخر از عقب حسین خان فرستاده او را طلب نمود
اکر کویم آفت تکلو ... اولمه که از ایام تربیت پادشاه دین پناه ولایت آذربایجان در تحت حکومت او بود سودای محال
اندیشیده سلطنت و استقلال بخود راه داده ارادهٔ جای چوهه سلطان کرد که وکیل مطلق العنان شود موازی هفت هزار سوار
بهم رسانیده متوجه درکاه شد در حوالی قاپلانتی نزول نمود چون شمهٔ از کفران نعمت ... و جلادت بسمع رسید بود شاه علیین
بر سر او ایلغار فرموده اولمه ... و قتال ... و از تیغ خسروی جهانکیر چون تیر از کمان بیرون جست و از مهابت چتر خورشید
اساس چون سایه ... ماه رایت ... بسان هلال بزرد و مخفی کشت با چشم و دل غریق آب و حریق آتش خود را
بقلعهٔ وان انداخت ... خواص و خویشان خود مشورت نمود مجموع کفتند که طریق آنست که در استرضای خاطر حضرت شاه
بهر نوع که میسر کردد و از مخالفت بودن آنحضرت محترز باشی که حکما کفته اند مخالفة الملوک ... و عاد فی الاجل اولمه این
سخن موافق مزاج افتاده اورکس ذو القدر را با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق بدرکاه عرش اشتباه فرستاد بعد از فرستادن ...
اندیشهٔ دیکر کرده با خود کفت که جای که من تخم وفا کشته باشم مصراع چو کردی بدی چشم نیکی مدار و در باب ... نزد شاه متردد
کشته در آن اثنا ... پادشاه روم ... و مجوزهٔ طلا دوزی آوردند بوسیله روانهٔ روم کردید آمدن امرای
اوزبک بخراسان درین سال ... و شیخ ابو سعید ... اسباب ... از آب آمویه عبور کرده از سرخس ...
آمده ... سلطان ... شاملو را با خود ... روانه شدند

چون امر آمی اوزبکان مقابله ایشان در حیز تمکین نمودند بلکه بالضروره فرار کرده از دریاء آب عبور نمودند و اغزوار سلطان و تلنشا سلطان در آن مکان با ایشان رسید اوزبکان آب را بنا به خود ساخته غازیان را بیر کرفتند فوجی از اوزبکان نجال دست برد از آب عبور نمودند اغزوار خان چون برق خود را بدیشان زد و چند کس را بقتل آورد و هراس بقیاس بدیشان مستولی شد و راه فرار پیش کرفتند امرای عالیشان بمشهد مقدس مراجعت نمودند در آن اثنا قورچی از شاه دین پناه رسید که امرا روانه درکاه معلی کردند **وقایع متنوعه** درین سال شاه عالمپناه منصب میرالامرائی بحسین خان شاملو و عبد الله خان استاجلو که هر دو عمزاده شاه عالمپناه بودند ارزانی داشت **هم** درین سال قشلاق در تبریز واقع شد در آنجا کراورکس ذوالقدر که از نزد اولمه آمده بود او را بسوزانیدند **هم** درین سال راقم حروف در بلده حسن رومیلو متولد شد **متوفیات** بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن صاحبقران امیر تیمور کورکان با علو همت و سمو منزلت و کمال عقل و کیاست و فهم و فراست سر امد سلاطین روزگار تخصیص دودمان امیر تیمور کورکان بود هر سال مبلغ هیجده هزار تومان تبریزی برسم سیورغال بر ارباب استحقاق شفقت می فرمود و هر کس که از هر جانب بنزد او می آمد از محتاج و صاحب تاج از عالم و جاهل و قابل و ناقابل بمراد و مقصود خود میرسید مدت عمرش چهل و نه سال و ایام سلطنتش سی و هشت سال مملکتش در اوایل پادشاهی ولایت فرغانه و سمرقند بود بعد از آنکه ماوراءالنهر از تصرفش بیرون رفت ولایت قندهار و اکره و لاهور و کابل و دهلی و بدخشان در تصرفش بود در اکره فوت کردید همایون پادشاه بجایش بر سریر سلطنت متمکن کردید چون خبر فوت بابر پادشاه بمحمد زمان میرزا رسید با اغوای مردم جهال داعیه استقلال در ضمیرش رسوخ یافت لاجرم پادشاه نجم حشم لشکر بسیار فراهم آورده در کنار آب کنک که معسکر وی بود رفته بی جنک محمد زمان را بچنک آورده در یکی از قلاع محبوس ساخت بعد از مدتی از حبس فرار کرده با معدودی چند سرکردان می کردید آخرالامر از روی اضطرار بنیان نزد شهریار عالیجاه آمد رعایت یافت

گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و ثلثین و تسعمائه واقع شده

چون اولمه بروم رفت سلطان سلیمان را بر آن داشت که نسبت بشاه دین پناه مخالفت کند بنا بر آن فیل پاشا را با پنجاه هزار سوار همراه اولمه بسر شرف خان کرد که حاکم تبلیس بود فرستاد که آن دیار را از تصرف او بیرون آورند این خبر در آن ولایت شیوع یافت شرف خان و ملک خود شمس الدین خان را در تبلیس کذاشته متوجه درکاه عالمپناه شد **نظم** از آنسو با ملاو لمه ز روم ٭ بیاورد لشکر ز هر مرز و بوم ٭ کرفتند تبلیس را در میان ٭ نشستند بر کوه حسن آرتمان ٭ از ینجانب شاه دین پناه مانند شیر خشمناک با سپاه آراسته و پهلوانان نو خواسته بجانب ایشان در حرکت آمد چون آوازه توجه آنحضرت بسمع رومیان رسید دهشت و حیرت بدیشان مستولی کشته اختر بخت ایشان منحوس باهرا ان تبلیس از تسخیر تبلیس مأیوس شدند و بنها که داشتند انداختند راه انهزام پیش کرفتند در بوداکار اغلی خبر فرار رومیان را در قول تقوی دره بعرض شاه رسانیدند و آنحضرت باز کشته در تبریز قشلاق فرمود

ذکر محاصره کردن عبیدخان نوبت چهارم بهرام میرزا را در هرات و رسیدن شاه عالمپناه بمدد او

درین سال سنه ۹۳۸ عبیدخان در بیست و نهم شهر رمضان با جنودی زیاده از حوادث دوران ظاهر هرات را معسکر کردانید و قریب شاه امیر شاه یا بر بارکاه و خرم از اتجاک ملک نشانید محنت آب را از فقیران لب تشنه و صعوم سکنه باز کرفت اوزبکان طالب راه مسالک و سواطع باز داشتند تا از جنس خوردنی بقلعه نبرند و لاجرم روز بروز تنقیص و تشویش محصوران و تشیان مسلمان در هرات زیاده شد در آن اثنا غازی خان باخراج مردم محتاج حکم کرد و دروازه ملک را بترکان غلیظ و شداد که هر یک تریشه عرود و شداد بودند از برای تحقیق احوال ایشان باز داشت و ایشان باشت و لحاف کهنه مردم را پاره پاره کرده زر میجستند بعد از تحقیق آنها از خانه کوچی که عبارت از زن و مردی باشد یکصد و پنجاه دینار تبریزی کرفتند شهریان

شهر

تاریخ ... در این صفحه نوشته شده مطابق با سنه ۹۳۸ ...

شهر بمرتبه خالی شد که در بازارها کسی بنظر در نمی آمد مع ذلک بنا بر بی آنکه غازیان از غازیخان دو کرجان شده پیش عبید خان رفتند و عبیدخان بمصلحت آنکه غازیان از غازیخان دو کرجان شدند ایشان را رعایت و نوازش می نمود در آن وقت عبید خان این قطعه را کفته بخواجه امیر بیک وزیر غازیخان فرستاد که **نظم** ای بادا کو بر اهل خراسان کذر کنی ٭ زنهار عرضه کن بر ایشان پیام ما ٭ وانکه بکو براه کرم آن کروه را ٭ کای کشته کینه خواه شما خاص و عام را ٭ کلک غرور و جهل شما کرده است سست ٭ در بر قهر کرده بود در آن دقیقه نام ما ٭ ای خواجه بعد از این طمع از بنکی ببر ٭ زانرو که کشته مسند شاهی تمام ما ٭ خواجه امیر بیک مهردار در جواب این قطعه کفته فرستاده و در آن روزها خبر رسیدن شاه عالمپناه بتواتر میرسید **نظم** ای مدعی نشیند ای که میرسد ٭ شاه ستاره خیل و سپهر انتقام ما ٭ ما بندکان حضرت شاهیم و لایزال ٭ ثبت است بر جریده عالم دوام ما ٭ از پرتو عنایت او هست بر دوام ٭ سلک وجود سلسله انتظام ما ٭ باشد جواب دعوی خانی که کرده ٭ بینی که کفته حافظ شیرین کلام ما ٭ چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ٭ کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ و در آن روزها غازیخان حکم کرده بود که غازیان در خانهای مردم که از شهر بدر رفته اند بروند و هر چه بیابند تصرف نمایند غازیان محصور و ترکان از انصاف دور که اینها کرامن سخن شنیدند بمنازل رعایا در آمده آغاز جستن چیزها کردند مردمان هر چیز که دفن کرده بودند متصرف شدند در آن اثنا آتش جوع شیوع یافت و چندگاه غیر از قرص جامه خورشید و ماه که هر شام و صباح از سوق افلاک بر می آمد چشم غازیان و شهریان بر کرده نمی افتاد **نظم** بنانی که در عالم امید بود ٭ همین کرده ماه و خورشید بود ٭ تهی چون شکم دیکها از طعام ٭ چو طاس فلک سرنکون صبح و شام ٭ طبق دار بی طعمه چشم امید ٭ شده چون طبقهای کاغذ سفید ٭ ز بی طعمکی عالم بی نبات ٭ کرسنه شکم کشته سیر از حیات ٭ بر قیمت بر از زعفران کاه بود ٭ که روزی یا وجه از مهلکه بود ٭ زسور شقاوت بر آفروخته ٭ زسودای نانش جکر سوخته ٭ و کوشت و روغن مانند شیر اغ و عنقا عزیز الوجود نایاب کشته بود و بعضی از مردم محتاج بعوض کوشت از لحم کربه و سک بلکه ما یتحلل می ساختند و فوجی چرم کهنه را جوشانیده میخوردند و میرزا و بزرکان از برک درختان علیق الانعام بهم میرسانیدند و بعضی از اوزبکان نهان از عبیدخان عرب بدروازه آمده اسبان لاغر می آوردند و بر بهای تمام می فروختند و اکر این معامله نمی بود کار غازیان دشوار می شد در آخر اوقات غازیان چنان بی قوت شده بودند که بر عصا تردد می نمودند با وجود این بهرام میرزا محقر طبقی از برنج با کوشت نزد آنحضرت با چند طبق خالی می آوردند و میرزا بهر کس که لطف داشت قاشق برنج در طبقی کجا پیش دو میز بر برنج داشته میکذاشت و در مجلس بر سر قاشق جنک می شد چون قریب بیکسال و نیم آن محاصره بر غازیان امتداد یافت و قافله جوع و ضیق معاش در بلده هرات بار اقامت باز کرده محبوس بر عوض سعت عیش بدیار عدم شتافت و سر مغاش معاشران عیاش بیان دهان خوبان تنک کشت و لب شیرین نازنینان ملیح بسبب فقدان تنعم از تبسم ابا کرد فریاد در نهاد اهالی هرات از طبقات سموات در کذشت نسیم بشارت شمیم در آن اثنا مژده امید کرفتاران هرات وزید و خبر توجه شاه عالمپناه ببلاد خراسان وارد و مخالفان شایع کشت در چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و تسعمائه عبید خان از محاصره هرات کوچ کرده راه فرار پیش کرفت و توجه شاه عنقریب مذکور خواهد شد **محاربه نمودن غازیان با اوزبکان** درین سال آلتی انبهادران اوزبک بتاخت ولایت بسطام آمدند چون ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکان خبردار کردید کس نزد بزرکان الوس کرایلی فرستاده مدد طلبید **بیت** هماندم یل نامور ذوالقدر ٭ فرستاد سوی کرایلی خبر ٭ شجاع سرافراز میرزا علی ٭ چو سلطان نوح لقا شاه علی ٭ بر اندند با لشکری همچو کوه ٭ که کشتی زمین زان دلیران ستوه ٭ بذوالقدر سلطان پیوسته روی از مخالفان کردیده در ظاهر بسطام عساکر فرجام با اوزبکان هم آغوش کردیده حمله نمودند ایشان نیز تیر باران کردند آخرالامر باد نکبت بر رایت اوزبکان بی دولت وزید و علم شوکت ایشان نکونسار کردید در آنوقت

قراجه را ... بسیار کثیری را بقتل آورد و غازیان اعدا را تعاقب نموده چند نفر را دستگیر کرده بدرگاه عالم‌پناه فرستادند
وقایع متنوعه درین سال میر غیاث الدین منصور را از صدارت معزول کرده امیر معز الدین محمد اصفهانی را بجای او نصب
کردند **هم** درین سال وزارت دیوان اعلی را باحمد بیک نور کمال دادند **متوفیات** امیر جعفر ساوجی که وزیر شاه عالم‌پناه
بوده در رباط سنگی بقتل آمد **گفتار در وقایع سنه تسع و ثلثین و تسعمائه و فرستادن شاه دین‌پناه القاس را بجنگ استراباد** در اوایل این سال
در چهاردهم شعبان تمش اوغلی ... بسر دده بیک محمد خان ذو القدر اوغلی که در چمن ... بلاغ بود ریخته اعمال
و اشغال او را بغارت بردند درین سال شاه دین‌پناه القاس را تربیت کرده باتفاق بدر خان روانه استراباد کردانید چون
القاس به بسطام رسید با خواجه قرار داد که غافل بر سر اوزبکان ایلغار کنند و بصرصر قهر ... نهال اقبال اوزبکان از
بیخ برکنند و سرداران سپاه را در مجلس جانقی نشانده مافی الضمیر خود را ظاهر ساخت آن جماعت تمامی این رای را تحسین نمودند
بدر خان و القاس با هزار و پانصد سوار بجانب استراباد ایلغار کردند و نیم شب که صبح زبرجدی بانواع سیارات و ثوابت آرایش
یافته و اجرام نورانی چون کوهرهای شب‌افروز از حقه آبکون کردون تافته بود **بیت** بدر دزدی ستاره کرده تدبیر * فرو
افتاده ناکه در خم قیر * زبان یکی جهان از بند برپای * فلک چون قطب حیران مانده برجای * باستراباد رسیدند و در آن اوان
اکثر اوزبکان در حمام بودند غازیان از روی قهر بشهر در آمدند و صور انداختند و نقاره و اوزبکان برهنه و عریان از حمام
بیرون آمدند عساکر ظفرشعار ایشان را کرفته بقتل آوردند و سرهای ایشان را روانه درگاه معلی کردانیدند و قمش اغلن در آن قضیه
حیران و سرکردان میکردید بعد از شکست بنیاد با پنج سوار از ... حصار خلاص شده روانه مرو کردید غازیان پانصد نفر با ...
برادر او کرفته بقتل رسانیدند و القاس در استراباد متمکن کردید **لشکر کشیدن شاه عالم‌پناه نوبت سیم بخراسان و فرار نمودن عبید خان**
چون استیلا و طغیان اوزبکیه و احصار غلامان خاندان صفویه از حد گذشت شاه دین‌پناه بجانب خراسان باز توجه نمود چون
کوکبه رایت خورشید نماد مانند قضای ... سپهر نورانی کشت صوفیان خلیفه روملو با دویست سوار بجانب سبزوار در حرکت
آمد در آن اوان خان کلدی اوزبک با چهار هزار سوار در سبزوار بود صوفیان خلیفه بر سر او شبیخون آورده صد و پنجاه نفر اوزبک
بقتل رسید و خان کلدی بدر رفت صوفیان خلیفه روانه نیشابور شد در آن بلده با اوزبکان رسیده ایشان را مغلوب کردانید و علم عزیمت
بجانب مشهد مقدس برافراخت در آن اوان عبد العزیز سلطان با هشت هزار سوار در آن دیار بود در آن اثنا حسین خان شاملو
و اغزوار خان شاملو و امیر سلطان روملو از شاه جدا شده بمدد صوفیان خلیفه روملو رسیدند عبد العزیز سلطان بطرف هرات
کریخت و عبید خان نیز از ... چنانچه کذشت و شاه دین‌پناه در بیست و دوم جمادی الاولی ۹۳۹ به هرات تشریف برده
در باغ شهر بر مسند کامرانی و جهانبانی متمکن کشت اکابر و اشراف بسعادت پابوس استسعاد یافتند و بالتفات خسروانه و عنایات
پادشاهانه سرافراز شدند و آکاه شده احوال ... غازیخان و اتباع او که در زمان محاصره اموال مظلومان را کرفته بودند بوقت
عرض رسانیدند از روی عتاب و خطاب ایشان را کرفته بصاحبان میرسانیدند و بعضی را از غرامت عوض میدادند حسین خان و ...
سلطان و امیر سلطان روملو را بتسخیر غرجستان روانه کردانیدند امرای آن دیار کرده شاه محمد سیف الملوک را دفع کرده با ...
سر ... آمدند **وقایع متنوعه** درین سال اولمه بر سر تفلیس آمد و شرف خان باتفاق ... و سایر امرای کردستان در موضع
زدیوی جنگ صعب کردند و شرف خان بقتل رسید و اولمه بر تفلیس مستولی کردید **هم** اندرین سال شاه دین‌پناه از جمیع مناهی توبه
فرمود فرمان همایون شد که محتسبان ابروی صاحب ساله و جام عقوبت انجام ریختن شیشه ناموس ایشان را بجنگ ... زنند
و بنصایح **المؤمن** پنبه غفلت از کوش صراحی بکشند اکر سرکشی کند کردن او را بحکم **کل مسکر حرام** از ... هرچه هست بشکنند
مغنی ... که اکر بی قانون شرع آوازی کند چون کمانچه ... کوشمال فریاد از نهاد او برآورند و چنگ ... ادا کناد
هرکس ... موی کیسوی ... که ... شرع راه برکیرد ...

زنند

زنند که چون عود سوزد در باب خویش مزاج را در هر مجلس که ببینند بر جرش نشانند و اجرا ... کنند و ... کلی
ازین ... و قمار و ... بیت اللطف حاصل میشد از دفاتر اخراج نمودند **هم** درین سال امارت هرات را شاه دین‌پناه
بسام میرزا ارزانی داشت و اغزوار خان شاملو را لله او کردانید **هم** اندرین سال شاه عالم‌پناه داعیه یورش بلخ فرموده
در یازدهم ذی الحجه سنه ۹۳۹ از هرات بیرون رفته ... روز در الانک نشین نشست **متوفیات** ابو سعید
کوچم خان بن ابو الخیر در سمرقند وفات یافت و برادرش عبد اللطیف بجای او منصوب شد **گفتار در وقایع سنه اربعین**
و تسعمائه و لشکر کشیدن سلطان سلیمان بار اول بآذربایجان درین سال سلطان سلیمان پادشاه متوجه آذربایجان کردید سبب
آمدن او آنکه اولمه شوم بیشتر رسولان بدرگاه شهریاری بهم ارسال داشته پیغام مینمود که شاه دین‌پناه بداعیه یورش
ماوراء النهر از هرات بیرون رفته از آذربایجان دور افتاده اکر بدین جانب نهضت فرمایید ممکن که این دیار بتصرف پادشاه در آید
خواندکار سخن او را قبول نموده بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود با سپاه خونریز بجانب تبریز در حرکت
آمد ابراهیم پادشاه را با نود هزار سوار منقلای کردانید ابراهیم پاشا اولمه را با دو هزار سوار پیش فرستاد در آن اوان خواجه
شاه قلی که وزیر موسی سلطان بود باتفاق احمد طبیعی رسولان نزد رومیان فرستاده ایشان را بجانب تبریز طلب نمودند و چون آن
غداران با اولمه قرار داشتند و بقلم ... صورت ... خیالی نکاشتند بنابرین آوازه انداختند که فردا حسین سلطان ...
... بشهر در میآید غازیان و شهریان باستقبال اولمه و سایر سرداران سپاه روم بشهر در آمدند بعد از چند روز ابراهیم پاشا بجمیع
امرا در حوالی تبریز نزول نموده اولمه را بطرف اردبیل و خضر پاشا را بتسخیر قلعه الجق فرستادند القصه اکثر بلاد آذربایجان کرفتند
بیت خوش کرفتند حریفان سر زلف ساقی * کر فلکشان بکذارد که قراری کیرند * بعد از چند کاه خبر آمد که شاه دین‌پناه با
سپاه از خراسان کوچ بر کوچ متوجه تبریز است از استماع این خبر ابراهیم پاشا متوهم شده سر تفکر بجیب تدبیر فرو برده غوطه در بحر
تحیر خورده و ... فکرش در لجه تلاطم امواج و مصادم افواج غرق کشته چون سحاب در اضطراب آمده عرضه بسلطان سلیمان
فرستاد که موسی سلطان حاکم تبریز بمجرد استماع توجه ما تبریز را انداخته بعراق رفت اما شاه عالم‌پناه در غایت حشمت و
عظمت از خراسان بری آمده و ما را طاقت مقاومت با آن حضرت نیست **بیت** بجز شاه با شاه هم جنگ نیست * بلی با بحر کوه هم
سنگ نیست * ندارند تاب شهان چاکران * ز خورشید بر هم خورند اختران * چو دریای عمان برآرد خروش * خراشیدن نای ناید
بکوش * مکر هم تو آیی نبرد او * بمیدان تو باشی هم آورد او * چو بشنید سلطان روم این پیام * شد از جام اندیشه اش
تلخ کام * سلطان سلیم عزیمت یورش تبریز پیش نهاد همت ساخت با تمامی سپاه روانه کردید با ابراهیم پاشا ملحق شد چون
شاه عالم‌پناه در الانک ... خبر رسیدن ... استماع فرمود از آنجا کوچ نموده ... سلطان و الغادر خلیفه قورچی باشی
برسم منقلای از پیش روان کردانید بر بیست و یک کوچ بکبود کنبد آمدند و اسب و استر در آن مقام بسیار تلف شد و اصحاب
رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ در مقام تفکر و تحیر افتادند و هر کس را خیالی که در سر و اندیشه که در ضمیر بود
شد عرض کردند زیرا که سلطان سلیمان سپاه زیاده از ریک بیابان و برک درختان همراه آورده بود و جنود
منصوره را از دور آمدن اسبهاشان لاغر و اکثر لشکر متفرق چنانچه زیاده از هفت هزار کس در پایه سریر اعلی حاضر نبود با وجود این
غازیخان تکلو با اکثر امرا دل دکرکون کرده در مقام نفاق بودند و اجماع کرده بکرات مشاهده کرده بودند که بنیروی دولت خواه همه
کلیه و قضایای مشکله **علی سبیل السهولة** بقطع و فصل میرسید هیچ دغدغه بخاطر شان نمیرسید ... امیر ... القاس
میرزا و حسین خان شاملو و امیر سلطان روملو و غازیخان تکلو و سلیمان سلطان روملو برسم منقلای روانه تبریز کردیدند و ...
... شکوه بقزوین آمد بعد از قزوین روانه ابهر کردیده در آنجا از امرا خبر آمد که خواندکار بتحقیق متوجه است امرای رومی بار دیگر
خواندکار ... بعد از وصول در ... با ابراهیم پاشا ...

وبعضی امرا مثل حسین خان شاملو و غازی خان تکلو و ملک بیک خوئی دل دکرکون کرده بودند بنابران جنگ صعب واقع شد و بعلام
میرزا و امیر سلطان و سلیمان آتش بایشان مقاومت نمودند چون شاه دین پناه خبر مقابله امرا شنید با فوجی از بهادران الکا
برسبیل ایلغار روان شد تا باندیشه تمکین و وقوف بر مدافعت خصم پرداخت دران اثنا ذوالفقار اوغلی محمد خان بواسطه خبث
و قباحت ذاتی در سر کوه غیرت و مکش تحیلات او بود اظهار نموده بنابر جهلا و نی که از پدر او کور شاهرخ در خاطر داشت باتفاق
قیا سلطان و حسین سلطان و ولد برون سلطان تکلو پشت بر دولت کرده از موکب عالی رو کردان شدند از انجهت فتور تمام بحال
عساکر نصرت مآثر راه یافت لاجرم شاه دین پناه بر بنای امرا و ارکان دولت فی اعتماد داشت و لاجرم رعایت حزم روزی چند
جنگ را در تأخیر انداخت چون خوندکار بسلطانیه رسید در آخر فصل خریف مقدمه لشکر زمستان حربی معرکه سلطان کشتر
برف عظیم بارید **نظم** ز قوس و قزح برف شعاعه بخت ٭ چو آن پنبه کز قوس نداف بخت ٭ کما انداز برف شد سحاب ٭
ز هر سو شترهای مست سحاب ٭ تلال جبال و اطراف مرغزار از برک و بار عاری کشت و علم و قبای خضرا از دست برد لشکر ما
ارفع ... برف خورده کافور از دست سحاب بر اطراف عالم فرو ریخت و دست و پای لشکریان روم ضایع شد بیا-
انجهارپایان ایشان بجرکاه عدم رفتند و جمع کثیر از رومیان فوت شدند و مضمون **ولله جنود السموات والارض** بظهور
پیوست یکی از شعرا دران واقعه کوید **رباعی از شیخ غیاث** رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن ٭ دیدم دو هزار مرده بی کور و کفن ٭ کفتم
که بکشت این همه عثمانی را ٭ باد سحری بناز برخواست که من ٭ بالضروره از اندیشه کذشت و بالمره تشویش راه بغداد در پیش کرفت عثمانی
و شاه دین پناه از قراآغاج کوچ کرده رباط دانک محل نزول همایون ساخت و بدر جزین عبور کرده در الغوضع الوند خان افشار بعساکر
نصرت شعار ملحق شد و شاه دین پناه محمد آقا اوجی باشی را بزبان کیری فرستاد غازیان موضع جکرکن خرقان بچند افغان رسید
چند نفر از ایشان کرفته بدرکاه شاه دین پناه آوردند و آن اسیران بعرض خسرو جهان رسانیدند که سلطان سلیمان باندوه فراوان
متوجه بغداد کردید و الوند سلطان را اوغلی محمد خان از تبریز ارسال نمود و از استماع این سخن پادشاه زمین و زمان بر سر ایشان ایلغار فرمود
و غازی خان تکلو فشاوه عقوق حقوق این خاندان با امر سعادت او ... اردوی نصرت شعار فرار نموده بر تبریز نهاد
و الوند ... توجه شاه دین پناه خبردار کرد ... باتفاق سرداران اهل نفاق بقلعه وان تحصن شدند پادشاه کامران با جمیع غازیان
متوجه قلعه وان شد چون حوالی قلعه مضرب خیام جنود ظفر فرجام کردید سرداران قزلباش چشم کشودند حصاری دیدند چون قلعه
افلاک از ساکنان خطر خالی مصون برجی ... که مانند ... فرض عقل بیرون فصیلش با فلک البروج توامان و خندق
با کاو زمین همعنان **شعر** کسی کرد شد چرخ را بر زبر ٭ فصیلش زدود آمدی در نظر ٭ از آن سهمکین حصن کردون ستیز ٭ خلوی ...
خندق و خاک ریز ٭ ... تا شود بر درش پاسبان ٭ کند طوق و صله را نردبان ٭ بیکی نشانان قلعه پر شکوه ٭ در افتاده و کشتر
البرز کوه ٭ و اطراف قلعه را بر امرا تقسیم کردند و صورت ... بروج ستطیر مضبوط ... کردانیدند اول از بالای
بروج و باره بانداختن تیر و تفاره اشارت فرمود جنود ... بانداختن تیر و تفنک پرداختند دلاوران قزلباش نیز با آتش زدن
توپ و تفنک شروع نمودند ... فضای بزم ... ضرب دشمن شکن روز ... در بدن بیکشاد ... روزی
دلو مصطفی از جانب رومیان از قلعه بیرون آمده در برابر عساکر قزلباش ایستاده **بیت** نپهلوی لشکر که شهریار ٭ برون
... یکی شهسوار ٭ کلاهی ز فولاد چین بر سرش ٭ که جوهر بریشت آمد از کوهرش ٭ از ینجانب دلو توقاچی از قشون بیرون
رفته با وی مقابله نمود **بیت** در آمد بمیدان چو عفریت مست ٭ کمندی ببازو کمانی بدست ٭ چو بالای نیزه درازی کرفت
دران معرکه نیزه بازی کرفت ٭ دلو مصطفی بروی حمله نمود نیزه بر دامن سپر او زده از تیغ بغل او کذشت نشانش شکست
و شمشیر کشیده بار دیکر با دلو توقاچی جلو انداخت و شمشیری بروی زد چهار انکشت او را قلم ساخت از ینجانب دلو توقاچی ...
انداخته دلو مصطفی دید که مدد رسید ... قلعه وقت العصر قلندق شاه در پای آن قلعه بپایان رسید ...

و محمد خان شرف الدین اوغلی که والی آنجا بود حسب الامر شاه بغداد را کذاشته بیرون رفت و خواندکار در بغداد قشلاق
کرفت **وقایع متفرقه** درین سال صوفیان خلیفه روملو در ... با ... روش علی مغل که بتاخت آمده بود جنک کرده ...
بجاه کس او را بقتل آورد **هم** اندرین سال صوفیان خلیفه بر سر سیدم میرزای اوزبک که در قلعه کلات بود شبیخون آورده
جمع کثیر از اوزبکان بقتل آورد در وقت مراجعت دویست نفر از ملازمان وی از کوه افتاده هلاک شدند چون درویش علی
مغل ضعف لشکر صوفیان خلیفه را معلوم کرد با هزار و هشتصد کس بتاخت آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دویست پیاده
با ایشان جنک کرده غالب آمد چهار صد نفر او را بقتل آورد **متوفیات** حضرت شیخ علی بن عبد العالی مجتهد در روز شنبه هجدهم
ذی الحجه سنه اربعین و تسعمائه از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت مقتدای شیعه موافق تاریخ افتاد از جمله مؤلفاتش
حاشیه الفیه رساله جعفریه شرح ارشاد و شرح قواعد حاشیه ارشاد حاشیه شرایع شرح لمعه **قتل** حسین خان بن
عبدی بیک برادر کوچک دورمیش خان شاملو بعد از قتل چوهه سلطان وکیل شاه دین پناه بود درین سال مزاج اشرف از او منحرف
کشته درین ایام بعضی از امور قبیح علاوه آن انحراف کردید از جمله قبایح یکی آنکه باسلان قرانای ... شاملو که از اقربای حسین
خان بود نزد شاه دین پناه قرب تمام داشت بنابر بغضی که بآنحضرت داشت در شیشه شراب خاصه شاهی زهر داخل ساخته خواست
که آن شراب مسموم بآنحضرت دهد پادشاه بفراست یا بالهام بر قصد آن بدبخت اطلاع یافت و آن دور از سعادت
از اطلاع شاه واقف شد فی الحال بهانه از مجلس بیرون آمده بجانب ماوراء النهر کریخت و بعضی مردم بعرض رسانیدند که این
شنیع باسلان قرا ... بوده حسین خان است و این سخن در دل شاه دین پناه جا کرده با وجود این قبایح باقتضای وسواس
شیطانی و استدعای ... نفسانی عازم آن شد که تغییر دولت سعی بلیغ نماید و مردم بسلطنت سام میرزا ترغیب نماید تا
که نور ماهتاب بقرار هر ذره در ایان زوالی نپذیرد و چراغ آفتاب بدم افسونکران نخشید **نظم** ندانست کان
شمع تابان مهی ٭ نمیرد ز تیغ بر قرار سپهی ٭ درینولا شاه عالم پناه او را بقراولی می فرستاد که حسن آقا ... او بعرض
اشرف رسانید که عنقریب حسین خان سالک طریق عناد کشته روانه اردوی رومیان خواهد شد شاه عالم پناه
و غیره طلب نموده اشارت کرد که او را پاره پاره کردند و سر او را قنبر اغلی بر سر نیزه کرده در اردوی همایون کردانیدند و منصب
او را به بهرام میرزا دادند **امیر نعمت الله** از جمله سادات رفیع الشان حله بود و فضایل و کمالات و مهارتش در
علومی که از لوازم اجتهاد است بمرتبه رسیده بود که جمعی کمان اجتهاد بدو داشتند و خود نیز دعوی اجتهاد می نمود اما
علما معترف نبود و حدت فهم و ذکا و فطنت و فطرت عالی او بر نهجی بود که جمعی از علما که در باده و مولویت بمراتب بر وی ترجیح
و تفضیل داشتند و تاب مقاومت در مباحثه نداشتند و از او الزام می یافتند کاه بود در علمی که از مقدمات آن واقف
نبود بحث میکرد و بحدت فهم و موافقت سلیقه از پیش می برد چنانچه احدی از حقیقت آن واقف نمی شد و مردم تصور میکردند
که دران علم مهارت تمام دارد وی از تلامذه حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم سید المرسلین علی بن عبد العالی بود
و ترقیات کلی او را از پرتو استفاده آنحضرت دست داده بود اما کفران نعمت کرد و حقوق آنحضرت را بعقوق بدل
و تدارک نمود و بنا مخاصمه که حضرت خاتم المجتهدین با شیخ ابراهیم قطیفی داشت و امیر نعمت الله مومی الیه بر شیخ او ازوی
استفاده بعضی از مسایل فقهی نموده کاهی در پایه سریر اعلی حاضر نمی بود کتابات بر شیخ ابراهیم قطیفی می نوشت و او را
بر بعضی امور که مثلم نقص خاتم المجتهدین بود ترغیب میکرد فاما از ارتکاب این مقوله حکایات نقصان شان و انواع آزار
و اضرار دنیوی و دینی بوی عاید می شد و در باب صحت صلوة جمعه بدون امام علیه السلام یا نایب امام که فقیه جامع الشرایط
فتوی باشد بخلاف رای حضرت خاتم المجتهدین با حضرت مومی الیه حضرات در مجلس بهشت آیین اراده مباحثه داشتند
و جمعی از علما و فقها مثل قاضی مسافر و مولانا حسین اردبیلی و جمعی که با حضرت خاتم المجتهدین در مقام عداوت و کدورت

بودند باخود دران برعت شقو ساخته بود و از امرا و ارکان دولت شاهی مثل محمود بیک مهردار و ملک بیک خوبی و غیرهم
حمایت ایشان می‌نمودند اما مطلقا آن مجلس منعقد گشت و از عجب اتفاقات بفعل نیامد و بر ترتیب آن مقدمات منتج مطلوب نشد در
اوان اشرار کتابی مشتمل بر انواع کذب و بهتان نسبت بخاتم المجتهدین نوشته در قفای خانه آنحضرت که در صاحب‌آباد دار السلطنه
تبریز بود در جوار زاویه شیخ نصیر انداختند بخط مجهول و اقسام مناهی و فسوق در آن کتاب بآنحضرت نسبت داده بودند
پادشاه مؤید لایزال بمکافات سلطان در سیاسات ساختن کتابت و بواعث آن کتابت جد موفور مبذول نرسانیدند تا آخر الامر
ظاهر شد که حضرت میرزا از آن اطلاعی بوده و بمرور ایام کدورت خاتم المجتهدین با او بجائی رسید که بنفی بلد او حکم
گشت و بکاولان دیوان اعلی بر او موکل ساختند که از تبریز اخراج نموده روانه بغداد نمایند و حکمی از دیوان اعلی باسم محمد خان
تکلو که حاکم بغداد بود نافذ گشت که نگذارد که میر نعمت الله با شیخ ابراهیم قطیفی و دیگر اعادی خاتم المجتهدین طریق مخالطت و مصادقت
مسلوک دارد و از کماهی احوال او صاحب وقوف باشد و بعد از آنکه آنحضرت بجانب بغداد رفت اندک زمانی بود که حضرت خاتم المجتهدین
از این خاکستر متوجه عراق عرب شد و میان فوت آنحضرت و میر نعمت الله حلی دو روز بیشتر فاصله نبود **قتل محمود بیک مهردار** از
جمله اموری که کرامات حضرت شیخ علیا توان نمود آنست که محمود بیک مهردار که از الد الخصام و اشد عداوت آنحضرت بود
روزی در میدان صاحب‌آباد بحضور خلافت مؤید صاحبقران چوگان می‌باخت و گلگون نخوت و غرور در آن عرصه وسیع بهر طرف میتاخت
و آن روز جمعه بود قریب بعصر حضرت خاتم المجتهدین در رفع شر و فتنه و فساد دعای سیفی بوداعی انتصاب مظلوم از ظالم
که منسوب بامام همام ابا عبدالله الحسین علیه التحیة والسلام است میخواندند و چون دعای دویم با تمام رسانده بود و کلمات قریب
اجله و اتیم و لاح در زبان داشت که محمود بیک در اثنای چوگان باختن از اسب افتاد و سرش چون گوی پایمال سم سمند خذلان
گشت و بر خاک مذلت و هوان یکسان شد **مولانا شانیجی** در سلک ناظم مناظم سخن گذاری انتظام داشت و در دیوان اشعار
مشهور ابیات بلاغت آثارش بر الواح خواطر فضلا مسطور در این سال از عالم رفته در سرخاب تبریز مدفون گشت **گفتار در وقایع**
سنه احدی و اربعین و تسعمائه و لشکر کشیدن سلطان سلیمان **از بغداد بجانب تبریز** چون سلطان سلیمان از ضبط بغداد فارغ گردید متوجه آذربایجان
گشت شاه دین پناه که ضمیر آسمان آفتاب جهان‌نمای بود صورت عزم را که محافظت آن بر ذمت ارباب دولت لازم است رعایت کرده
از پای قلعه وان بر خواسته متوجه تبریز گردید و الغاملک بیک خوبی که بتقصیر اهل نفاق بود در پایبوس رسید و دران اثنا دلوخ
از نزد خوانکار فرار کرده و خبر قرب لشکر روم را رسانید شاه دین پناه روانه سلطانیه شد و بیلم گرین آمد و جد الغالب
سلطان روملو و چراغ سلطان سیاجلو بقراولی بجانب عسکر خوانکار ارسال کرد و اینها ایشان در قریه دیمر در حین بارد[illegible]
خوانکار رسیده رومیان بغرور موهوم بایشان تاختند و [illegible] چراغ سلطان از کثرت فرار کردند و بعقب نگاه نکردند و در آن زمان
امیر سلطان موازی دویست نفر جنگجوی حاضر کردند و رومیان [illegible] اسب رومیان انداختند بیادری ایشان را از پا در آوردند و سرهای
ایشان را از بدن جدا کرده بدرگاه شاه آوردند و از نامردی که ایشان را بود تعاقب نکردند چون سلطان سلیمان آگاهی یافت که فوجی
از لشکر شاه دین پناه قزلباش این نوع جنگ کرده اند بر خاطر او گران آمده بر آشفت و امرای خود را سرزنش کرد که دویست نفر قزلباش
نتوانستید که گوشمالی [illegible] آنحضرت [illegible] خواهید داد و از درجزین عبور کرده رایت عزیمت [illegible] بصوب [illegible] بر افراخت
چون شاه دین پناه شنید که رومیان از درجزین عنان مراجعت منعطف گردانیده اند لوای توجه از عقب ایشان مرتفع ساختند و بسرعت
تمام در حرکت آمد بهرام میرزا و شاه‌سلطان و امیر سلطان و شاه‌قلی خلیفه مهردار و محمد امین بیک سفره‌چی و جماعت
بسیار و قاپوچی از عقب ابراهیم پاشا فرستاد تا دستبردی نمایند بعضی غنیمت دیگران بطرف قلعه وان منعطف گردانید
در آن زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان در قلعه بودند چون از توجه جنود ظفر ورود خبردار گردیدند قلعه را
گذاشته فرار نمودند در عشرین ربیع الاول سنه ۹۴۱ پادشاه جهان در وان نزول اجلال نموده قلعه را متصرف شدند چون خوانکار

قبل

قبل از آنکه شاه دین پناه قلعه را تصرف نماید بتوهم آنکه مبادا غازیان حصار را بگیرند محمد پاشا که امیر الامرای دیاربکر
با فوجی از امرا مثل اولمه تکلو و رستم بیک و دلو پیر و احمد بیک و مصطفی و بکر بیک کرد و ادریس پاشا و ملک سلیمان حاکم [illegible]
و ویس سلطان را با دو هزار ینکچری و ده هزار سوار بمتوطنان قلعه وان بخیال باطل فرستاده بودند و آن جماعت برگشتگان بعدلی
وسطان آمده بودند و بعضی از قورچیان ترکمان در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول خبر گیری بجانب وسطان
رفته بودند هنگام غروب بایشان رسیده چند نفر را بقتل آوردند و یک کس را گرفته بدرگاه همایون آوردند و آمدن ایشان معلوم
گشت همان لحظه شاه دین پناه بر اسب کوه پیکر سحاب حرکت خورشید منظر که چون آب از بالا به نشیب دود چون آتش از نشیب ببالا
رود **نظم** سیه چشم و گیسو وش و مشک دم * پری روی و آهو تک و گور سم * ز اندیشه دل اسب پوی تر * ز راه
خرد منزل جوی تر * چو شب بود و در شب چو بشتافتی * بیک روز یک هفته ره یافتی * چو بینایی دیده هیچ راه
رسیدی بهر جا که کردی نگاه * چو مورچه در پلاس سیاه * شب تیره دیدی دو صد میل راه * سوار شد با جمعی از مخصوصان
درگاه و قورچیان رزم خواه عنان عزیمت بطرف ایشان منعطف گردانید چون موکب پادشاه جهان بحوالی وسطان
رسید مشخص گردید که آن جماعت برگشتگان بعد از تلاقی قراولان چاره کار در فرار دانسته بتعجیل تمام بکوه اش رفتند **نظم**
کسی را که برگشت روز از قضا * بکوشش نیابد خلاص از بلا * اگر باد گردد بگاه گریز * بود آسمان بر سرش تیغ ریز * رایت
نصرت شاهی بعنایت الهی از آن راه صعب عبور کرده در بالای کوه بان گروه بگروه رسیدند در آن زمان دو هزار سوار در ملازمت
شاه عالی تبار بودند زیرا که سایر سپاه در راه خواب کرده مانده بودند هرچند اولمه با محمد پاشا گفت که با شاه مقابله کردن
صلاح نیست زیرا که سپاه ما طاقت آنحضرت ندارد **شعر** خنجر تیز با نیش چو در آید بجنگ * کماندار همه بر صفحه ابدان با[illegible]
ایشان قبول نا کرده از خوف حمله کوه نصرت آثار بیکجا از دریش صف باز داشته [illegible] در صدد جدال و قتال بودند
در آن یراق بیک وکیل ذو القدر برهنمونی توفیق پروردگار از میان آن قوم پیاده فرار کرده [illegible] شرف گشته
شرف نجات یافت چون سپاهی ایشان معلوم لشکر گشت ایالت پناه غازیخان ذو القدر با جمعی از قورچیان ترکمان و ذو
القدر قبل از موکب نصرت اثر بدفع آن قوم بلا اختیار روان گردیدند و شیران معارک کارزار و صف شکنان میدان جنگ
چون هزبران خونخوار بر صلات [illegible] آن دیار حمله کردند و مطلقا از تیغ جلادون و تفنگ برق افروز اندیشه ننموده در صدمه
اول بیادری باری آتش تیغ در خرمن هستی ایشان انداختند و در یک طرفة العین چهارصد نفر از آن قوم [illegible] را
طعمه شمشیر آبدار ساختند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در پای کمیت خویش رفتار شاه انداختند و جمعی دیگر
مثل دلو پیر و [illegible] و قورچی باشی خوانکار و مونجلو را دستگیر کرده بنظر اشرف آوردند و عساکر منصور بقیة السیف آن
گروه مغرور را تا حدود دنبلیس تعاقب نمودند و تمامی احمال و اثقال بدست غازیان در آمد چون بهرام میرزا و سایر اهل
ردائف الجیش گردیدند و در حوالی قلعه مذکور مستحفظان حصار با جنود نصرت شعار مقابله کردند و غازیان ظفر فرجام
قریب بیست نفر از ایشان بقتل آوردند و بقیة السیف بصد حیله خود را بقلعه انداختند و کس بخوانکار فرستاده مدد
طلب نمودند خوانکار سنان پاشا و دلدار علی و حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجاق را با جمعی کثیر بامداد ایشان ارسال
فرمود بداق سلطان قاجار با فوجی از دلاوران جرار با آن سپاه بنیاد مقابله نموده بنیروی دولت قاهره بر ایشان غالب
آمده سنان پاشا را با صد نفر بقتل آوردند و حاجی پاشا و یحیی بیک را اسیر و [illegible] گردانیدند و سر سنان پاشا را
با سایر سرکشتگان در چمن وان باردوی معلی آوردند چون خبر قتل سنان پاشا بخوانکار رسید خلاصه لشکر خود را با فوج
ابراهیم پاشا ساخته بمعاونت متوطنان قلعه فرستاد و ابراهیم پاشا بعضی مردم کار آمدنی خود را استمدادی گردانید [illegible]

ابراهیم میرزا ارسال نمود و غازیان و دلاوران ایشان از شکست چند نفر را از چاوه شان و متعینان دستگیر کرده نزد
بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال اطلاع یافت مردمان قلعه را بیرون کرده بسرعت تمام روی بمقر
مقام خود کرده بود و بنیروی بخت اعدا منکوب و اکناف آن دیار بجیش منصور مفتوح شد و ایالت آنجا و کوتوالی قلعه وان
با حمد سلطان صوفی اوغلی عنایت فرمود غالب شدن سام میرزا و اغزوار خان در قندهار با کامران میرزا بعد از حرکت
شاه دین پناه از هرات سام میرزا و اغزوار خان بر مسند حکومت نشستند و اغزوار خان همگی همت بر رفاه احوال سپاه
و رعیت مصروف داشت و در تعظیم و احترام سادات و موالی و اوساط الناس و ادانی اهتمام کرده رایت معدلت برافراخت
بعد از شش ماه و کسری که در بلده هرات حکومت نمودند خبر قتل حسین خان و پریشانی احوال شاملویان بهرات رسید
اغزوار خان توهم نمود که آنچه بحسین خان رسید بوی نیز رسد در آن اثنا باشلق قوار بودی فرا از ما وراء النهر گریخته نزد اغزوار
و سام میرزا آمده ایشان را بمخالفت تحریک نموده ایشان را متحرک ساخته بعض آن جاهلان نادان فریفته شده سر از ربقه اطاعت
و پای از جاده متابعت بیرون نهادند و بر مرکب جهالت سوار شدند و مسالک سبیل کفران نعمت گشته از بی اجل سلامت در گذشتند
و در آن اثنا که زمان سام میرزا و اغزوار خان در خانهای مردم هرات نزول کرده بودند و بهر کس که کمان مالی می بردند …
حاصل کرده بجهات ظاهری ایشان را تصرف میکردند و در طلب اجناس ملغوبه صاحب خانه را شکنجه می نمودند شاهزاده بزرگوار
باستصواب اغزوار از شاملیان متروکه و سپاهیان مغلوب خلیفه سلطان میراخور و محمد بیک و ارث بیک را در هرات
گذاشته در یازدهم شعبان سنه ۹۴۱ بصوب قندهار علم توجه برافراختند در ولایت فره مراد سلطان افشار از در صلح آمد
با اغزوار ملحق گشته کوچ کردند چون سام میرزا و اغزوار با لشکر جرار بقندهار رسیدند در آن اوان خواجه کلان از قبل میرزا
کامران حاکم آن دیار بود چون از وصول ایشان آگاهی یافت مردمان نواحی را بقلعه در آورده برج و باره را مضبوط کرده اسباب
خاطر در تحصن قرار داده سام میرزا و اغزوار قلعه را دایره وار در میان گرفتند خواجه کلان با فوجی از دلاوران تیغ انتقام
از نیام جلادت بیرون آورده سر مخالفت بر روی گرفته از قلعه بیرون آمده دست باستعمال جنگ بردند اغزوار نیز خود را
بر ایشان زده جمع کثیر را از سر چشمه تیغ شربت فنا چشانیده اعدا را تا بدر قلعه راندند و چند ماه اغزوار کمراه با خیل و سپاه
در پای حصار نشسته دست باستعمال آلات جنگی برد چون مدت مدید امر محاصره امتداد یافت کسی نزد سام میرزا با برقی …
دولت برفراز برج مقصود نرسید و برآت تیغ خونبار اغزوار به سبب غبار نیست بشاه کامکار مظفر فتح و ظفر نکردید خواجه
کلان قاصدان کاردان نزد میرزا کامران که در آن زمان در لاهور بود فرستاد و استمداد نمود میرزا کامران باستصواب
نزدیکان درگاه و مقربان بارگاه نزد همایون پادشاه که در آن زمان در آگره بود کس فرستاد و لشکر طلب کرد همایون پادشاه …
از ممالک هندوستان سپاه گران نزد میرزا کامران جمع شدند و بعد از آن بطرف قندهار در حرکت آمد و قراجه بیک را استقلال
کرد ایلغار کوچ بر کوچ بکابل آمدند و از آنجا با سپاه آراسته روی بسام و اغزوار آوردند لشکر قزلباش یک منزل پیش نشستند
میرزا کامران و سرداران بجهت مشورت مجتمع گشتند خواجه کلان صلاح در مقابله دیده و سایر سرداران رای آنرا قبول نمودند
بنابر آن میرزا کامران از ظاهر قندهار کوچ کرده بطرف معسکر سام میرزا که از آنجا تا قندهار هفت فرسخ راه بود توجه
نمود چون بنزدیک ایشان رسیدند بتصفیه صفوف مشغول شدند سام میرزا میمنه را با اغزوار سپرد و میسره را به ابدال
سلطان افشار تفویض نمود و بنفس خود در قلب قرار گرفت در آن طرف میرزا کامران با بیست هزار جوان در برابر … میرزا
که دو هزار مرد داشت صف آراست و اغزوار چون شیر غران با فوجی از دلاوران بر خواجه کلان که سردار جوانغار بود حمله آورد
بیت بجولان در آمد چو شیران مست ∴ سر و شاخ گاو زمین می شکست ∴ سپاهی باو غرق جوشن همه ∴ ز کوه … آتش
در آهن همه ∴ فوجی را از مرکب انداختند در آن زمان خواجه کلان همعنان یاس و حرمان راه فرار پیش گرفتند و خواجه کلان

قلم

قدم استوار داشته بضرب سنان شاملویان جلادت آیین از پشت مرکب بر روی زمین افتاد لکن بواسطه استحکام
جوشن از آزار بوی نرسید و بلا زمان میرزا کامران بمدد او رسیدند نظم ز خیل مخالف در آن رستخیز ∴ رسیدند
جمعی چو سیلاب تیز ∴ ورا از تلاطم دریای ذخار بیرون آورده بساحل خلاص رسانیدند در آن اثنا نایره غضب سام
میرزا التهاب یافته تیغ زهر طبیعت را از نیام حمیت کشیده بر قراجه بیک که سپهسالار جوانغار بود حمله کرده ایشان را از پیش
برداشت چون قراجه را بقلب رسانید قراجه بازعود نموده بر سام میرزا حمله نمود در آن اثنا اغزوار از پی امداد شتافته
نادره بقراجه بیک اسب انداخت در میان معرکه دست اسب وی بسوراخی رفت هر چند آن بهادر بهمین بر اسب زد …
کردست خود را خلاص کند یکی از چغتای مجهول بوی رسیده وی را از اسب جدا ساخت و بنظر سیاست اثر کامران میرزا
رسانیده بفرمان وی کشته گردید بعد از کشته شدن اغزوار اثر ضعف و انکسار بر روزگار سام میرزا ظاهر گشته بطرف
گرمسیر گریخت و میرزا کامران بعد از فتح چنان بلاهور مراجعت نمود سام میرزا دانست که این شکست بشامت مخالفت
شاه دین پناه است بنابر آن با شدن قرا و بعضی از بلخیان که باغوای ایشان مرتکب خلاف شده بود سرهای ایشان را
با عرضه به درگاه فلک بارگاه ارسال نمود مضمون آنکه بعضی از منافقان بنابر مخالفت شاه تحریک نمودند چنین بدحال
و گرفتار وبال گردیدم از آن مخالفت ناپسندیده که باعث آن جهل و غرور است پشیمان و انگشت ندامت بدندان تاسف
گزیدیم اگر عاطفت شاهانه شامل حال این مخلص گشته نقوش آن جرایم را بزلال عفو بشویند قدم را سر ساخته متوجه پای
سریر اعلی گردم محاربه نمودن صوفیان خلیفه روملو با آرای عبید خان در این سال شیخ ابو سعید افراسیاب و قراجه بهادر
و سیدم میرزا با چهار هزار سوار بتاخت ولایت خراسان آمدند چون صوفیان خلیفه این خبر را شنیده با هزار و پانصد
سوار بر والی ایشان گردیده در حوالی هرات و بر مخالفان رسیده هم از کوره حمله نمودند اوزبکان راه انهزام پیش گرفتند
غازیان دویست نفر از آن قوم بد اختر بقتل آوردند شیخ ابو سعید از غایت اضطراب در سوراخی پنهان گردید که خدا …
جام اسبی آن تا مداد روانه بخارا گردانید صوفیان خلیفه روانه خواف شدند و هزار سوار اوزبک که از نزد عبید
خان بتاخت آن دیار آمده بودند با ایشان رسیده آنها را مغلوب ساخته دویست نفر را بقتل رسانید محاربه نمودن
برلم اغلان اوزبک با خلیفه سلطان شاملو بعد از رفتن سام میرزا و اغزوار بجانب قندهار خلیفه سلطان که ایام
عمرش از هشتاد گذشته بود بمسند حکومت نشسته محمود بیک و ارث بیک بنابر آن مناسب قرار گرفته بمحمود بیک آن
بهمت آن از کار رفته از فلک مستدیر و چرخ انقلاب پذیر در گذشت و ضعف خلیفه سلطان و زبونی آن دو دیگر با طراف
و اکناف رفت بیرم اغلان اوزبک که از قبل کسکن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود لشکری
جمع آورده بتاخت ولایت هرات در حرکت آمد چون بولایت مذکور رسید اموال بسیار بدست آن نابکار افتاد چون این
خبر بحکام رسید کلانتران و وزرای تدبیر بر بساط مشورت نشستند محمود بیک صلاح در آن دید که از شهر
بیرون رود اما جناب مرحومی امیر سلطان ابراهیم امینی که جمعی بامین بودند و از ریاست بهره نداشتند رای صواب
نمای محمود بیک را مستحسن نشمردند و بزبان آوردند که رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و دل بر محاربه نهاد مگر
باید نهاد جناب سلطانی پادشاه ابراهیم امیر سلطان حکم کرد که کلانتران بلوک و بلوکات هر کس که اسب و اسلحه داشته
باشد از شهر بیرون آمده با غازیان موافقت نماید از اکابر امیر سلطان ابراهیم امینی و از اعیان شاه محمد جامه باف
و شادی محمد عسس صلاح جنگ پوشیده در زیر علم خلیفه سلطان از پی مقاتله اوزبکان در نوزدهم ذی قعده
سال مسطور از شهر بیرون آمده با غازیان روان شدند و محمود بیک را جهت حراست در شهر گذاشتند چون
قریب بقریه اسفزار رسیدند که از ولایت هراة رود دست و از نفس بلده هرات تا آنجا ده فرسخ شرعیست سپاهی

سپاه مخالف مشاهده ایشان شد کسانی که خلیفه سلطان را بجهه رعیت کرده بودند از گفته خویش نادم و پشیمان گشته
خوف و هراس بقیاس در ضمایر ایشان راه یافت و بیرام اغلان قایل تقدیر بسوی معرکه دار و گیر در حرکت آمد و عنان توجه
بجانب غازیان فی سر باخت مضمار کارزار که گذشته از طرفین در هم آمیختند اما چون لشکریان خلیفه سلطان اطرافی بودند
و هفت خوار و سردار فی اعتبار از معارک متقاعد شدند و بیرام اغلان سرهای بسیار از بدن جدا کرده متوجه غرجستان شده
وقایع متنوعه درین سال شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود **متوفیات** درین سال شاه دین پناه الوند افشار را بقتل
رسانید **کفتار در وقایع سنه اثنی واربعین وتسعمائه** بعد از شکست خلیفه سلطان و اهل خراسان امت بیک و مرویان
مردمان بخندان پیش صوفیان خلیفه روملو که حاکم مشهد مقدسه منوره متبرکه رضیه رضویه علیه و آبائه الف الف سلام و التحیة
بود فرستادند و اورا طلب نمودند صوفیان خلیفه متعلقان و ولد خود را آنجا گذاشته متوجه هرات گردید و در چهارم محرم سنه
مذکور بشهر درآمد محمود بیک و امت بیک و غازیان و شهریان وی را استقبال نمودند و او با لشکر بهرام قهرود در شهر باغ شهر
نزول نمود بعد از پنج روز ماه بسخن مردمان بدخواه از راه بد بدر رفته دست ستم بر رعایا دراز کرده نویسند که آن شریف و عمل ادان
بدنفس بر بزنا و بر آنجا تسلط کرده اینده خوشه گندم را دانه بیرون آورده می شمرد و میگفت که از یک گندم سه چهار خوشه
انتقام دادند از جهت [illegible] غله باقی سنوات و حال تمامت و حالانی باید داده بهرکس که کمان مالی می برد او را طلب کرده میگفت که ها
من در خلوت یکی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام بودم امام گفت که ان فلان که عبارت از تست این مبلغ را گرفته بغازیان قسمت کن من
گفتم یا امام او دوست من است او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن این وجه معاف دار یا هر چند مبالغه نمودم فایده نداد
و هذا امثالی آن مزخرفات آن دیوانه حماقت صفات است انهی که ان افشانده بنوعی ذکر این حکایت میکرد که بعضی از ضعفا
این مقالات بیهوده را اعتقاد میکردند آنکه ان نا موجود را یکی از علاوه زنان می سپرد که او را شکنجه کرده آن وجه را حاصل کرد
چون خبر ظلم صوفیان خلیفه بشاه رسید وی را از امارت هرات عزل کرده آن ملک را بنواب شاهزاده **سلطان محمد**
میرزا داده محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو را اللّه آن جناب کرد **کفتار در غادیر نمودن عبیدخان با صوفیان خلیفه**
روملو درین سال عبیدخان از آب امویه عبور نموده متوجه مشهد مقدسه منوره متبرکه گردید چون مردمان شهر این خبر را
شنیدند بنوعی وضیع و شریف همت بر محافظت قلعه گماشتند که بر تلی بران متصور نیست و بنگوجه صوفیان خلیفه نهایت
سعی کرده شب و روز بر کردیج و باره میگردید و چون عبیدخان که بلده را زه جنگ آورده بدانند دست غازیانی که بحکم
صوفیان خلیفه بودند و اهل شهر زخمهای کاری خورده مراجعت نمودند هر چند اوزبکان بنقب و تیر و تفنگ و اسباب قلعه کشا
توسل جستند سهم غرض ایشان بهدف مطلوب نیامد چون صوفیان خلیفه احاطه نمودن مشهد مقدس را استماع نمود از هرات بعزم
حرکت آمد و خضر چلبی را که وکیلش بود در شهر هرات گذاشت و سر دفتر جهل و نادانی نورالدین محمد اصفهانی را صاحب اختیار ساخت
در بلده گذاشت و گفت مبلغ چهار هزار تومان تا آمدن من گرفته نگاه دار و اگر در تحصیل این مبلغ مساهله ورزی یقین دان که بغضب من گرفتار
خواهی شد چون صوفیان خلیفه بنوشنج رسید نظرش بخرمن کاهی رسید فرمود که حوالی از آن کاه برکردند بر نیت آنکه چون عبید
خان را در جنگ بگیرد و بکشد پوستش را از این کاه پر کند بعد از کوچ بر کوچ متوجه گشت عبیدخان که از نقل و حرکت آگاه
گردید در تامل شد خواست که با وی مقابل نشود زیرا که او از جمله امرای شاه بود و با وی مقابله نمودن عار میدانست
و این تیر بلو رسیده بود که جنونی عارض ذات اوست و در اثنای محاربه از بسیاری لشکر دشمن اندیشه نمی نماید حالا
دو سه هزار قزلباش همراه دارد و چند بار در لشکر او زیلت غالب آمده و شیر شده عبیدخان با سرداران لشکر خود
مشورت نموده بعضی گفتند که هرگاه تو یکی از امرای شاه تنزل کنی چرا داعیه مخالفت شاه در خاطر میگذرانی عبیدخان
از شنیدن این سخنان [illegible] بحرکت آمده بجانب معسکر صوفیان خلیفه روان شد و از آن جانب او نیز در حوالی عبدل آباد

وجمعی از اوزبکان دو چار رشد و سی نفر از ایشان را بقتل آورده و در قریه مذکور نزول نمود سرداران اوزبکان که اسیر
بودند عرض کردانید که صلاح دولت در آنست که همین زمان طبل مراجعت کوفته متوجه هرات گردی که عبیدخان با سپاهی
زیاده از حوادث دوران آمده و شما را طاقت مقاومت نیست زیرا که او را رتبه شاهیت و ترا امارت **بیت** مزن با سپاهی
ز خود بیشتر ۸ که نتوان زد انگشت بر نیشتر ۸ چون پرده غرور دیده او را پوشانیده بود سخن او را قبول ننموده در آنجا
توقف نمود صباح روز پنجشنبه دوم رجب سنه عبیدخان با لشکری زیاده از چون و چند ظاهر شد [illegible] آن سپاه عبد
العزیز سلطان ولد عبیدخان بود و علی سلطان و اقش سلطان که از سلاطین خوارزم است نمایان شدند و سونجک محمد
سلطان با جمعی از اوزبکان روانه اردوی صوفیان خلیفه شدند و او هم باستقبال شتافت مانند کسی که دریای عمان را خواهد
که بقبضه خاک انباشته کرده اند و آب آتش را بخار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه در آمد صوفیان خلیفه با پنج
شش نفر جدا شد که نظاره لشکر عبیدخان کند علی سلطان خوارزمی تیری بر اسب وی زد و او را بفوش ملحق گردانید عبید
خان از قلب بحرکت آمده بر لشکر صوفیان خلیفه حمله نمود جنود قزلباش چون بهرام خون آشام تیغ انتقام را از نیام کشیده
و شعله آتش بار را بزهر کین آب داده متوجه حرب گشتند آن دو لشکر چرا بر آن دو دریای زخار بر یکدیگر مخلوط شدند
و خدنگ جان ستان پیغام اجل بدل برسانید و افعی پیکان بمویش سنان جان ستان حدیث دل بجروح پیش روح شروع میکرد
بیت بی بیرها آفت روزگار ۸ اجل کشته بر بیچو طفلان سوار ۸ اجل را ابتی تیر کین رهنمای ۸ برون رفته جانها ز تنگی جای
سپاه صوفیان خلیفه از مقاومت عاجز گشته فرار نمودند آن دیوانه خود پسند باسر چند خود را بر یار عبدل آباد انداخت
عبیدخان با لشکر جرار از وی از دار کرزار در میان گرفتند چون در آنجا از جنس ماکول چیزی نبود غازیان اسبان خود را کشته
زیهار اشکستر بجای هیزم می سوزانیدند و از گوشت اسب تناول می نمودند بعد از سی و پنج روز اوزبکان بسیها بیش برده
حوالها ساختند و بر او کرفتند صوفیان خلیفه را زنده پیش عبیدخان بردند و او ایشی بی سپردند که در عوض پسرش که در
جنگ صوفیان خلیفه کشته شده بود بقتل آورد و از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند استماع افتاده که در آن وقتی صوفیان خلیفه را
پیش عبیدخان بردند هر چند بر هم سعی میکردند که روی او ببیند میسر نشد چرا که او زنکی او را در پس اسب وا و سر خود را
بوجهی بر پشت وی نهاده بود که اصلا رویت او میسر نمی شد **ذکر گرفتن عبیدخان اوزبک شهر هرات را** بعد از رفتن صوفیان
خلیفه از هرات نورالدین محمد اصفهانی قلم ستم کشیده هر کس را از رعایا و غیره که ان جمایی می برد مبلغی با اسم او رقم کرده
مردمان ظالم را تحصیلدار آن توجه می ساخت بنابر آن عوام بر سر او هجوم آورده وی را در حمام بقتل آوردند چون خبر شکست
صوفیان خلیفه بهرات رسید خضر چلبی و امیر حسن قاضی باستحکام شهر کوشیدند مردم بلوکات را بشهر طلبیدند تا باتفاق
ایشان محافظت آن بلده نمایند اکثر ایشان مخالفت نمودند خصوصا خواجه احمد زیارتگاهی و برادر وی خواجه مبارک و خواجه
قاسم باعث مخالفت ایشان آنکه صوفیان خلیفه در چهار هرات داری نصب کرده بود میخواست که ایشان را بیاویزد اما فرصت خواجه
مبارک با خضر چلبی و امیر حسن قاضی صحبت بنفاق میداشت روزی محب مبارک که در آن زمان کلانتر شهر بود در خفیه کس نزد
خواجه احمد فرستاده و پیغام نمود که پیاده بسیار با براق پیش ما ارسال نمایی تا خضر چلبی و امیر حسن قاضی را از میان
برداریم و عبیدخان را طلبیده هرات را بوی دهیم چند روزی این اندیشه معصیت پیشه در میان بود آخر بنابر حدیث نبی علیه السلام
این بیر قصیر بر بساط [illegible] امیر ابوطاهر ولد امیر سلطان ابراهیم امینی از این داعیه
اطلاع یافت نزد خضر چلبی رفته قصه ایشان را گفت خضر چلبی بطلب ارباب نفاق فرستاد خواجه مبارک فرار کرده محب گرفتار
بدست افتاد و باقی جمعی بقتل آمد و اعیان هرات اگر چه با ایشان اتفاق داشتند اما در قلعه اختیارالدین محبوس و خانه خراب
شدند و رعایای بلوکات هرات باتفاق مردم زیارتگاه عصا بر عمود و عصیان بر پیشانی بستر سعد جدال و قتال شدند [illegible]

دروازه فیروزآباد شدند هرچند خضر چلبی رسول فرستاد و نصیحت نمود مخالفان بصلح راضی نشدند بلوکاتیان زور آورده
آسیابانی غریب بلده بدروازه آمده شمشیر بدروازه زد بر تیغ یکی از غازیان از پای درآمد دلاوران از قلعه بیرون آمده بتیغ آبدار غبار
آن فتنه را تسکین دادند و اهل نفاق یقین کردند که مهم بر وفق دلخواه ایشان قرار نخواهد یافت پشت داده بمنزل خود رفتند
و رسولان چرب زبان نزد عبید خان فرستاده او را طلبیدند تا آمدن عبید خان بدبختان فضول بجهانیان مجهول قریب
بدروازه آمده جنگ می نمودند و از دست مردم غازیان مغلوب شده خائبا و خاسرا مراجعت میکردند تا آنکه عبید خان در
هجدهم رمضان با لشکر گران و گروه بی پایان بظاهر هرات آمده در باغ مراد برادر دل نزول نمود خضر چلبی بیک را در دروازه
خوش خوش باز داشت و امیر حسن قاضی و امیر حسن خطیب را در دروازه عراق گذاشت و خود با بعضی غازیان روی
بر حصار نهاد سردار شده بهر طرف که اوزبکان زور می آوردند متوجه می شد عبید خان شهر را احاطه کرده بطریق آیند و روند را
مسدود گردانید روزی اوزبکان هجوم آورده بکنار خندق آمدند غازیان ایشان را بضرب تیر و تفنگ باز گردانیدند خضر چلبی
و امیر حسن قاضی روزها از طلوع فرق تا غروب شرق و از غروب بام تا طلوع شام با مخالفان جنگ میکردند و قریب یکماه آن گروه
گمراه با غازیان تفاوت نمودند آخر الامر ابو طاهر ولد امیر سلطان ابراهیم امینی که حراست دو سر برج بوی متعلق بود خیانت
کرده چون با امیر حسن غازی نزاعی داشت بواسطه آن دختر یکی از معتمدان خود را پیش عبید خان فرستاد و عرضه داشت
کرد اگر منصب عالی که مناسب من باشد بمن دهی از برجی که حفظ آن بمن تعلق دارد مردمان شما را بقلعه آورم عبید خان بعد از
تاکید عهد و پیمان قاصدی را روانه گردانید قاصد بنزد وی آمده عهدنامه را آورد مشار الیه مترصد وقت می بود
تا در شب بیست و هفتم صفر سنه ثلث و اربعین و تسعمائه در وقتی که ثلثی از شب گذشته بود که آن بدبخت بی سعادت
کنگره های برج را ویران کرده نردبان نهاد و بر قریب سیصد اوزبک را بقلعه در آورد و ایشان نفیر کشیده متوجه دروازه
شدند غازیان چون از استیلای مخالفان آگاه شدند بدفع ایشان روان گشتند بعد از کوشش فراوان اوزبکان بر ایشان
غالب آمده خود را بدروازه رسانیدند و دروازه را بروی مردم خود باز کردند و اهل ماوراء النهر بشهر درآمدند بیت
ز اطراف لشکر درآمد بشهر ✿ سری پر ز کینه دلی پر ز قهر ✿ طوفان بلا بالا گرفته بتاراج شهریان مشغول شدند نظم
ز هر گوشه ترکان غارت پرست ✿ بتاراج و غارت گشادند دست ✿ یکی برده ابیات دریوزه گر ✿ چو قرباش آویخته ران
کمر ✿ یکی را که افتاده شرشبه پر ✿ که هست این صدف دان گوامه دُر ✿ ز کشکول دریوزه تا جام زر ✿ ببردند ترکان در
یوزه گر ✿ خضر چلبی با متعلقان در قلعه اختیار الدین متحصن شدند لشکر قیامت اثر اوزبک بغارت محلات درآمدند
و باشاره مردمان بلوکات در خانه شهریان درآمده جهات ایشان را متصرف می شدند و از برای جهات مدفون مردم را شکنجه
کرده کمال ستم و تعدی می نمودند و ناله صغیر و کبیر از فلک مستدیر درگذشته زهره جبینان پرده عفت
بدست اوزبکان غول هیات گرفتار شدند و ساعتی از اوقات ایشان نمی آسودند عبید خان بعد از خرابی بصره بفغان
ناصحان قتش بی را با مردم شهر فرستاد که مردم را از تاراج اموال مسلمانان باز دارد و او در بلده درآمده جار رسانید که کسی
از پی تاراج و اخذ تاج خانه مردم نرود بنا بران شدت تسکین یافت و مردم بلوکات امیر حسن قاضی را گرفته در آتش خشم سوختند
و از غازیان و تیراندازان نیز هر کس را دیدند بقتل آورده متوجه فتح قلعه اختیار الدین گردیدند رسولان سخن دان
پیش خضر چلبی و لعت بیک فرستاده ایشان را از عقوبت ایمن گردانیده بپایان آورده رسولان از قبل خان سوگندان غلاظ
آوردند که چون اموال الصوفیان خلیفه را تسلیم نمایند هیچکس باموال و عیال ایشان تصرف و تعرض نرساند لاجرم متوطنان
قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و بعضی باضطرار از ضیق حصار بیرون آمدند در آن ساعت ... عبید خان
با جمعی اشرار خود را باهل حصار رسانیده دست باموال مردم قلعه دراز کرده همان ساعت عبید خان چون بلای ناگهان

بوی

بوی رسیده بزخم تیر یکی از مخصوصان او را براه عدم فرستاد خضر چلبی و لعت بیک با عیال و فرزندان بمعرض هلاکت
... سلطان حسین میرزا آمدند عبید خان خضر چلبی را با فرزندان بجانب بخارا فرستاد بعد از چندگاه خبر رسید
ایشان را بقتل رسانید هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال مردم غرض گوی در چهار سوی هرات
کشته می شدند و روستاییان بی دیانت و شهریان باخیانت بهر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد
در زمان قزلباش لعن اصحاب کرده بعضی دو گواه مجهول قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد و او را کشان کشان بچهارسو برده بقتل میرسانیدند
و از شومی آن قضیه سواج و امواج فتن بدرجه اعلی رسیده و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گشت وقایع متفرقه اندرین سال شاه دین پناه
در شهر تبریز قشلاق نمود متوفیات سلطان خلیل بن شیخ شاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن شیخ ابراهیم بن سلطان
محمد بن کیقباد در روز نهم جمادی الاولی سنه ۹۴۲ از دار فنا بدار بقا انتقال نمود و از وی طفلی ماند مدت سلطنت او دوازده سال
مملکت بلاد شیروان بعد از فوت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه که در حصر بن بود بر تخت نشست فوت صوفیان
خلیفه رومیلو اصلش از شهر سیواس است چند سال در خراسان حکومت کرد چهار هزار و هشتصد اوزبک را در جنگ بقتل آورده بود و در
روز دوشنبه و سه شنبه و جمعه از ایام هفته دوازده من حلوای قند و چهل من حلوای عسل و دویست کله قند و دوازده گوسفند
مع براق و ده هزار دینار نذر حضرت امام علیه السلام صرف میکرد درین سال چنانچه گذشت کشته گشت ذکر کشته شدن مظفر
سلطان گیلان حاکم رشت مظفر سلطان حاکم رشت در زمانی که جوه خواندگار به آذربایجان آمد بواسطه نفاق بنزد خواندگار
رفت بعد از مراجعت رومیان روانه گیلان گردید در غیبت او امیره حاتم که ملازم وی بود بر رشت مستولی شد و در مابین ایشان محاربه
در غایت صعوبت دست داد و امیره حاتم بر وی غالب آمده مظفر سلطان با الم فراوان بکشتی نشسته مدتی در روی دریا سیر
کردن میکرد آخر سفینه دولتش در حوالی بادکوبه در گرداب ادبار افتاد سلطان خلیل والی شیروان که در آن زمان بمطاوعت شاه دین پناه
سرافراز بود او را نزد خود برده در صدد رعایتش بود سلطان خلیل نیز در آن اوان وفات یافت و او بدست فرستادهای شاه
دین پناه گرفتار گشته او را بتبریز آوردند چون بحوالی شهر رسیدند شاه دین پناه حکم کرد که شهر را آیین بسته صناع و محترفه و اوساط
الناس بآیین مشغول شدند بازارها و قیصریها را بانواع زینت و اقمشه مذهب مزین گردانیدند و قوالان و مخنثان و مضحکان و مسخرها
باستقبال مشار الیه فرستادند و وی را خلعتهای حریر ملبس نموده بسخریت تمام بشهر در آوردند آخر او را در قفس آهنین کرده سوزانیدند
فوت امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی اصفهانی بمتانت رای و اصابت تدبیر از سایر وزرای عالیمقدار امتیاز تمام داشت درین سال
بعتب شاهی گرفتار گشت و سببش آن بود که بذروه عرض رسید که عیسی بیک پسر یاسلیق بیک با ذاده فسادی داشته او را بانواع صلات
و عطایا موعود ساخته بنابران نایره غضب شاهی مشتعل گشته بحکم آن حضرت در روزی که مظفر سلطان گیلانی را در قفس کرده آتش
در وی میزدند خواجه را نیز در دیگر قفس ... از حصیر آویخته با یکدیگر سوختند تاریخ فوت ایشان از عشق پسر یاسلیق فهم می شود قطعه
خواجه عنایت که میزد مدام ✿ لاف خردمندی و فکر دقیق ✿ بد عملی کرد و ز منصب فتاد ✿ گفتمش ای با غم و محنت رفیق ✿ از غم عشق
گو تاریخ چیست ✿ گفت ز عشق پسر یاسلیق ✿ مولانا اهلی شیرازی درین سال در شیراز فوت شد از منظومات اوست جواب قصیده
خواجه سلمان و دیوان غزلیات گفتار در وقایع سنه ثلث و اربعین و تسعمائه ✿ ✿ درین سال ایلچیان متواتر از جانب
خراسان می آمدند و عرض میکردند که عبید خان بدستور پیشین در میدان مخالفت جولان میکند بنابران حمیت پادشاهی و قوه
شاهی نایره غضب را استقلال داده فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که لشکرهای جهان در ظل رایت نصرت آیت بتوفیق سبحانی بجانب
خراسان روان شوند و در قلع و قمع جماعت ضلالت اوزبکیه و گروه بی شکوه بی دین سعی تمام نمایند و بجهد ما لاکلام بتعلیم
رسانیده آن بلاد را از وجود خبث ناپاک ایشان پاک گردانند مجاهدان دین و غازیان ظفر آیین کمر انقیاد بر میان جان بسته
از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن گویان متوجه شدند آن حضرت با لشکرهای بسیار که فهم و خیال از استیفاء اعداد آن عاجز

آید متوجه خراسان کردید امیر سلطان روملو و صدرالدین خان استاجلو و علی سلطان تاتی اوغلی برسم منقلای از پیش روان
شدند و غازی خان ذوالقدر از شیراز و شاه قلی سلطان افشار از کرمان و حسین خان سلطان روملو و بداق خان
قاجار و سرداران هر دیار باردوی همایون ملحق گشتند آنگاه شاه دین پناه بطرف قلعه طبس روان شدند زیرا
که بیرام میرزا در انجا بود سام میرزا از قلعه بیرون آمده سر خجالت از گریبان ندامت بر آورده بپای ایستاد امرا شفیع
مرحمت شاهی امیدوار کردانیده بدرگاه معلی آوردند شاه دین پناه بعضی از ملازمان او را بقتل آورده از سر گناه
وی در گذشت **ذکر آمدن شاه عالم‌پناه بهرات و فرار نمودن عبیدخان از آنجا چون عبیدخان** چهار ماه در
هرات توقف نمود عزیمت تسخیر مشهد مقدسه منوره رضویه نمود و حدود یشپی را که از عظمای امرای وی بود از
هرات گذاشته بجانب مقصد در جنبش آمد چون در ولایت باخرز رسید شنید که شاه دین پناه از مستقر خویش بیرون
آمده متوجه خراسانست و کسی از برای تحقیق این خبر باطراف فرستاد دران اثنا فرستادگان وی آمدند و ... گرفته
آوردند آن مکتوبی را که یکی از اعیان ولایت مشهد مقدس بیکی از دوستان خود که در هرات بود فرستاده مضمون آنکه که
در فلان روز حضرت شاه طهماسب بممالک خراسان آمدند و از بی قلع و قمع اوزبکان کوچ بر کوچ متوجه هرات است عبید
خان حامل این کتابت را بیکی از ملازمان سپرده در ساعت از ولایت باخرز کوچ کرده بهرات آمد و در انتظار خبر دیگر
که در شب سیزدهم شهر شعبان از ولایت مرو شاهجهان از نزد سونجک محمد سلطان کسی آمد و قزلباشی که قراولان در درگز
گرفته بودند آورده تفحص کرد که حضرت شاه بخراسان آمده درین زودی بهرات می آید عبید خان امرای اوزبکیه را جمع
کرده در تحمل آمد گفت انسب آنکه شما با سپاه خویش موافقت کرده توقف نمایم هنگام رسیدن لشکر قزلباش محاربه کنیم غالبا ما
این بار فایق می‌آییم زیرا که ایشان در قلب زمستان از مکان خود بیرون آمده اند و ... زحمت بسیار کشیده اند و
ایشان تلف شده و اکثر کمیت سپاه و یراق زیاده ایم امرای اوزبکیه معروض کردانیدند که **بیت** ندادیم ما طاقت جنگ شاه
بود فتح و نصرت هوا خواه شاه ** فلک یار و انجم هوادار اوست ** ز بیرق ... بازار اوست ** با او نیست ما را مجال ستیز
ندادیم چاره بغیر از گریز ** مزن با درفش از غضب مشت را ** مکن جا سبب ... انگشت را ** اولی آنکه از هرات کوچ کرده بجانب
رویم عبید خان این جواب را رد کرده در توقف سخن گفت امرای اوزبکیه گفتند که اگر درین کار با ما موافقت ... الامر گرفته
باسب بستر بجانب ماوراءالنهر میرویم عبید خان بنابران در هفدهم شعبان که آفتاب در برج دلو بود بر مرکب سوار شده ... از
هرات فرار کرده از نهر جیحون عبور نموده طرف بلخ ... بود متوجه بخارا گردید **بیت** انوار آفتاب چو سر بر زند ز کوه ** بیدل
شود گر چند بود رونق سها ** و بعد از فرار او شاه دین پناه در ساق سلطان نزول فرموده روز دیگر با عظمت و حشمتی که دیده کردون
بهیچ جهانگیری از ان هیات ندیده بود از راه خیابان بشهر در آمده بر سریر سلطنت خراسان تمکن گردید **نظم** بملک خراسان
بصد کر و فر ** چو آمد شهنشاه آیین ظفر ** خراسان زمین زیب و زیور گرفت ** تن ملک از و جان دیگر گرفت ** آفتاب مرحمت سایه
معدلت بر مفارق رعایا انداخت و مرحمان آن دیار که تشنگان بادیه محنت و گرما زدگان تموز زحمت و مشقت بودند از شربت عذب
او زلال سیراب گردیدند **گفتار در رفتن شاه عالم‌پناه بجانب قندهار و فرار نمودن خواجه کلان از آن دیار** چون فصل شتا باخر انجامید
سپاه سبزه در پیراهن بساط زمین را منقش گردانید **نظم** شکفتند گلها بفر و شکوه ** بر آلاله شد دامن دشت و کوه ** شقایق
چو لعل لبان می پرست ** بعشرت قدح های ... بدست ** پادشاه عالی تبار رجب ... قندهار از هرات حرکت آمده سلطان محمد میرزا
و محمد خان را در هرات گذاشت و در دهم ذی قعده سنه مذکور حضرت منصور بر سبیل ایلغار بطرف قندهار روان گردید چون کنار آب هیرمند
محل نزول پادشاه سعادتمند گردید امرا و لشکریان بعضی خود را با آب زده عبور نمودند فرمان همایون نافذ شد که امیر سلطان روملو با جنود
بسیار روانه قندهار گردید آن بلده را محافظت نماید بنابران امیر سلطان روملو روانه گشت چون خواجه کلان از توجه عساکر ظفرنشان

جو

خبر یافت بکوچ خواجه که از خویشان و معتمدان وی بود در قندهار گذاشته متوجه ولایت سند شد چون ماهچه طوق
زرنگار شهریار عالی تبار از افق دیار قندهار طالع گردید کچی و اعیان باستقبال شتافته منظور نظر خسرو فریدون فر
گردیدند و ایالت آن دیار را به بداق خان قاجار داده آنحضرت بهرات معاودت نمود چون پادشاه ربع مسکون از
یورش قندهار با غنایم بسیار بهرات آمد عبید خان و کسکن قرا حاکم بلخ بدرگاه آمده عنایت یافته بدیار خود معاودت
نمودند **وقایع متنوعه** هم درین سال دین محمد خان بن ... خان و برادرش علی سلطان که از اولاد چنگیز خان
بودند بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاه دین پناه آمدند و آنحضرت الکا نسا و ابیورد را با توابع
و لواحق باو عنایت کرده روانه آن دیار گردانید **رفتن بهرام میرزا بگیلان و شکست یافتن** درین سال قبل از رفتن شاه دین پناه بهرات
و خراسان بهرام میرزا را بحکومت آن دیار فرستادند و چون میرزا متوجه آن دیار گردید اکثر آن ولایت تحت تصرفش در آمد دران اثنا کیا ...
کیا طالقانی که نزد گیلانیان اعتبار تمام داشت جناب میرزائی ... گرفت و بواسطه گیلانیان با غازیان آغاز مخالفت
کردند بهرام میرزا مغلوب گشته بر سیلاق دریا دل آمد و بعد از چند روز بقزوین آمدند و راقم حروف حسن روملو که دران
اوان در قزوین بود و آن بلده بتیول جد او امیر سلطان مقرر بود باتفاق والد مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و مبلغی نقد و اسبان خوب و اقمشه مرغوب بطریق پیشکش گذرانیدند و اکابر و اشراف قزوین نثار
نیاز بعنوان پیشکش بنظر آوردند **هم** درین سال شاه دین پناه معزالدین محمد اصفهانی را از صدارت عزل کرده منصب او را بامیر اسدالله
مرعشی که از سادات شوشتر بود تفویض نمود و از اموری که دران اوان بوقوع انجامید قتل خواجه کلان بود که با جمعی از ایلچیان باستقبال
عبید خان رفته کورنش کرده بود و این بیت را او بر خود ساخته بود **بیت** اگر چون خار بر خاک ... کردم ** وگر چون گرد بر بادم
دهی ... کردم ** و الفاظ الحاد از نسبت بشاه دین پناه جاری کردانید منهیان دولتخواه و مخلصان بلا اشتباه واقعه معهود را معروض
داشتند بنابران حکم عالی بقتل وی صدور یافت فرمان برداران او را کشان کشان بچهار سوی هرات برده پوست کندند و پر کاه کردند و بر
چوب تعبیه کردند **هم** درین سال کارکیا سلطان حسین بن کارکیا خان احمد بن سلطان حسن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن ناصر
سید بن مهدی کیا بمرض طاعون علم عزیمت بعالم آخرت افراخت امیره عباس که صاحب اختیار بود ولد وی خان احمد را که دران اوان
یکساله بود بجای او حاکم کردانید **گفتار در وقایع سنه اربع واربعین وتسعمائه** چون مهمات مملکت خراسان بر وفق مرام بندگان
دولتخواه فیصل یافت شاه دین پناه عنان دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت و مستقر خلافت منعطف گردانید و طنطنه
مقدم همایون از ایوان کیوان گذرانید در اوایل جمادی الثانی در عین دولت و کامرانی در حوالی طهران نزول نمود در انجا حکم بگرفتن
امیر قوام الدین نوربخش صدور یافت تفصیل این اجمال آنکه شاه قوام الدین نوربخشی از نژاد درویشی که خلعت حیات جاودانی از
بر آمده و پای از حد خود بیرون نهاده طریق پادشاهان عالی تبار و خواقین ذوی الاقتدار سلوک می نمود شب و روز با سلاطین
و ... در گفتگو بود و بطریق اکاسره و قیاصره حجاب در ابواب بیوت خود نصب کرده ایشان هیچ فردی را از افراد انسانی ... اشتند
که بمجلس او در آید و از هر کس که اندک کاری که مرضی طبعش نبود سر زدی ... او فرستاده تنکش میساخت **بیت**
چو ... روزگار ** همه آن کند کش نیاید بکار ** در آن اوان که اردوی معلی در حوالی طهران زاده ولی عبدالعظیم علیه السلام
بود خدمتش بدرگاه عالم پناه آمده بجمیع امرا و سادات و موالی تقدیم نمود و اهل ری چون سالها ... ظلم او بودند ...
و کارد با استخوان رسیده بود از وی شکوه کردند بار او لجناب فضایل مآب قاضی محمد والقاضی شکرالله که از بزرگان زمان ...
و شیرین زبانی و کلامی متانت و متین بود بتکلم در آمده گفت ای شاه قوام الدین نوربخشی شما پادشاهید یا درویش وی جواب داد
که من درویشم و حضرت قاضی فرمودند که بسبب ساختن قلعه و جمع آوردن جبه و جوشن درویش شدی او سکوت اختیار نموده باز قاضی
گفت که شما ... اسراف نمودید که جهانیان عبیدخان اوزبک و قاسم جلاد را فراموش کردند و ... مقتولان که بر تیغ ظلم او

العظیم

شده بودند شمردن گرفت چون مولانا نا امیدی رسید منکوب شد شاه دین پناه فرمود که اگر شما را بی انفعال نمی آورد چه جای اینکه کس را متصرف
می شدید دران اثنا امیر فیض ... هرف اردوی همایون گفت تراچه حد آنکه بر پسر سید محمد کمونه تقدیم کنی شاه دین پناه فرمود
که راست میگوید برخیز که جای تو نیست بعد از گفت وگوی بسیار و مناظرهٔ بیشمار بر آنحضرت چون آفتاب روشن گشت که دعوی اسلاف
و سیادتش غیر واقع است بنابران حکم عالی بگرفتن او صادر یافت و چندی در زندان قاضی جهان وکیل محبوس بود بعد از آن بقلعه
الجق فرستادند و آنجا حسب هوای قزوین از غبار سم سمند پادشاه سعادتمند عبیر بیز گشت چندی در آنجا بکامرانی در نصف
شعبان خسرو عالمیان در تبریز نزول نمود **گفتار در فتح قلعه استا و گرفتار شدن خواجه کلان غازی** چون خواجه کلان ولد خواجه ملک
خانی یکی از قلاع ... که موسوم بود باستا متمکن و با ... ورود تعرض میکرد حکم عالی صادر شد که غازی خان ذوالقدر و شاه علی
سلطان افشار و علی سلطان تاتی اوغلی با لشکر جرار بتسخیر آن روند بنابر فرمان غازیان عظام بطرف قلعه روان شدند چون بحوالی
حصار مضرب خیام جنود کواکب احتشام گردید غازیان با اسباب قلعه گیری شروع نمودند و آن حصاری بود سر بفلک الافلاک کشیده
و چشم روزگار مثلش ندیده کنگرهٔ بروجش از نظارهٔ بسیط زمین از سپهر برین سر بر آورده و جدار استوارش با سد سکندر دعوی
همسری کرده **بیت** بسد سکندر درش توامان * ببرج فلک باره‌اش هم عنان * ز بالاش سنگی گر افتد بزیر * عجب گر رسد
تا قیامت بزیر * حمل کرده بر خاکریزش طواف * چو سیمرغ در دامن کوه قاف * سپاه ظفر یار نصرت شعار * نشستند در دامن
آن حصار * مدت سه ماه از صباح تا رواح شرار آتش پیکار می افروخت و شعلهٔ تفنگ جان شان خرمن حیات دلاوران میسوخت
بیت ز برق تفنگ شد دران دشت کین * پر از رعد و برق آسمان و زمین * دران اوان یکی از معتمدان خواجه کلان از روی رنجیدگی از
قلعه فرار نموده نزد امرا و بعرض ایشان رسانید که این قلعه را راهیست و ممکن نیست که از آنجا بقلعه توان رفت و باین راه غیر من و خواجه
کلان و احدی دیگر از معتمدان کسی آگاهی ندارد صلاح آنست که امشب بر قلعه جنگ انداخته قلعه داران را بجنگ مشغول سازید و فوجی را
همراه من کنید تا فتح قلعه نمایم امرا اهل بیات را با جمعی غازیان همراه آن شخص گردانیدند و باقی لشکر جنگ انداختند و غازیان بی باک
و گروه روان چالاک بی باکانه ناگاه خود را بقلعه انداختند و صورت کشیدند چون مردمان حصار از آن غافل که اصلا در خیال ایشان نمیگذشت
آگاه شدند سراسیمه گشته از بیم جان دست بشستند و خواجه کلان دو سر کس از غازیان بقتل آورده آخر جنود ظفر شعار آن مغلوب
نابکار را دست بسته بپایین آوردند و ولد زنانش را براه عدم فرستادند و خواجه کلان را روانهٔ تبریز گردانیدند چون بنظر شاه دین پناه رسید
فرمود که او را از منارهٔ نصریه از خصیه‌اش آویختند تا بمشقت تمام بمرد **ذکر قلندری که در شیروانات دعوی سلطنت کرد**
و آخر بقتل رسید درین سال قلندری در شیروان دعوی نمود که من سلطان محمد ولد شیخ شاهم و لشکر بسیار بهم رسانید و بر سالیان
مستولی گردید و از آنجا بشماخی آمد چون شاه رخ قوت مقاومت نداشت فرار کرده بقلعه بیغرد رفت قلندر بر شماخی مستولی
شد بعد از چند روز بجهتی رایت مراجعت برافراخت چون شاه رخ در قلعه بیغرد شنید که قلندر با اکثر لشکر از آن عقبش
روان شد در حوالی سالیان تلاقی فریقین دست داد بعد از ستیز و آویز قلندر شکست خورده بدر رفت شاه رخ از عقب فرستاده
او را بتعجیل آورده بادار ... آن سرخیل اهل نفاق را براه عدم فرستاد **وقایع سنه عشر و فوت مولانا رکن الدین**
مولانا رکن الدین مسعود کازرونی اعلم علمای دهر و افضل فضلا و اطبای عصر بود و گاهی حدانا الله امراض خلاف قاعدهٔ حکما و قول
اطبا عمل می نمود و تصرفاتش موافق می افتاد بنوبت در امور ملکی دخل میکرد درین سال حضرت صدارت پناه امیر معز الدین محمد
اصفهانی اراده در خاطر گذرانید که حصول آن موقوف بعرض اشرف اعلی بود حکیم آنرا در خفیه بسامع عز و جلال رسانید بنا
بران آیینهٔ خاطر همایون تار آن ... و قایع برگشت و حکیم را احراق نمود و امیر معز الدین محمد را از صدارت عزل فرمود **ذکر**
آمدن کامران میرزا بقندهار و مصالحه نمودن با بوداق خان قاجار درین سال کامران میرزا با لشکر بسیار از بلاد هند
بحوالی قندهار آمد و قراجه بیک را استقبالی گردانید بوداق خان قاجار شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی را که حد الوکالا

ملازم

ملازم او بود با جمعی از غازیان میدان دلاوری باستقبال ارسال نمود شاه ویردی بیک با مردم الکای در حوالی شهر
بمیرزا کامران رسید بعد از ستیز و آویز بسیار گرفتار گردید لاجرم بوداق خان طالب صلح و صفا گشته بعد از عهد و پیمان
قندهار را بمیرزا کامران سپرده متوجه درگاه عالم پناه گردید و میرزا کامران نیز شاه ویردی بیک را رعایت تمام کرده رخصت
داد **ذکر گرفتار شدن محمد صالح بتکچی بدست امرای شاه عالم پناه** درین سال محمد صالح ولد خواجه مظفر
بتکچی سر از ربقهٔ طاعت و روی از قبلهٔ متابعت بر تافته جماعتی از سیاه پوشان استراباد را بجمع ساخته بعضی از قصبات
ولایت استراباد را متصرف نموده قاصدان با تحف فراوان بخوارزم نزد عمر غازی سلطان فرستاده مدد طلبید و خود را در سلک
هواخواهان وی منتظم گردانید والی خوارزم را حکومت استراباد موافق افتاده از احشام و صحرانشینان سپاه فراوان فراهم آورده متوجه
استراباد گردید محمد صالح با سیاه پوشان از جنگل خزیان بیرون آمده بعمر غازی سلطان پیوست خوارزمیان شرایط اعزاز و احترام او باقصی
الغایت بتقدیم رسانیدند چون والی ولایت استراباد صدر الدین خان استاجلو از اتفاق آن دو سردار آگاهی یافت با مردمان شورت نمود
تمامی آنجماعت متفق اللفظ معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت و سپاه ما در نهایت قلت مناسب چنان می نماید که مملکت استراباد را
گذاشته متوجه بسطام گردیم و شاه دین پناه را آگاه گردانیم صدر الدین خان باستصواب ملازمان روانهٔ بسطام گردید محمد صالح بدولت
استراباد خرامیده بر مسند حکومت متمکن گشت و تبرکات لایق و تحفهای موافق بعمر غازی سلطان و سایر اوزبکان داد و عمر غازی سلطان
حکومت استراباد را بوی گذاشته روانهٔ خوارزم گردید بعد از رفتن اوزبکان سودای سروری بدماغ او استیلا یافته گردن سرکشی بشراب غرور
پر گشته کلاه از سر ... شرعی برگرفت و سر بی مغز او که از خرد بویی بهره نداشت بتاج رعنایی بیاراست و چشم دل او که از نور بصیرت بی
نصیب بود بسرمهٔ شوخ چشمی جلا داد از سرخفتگان بساط عیش و بسوط ارتعاشات استماع افتاد که دران اوان که آن جاهل نادان بلاد ربع مسکون را
بمحرمان عال الاندیش و نزدیکان خویش قسمت می نمود و لاهیجان که برکی الان بلهجان نامزد میکرد آن بی عقل دریا برا بنجام کرده زبان بدعایش می
گشاد مشهور است که در میان ملازمان وی بجهت قسمت ربع مسکون جنگ عظیمی بوقوع انجامید و چون صدر الدین خان استراباد بدار رفته خبر آن
واقعه را بدرگاه شاه دین پناه فرستاد آنحضرت امر کرد که امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان استاجلو و حسین جان سلطان روملو و حسن بیک
شاملو بر سر وی بروند امرا روانه شدند قبل از رسیدن ایشان صدر الدین خان جوشن توکل پوشیده با فوجی از بهادران کار دیده گرم و سرد تفنگ
چشیده از بسطام بطرف استراباد ایلغار نموده در ماه مبارک رمضان بغایت بزمان بحوالی آن ولایت رسیده فوجی از شجاعان استقلالی گردانید که نفس
خود برهت تمام از عقب ایشان روان شد در آنزمان محمد صالح با مردمان ناصالح بنای نوش اشتغال می نمود که ناگاه صدای نقاره و صوت
بگوش او رسید و آن نابکار سراسیمه وار راه فرار پیش گرفته متوجه جنگل شد شاه ویردی بیک کنکرلو که از ملازمان خان بود وی را بعجله آورده بخدمت
رسانید صدر الدین خان در مقام خود آرام گرفت از ثقات استماع افتاد که موریتی که در ایام یکی از قضاة بلدهٔ هرات بود از شهر خود جلا افتاده
با اولاد خود چند گاه در آن ولایت بسر می برد و در روزی که اولاد وی وفات یافت وی به سبب فوت مادر سیاه پوشیده و بعضی از زنان نزد
وی جمع آمده بودند و گریه و زاری میکردند فرمود که دست آن ماتم زده را گرفته از آن مجمع پر فزع بیرون آوردند و بجانب ... با وی مشغول کرد
اما با وجود این قبایح بذل تمام داشت و علما و شعرا را رعایت تمام می نمود و مولانا امیری در استراباد در تهنیت این قصیده را در مدح گفته بود
نظم ای که رای تو ز صفا آینهٔ غیب نماست * هست پیش تو عیان آنچه نهان در دلهاست * خسرو کشور اقبال محمد صالح * آنکه سرتا قدم
آراسته از لطف خداست * در مقامی که گذر کرد نسیم غضبش * کوه صد پاره سراسیمه تر از باد صباست * بجایزه و صلهٔ این قصیده هفت خروار
ابریشم با هفتاد ... بوی داد چون صدر الدین خان آن سرخیل اهل خذلان را مقید کرده بدرگاه شاه دین پناه فرستاد چون بتبریز رسید غازیان
بتوهم آنکه الفاظ ... بر زبان وی جاری گشته بود در روزی بر زبان آن مدبر مرده قوت تکلم را از وی سلب کردند و بنظر سیاست نواب شاهی رسید
پادشاه ظفر ورود آن مرد و در ... فرمود که در خمی کرده بر بالای مناره برده بیندازند فرمان برداران امتثال حکم کرده در حال آن بد فعال بعالم دیگر انتقال نمود
گفتار در وقایع سنه خمس و اربعین و تسعمائه و لشکر فرستادن شاه به شیروان و گرفتاری شاه رخ پادشاه درین سال خبر بشاه دین پناه رسید

کما عیان شیروان از بی ضبطی میرزا شاه رخ بن سلطان فرخ ملول و متنفر بودند امرای استصواب وی پرده ناموس میدریدند
و سپاه بی روش هر چه میخواستند میبردند رسوم شرعیه در آن دیار مهمل و بقاع خیر بی رونق و معطل مینشست بواسطهٔ احوال و افعال
ایشان نظام کارها گسسته شده و مصالح خلایق باختلال انجامیده قوانین جمعیت و رفاهیت از سمت استقامت و نهج صواب منحرف گشته هر کس
بقوت بازوی خویش مغرور گشته بر زیردستان تطاول ستم و الم میرسانید نظم بساختند اهالی بی تعلیم ٭ که بود هش عصا و ستون شکاه ٭ که از اوج چرخ
بیک دست برد ٭ نکند کنار بجنا الرعد ٭ چو اوفتاد در بحر افتاد سقف ٭ چو ابر الکشته ستون نهاد و بنا ٭ اما ان چو قندیل آویخته ٭ چو
سجاده افکنده محراب ها ٭ درخت هنر همچو شاخ گوزن ٭ نو ویرانه بی برک نشو و نما ٭ کو امایر را کار دل اختلاط ٭ فرو مایه را پای در ارتفاع ٭
بنابران نهایت علی یا بلده سلطان الحاج غازی و سلطان سلطانا استاجلو و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و قرا
ولجه بیکلو و معصوم بیک طالع و سپاه قراباغ دمغان و بیست هزار جوده ضبط نشان بموافقت قورچی باشی یاجا که در آن اولا از شیروان آمده بود و بس
مداخل و مخارج آن ولایت وقوف تمام داشت متوجه تسخیر شیروان شوند امرا بموجب فرموده روی براه آوردند و کنیجها جمع کرده از آب کر عبور نمودند
بیت سراهل شیروان تهی شد ز خواب ٭ که بگذشت دریای آتش ز آب ٭ چون ظاهر قلعهٔ سخلب که در حوالی کلاری کلن واقع است محل نزول
سپاه بحر جوش و عسکر دریا خروش گردید مرجان قلعهٔ آغاز مخالفت نمودند لشکریان بیک حمله آن قلعه را لگد کوب ساختند و متوطنان آن حصار را
اسیر کرده خانمان ایشان را بجاروب نهب و تاراج رفتند و فوجی را از این قلعه بقلعه فرستادند و غازیان حصار را مسخر کردند و سیصد کس را که در آن
دران بودند بکرفتند و تحامی را آوردند الکا و امرای عالیجاه کمند همت بر فتح قلعهٔ گلستان که بحکم ترین قلاع شیروان بوده انداختند حاکم آنجا
نعمت‌الله بیک در قلعه متحصن گشت امرای شاهید در ظاهر قلعهٔ گلستان بر خیمه و خرگاه را بلند ساختند و بتوپ تکاه تمکین و ضرب بندوق
و بالای حصار گذاشته روی بقلعه بیقر و آوردند شاه رخ میرزا چون از توجه غازیان آگاه شد حسین بیک کاکه و کیلش بود با لشکر جلادت
انتساب بمدد نعاد فرستاده آن دو گروه در میان دره بیقر با هم رسیدند نظم رسیدند بر بالا یان فوج فوج ٭ ز دار کوه پوشان همه
دشت موج ٭ بغرید شکوهی رسید آن گروه ٭ که از هم فرو ریختی این کوه ٭ دست با نو کشتن تیر و از آن شمشیر بردند و آسیای محاربه را بدوران
آورده جویهای خون از حدان دره روان کردند حسین بیک آثار عجز و انکسار در ناصیهٔ حوزهٔ خویش مشاهده نموده سلوک طریق گریز اختیار کرده بقلعه
رفت و آن حصار در غایت رفعت و استحکام بود از حصار سپهر فیروزه فام محروس از نوایب ایام خندق عمیقش چون سیل امل
در غایت وسعت عالیه بر بلندیش مثال همت خردمندان در کمال رفعت نظم برو جش بد خواهی زبان کرده باز ٭ سخن کرده با کنگرهٔ ش
ساز ٭ بنایش بر و صلوت کردان سپهر ٭ در دو روزن زدیوار او ماه و مهر ٭ رواق فلک طاق در طارم اش ٭ بعرش برین رفته آوازه اش ٭ زبالای
سنگی که افتاده سخت ٭ در آسمان کشیدن زانجمت ٭ و دست تسلط ابحیره زعیت محیط حصار باب بر ان قلعه و دیوار استیلا بنوده هرکس
منع رایت فتح نمودید در حصر و چار دیوار در ربا پا نموده جنود قزلباش بر قلعهٔ کرجی که پهلوی بیقر واقع شده بود استیلا یافتند
شیروانیان از حصول حلاوران بستن دروازه را فراموش کرده بودند غازیان اینمعنی را یافته خواستند که بدرون قلعه درآیند بدر خان
استاجلو مانع آمده گفت که اگر جنود قزلباش بقلعه در آیند اموال ایشان را غارت خواهند کرد شیروانیان فرصت یافته و غنیمت شمرده
دروازه را بستند و دو تمام مدافعه و مقاتله ثبات قدم ورزیدند بنابران لشکر قزلباش اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفتند و منجنیق
انداختند و از درون و بیرون تیر و تفنگ مانند قطرات امطار و اوعیه مردم بر هر کس کار بط عطا کردید و در آن ایام شاه رخ
شقاوت فرجام بالحیل ز جاهل بن نکبت بجلم دست زنجان شسته فاوی و را میکو شیدند و از جام حسام جرعه مرگ می‌نوشید تا مدت
تیامن قریب چهار ماه میان امرای عالیجاه و آن طایفه گمراه نایره جنگ و حرب در اشتعال بود روز بروز نعلبند امرا جماعت از دیلمی
بتعدی و منازعت جلالت و تمرد و عصیان پیشتر مشاهده می‌شد آخر الامر لشکر ظفر قرین بروج آن حصن حصین را بضرب توپ و تفنگ منهدم
آوردند بیت ز بس سنگ ریزهٔ ان کاروان ٭ جو لانه ستارهٔ جهادیه حصار ٭ در آن اثنا دده شیخ محمد خان لشکر کوهستان فراهم
آورده با مداد شاه رخ بحوالی قلعه آمد تا بعسکر امرا شبیخون آورد جماعتی از حریم عیالی اردو آمده نقاره نواخت و صور انداخت و محمد بیک

شیر بخت او غلی طالش و بعضی از قورچیان بدفع آن گمراهان روان گردیدند و ایشان را مغلوب ساخته آکش مردم او را
از جام حیات عریان ساختند چون شیروانیان از امداد درویش محمد خان مأیوس شدند زبان بمتعرض این معنی گشادند
که شاه دین پناه بنفس خویش بدینجا آید قلعه را تسلیم میکنیم امرا این سخن بپادشاه شیروان عرض داشت کرده بپای سریر اعلی فرستادند قاصد در
باردوی پادشاه سعادت مند رسید آنچه شیروانیان گفته بودند معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عازم شیروان گشت و در حوالی
قلعه نزول نموده تمامی دره قلعه بیقر را از خیام و اعلام و طویله و سپاه و بارگاه مالامال شد بیت ز بس کثرت خلق و جوش سپاه ٭ سراپرده و
خیمه و بارگاه ٭ چنان گشته کوی ز نزدیک و دور ٭ که ره بسته شد بر صبا و طیور ٭ شیروانیان را معلوم شد که شاه دین پناه بنفس نفیس
خود بظاهر قلعه رسیده است و تحقق که ان حضرت دانی شناخت بر سم رسالت رسال نمودند تا خبر تحقیق بیاورد و آن شخص ببارگاه عرش اشتباه
در آمده بی واسطه سخن گفت و حال محصوران شیروان را بعرض رسانید و نوازش یافته باز گردید و آنچه دیده و شنیده بود با ایشان در میان نهاد
روز دیگر شاه رخ و حسین بیک و محمد بیک و اشراف و اعیان حصار با تحف و تبرکات بپای بارگاه آسمان مقدار آمدند و اظهار بندگی و سر افکندگی
نمودند بیت با امید لطف شه کامکار ٭ از آن خواره امد برون از حصار ٭ در آمد بدان بارگاه بزرگ ٭ تواضع کنان تا جلال سترک ٭
شده سکه اش عیب بر روی زر ٭ چو حرف غلط در خط معتبر ٭ شده پادشاهیش بی اعتبار ٭ بدان سان که امثال خوبان بیار ٭ مقالید خزاین
و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و شاهرخ و حسین بیک و محمد مقید گشته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ
یافت که آن قلعه را با زمین هموار سازند غازیان آن قلعه را خراب کردند بیت حصارش فتاده زپا سر بسر ٭ چو بیخ فلک گشته زیر و زبر ٭
رسیده ز دور سپهرش گزند ٭ بنایش شده پست و خندق بلند ٭ نگون کنگرش از بنا هی همه ٭ شده از پشت ماهی همه ٭ و در روز
جمعه سیم جمادی الاول نعمت‌الله بیک کوتوال قلعه گلستان بپای بوس آمده قلعه را تسلیم نمود و در هجدهم جمادی الاول حسین بیک از شاکی
شیروان بقتل آمد و شاه رخ را نزد نواب بهرام میرزا مقید ساختند بر تبریز بردند چون مملکت شیروان بعنایت یزدان مسخر شد منشیان بلاغت
شعار صورت نظام امور را که در آن اوان از غیب و عالم بظهور آمده بود بنوک خامه گوهر بار بر صحایف اوراق نوشتند و بولایت دیار
و عراق و فارس و کرمان و خراسان و خوزستان و سواحل دریای عمان فرستادند چون شاه دین پناه بآب تیغ غبار عصیان جنود شیروانرا
فرو نشانید و شرار طغیان ایشان را بزلال شمشیر آبدار ناچیز گردانید هر جا که سرکشی بود منعدم شد بیت بهر جا غباری که دیدار سپهر ٭
نشانیدش از آب شمشیر تیز ٭ زباران پیکان جوشان گذر ٭ غمانده از غبار مخالف اثر ٭ و حکومت آن دیار را با لماس میرزا عنایت فرموده آن
فتح و نصرت متوجه مستقر سریر سلطنت گشت چون غبار موکب ربع مسکون سر مه دیده اسدا اهالی تبریز گردید و آن دیار فر نزول آن حضرت غیرت
افزای باغ ارم و روضهٔ جنان گشت و یکی از شعرا قصیده که از هر مصرعش تاریخ فتح شیروان بیرون می آید گفته و این بیت از ابیات بیت
باچنین عسکر و این جمع کجا روی نهد ٭ که تر اقبال کند جانب او استقبال کشته شدن قضا بابی که در بلاد خوارزم واقع شده و فرار بردن عبید خان
اوزبک با امرای عبید خان در بن سال سلاطین خوارزم سلطان بن عرب شاهی را بقتل آوردند و سواد هرج و مرج در آن دیار پدید آمد و در هر سری
هوای سلطنت پیدا شده و در گوشه بی توشه دست از آستین ظلم بدر آوردند هر گدایی پادشاهی و هر اسیری امیری و هر کنیزی وزیری و حبشی
ترکی گشت بیت بدان سر بر آورده از گوشها ٭ کشیده سر از تخم بیخوشها ٭ فرو مایه دونان هندو نژاد ٭ زده تکیه بر جای سام و قباد
پذیرفته جیش کیانی خلل ٭ نگین سلیمان در انگشت شل ٭ انواع خرابی باحوال رعایا راه یافت فرزندان صوفیان خان یوسف سلطان
و علی سلطان دانش سلطان و پهلوان قلی سلطان و اقش سلطان بر بلاد خوارزم مستولی شدند عمر غازی که خواهر زاده براق خان
بود فرار کرده بر ماشکن رفت و از براق خان استمداد نمود براق خان باتفاق عبید خان با لشکر ماوراء النهر روی بقهر خوارزم آوردند
خوف بنیان بر ضمیر یوسف سلطان مستولی رسید برادران وی با سپاه گران باو پیوستند باتفاق و ولیم ارکچ کردیدند در کنار آب وی
امرای عبید خان و براق خان با ایشان دوچار گردیدند ما بین ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد امرای ماوراء النهر فرار نمودند
و از این جلادت هر چند پای مخالفان از جای رفت اما از ترتیب اسباب جنگ باز نه ایستادند عبید خان و دولت خوارزم ملک

سلطان را در ارکنج گذاشته باتفاق براق خان و عبد اللطیف سلطان روان ماوراء النهر گردیدند مقارن این حال دین محمد و اولش خان
که دشمن و باور دار و قبل شاه دین پناه حاکم بودند بمدد یوسف سلطان آمده اوزبکان را تاراج پوشانده آواره انداخته که لشکر قزلباش
رسید باتفاق ایشان شهر را در میان گرفتند و عبد العزیز سلطان را در ارکنج گذاشته باعلام این حکایت قاصدی پیش عبید خان
فرستاده مدد طلبید عبید الله خان بر عبور نموده سلاطین خوارزم از بالای ارکنج برخاستند و متفرق گردیدند عبید خان بشهر وزیر
آمده برادر اغاسولی شده حکومت آن بلد را بیکی از امرای خود رجوع نموده بطرف بخارا رفت چون بهزار اسب رسید شنید که دین محمد سلطان
قصر جنوق را تاخته و لوای مخالفت افراخته نایره غضبش زبانه زده درویش بی را با اکثر لشکر و گروه نای بطرف خنوق دوانید که دوانزکو جانید
دین محمد سلطان باتفاق مردم یقه ترکمان اوغلانی بجانب مخالفان در حرکت آمده در چهار فرسخی هزار اسب که چون کندت سوار بود
نهری در میان بود که تقاریب فریقین تلاقی اجلسید یوسف سلطان که منقلای سپاه دین محمد بود بقراجه بهادر که بجنبر ازین جنگ بود حمله
کرده وی را با جمع کثیر دستگیر گردانید و فوجی بتعاقب نموده بپایان نهر و اثر کرد که امرای عبید خان سر پل گرفته تیر باران کردند و گروه‌ نای
نواختند و هر تیر که در جعبه امکان داشتند انداختند بیت زهر دو طرف شبه تیر شد ٭ در و دشت پر صید و نخجیر شد ٭ ندیدی
ز رفتار تیر از کمان ٭ فرشته زمین آدمی آسمان ٭ ز صندوق شیشه دران ترکتاز ٭ کمان دار کردید حسد و قرسان ٭ هر این قیاس بیقر
ترکمان سوی کشتر علم دین محمد را بر داشته فرار نمودند آتش سلطان جلو انداخته ایشان را بضرب شمشیر باز گردانید مقارن این حال
یوسف سلطان که از یکی کرخیتکان دو قر بود بجنگ رسید یکبار بجانب امرای عبید خان اسب انداختند و آفتاب اقبال مخالفان بغروب زوال
رسید و روی ادبار بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبید خان لطیف بی و تیغ تغلق و تاجی بهادر تواجی باشی و قراجه بهادر وکیل
و حافظ قنغرات دستگیر شدند چون درویش بی وکیل و کپک سلطان بلد رفتند و عبید خان در هزار اسب این خبر شنیدند بی توقف سوار
شد و بطرف بخارا گریخت چون فتح چنین بدولت پادشاه ظفر قرین دین محمد را میسر گشت و این خبر را بشاه فرستاده قاصد در تبریز بدرگاه
شاه عالم پناه آمد و شرح واقعه را بیان نمود آنحضرت زیاده از حد مسرور گردید و از جهت دین محمد خلعتهای فاخره و الانسلحه و یراق
سیصد تومان تبریزی که هر سال از تبریز وا بکرد لطف نمود گفتار در وقایع سنه ست و اربعین و تسعمائه و فرستادن شاه دین پناه شاه
قلی خلیفه مهردار را با فوجی از غازیان بجز ابجانب اشاره چون بکرر آثار عقوق امیر قباد حاکم استراد بظهور رسیده بود شاه دین پناه
شاه قلی خلیفه مهردار را با جمعی از غازیان جرار و ولز آنجا را کرد انید امیر قباد چون از آمدن ایشان اطلاع یافت متعلقان خود را در جنگل
متفرق ساخت بعد از شاه قلی خلیفه سلیمان بیک توبچی باشی باتفاق بیرون متولیا ردیبل و بعضی از بلازمان امراد راجوان نزول نمودند و دین
اثنا امیر قباد با سوار و پیاده بیان بهمه دیو سار پیدم مقابله و مقاتله پیش آمده آغاز جنگ نمود غازیان بیک حمله ایشان را مغلوب گردانید
در آن روز سلیمان بیک توبچی باشی جنگی کرد که روح رستم و اسفندیار برو آفرین خواندند امیر قباد هزیمت را غنیمت شمرده خود را بجنگل انداخت
غازیان ایشان را تعاقب کرده هفتصد نفر از آن گروه بد اختر را بقتل آورده چند سر های ایشان را از بدن جدا کرده روانه درگاه همایون گردانید و ملک
آن دیار بفرمان شاه دین پناه بر بایندر خان قرار گرفت اند فرستادن شاه دین پناه بهرام میرزا را بتاخت کردستان در این سال بهرام میرزا
و کوکجه سلطان قاجار بتاخت ولایت کردستان رفتند حکم آنجا پر سلطان ملوج فرار نمود غازیان ولایت او را تاختند و اموال بسیار که در قبر بحا
بدین عهاووت نمودند در آن ایلغار از بعضی رهمان اندک سستی واقع شده بود ایشان را برخر ها نشانده برای عبرت در بازار ها گردانیدند
وقایع تنهه در این سال مهدیقلی سلطان افشار که حاکم شوشتر بود دیو غرورش از راه برده و داعیه سرکشی و گردنکشی کرده قلعه شوشتر را
مضبوط ساخت و دست تطاول بتعذیب خادم و تخریب بلاد دراز کرده حیدر قلی سلطان افشار بدفع او مأمور گردید آن بلد را محصور ساخته
بود بعد از چند روز سوی لشکر بر احدی مهدیقلی سلطان نجی را در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذی الحجه سنه ۹۴۲ کشته سرش را روانه درگاه
شاه گردانید در این سال طاعون در تبریز واقع شد و شاه از تبریز بقم رفت بعد از تسکین بار دیگر بتبریز نمود فوت شدن عبید خان اوزبک
عبید خان بن محمود سلطان بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن ایلبق اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تقتا

بن ابلغان بن شایبان بن جوجی بن چنگیز خان عبید خان پادشاهی بود بتخرج مشهور بعلم علم حسن و تقوا و تطلب موصوف از علوم
با خبر و در شعر و درویشی بدین شیبک خان حاکم بخارا بود اکثر فرزندان سلطان حسین میرزا را او کشت و آن خاندان را بر انداخت
در این سال بار دیگر خراسان و تاراج اموال مسلمانان در دلش بود که جبار شدید الانتقام و غافیت بخش خواص و عوام مرض مهلک
بر مزاج وی مستولی گردانید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد دست تصرف و الم روح از شهرستان بدن وی کوتاه گردید و تخته تشنز از پی
تعیین رحلت کرده در زمین بین منزل گزید فضای بلاد خراسان که بنا بر سموم هجوم او از گیاه و نباه عاری بود از فیض سحاب این غایت
سمت خضرت و نظارت یافت فارس میدان اضرابکه در اقطار سمند شقت بجولان در آورد و عنان توجه بسوی دیار عدم تافت
عبید خان هشت جنگ کرده بود جنگ اول با کپک میرزا و لال سلطان غریب میرزا در مشهد مقدسه منوره منورکه مطهره دوم با ابن
حسین میرزا در حوالی سبزوار سیم با بابر پادشاه در حوالی بخارا چهارم با امیر نجم و بابر پادشاه در غجدوان پنجم با ایجی سلطان و دی
سلطان در بسطام ششم با حضرت شاه دین پناه در جام هفتم با صوفیان خلیفه روملو در عبد الآباد هشتم با بوریغرا از جنگ جام
شکست نخورده بود بعد از وقوع فوت آن سید دولت خارجی امرای او عبد العزیز سلطان ولد او را بر تخت نشاندند و عبد الکریم
فرزند دیگرش تابع گردید ایام عمرش پنجاه و سه سال و مدت سلطنتش بیست سال بود مسکنش بخارا و شهر کش آنکه در جمیع
ماوراء النهر خطبه و سکه بنام شاه او بود بعد از فوت او سکه بنام عبد اللطیف خان بن کوچم خان زدند فوت شاه فرخ بن
سلطان فرخ بن شیخ شاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد از نسل نوشیروان عادل در این
سال بحکم شاه بقتل آمد بواسطه مرتبا و دولت سلاطین شیروان منقرض شد هم در این سال امیر سلطان روملو که والی قزوین بود
ساوجبلاغ در تبریز وفات کرد راقم این حروف ذره بیمقدار که بنیره اوست بخشتقوریجی کویی گرفتار رست و قشون او را امیر سلطان
خلیفه که در بلاغت از اوران خود مستثنی بود عنایت نمود مولانا رکن الدین مسعود کاشی مولود وی شیراز است اما بواسطه
کثرت توطن کاشان بکاشی شهرت یافته و وی از شاگردان معتبر مولانا صدر الدین علی طبیب است فی الواقع در مهارت طب جالینوس
بلکه از کثرت تجربه بمنزله حضرت بطلیموس بود در آخر عمر طبیب شاه دین پناه شد و در این سال از عالم رفت گفتار در وقایع
سنه سبع و اربعین و تسعمائه در این سال شاه دین پناه در بیلاق سرلق فرمودند که الامیران تمام غازیان تکلو با پنج هزار سوار
از خواندگار روگردان شده بیان سر بر سلطنت مصیر رسید و الکاء سالیان و محمود آباد را از اعمال شیروان بتیول او مقرر
گردید در آن اثنا بمسامع عالی رسید که حاجی شیخ کرد با جمعی کثیر از تمام حق قطاع الطریقی چند بهم رسانیده داعیه سرکشی
دارد عبد الله خان استاجلو و شاه قلی خلیفه مهردار ذو القدر و غازی خان تکلو و قراولان عرب کیلو را بدفع آن بد اختر مامور
فرمودند و بدان صوب توجه نمودند حاجی شیخ از خوف عساکر نصرت آثار در راههای سنگ و کمر قدم علم مخالفت افراخت و جنود ظفر
شعار چون رفتر کوشهای بهادر در انر نمودند بیت ز هر سو شتابان چو باد سموم ٭ بیکبار کردند کردان هجوم ٭ چو غرنده
شیران در آن عرصه گاه ٭ رساندند خود را بقلب سپاه ٭ هوا تیره گون شد ز گرد سپاه ٭ جهان تیره بر چشم خورشید و ماه ٭
در اثنای دار و گیر از شست تقدیر تیری بر محمود چیلک خستلو رسید که ان حیاتش را ره بقا بگسیخت کردان که بر منظر چند بیمه ابضرب
انجنود ظفر اثر بقتل آوردند غازیان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده باردو آمدند ذکر لشکر کشیدن شاه دین پناه بار اول بجانب
کرجستان بی ایمان و قلع و قمع آن بی دینان در این سال شاه دین پناه از برای نصرت اسلام و تقویت دین حضرت رسول علیه السلام بقصد
قلع و قمع گرجیان بی ایمان شکار کنان روان بر کشاطان امرا و ارکان دولت و سرداران مملکت با سپاهیان هر دیار باردوی نصرت
شعار ملحق شدند بعد از آن خسرو کامران با بعضی بهادران بجانب گرجستان ایلغار نمود بی دماغ زمان از غلبکی هوا بهم بر آمد بیت
بیت شبی چون شبه روی شسته بقیر ٭ ز خورشید پیدا نه کیوان نه تیر ٭ لشکر اسلام بشهر تفلیس که مقام ابلیس بود در خشنده
بیت غنیمت بر آن قیامت شکوه ٭ شکنداز پی تاختن هم گروه ٭ قراول سواران کوچی سپاه ٭ که بودند اگر نصرها یراه ٭ همه سر نهاده

علم

بخواب سحر کذشتند بیکر این بخبر دم صبح رایت برافراختند بدان رهروان هایجبر تاختند دلیران کرجی بخواب فراغ که باد حرکت
چشم و چراغ یکی در شکسته برون برد اسیر یکی برد سوی ره سر برهنه شبان آبکشته بیرون ره طوفان بلا بالا کرفت و آتش نهب
و تاراج در شهر زدند و اطفال و عیال ایشان را اسیر کردند کلباد کرجی که از امرای معتبر لواسان بود با فوجی از نادران پناه بقلعه تفلیس برد
آخر امان خواسته حصار را تسلیم نمود و در سلک اهل اسلام اندراج یافت غازیان ظفر شعار بزخم خنجر آبدار و شمشیر آتش بار عرصه ولایت
کرجستان را از وجود کبران ناپاک پاک کردانیدند در آن اثنا حبش که از امرای معتبر لواسان بود از خوف جنود بحر اثر کبران خود را بر قلعه
بریتس انداخت و آن حصاریست که دست معمارش بر بنیادش فلک پیر [...] ساکنانش ز منزله فلک می شنید **نظم** محیط افلاک خندق
آن حصار زنکس را بود دست جز کبود کاره ببالای آن قلعه مشعل روان چو در آسمان نجم ثاقب دوان جنود ظفر شعار بپایه پر ورنکار
[...] آن حصار در آمدند و نقطه کردار در میان کرفتند و جنک انداختند **بیت** یکی بهر جانب برادر شتاب بلا [...]
بر آسمان آفتاب بدستان دکر [...] بردوش که بر برج خاکی نهد پای خویش بهم کوه و دریا بجنگ آمده جهان زان خصومت به
تنک آمده از صولت صولت غازیان نصرت فرجام خوف تمام بر کبران مستولی کشته قلعه را تسلیم نمودند که بتلقین و تعلیم **والله یهدی من یشاء**
الی صراط مستقیم موفق کشته اسلام یافت و هر کس که از کمال جهل و طغیان مضمون **من یؤمن بهذا [...]** اصرار نمود خرمن هستی بباد فنا دادند [...]
بدار القرار کشید بعد از آن اعلام نصرت اعلام بجانب جبل [...] کرجستان در حرکت آمد و اقع آن کوه با شکوه با فلک سپهر دوار دعوی برابری
و با قیصر قصر این نیلی حصار دعوی هم سری دارد **بیت** چو کوی که رویین تن بخت سر [...] بر افتد کلاه از سر مهر و ماه
کند کر ببالاش کاهی نکاه زبالا چو نخجیر شد آمد بآب خورد آب از چشمه آفتاب بزیرش را فلک [...] دل پذیر [...] آسمان [...]
شیر عقابش کند صید مرغ ملک بود آشیانش فراز فلک ستاره بر اطراف پیرامنش درخشنده چون لاله بود امنش دران سنکلاخ
آن دهان کرده جای وطن کاه کبران مردم ربای عساکر نصرت مآثر جای حصین آن کوه را جبراً قهراً مسخر کردانیدند و جمع کثیر
از کفار نابکار [...] بقتل رسانیدند و بنیاد ثبات ملاعین را بباد حمله آتش اهنگ متزلزل کردانیدند و بقیة السیف آن مخاذیل
چون [...] منتشر [...] شاه عالم پناه بر نیت کفار بد اعتقاد بکنار آب کر نشسته لواسان کرجی که حاکم آن دیار بود فرار کرده
خود را بکوههای سخت و بیشهای پردرخت انداخت از دست غازیان خلاص کشت آنگاه رایت ظفر مآب بسعادت و اقبال بازکشته در [...]
نزول اجلال فرمود **ذکر رفتن امرای [...] بسمدار** درین سال امیر سلطان خلیفه روملو و حسین خان سلطان روملو و شاه علی سلطان
استاجلو و احمد بیک ترکمان با فوجی از بهادران متوجه بسمدار شدند که حاکم آن ولایت ملک جهانکیر بن ملک کاوس باتفاق [...]
بی ناموس پناه بقلعه لارجان و عساکر قزلباش از روی پرخاش بقلعه جنک انداختند احمد بیک ترکمان با فوجی از دلاوران [...]
حصار در آمد [...] بسمداریان [...] کردانیدند ملک جهانکیر از خوف حسام جنود عالم کیر امان طلبید در ان
اثنا امیر سلطان خلیفه که سردار سپاه بود از کمال غفلت [...] در باغی که در حوالی آن قلعه بود [...] مشغول
بود [...] احمد بیک [...] بسمداریان چون ناموس خلیفه مشاهده نمودند بر سر احمد بیک هجوم آورده بزخم تیر [...]
[...] بقتل آوردند امیر سلطان خلیفه از غایت [...] مراجعت نمود **بیت** چو بد دل بود پیشوای
سپاه شود کار لشکر سراسر تباه [...] **وقایع متنوعه** چون [...] سلطان
بن امیر ابواسحق علامت نفاق ظاهر شد و بموجب فرمان عالم مطاع صدور یافت که غازی خان ذوالقدر با جنود فارس متوجه آن دیار کردند
[...] پناه [...] سپاه [...] از خوف دلاوران پناه بقلعه
[...] جنود قزلباش آغاز محاصره نمودند و ایشان از بیم [...] مشغول شدند چون ایام محاصره امتداد یافت امیر سید شریف
بامان [...] غازی خان [...] پناه کشته کردید **متوفیات** درین سال غازی خان
والی شیروان متوجه عالم آخرت شد و حکومت شیروان را [...] ذوالقدر عنایت فرمودند [...] تمام کردند [...]

عبدالله

عبدالله حسینی [...] در شهر رمضان سال مذکور وفات کرد **کفتار در وقایع سنه ثمان واربعین**
وتسعمائه ورفتن شاه بدزفول درین سال موکب همایون فال بدولت و اقبال بطرف ولایت خوزستان نهضت نمود و سبب این عزیمت آن بود
که علاء الدوله که حاکم دزفول بود سر از ربقه اطاعت و کردن از طوق متابعت برتافته فرمان همایون باجتماع سران سپاه و کردنکشان
درکاه نفاذ یافت و بعد از [...] بهادران رزمخواه بجانب مقصد نهضت نمود **بیت** روان شد باقبال شاه جهان سعادت
مساعد ظفر همعنان چون حدود خرم آباد محل نزول پادشاه دین [...] حاکم لر کوچک جهانکیر بدرکاه شاه جهان پناه
رسید و شاه دین پناه عزم دزفول نمودند علاء الدوله [...] چون پشه ضعیف نهاد که پیش از وصول تندباد
کریزد از آن تدبیر کریختن بغداد رفت **بیت** پس انکه از آن عشرت آباد رفت کریزان ببر حد بغداد رفت رعایای آن دیار
باستقبال شتافتند مفاتیح قلعه را تسلیم نمودند و شاه دین پناه حکومت آن دیار را بر حیدر قلی سلطان افشار رجوع نمود در آن ایام
سید سجاد بن میران مشعشعی که حاکم حویزه بود کمر اخلاص و عبودیت بر میان جان بسته بدرکاه عالم پناه شتافت شاه
دین پناه حکومت حویزه را باز بوی رجوع نمود و آنحضرت ابراهیم خان ذوالقدر و حسین خان سلطان روملو را [...]
قلعه بیات فرستاده امرای مذکور آن دیار را تاخته سالماً و غانماً باردوی همایون معاودت نمودند چون شاه دین پناه
خاطر از کلیات مهمات خوزستان جمع ساخت و رعایا را که از حادثات حوادث آزرده خاطر بودند بمراحم خسروانه نواخت
عزم معاودت عنان عزیمت بصوب بلده قم منعطف کردانید و در آن شهر قشلاق نمود راقم حروف حسن روملو از وقت
نهضت شاه دین پناه بدزفول تا حال که تاریخ هجریه سنه ثمانین وتسعمائه رسیده است در جمیع اسفار رفیق اردوی کردون شکوه
بوده اکثر وقایع را برای العین مشاهده نموده **وقایع متنوعه** امیر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قوام الدین محمود
و ابوالمحامد لطف الله از سادات حسینی اند مولد ایشان از قریه اوسکو بر نواحی تبریز است امیر سید حسین کوهی جد ایشان از سادات
عالیشان بوده جامع کمالات صوری و معنوی و مجمع سعادات دنیوی و دینی بود [...] که در قریه خسروشاه تبریز
ساکن بوده از سلسله شریفه حضرت میر سید علی همدانی و سلاطین سابق [...] تعظیمات [...] ایشان می نموده [...]
مشار الیهم مدتها مدید در خدمت شاه عالم پناه مدار علیه و معتمد علیه امور سلطنت و خلافت صاحب تدبیر امور و مهام ملک و ملت
بودند و محرمیت ایشان در خدمت شاه دین پناه بر سبیل حقیقت بود [...] بر سبیل مجاز القصه تا خامه دبیر فلک [...]
زرافشان مهر منیر قلم در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدیم اوراق لاجوردی سپهر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ دبیری را
از افراد بدین تقرب در خدمت ملوک و سلاطین نبوده خصوصاً طبقه قزلباش و در حریم حرم خاص بدینکونه محرم اختصاص نشده [...] فضل
و کمال که ایوان کیوان جاه و جلال و رتبه منزلتشان بمکان **اولوا العلم درجات** در آستانه رفیعشان سر افتخار و مباهات کذاشته بود و اصحاب جاه
و جلال که صحایف احوالشان بنقوش **فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً** [...] غاشیه اطاعت و فرمان برداری ایشان را بر دوش
جان بر داشته [...] ایشان مفتوح داشته [...] ایشان
لطف فرموده و هر ارادت که در خدمت آنحضرت می نمودند بلا توقف و تعلل بعد از عرض بحصول [...] اکرچه انواع [...]
آمدی [...] ارکان دولت [...] بجانب ایشان [...] نهایت التفات و کمال مرحمت و غایت لطف بجای آورد
جهت ملاحظه خاطر ایشان [...] و انواع مباسطت و شکفتگی [...] ایشان قدر این نعمت را
ندانستند و شکر این عطیه را بجای نیاوردند بنابر آنکه در سرکار ایشان کسی که [...] و رسم عالم خبر داشته باشد نبود ایشان در مهام دیوانی
شروع ننمودند بعضی امور که مناسب [...] ایشان نبود مرتکب میشدند [...] خاطر اشرف [...] ارکان دولت راه سخن یافتند
بمرور ایام خاطر اشرف اعلی از ایشان بر کردانیدند [...] واسطه [...] ایشان [...] مقتضای زمان
وقف کردانید [...] تعلق با ایشان [...] خلوت [...] در امور ملکی [...] اندیشیدند وجه وکالت و صدارت و وزارت [...]

مهمات شاه دین پناه را باقوام و بخصوصیات خود صلاح دید لاجرم آخر الامر فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان در قریه
اسکویه ساکن گشته دیگر بدرگاه معلی نیایند و نواب اعلی سیورغالات ایشان که مبلغ کلی بود شد شفقت فرمودند وقایع سنه عشر در اوایل
سال ایلچیان سلطان اوزبک جهان جوم از جانب کسکن قرا سلطان حاکم بلخ خداویردی از قبل عبد العزیز سلطان بن عبید خان که
خان ایلچی پیشکش فراوان بر تبریز فرستادند و بعد از چند روز رخصت انصراف یافتند و حاجی اقای مهماندار را همراه ایشان بر رسالت
روان کردند متوفیات امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد شیرازی از روی جامعیت حکمت علمی و عملی ثالث معلمین بود کوکب
فضایل نفسانی از مطالع طالع احوال آن معلم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات او از مقاصد علوم موافقت تصانیفش لامع بود بیت
آنکه صاحب صدارتش گشته ٭ از شرف باعث صلاح و صلاح ٭ کرده دیباچه ریاضی را ٭ چون ریاض الرحمن کلام ٭ از علو شان و غایت دانش
او همین بس است که در زمان سلطنت خاقان اسکندر شان او را جهت تعمیر رصد حضرت اعلم العلماء المحققین اکمل الفضلاء الملة والدین
وارث علوم سید المرسلین استاد البشر صاحب خلدی عشر خواجه نصیر الدین طوسی که در مراغه است بالکلیه ویران شده بود طلب نمودند
چون اتمام آن بدون رصد حالی که بسی سال وقوع می یابد خاقان اسکندر شان از طول زمان آن اعراض نموده در اتمام آن سعی نمود
جناب میر از آن معنی آزرده خاطر بودند و از جهت اهل عالم متنفر گشته بود و حسب بدست هیچ فردی از افراد انسانی نمیداد بملاحظه
آنکه مبادا آنکس داشته باشد اگر کاهی اراده مصافحه با اکابر و اهالی و امرا نمودی در آستین کشیده مصافحه کردی و اگر کسی اراده کردی
که یکی از منتسبان او در نظر اعتبار او ساقط سازد بمجرد اسناد آن مرض از نظرش ساقط شدی و بوقوع و علم وقوع آن التفات نکردی
در زمان صدارتش قاضی علی بغدادی ملازم قلعه دیوان او بود روزی قاضی مسافر بنابر هزل و مطایبه عرض میرسانید که قاضی علی قبل الذین مرض
آنکس داشته روز دیگر که قاضی نزد آن حضرت آمده که توقیع ملازمت جیب میر بیرون آورده و امثله و احکام را بمهر و توقیع میرسانید میرزا قاضی
نوبت متوجه خود را از وی دور میداشت تا باین نهج تمام دیوان را با میر با قاضی گذشت بعد از آن قاضی دانست که سبب نفرت چیست
هرچند در تدارک کوشید فایده نداشت از جهت درحق او گفته اند بیت آن میر که پوشیده ز وسواس لباس ٭ در آتش کشیدم
بیست و هراس ٭ وسواس نداشت دست از دامن او ٭ هرچند که او بشست دست از وسواس ٭ در زمیره دیگر که مجتهد الزمانی از عراق
عرب متوجه پایتخت سریر خلافت مصیر گشت آنحضرت منصب صدارت داشت و مجتهد الزمانی از استماع حکایات که در باب علم تقلید
الشرع اقدس مذکور می شد و افاده بعضی از فضلاء و اشاره و تجهیل دیگر میر او را سکه در تمام علاوت در آمد از طرفین سابق نزاع
استحکام یافته بود که مطلقا صلاح را در آن مدخل نبود آخر الامر بمباحثات کثیره شد تا آنکه روزی در مجلس بحث آیین مجتهد الزمانی
حاضر بودند که میر تشریف آورده اندو باحضر علی در میان آمد و آن بحث بخشونت و نزاع انجامید شاه دین پناه حمایت مجتهد الزمانی
نموده در همان مجلس او را از صدارت عزل کرد روزی چند میر ملازم درگاه بود و بعد شیراز روان گشت در این سال از عالم انتقال
نمود از جمله مصنفاتش حاشیه حکمت العین و حاشیه رد و اخلاق منصوری و محاکمات و حاشیه اشارات و اثبات واجب و شارق
و حاشیه تجرید و تفسیر سوره هل اتی و مرآت الحقایق و صغیر در هیئات و لوامع در هیئات و کفایه منصوری در حساب و ریاض رضوان
و هم در این سال شاه قوام الدین محمد نوربخشی که در حبس بود بواسطه توهم آنکه مبادا فرار کرده باعث فتنه شود آخر از برج بقلعه
الجق فرستاده از شدت شکنجه بعالم آخرت پیوست گفتار در وقایع سنه اربع و اربعین و تسعمائه در اوایل فصل بهار پادشاه جمشید اقتدار از دار السلطنه
قم بییلاق سرهند درحرکت آمده روزی چند خسرو سعادتمند در اغتنام بعیش و عشرت گذرانیدند و در آن اوان مزاج آنحضرت که
انحراف جسته بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشت در آن ایام بعرض شاه دین پناه رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر داعیه
نمودند که از آب آمویه عبور نمایند بنابر آن بهرام میرزا و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و بداق خان قاجار و غازی
بیک و الله محمد خان تکلو که در آن اوقات با اردوی همایون آمده بود تمامی بییلاق لار روان کردانید بهرام میرزا که در انجا دفتار زهره
مخالفت مردم رستمدار اشنید و امرای انجا بملازمت بهرام میرزا نیامدند و در آن ولا اسد بیگ که مهماندار که جهت تحصیل خراج مازندران

ورستمدار

ورستمدار آمده شکایت آورد که در حصول آن تکاهل می نمایند بنابر آن نواب کامکار بعضی از امرای شاهی در مجلس با امرای شاهی گفته که تمام
گوشمال این جماعت در اسید امرای مذکور جوابی که لایق حال بوده باشد ندادند خاطر نواب بهرام میرزا برنجید آمد اراده نمود
که خود و لشکری که ملازمان و متعلقات اوست روانه کرد در این اثنا خواجه عنایت الله وزیر نواب میرزا با جمعی کثیر بتاخت رستمدار فرستاد
آنها را تاخت کرده با امیر جهانگیر و ملک کاووس و ملک بهمن ملاقی شده پیشکشهای لایق که فرستاده ما وعا با اردوی همایون مراجعت
نمودند در ان اثنا شاه دین پناه عبد الله خان و شاه علی سلطان را بتاخت الوس کلهر فرستاد امرا الوس را غارت کرده با غنایم بلا
اشتباه مراجعت نمود چون خبر انحراف مزاج شاه دین پناه بدین محمد اوزبک رسید رقم نسیان بر صحایف حقوق شاهی کشیده با لشکر
گران باستراباد آمد حاکم آن دیار صدر الدین خان تمی چی از غایت ترس از قلعه بیرون فرستاد چون عدد اعدا زیاده از حد و حصر بود حفظ را
مراجعت کرده پناه بشهر آوردند و دین محمد مصلحت در محاصره ندیده راه ولایت خود را پیش گرفت چون این خبر در ییلاق لار
بمیرزا و امرا رسید بدر خان و بداق خان و حسن خان سلطان بجانب استراباد ایلغار نمودند چون مراجعت دین محمد را شنیدند
بر ییلاق لار مراجعت نمودند ذکر لشکر فرستادن خواندکار بر جماعت کرجیان در این سال سلطان سلیمان پادشاه روم
موسی پاشا را که حاکم ارض روم بود با شصت هزار سوار بتسخیر کرجستان فرستاد رومیان بر حسب فرمان متوجه دادیلی شدند
بقراط که پاشای که اجق آنجا دارد قلعه را مستحکم ساخته جمعی را در آن حال گذاشته خود بکوهستان در جنگلستان رفت رومیان
حصار را محاصره کرده بعد از ده روز مسخر کردند و از آنجا با لشکر آراسته بادلی آمدند و قلعه آنجا را در میان گرفتند یکچریان پیش
دفتر سپهدار را موتب ساخته بترتیب توپ و تفنگ و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل حصار از سر اضطرار دست بجنگ
و پیکار گشادند و در آن اثنا باشی اچق از روی مکر و حیله جمعی را با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاده پیغام داد که بنده چه حد
آنکه با جنود خواندکار بمخالفت کنم اگر پاشا مراجعت کند مفتاح قلعه بهر که امر کند می سپارم پاشا بسخن او فریفته شده از طاق قلعه
اولتی کوچ کرده رو بارض روم کرد و جمعی را مامور آن بنحو را در بالای تپه گذاشت که از عقب بارض روم آورند چون
باشی آچق از مراجعت پاشا خبردار گردید با سایر سرداران گرجی چون بلای ناگهان بر سر رومیان که بر بالای تپه خانه بودند
ریختند و اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفتند چنانکه از افراد یکی جان نبرد بعد از آن ایلغار کرده بدفع پادشاه روان شدند
و در وقت چاشتگاه بوی رسیدند و حمله نمودند و بزخم شمشیر آتش فشان دمار از روزگار رومیان بر آوردند و صحرا
صحرا را از خون ایشان لاله گون گردانیدند و جمع کثیر از رومیان با موسی پاشا و رومیان معتبر را بقتل آوردند و قبول
او را غارت و تالان نمودند چون این خبر بخادم علی پاشا رسید با لشکرهای دیار بکر بطرف گرجستان ایلغار نمود چون
بدان حوالی رسید امرای کرجستان هر یک بولایت خود متفرق شده بودند چند ده را سوزانیده بطرف حمیده والز نمود
گفتار در وقایع سنه ثلثین و تسعمائه و جنگ رومیان با گرجیان چون خبر استیلای گرجیان بسلطان سلیمان
رسید علی پاشا را با سپاه بسیار بگرجستان فرستاد ایشان در موضع قانلو چیمن بگرجیان رسیده جنگ کردند چون آتش حرب اشتعال
یافت گرجیان زور آورده رایت خود را از ایشان نگرفته بقشون رومیان پیوست بعد از ستیز و آویز گرجیان شکست خورده رو بگریز
آوردند و اموال بسیار بدست رومیان افتاده بدیار خود مراجعت نمودند وقایع متنوعه در این سال شاه دین پناه
در غایت عظمت و حشمت در قزوین قشلاق نموده بلاد ایران بیمن معدلت آنحضرت آراسته گشت و کافه رعایا و عامه برایا در مهد
امن و امان آسودند وقایع سنه احدی و خمسین و تسعمائه و آمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه عالم پناه در این
سال همایون پادشاه التجا بدرگاه شاه دین پناه آورد سبب آمدن وی آنکه شیرخان افغان بهمایون آغاز مخالفت کرده
پادشاه همایون متوجه دفع آن افغان دون گشته در محل بنگاله بوی رسیده صف جدال بیاراست و حربی بغایت صعب
دست داده همایون پادشاه با جنود نا معدود مغرور بود بر طبق کلمه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ که لشکر مخالف اندک کال

قلت بود اصلا التفات نمی نمود غافل از آنکه كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ واقع است بعد از جنگ
فراوان شیرخان از صولت نصرت مودی بوده سپاه چغتای شکست فاحش یافتند میرزا محمد زمان ولد بدیع الزمان میرزا با جمعی
از امرا در آب گنگ غرق شدند پادشاه پریشان دید حال را بلاهور آمد در آنجا بواسطه توجه افغان و مخالفت برادران بر بکر
آمده حاکم آن ولایت میرزا شاه حسین بن شجاع بیک ارغون ابواب سعادت بر روی خود بسته در برج خلاف رایت عناد برافراخت چند
بار پادشاه عالی تبار مردمان نا اعتبار [?] نزد میرزا شاه حسین فرستاده او را بر سلوک طریق وفاق دعوت نمود چون معلوم
شد که گرفتن قلاع آنجا از دست آن مردود متعذر است بنابران کوچ کرده متوجه قندهار گردید حاکم آن دیار عسکری میرزا
که برادرش بود چون از توجه همایون پادشاه واقف گشت اراده دستگیر کردن آنحضرت نمود بعضی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه گردون
اوان با عسکری میرزا بودند از اندیشه آن ضلالت پیشه اطلاع یافته بجانب اردو شتافت در ولایت شال و مستان بتقبیل عتبه
بلند مرتبه موفق گشته کیفیت حال مقرون بوبال عسکری را بعرض رسانید بالضروره همایون پادشاه اموال و اثقال را
دران نواحی گذاشته با چهل نفر از ملازمان جلادت اثر از خوف آن بد اختر با قوافل غم و خوف از طریق غیر معروف عنان
یکران بجانب سیستان منعطف فرمود احوال يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ شاهد حال بود بعد از طی مسالک بولایت مذکور رسیده
حاکم آن ولایت احمد سلطان شاملو با اکثر اشراف و اعیان باستقبال پادشاه عالیشان استعجال نموده بآنحضرت ملاقات نمودند
و در منزلی که لایق آن پادشاه بود فرود آوردند پادشاه زمان باتفاق احمد سلطان بصوب هرات توجه فرمود چون محمد خان از
وصول همایون پادشاه واقف گشت علی سلطان را با تحف فراوان باستقبال فرستاد صباح روز سه شنبه عشرین ذی قعده محمد خان با اکابر
و اعیان و سایر غازیان از هرات بیرون آمده از پی استقبال پادشاه نیکو خصال شتافت و گرز بر [?] خان و بعضی از فرزندان و سایر
سلطانان با پادشاه ملاقات نمودند در ملازمت آنحضرت بشهر آمدند در باغ زاغان سلطان محمد میرزا با خیل و سپاه با همایون پادشاه
ملاقات نمودند و روزی چند پادشاه مذکور در هرات متمکن شده بسعادت و اقبال با تیر [?] سر اعلی [?] روان شدند و بهر ولایت که میرسید
امرا و سرداران آنجا مراسم بندگی بجای آورده پیشکشهای لایق میکشیدند چون در کنف ذوالجلال بسعادت و اقبال بری [?] آمد حسین
سلطان روملو حاکم آن دیار با خویش و تبار باستقبال آمدند و بشرف بساطبوسی استسعاد یافته پیشکش کشیده در منازل خوب فرود
آوردند اما چون بیک فرسخی اردوی معلی شاه دین پناه رسید بهرام میرزا و سام میرزا و قاضی جهان و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان
و شاه قلی خلیفه مهردار و سایر امرای عالیتبار باستقبال بادرت نمودند در هر قدم خیل و حشم آمده فوج فوج با وی ملاقات نمودند چون
قریب ببارگاه خلافت پناه رسید از سمند خویش فرود آمده ببارگاه توجه نمود چون پادشاه همایون شاهد شاه دین پناه گشت از درون
خرگاه که محل جلوس آنحضرت بود برخاسته از پی تعظیم قدمی چند پیش آمده و معانقه نموده و اجتماع سعدین دست داد شاه دین
پناه باتفاق همایون پادشاه بدرون خرگاه درآمدند و در جای مناسب قرار گرفتند اردوی شکوه انجمن عزیمه در حرکت آمد اثنای
فضای ربع افزای سورلوق از پرتو نزول همایون بطراوت سپهر بوقلمون گشت دران دیار پادشاه دین پناه بعزم شکار سوار
گردید چون جرگه بهم رسید آهوی و گوزن بیشمار و سایر حیوانات شکار با بستر دام تعذیب گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالم
گیر بقتل رسید بیت گوزن از غلط شکاری ملال . چو گاو زمین [?] بخاک . سر و شاخ آهو که چون بار بود . چو شاخ
گل از تیغ خار بود . ربوده سگان آهوان [?] . بخواب عدم [?] . شاه دین پناه جشن عظیم ترتیب داده همایون
پادشاه را طلب نمودند و وی را در محل مناسب جای دادند پس از اکل و شرب نقود جواهر و کمر مرصع و تاج مرصع و اقمشه بسیار
از زربفت و مخمل و اطلس و کمخا اکثر متاع فرنگ و ادوات و آلات جنگ و اسبان تازی و شتران جمازی و استران قطاری و دیگر
بسیار خیمه و خرگاه و طبل و علم بارگاه بوی عنایت فرمود و بیرام خان بهارلو که وکیل پادشاه بود وی نیز طبل و علم سرفراز نمودند
و داعیه زیارت آبا و اجداد پادشاه پاک اعتقاد در ضمیر جناب همایون جای کرده بصوب ولایت اردبیل توجه نمود بعد از سیر [?]

باردوی شاه مراجعت کرده حکم عالی صدور یافت که شاه قلی سلطان افشار و بوداق خان قاجار و احمد سلطان والی
سیستان و ایغوت بیک بیرم چاپان سلطان و ادهم بیک ولد دیو سلطان و سیصد قورچی بسرداری ایجل شاه ویردی
و هزار سوار از ملازمان محمد خان تکلو بامداد پادشاه نامدار بولایت زمین داور و قندهار رفته بعد از فتح آن سرزمین بولایت
کابل و غزنین روند آن ولایت را گرفته به همایون پادشاه تسلیم نمایند سرداران مذکور بولایت مسطور روان شدند چون
بگرمسیر رسیدند عسکری میرزا که از قبل کامران میرزا حاکم قندهار بود قلعه را مضبوط کرده بر برج خلافت تمکن گردید
عرضداشت بکابل فرستاده همایون پادشاه را اعلام نمود میرزا کامران قاسم حسین سلطان و امیر خلیل را با فوجی از غازیان
و فارسان میدان دلاوری بامداد میرزا عسکری بولایت معهود روانه نمود چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید با لشکر
قزلباش از روی بی خاشاک [?] ایلغار کرده جمعی از امرا که برسم منقلای از پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرأت و جلادت نموده
گروه با شکوه از پیاده و سوار بخیال جدال و قتال از حصار بیرون آمده جنگ در پیوست و بعد از کوشش و کشش طرفین
اشتعال آتش فتنه و شین تیغ بندان آستان میرزا عسکری و چابک سواران میدان دلاوری روی بانهزام آورده پناه
بقلعه بردند عساکر جرار سر کوچه و اند در میان گرفتند و آن قلعه ایست سر بفلک کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده وهم را
عروج بر بروج آن خیال محال بیت سپاه ظفر یار و نصرت شعار . نشستند بر دامن آن حصار . حصاری که مهر سپهر
بلند . برو رفتن بالا چنین نکند . سپهر آستانی و فلک پایه . ز دیوارها و آسمان سایه . صف کنگرش ... العروج . زده خنده
بر طاق ذات البروج . کسی گر افتد بر آن قلعه راه . نهد پای بر چشم خورشید و ماه . لب خندق و کنگرش یک بیک
یکی در سما و یکی در سمک . و از وصول لشکر قیامت اثر زلزله در کوه و ولوله در آن گروه افتاد سرداران عسکری دست به تیر
و کمان برده آغاز جنگ نمودند چون مدت هشت ماه همایون پادشاه و غازیان دولتخواه قلعه را احاطه نمودند میرزا عسکری از
امداد کامران میرزا نا امید گشت علامات ضعف و انکسار بر صفحات چهره دولتش ظاهر و لایح گشت و جز تضرع و زاری و تشفع
چاره دیگر ندید تیغ و کفن بر گردن [?] رسولان دیگر بهمایون پادشاه فرستاده امان طلبید شهریار نیک نیت اخلاق خود را از روی برگزید [?] والكاظمين
الغيظ جای داده و از زمره والعافين عن الناس شمرده والله يحب المحسنين را منظور نظر داشته خشم فرو خورد میرزا عسکری
و اعوان و انصار از قلعه بیرون آمده ببوسیدن انامل فیاض مفتخر و سرافراز گشت بوداق سلطان در درون شهر توقف کرده
بلده را بتصرف خویش درآورد همایون پادشاه و امرای شاه دین پناه در بیرون قندهار نشستند بعد از چهار روز غازیان
عالمسوز بی رخصت پادشاه کوچ کرده بالکاء خود توجه نمودند با آنکه شاه دین پناه حکم کرده بود که مادام ولایت کابل را
از کامران انتزاع ننماید عود نکنند همایون پادشاه با پنج هزار سوار در حوالی قندهار ماند امرای خود را طلب کرده مشورت
در میان انداخت الغ میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود بعرض رسانید که صلاح در آنست که قندهار را از بوداق خان
گرفته کوچ و متعلقان را در آنجا گذاشته متوجه کابل گردیم این تدبیر خسرو روشن ضمیر را معقول افتاده الغ میرزا با سیصد کس
از دلاوران مشهور از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شدند امیر محمد حاجی کوکه با فوجی از بهادران از طریق دروازه
لنگان [?] بصوب بلده مذکور در حرکت آمدند آن دو سردار چون قریب بدروازه قندهار رسیدند دروازه بانان غافل یافته خود را
بدرون قلعه انداختند ملازمان بوداق خان از ادراک [?] بپایان آمده از پادشاه رخصت حاصل کرده متوجه درگاه شاه دین پناه
شدند چون بار دیگر مملکت قندهار بالاستقلال بتصرف همایون پادشاه درآمد امرای جغتای فوج فوج از کامران روگردان
شده بآنحضرت پیوستند همایون پادشاه باستصواب مردمان نیکخواه متوجه کابل گردید دران اثنا قراچه بیک بشرف بساط
بوسی پادشاه نامدار مشرف شد و بانواع الطاف اختصاص یافت همچنان اشاعیر [?] افکن بهادر و لدقوج [?] بیک با هزار
سوار جرار از کامران میرزا فرار نموده باردوی پادشاه ملحق گشت و همچنین خضر خان حاکم هزاره با دو هزار سوار نامدار

بجنو خطر شاه بیوست چون کامران میرزا از توجه پادشاه آگاهی یافت کابل را گذاشته فرار نمود همایون پادشاه در غایت عظمت
وشوکت در کابل نزول نمود هزاره واحشام وصحرانشین با پیشکش فراوان روی توجه بخدمت نهاده بتقبیل بساط همایون استسعاد دریافت

گفتار در وقایع اثنی وخمسین وتسعمائة درین سال قران علوین واقع شد شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمودند **ذکر رفتن شاه دین پناه بجانب شهر اصفهان** درین سال شاه دین پناه بر ییلاق یله کشیده در حوالی قزوین اتراق نزول نمودند از انجا وانز سلطانیه رفتند وبعد دو ماه در الغا اوقات گذرانیدند واز انجا وانز دامغان شدند درین سال درین محل سلطان یالجیوان اوزبکان بمشهد مقدس رفته حجی از بلوز بان شاه قلی سلطان استاجلو از شهر بیرون آمد در حوالی طرق میکشتند که بیکیان هیجی یالوی تاکنهان درین محمد واوزبکان پیاده پیاده شدند و شصت نفر از غازیان که از عظمای لشکر او بودند مثل احمد قای ایلک آقایی ومهرجان وغیره بقتل آوردند واوز شیبانی گردید وتعزیت یاد وتعزیه صیاد اشتغال نمود بعد از بیست روز بر وانز دیار خود گردید هم درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمودند

هم درین سال در تبریز طاعون واقع شد هم درین سال میر معز الدین محمد اصفهانی که اتقی واورع وازهد واعلم وافضل سادات رفیع الدرجات عراق عجم بود در علم فقه خصوصا کتاب عبادات مهارت تمام داشت واکثر مسائل فقیه در آن مجتهد الزمانی فراگرفته بود ودر عنفوان شباب بشرف زیارت بیت الله مشرف شده ودر وقتی که مجتهد الزمانی بسبب عزل غیاث الدین منصور از منصب صدارت در رمضان ورشیده از اوصاف حمیده حضرت میر در مجلس بهشت آیین اشرف اعلی مذکور ساخت که امر ونهی احدی را از جمله سادات واعزه نقبا وعلما یافتابین من تبر ساقی ونصب نائبی غیبی آنحضرت مراتب نیست ودران اوان میر در اصفهان تشریف داشت فرمان قضا جریان باحضار او نافذ شد تا در زمان وصول اوبدرگاه معلی حضرت مجتهد الزمانی نواب ووکلا مجتهد او تعیین فرمودند ومهر وتوقیع ترتیب دادند ومدت هشت سال صدارت کرد ودر ترویج شرع اطهر وتنسیق دین ازهر سعی موفور وجهد نامصور بظهور رسانید ودر دفع بدع [illegible] ائمه [illegible] چنانکه آنحضرت خصوصا در تخریب شیرهخانها وحارالنسق وحسور ومسکرات وکسر آلات لهو وقمارخانه وزجر فسقه [illegible] آنحضرت غالب [illegible] وطرایف دل پذیر او وبظهور [illegible] حسن خلق ووفور تقی وتواضع آنحضرت در ان تربیت ودرجه بود که قلم دو زبان تتمه از آن در سلک بیان نتواند آورد امانا برعلو وخلعه که مولانا رکن الدین مسعود طبیب کازرونی نسبت بآن حضرت بعمل آورده شاه دین پناه را در خاطر مبارک آزردگی پیدا شده آنحضرت از صدارت معزول نموده بعد از ان در مدرسه [illegible] معتکف گشته اوقات خود را صرف افاده علوم دینیه وطاعات وعبادات می نمودند ودرین سال متوجه طواف حرمین شریفین شده در راه بصره فوت شد وجسد شریفش را در کربلا مدفون ساختند از جمله تصانیفش رساله [illegible] در اقسام میاه تاریخ وفات آنحضرت از خیر الناس معلوم می شود **فوت** مولانا سلطان محمد صدقی استرابادی از شاعرین [illegible] بوده پیوسته [illegible] آنجناب ومولانا نعیمی [illegible] بواسطه بحث شعر نزاع بود ودرین سال در [illegible] تعصب [illegible] سکوت [illegible] از تصانیفش شرح مطالع ودیوان غزلیات **فوت** [illegible] سلطان استاجلو [illegible]

گفتار در وقایع سنه ثلث وخمسین وتسعمائة ومخالفت القاس حق ناشناس چون القاس چند سال در شیروان حکومت کرده باد نخوت وغرور در دماغ خود راه داده بواسطه چند روزه حقوق سابق وطغیان بالجمیع لواحق بنیاد نهاد وبعهد تمام وجد ما لا کلام اسباب عناد وخلاف بهم رسانید وهمت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشته بحوای **الکفران اشد من الکفر** غافل شد بعد از آنکه حال عصیان وضلالت بر جمیع او ظاهر گشت بخیر خلاف بر روی کار افتاد وبر همگنان این معنی واضح ولایح شد شاه دین پناه با خیل وسپاه روانه تبریز گردید وکلح اوغلی را نزد القاس فرستاد مشار الیه چون [illegible] گفت القاس میرزا از توجه شاه دین پناه در اندیشه افتاده مادر خود خان بیگی خانم را با پسر خود سلطان احمد باستعانت بدرگاه فرستاد **بیت**

پشیمان شد که نقش زنادانی است • سر انجام کارش پشیمانی است
بمادر چنین گفت کای نیک زن • تو خواهی بکن عذر تقصیر من
شد آن بانوی پر خرد رهبرش • [illegible]

مادرش خان بیگی خانم رسالت القاس را عرض کرده ملتمس آنکه حضرت ولی نعمت [illegible] واز گناه او در گذرند [illegible] وبواسطه بعث تیغ روز وافساد مردم شریر بد آموز هم داستان شده ام واز آن شرمسارم وپشیمان بر کمال عواطف شاهانه امیدوارم اگر مرحم خسروانه

گناه

گناه این بنده را نابوده انگارند تعهد مینمود شاه اختر بعد ازین پا از طریق متابعت بیرون ننهم ودر مراسم خدمتکاری وجان سپاری دقیقه فرو نگذارم شاه دین پناه نیز از تقصیرات وی گذشته از امرای عالیمقدار سید بیک کموته وسوندک بیک قورچی باشی وشاه قلی خلیفه مهردار وبدر خان [illegible] معصوم بیک [illegible] القاس [illegible] ایشان در جواب القاس [illegible] نمودند ووی را قسم دادند که دیگر قدم از جاده متابعت بیرون ننهد وهر [illegible] سال هزار تومان [illegible] انعام رسانند وهزار سوار بر ییلاق [illegible] از انجا شاه دین پناه از سهند کوچ کرده [illegible] آمد در انجا برکت خلیفه بیکدلی که از معتمدان القاس بود با قریب چهل کس از اقوام خود [illegible] بملازمت شاه دین پناه آمدند ودر انولا در تبریز میان طایفه افشار وذو القدر صورت مخالفت روی نمود وجانبین اسلحه جنگ پوشیده مستعد جدال وقتال شدند شاه دین پناه ایشان را بلطف وعنف ملامت نمود لاجرم امرا بصلح وصفا مایل شدند شاه قلی خلیفه ذو القدر وابراهیم خان وعلی سلطان تاتی اوغلی وسوندک بیک قورچی باشی وشاه قلی سلطان کرمان ومعصوم خان افشار [illegible] باهم عهد بستند که مدت العمر با یکدیگر در مقام خلاف ونفاق نباشند بعد از آن شاه دین پناه با [illegible] بیکران روانه گرجستان شده از شوره گل عبور نموده با آق شهر آمد در آن ایام از ایام تا شام واز صباح تا رواح پیوسته ابر چون دست کریمان سیم می باشید وکوه از آسیب سرما چون دل معاندان [illegible] دراغال پادشاه ظفرمال بر سر کبران [illegible] آورده لشکر اسلام چون بمقام کبران شقاوت شعار رسیدند تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده [illegible] ایشان گلگون [illegible] الکاو وگوسفند غنیمت گرفتند وخانه های آن بکیشان از آتش زدند در آن اوان آفتاب در آخر جدی بود واز شدت برودت روی [illegible] منجمد شده مانند [illegible] خام می نمود واز بسیاری برف تله کوه وفضای صحرا وهامون سطحی شده بود باهم مساوی گویا کمال اسمعیل برای این روز گفته بود **بیت**

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است • اجرام کوههاست نهان در میان برف

شاه دین پناه از آق شهر کوچ کرده روانه تبلیس شدند در اثنای راه لوند بیک حاکم [illegible] وباشی آچوق حاکم بعضی از گرجستان بدرگاه شاه رسیدند وبنوازش خسروانه سرافراز گردیدند وباشی آچوق خلعت پوشیده [illegible] مراجعت نمود لوند بیک روزی چند در خدمت پادشاه سعادتمند توقف نمود چون دولت وسعادت وملازمت پادشاه همایون می نمود شاه دین پناه بتشریفات فاخر وانعامات وافر واسبان [illegible] وخلعتهای زر [illegible] نواخت بعد از آن رخصت حاصل کرده روانه دیار خود گردیدند وشاه دین پناه کوچ بر کوچ بگنجه آمد واز گنجه کوچ کرده در موضع بولاق نزول نمود واز آن منزل ابراهیم خان ذو القدر و[illegible] سلطان روملو وکوکچه سلطان قاجار وشاه ویردی سلطان زیاد اوغلی قاجار وخواجه [illegible] با پنج هزار سوار جرار بر سبیل ایلغار بشماخی کردند اوان خانه کوچ القاس در الغا بود [illegible] نموده غازیان نامدار توکل بحضرت پروردگار کرده [illegible] متوجه شماخی شدند [illegible] که [illegible] القاس بود خبر گردیده خانه کوچ القاس را برداشته بقلعه گلستان رفت امرا وارکان دولت شماخی را تاختند وقلعه گلستان را در میان گرفتند بعد از رفتن امرا وارکان دولت شاه دین پناه با فوجی از غازیان خونخوار ودلیران روزگار که نسر طایر از زخم تیغ بریان [illegible] وکوه ثابت قدم از صدمه گرز ایشان بسر افتادی **بیت**

سپاهی چو آتش سپاهی مست • همه تیغ وگرز وخنجر بدست
سلیمان نشان خسرو تاج بخش • بر آهنگ شیروان بر انگیخت رخش
غبار سپه راه بر ماه برد • تزلزل بگاو زمین راه برد
ز نعل ستوران زمین [illegible] • [illegible] بافلاک از غبار

کوچ بر کوچ روانه [illegible] از انعام سلیمان چلبی را که دربای قلعه گلستان بود با شش صد نفر از دلیران جوشن ور بطرف قلعه دربند فرستادند [illegible] قلعه مذکور [illegible] از نزد القاس می آمد رسیدند وغازیان ایشان را منهزم کرده [illegible] از ان قوم بدست [illegible] آوردند بعد از ان علم توجه بطرف قلعه بر افراختند سارو قیاس ودلو قیاس [illegible] از دربند بدر آمدند بعد از ستیز وآویز مغلوب گشته در قلعه متحصن شدند سلیمان چلبی مراجعت کرده [illegible] آمد **وقایع متنوعه** درین سال [illegible] از [illegible] دشت قبچاق وصحرا [illegible] وسرداران کوهستان مثل حسن علی بیک قیطاق وقراقباد [illegible] آمدند واظهار بندگی وسرافکندگی نمودند آنحضرت رعایت وعاطفت [illegible] خلعتهای فاخر وجامهای زربفت وکمر شمشیر زر واسبان تازی ایشان را [illegible]

هم درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم سپاه بسیار بتسخیر بصره فرستاده عبدالله منظور که والی آن دیار بود از قلعه بیرون آمده تاب
برومیان مقاومت میکرد چون دید که حریف ایشان نیست شهر را گذاشته فرار نمود رومیان بر بصره مستولی شدند **متوفیات** سلطان
چغتای جوانی بود در کمال زیبائی و طراوت و عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری رخسارش چون گل بیرون آمده
و خطچون سنبل بربیع و تاب کوهی که نقاش حکمت **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** بر بکارگاه ابداع دایره از عنبر بر صفحه
عذارش کشیده رخسار ربیعی بگل شکفته و عارضی چون ماه دو هفته **بیت** تو کوئی بسته سرو از لاله دیوار لباس ارغوانی کرده
در بر دو چشم ترک بر خطا کمین سازد دو ابرو بر جگر ها ناوک انداز اما پیش از آنکه گل امیدش از باغ مرادچیند بهار فنا گرفتار شد **بیت**
زگلبرگ او چون بنفشه بر آمد ز آفت بروجست باد خزانی بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون شد از دهر گلشن همچو غنچه نهانی بلبل بلیغ مولانا
قاسم کاهی این ترنم آغاز نهاد **تاریخ** سلطان چغتای بو گل گلشن خوبی لیکن سوی رضوان اجلش راه نمون شد در موسم گل از گل
سفر کرد ازین باغ دلهای همه غنچه صفت غرق بخون شد تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم در کریه شد و گفت گل از باغ برون شد
وقایع سنه اربع وخمسین وتسعمائه ورفتن القاس بچرکس وشکست یافتن وبروم رفتن او چون القاس بامر امداد مات موجبات شهنشاهی
سوار بجانب چرکس روان شد خان کوچ را در شماخی گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روانه در بند کردید مادر بش خان یکی خانم را در قلعه گلستان
در بند بار چرکس نهاد و بواسطه بر وحت هوا کاری از پیش نبرده معاودت نمود شاه نظر برادر درویش محمد خان کسی را باجمعی از
ملازمان بجلو کوجانید و فوجی از مردمان چرکس بدیشان رسیدند شاه نظر پای ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان
چرکسان از اسب افتاده کشته گردید و درآن معرکه بهروندی آقای دوملو و جمع کثیر از ملازمان القاس بقتل آمدند چون مردمان چرکس بر
جنود القاس غالب آمدند لشکر بسیار از سوار و پیاده جمع آورده در برابر القاس بحرب و هراس صف قتال بیاراستند القاس نیز
بتصفیه صفوف و تهیه اسباب رماح و سیوف قیام نموده بیکبار بر ایشان حمله کردند و چرکسان هزیمت را غنیمت شمرده مردم القاس
ایشان را تعاقب کردند و قریب سیصد نفر از آن قوم بقتل آوردند و عنان عزیمت بطرف در بند معطوف گردانیدند بعد از وصول بدان
حدود خبر رسید که شاه دین پناه بر شیروان تشریف آورده اند و خان کوچ لشکریان را تصرف کرده اند و اکنون باسی هزار سوار جهت
مشعل جنگ و پیکار است چون القاس این خبر را شنید بسار و قیماس و دولو قیماس که از معتبران او بودند باجمعی از مردمان جراد بو سر شاهوردی
سلطان زیاد اوغلی قاجار و محمدی بیک ترکمان و سلیمان چلو حسنی و محمدی بیک شرعت او غلی طالش فرستاد امرا با این سپاه در کنار
آب سمور جنگ کرده غالب آمدند چون خبر به القاس رسید حق ناشناس محمد بیک افشار را باجمعی از اشرار بجنگ رستم بیک و بکر بیک
فرستاد و امرا در حوالی قبله با ایشان جنگ کرده مغلوب سلطنت و صلوات و شصت نفر از آن قوم بد اختر بقتل آوردند محمد بیک بشتابی
بدر رفت هم درآن ایام چوبان بیک اعجک لو اغلی را از بیان کبری ارسال نمود شاه را چون بحوالی اردوی امرا رسید قضا را شاهوردی
سلطان زیاد اوغلی بر سر او رفته بود بوی رسید دستگیر نموده بخدمت شاه روانه کرد و در آنجا بعالم آخرت رفت در آن اوان کور سوار
ذوالقدر بر یساق رسید چون خبر آمدن القاس بر در بند بشاه دین پناه شاه قلی خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو و حسن خان سلطان
دوملو و جولغ سلطان استاجلو را با امرا که در تعاقب القاس نشسته بودند ارسال نمود چون القاس از توجه عساکر ظفر اقتباس
مطلع کردید هراس بقیاس بر وی مستولی گشته بطرف سنبالق فرار کرد و لشکر او جوق جوق بعلم اخلاص و حوالی شاهی با امرای شاهی پیوستند
القاس از سنبالق کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود امرا بر سر وی ایلغار کردند شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و محمد بیک ترکمان
بتوپ بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب سمور غافل با القاس رسیدند **بیت** عیدان رسید از هراس یکی بود باغ را بیش بر انگیخته
سنبرا نشان نانده از دو همه چو اسبان تصویر یار در همه القاس بی موزه سوار گشت بوادی فرار شتافت غازیان دستان برق
از آب عبور نمودند و دست بر تیغ و تیر و کمان برده شیر کردند **بیت** ز پیکان چنان آتش افروختند که بر ملک بر فلک سوختند
سا کمیش ملازم شاه قلی خلیفه مهردار بضرب تیر القاس زخم دار کردید القاس را چون آتش غیرت و اسکبار بالا گرفته بود فرو نشسته

شکست خورده و بشتت تمام خود را بکوه رسانید و بیشتر نوکرانش بدست غازیان گرفتار شدند خودش با چهل نفر از ملازمان
بتر دقوم شمخال رفت از راه اراق بلیراندشته روانه کفه شد و از آنجا باسلامبول رفت **ذکر فتح قلعه گلستان** چون مهتر دولتیار
بمتانت حصار و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته در وادی عناد است **بیت** کشید آنکه اندیشه ناپاک کیش
زخندق خطی از خطاکرد خویش در قلعه بگشاد آن بی بصر فرو بست بر بخت فرخنده در شاه دین پناه فرمودند لشکر بر گرد
قلعه منازل ساختند و اسباب قلعه گیری از توپ و ضربزن مهیا گردانند حسین بیک کاشانی بحسین اوغلی را نزد آن بیدولت برسم
رسالت فرستاد تا ویران قلعه بپایین آورد ایشان آن بیچاره را ببالای برج آورده در نظر غازیان پاره پاره کردند قریب بیست
عساکر حضرت شاه قلعه را در میان گرفتند و بعضی اوقات جنگ پیش می بردند و از طرفین فارسان مضمار تیغ و تیر و تفنگ
بی محابا انداختند محصوران از صورت شرح روی سیاه و خاصران از فوج فتح اتفاق افتاد تا آخر کشایند ابواب مراد و ویران کنند
بنیاد ناراستانکه نهادبیجی کرد که قلعه مفتوح شد در آن ایام زنانی که در قلعه بودند نیست با و یکان کثیر روزی که مهتر دولتیار
و خواجکی و الخواجه بیر بجان تماشای تیر انداز بیابان رفته بودند زنان بطناب خیمه کرد در قلعه بود جمعی از قورچیان شاملو را
بالا کشیدند و قورچیان تیغهای آخته چون بلای ناگهان بر سر مخالفان ریختند جناب مهتر دولتیار را باجمعی بر مردمان قلعه دستگیر کرده
و بدرگاه شاه دین پناه آوردند و بحکم آنحضرت بپاسا رسانیدند و حکم تخریب قلعه واقع شد شاه قلی خلیفه مهردار و حسین خان
دوملو از دربند گذشته بلاد قیطاق را تا خبر اموال و اسباب ایشان از قلیل و کثیر و جلیل و حقیر متصرف گشتند از آنجا باقبال دولت
سالم و غانم باردوی امرا معاودت نمودند **فتح قلعه دربند بتوفیق خداوند عالم** چون خبر فرار القاس بشاه دین پناه رسید
امر عالی صادر یافت که بهرام میرزا و عبدالله خان و سایر شجاعان بامرا ملحق گشته قلعه دربند را احاطه نمایند امرا بفرمان قلعه را
در میان گرفتند کهنه شاه و یوجی کوتوال قلعه بود حصار را مضبوط کردانید حکم شد که نقب زنان آهنین چنگ بکندن نقب پرداختند
و توپچیان بانداختن توپ و تفنگ مشغول کردند چون دو سه ماه برین کار پرداختند و بروج را بزخم توپ ویران کردند
و باروها را مانند غربال سوراخ سوراخ کردند شاه و یوجی قاصدان بدرگاه شاه دین پناه فرستاده بجان امان طلبید شاه دین پناه
جرایم او را ببخشید اکا شت کهنه شاه و یوجی باتفاق خان یکی خانم بیرون آمده امان یافتند در آن اوان حاکم قلعه سلوطیح شروان
کمر خدمت بر میان جان بسته بدرگاه آمده قلعه را تسلیم نمود چون ولایت شیروان بار دیگر بتصرف شاه دین پناه درآمد آنحضرت تمامی مملکت
شیروان را بفرزند ارجمند شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا الصفوی داشت کوکجه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده
عالمیان گذاشته الله آنحضرت فرمود بعد از آن علم عزیمت بجانب تبریز برافراخت و در بیست و ششم شعبان در دولتخانه نزول اجلال
فرمود و امرا و اعیان و اکابر آن بلاد معظم بدرگاه فلک اشتباه شتافتند و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند **ذکر جنگ قاتمس**
سلطان بایزیدی داود درین سال ادریسی داود که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم پاسین با جمع کثیر از رومیان بجنگ ایشان
قاتمس بیک والوخان بیک خنسلو که در آن لشکر بود آورد و غازیان مستغرق بودند اکثر بخواب رفته کاه ایلغار رومیان بر
ایشان چون خواب کران تاخت آوردند و قریب صد نفر از مردمان الیاوت بقتل رسیدند قاتمس بیک والوخان بیک مسعود خویش را
بمعرکه انداختند و حرب عظیم واقع شد و بنفر قلیل بچنان لشکر کثیر غلبه کردند و قریب یکصد و پنجاه نفر بقتل آوردند و سرهای ایشان
در تبریز بدرگاه عالم پناه فرستادند **ذکر جنگ امرای کردستان با ملکلو ولی و فتح ملکلو ولی** درین سال امرای کردستان بفرمان
سلطان سلیمان پادشاه روم با پنج هزار سوار بیار دوجی آمدند و ولی سلطان تکلو ذوالقدر که از قبل شاه دین پناه حاکم آنجا
بود با سیصد سوار چرار از حصار بدر آمد از کثرت دشمن نیندیشید و تیغ تیز از نیام آخته بر قلب سپاه کردستان تاخته و در حمله
اول جمعی را بر خاک هلاک انداخت امرای کردستان چون دست برد ولی سلطان را مشاهده کردند خوفی بر ضمیر ایشان مستولی کردید
روی ادبار بهزیمت نهاده فرار نمودند و ولی سلطان ذوالقدر از دنبال آن قوم بتاختن و لشکر جمعی کثیر از کردان کرفته الان مشغول بودند بقتل

آورده سرهای ایشان را روانه درگاه عالم‌پناه گردانید **وقایع سنه خمس و خمسین و تسعمائه و مخالفت نمودن کامران میرزا با همایون**
و شکست یافتن درین سال همایون پادشاه رایت نصرت آیت بجانب بدخشان برافراخت میرزا سلیمان که در آن ولایت حکمران بود این خبر را
شنیده سپاه ختلان و خیلان و قندوز و بغلان را جمع آورده بعزم رزم سپاه کابل در حرکت آمد آن دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران
جوشان و خروشان بهم رسیدند و بباد حمله آتش تاب قتال را مشتعل گردانیدند **بیت** بگرز و کمند و سنان تاختند ٭ شکستند
بستند و انداختند ٭ درخشیدن شمشیر آتش فعال مانند خورشید جهانتاب و شعله سنان ثعبان مثال عرصه عالم را چون لعل بدخشان
ساخت عاقبت نسیم نصرت بر پرچم رایت همایون پادشاه وزید میرزا سلیمان بوادی فرار شتافت پادشاه همایون بر آن دیار مستولی گردید
میرزا سلیمان از در تضرع و زاری و نیاز در آمد پادشاه ظفرپناه نوبت دیگر آن دیار را بوی عنایت نمود و در غیبت همایون پادشاه
کامران که والی بکابل آمد خانه کوچ پادشاه را که قصر بر آن دیار مستولی گردید و والدیک و دولو قاسم ترکمان که شاه دین‌پناه با همایون فرستاده
بود که قصر عمران ساخت چون این خبر بشاه همایون رسید از بدخشان با سپاه فراوان روانه کابل گردید و موکب اعلی پس از قطع منازل
و کوه و قصر در حوالی کابل نزول نمود میرزا کامران با فوجی از شجاعان از روی قهر از شهر بیرون آمده در آن زمین تلاقی عسکرین
دست داده و هر یک از آن دو سردار صف کارزار آراسته بعد از آن دلاوران پای در میدان مبارزت نهاده دست بانداختن تیر و ...
شمشیر گشادند شکست بجانب میرزا کامران افتاد و بر حسب اختیار خود را بشهر انداخت همایون پادشاه با خیل و سپاه در حوالی شهر
در آن اوان اوقات بکرات جنگهای سخت واقع شد در آن اثنا کامران میرزا شیرافکن بهادر را با سه هزار سوار شبی از شهر بیرون کرد
باراده آنکه قطع طریق کرده نگذارد که اردو بازاریان غله و اوان باردوی پادشاه آورند چون این خبر بپادشاه رسید امیر قراچه را
با جمع کثیر بدفع ایشان روان گردانید امیر قراچه با فوجی از بهادران چون بلای ناگهان بر سر آن بیدولتان ریختند و شیرافکن بهادر را با هشتصد
سوار بقتل آوردند همایون پادشاه بعد از فرستادن قراچه بیک از حوالی شهر کوچ کرده قلعه را مرکزوار در میان گرفت و ...
خندق را دیدند بمصلحت آنکه از بیرون و اندرون شبیخون زدند میرزا کامران قدم در وادی خلاف و نفاق استوار کرده هر روز ...
و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت را بظهور می رسانید بعد از چندی میرزا کامران علامت نکبت و ادبار بر جبهه روزگار
خویش مشاهده نموده مکرر ایلچیان بملازمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که ملتمس آنست که از خون من درگذشته سپاه ظفرپناه ...
... آیم پادشاه همایون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان داد که هیچ آفریده متعرض او نشوند و میرزا کامران با فوجی از
ملازمان حلقه عبودیت پادشاه عالی منزلت در گوش کرده از حصار بیرون آمده روی نیاز بآستان بوسی آورده پادشاه رقم عفو بر صحیفه
جرایم او کشیده او را در سلک سپاهیان منتظم گردانید **وقایع متنوعه** درین سال عوض بیگ ... القاس کرده از هر کس که آثار
عقوق و کفران نعمت ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند **هم** اندرین سال حسین بیک شاملو را که بکرات و مرات علامات غدر و نفاق از ضمیر
احوالش ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند **هم** درین سال ادهم بیک و الله‌ویردی سلطان روملو را پیش نظام الملک پادشاه دکن فرستادند
متوفیات آقا محمد بن آقا رستم روزافزون ... درین سال از جهان فانی انتقال نمود و برادرزاده اش آقا سهراب ...
... ساخت **گفتار در وقایع سنه ست و خمسین و تسعمائه و مخالفت برهان شیروانی** درین سال برهان که از ابنای سلاطین
شیروان بود حسب تقدیر از جیب تعدی و طغیان بر آورده پای از جاده راستی بیرون نهاد و از قبطاق بشیروان آمد چون این خبر بشاهزاده
عالمیان ابوالنصر اسمعیل میرزا رسید با سپاه بسیار متوجه دفع آن نابکار گردید در موضع خیلان برهان با مردم فراوان چپرها در کنار
جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشت رایت عناد برافراشته فوجی از غازیان مسابقت نموده پیشتر از وصول لشکر با آن
بد جماعت باغی و طاغی تلاقی شده نیران قتال و جدال التهاب یافت و اشتعال پذیرفت در این زمان شاهزاده عالمیان با لشکر
... رسیده از غلغله نفیر و کوس غازیان دو لوله و شیب شیروانیان طنین در طاس فلک دوار افتاده آخر الامر طاقت صدمات شاهزاده
نیاورده برهان خاسر که سررشته دولت از دست داده و روزگار از او برگشته روی ادبار بصوب فرار آورده از نهیب خدنگ آتش فعل

ماهی

ماهی صفت بر خاک طپیدن گرفت و از رعب شاهزاده کوه مانند پشت بهزیمت داد و از ترس شمشیر رایت آنحضرت روباه طور بروی
آن رزم بر تافت و از هول آتش هیجا و گرداب ... آسا بصحرا شتافت و ... دو اسبه بغبار مرکب بادپیمای او نمی رسید
و در فرار رو نشیب بر آب و آتش پیش دستی می نمود گویی سمند بادپای خاک پیمای او چون سمندر طبع آذر گرفته است و سمند ماهی
سرش در ذهاب ... غرق گشته غازیان ایشان را تعاقب کرده جمع کثیر از مردمان او را بقتل آوردند و سرهای ایشان را
از بدن جدا ساخته در زیر پای کمیت میرزا انداختند در آن اثنا خبر آمد که سلطان سلیمان باتفاق القاس متوجه
تبریز است حضرت شاهزادگی میرزائی رو باردوی شاه دین پناه کرد بعد از رفتن میرزا برهان که شیروان را از اخالی
دید از کوهستان بشماخی آمده آنملک را متصرف شد **ذکر آمدن سلطان سلیمان باتفاق القاس میرزا بجانب آذربایجان** درین سال
سلطان سلیمان باتفاق القاس با لشکر بیقیاس از ولایت انکروس ... و بوسنا و ... و موره و قرابغدان ...
و اناطولی و ... ایلی و قرامان و مرعش و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیار بکر و عراق عرب و کرد جمع آورده بودند
با یراق تمام و اسلحه عجیب و جوشن بایکدیگر منطبق کرده ... آمده **بیت** ... گرد سپاه ٭ چو هاله زده خیمه بر دور
ماه ٭ حصاری ولی رفته از جابجای ٭ چو برج فلک دیده کشای ٭ کوچ بر کوچ متوجه تبریز گشت چون شاه دین پناه از آمدن
رومیان کینه‌خواه آگاه گردید دارالسلطنه تبریز ... بدر رفت و در ... نزول اجلال واقع شد و قریب بیک ماه
بواسطه اجتماع سپاه در آن مقام توقف نمود عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسنجان سلطان روملو و شاه ویردی
سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلو را ... فرستاده بنفس نفیس متوجه ییلاق اشکنبر گردید آنحضرت ...
آتش زد چنانچه در آنجا از غله و کاه اثر نماند در کنار آب شور اسمعیل میرزا با لشکر شیروان باردوی ظفرنشان ملحق گردید ...
از آنجا ... با جمیع رومیان باحاطه قلعه وان فرستاده و از آنجا بطرف تبریز در حرکت آمد و از ...
علی پاشا و محمد پاشا و احمد پاشا و حیدر پاشا و القاس را با چهل هزار سوار بر سبیل ایلغار بر سر امرای نامدار که در چمن مرند
بودند ارسال نمود جانب عبدالله خان و شاه ویردی سلطان و علی سلطان را بقراولی فرستادند و غازیان نصرت ...
... لشکر روم رسیدند و در هم آویختند و گرد میدان بر بال کرکسان نشسته چشم خورشید در کدورت غبار پوشیده
گشت **بیت** ز گرد سپه سروران زمان ٭ زمین گشته با آسمان توامان ٭ ... ٭ شد از سیل تیر ...
شاه ویردی سلطان جنگ مردانه کرده جمع کثیر از رومیان بقتل آورد چون عساکر رومیان زیاده از حد و قیاس بود چون
دریای پر موج فوج از عقب یکدیگر می رسیدند امرا عاجز گشته پناه بکوه بردند این خبر ناگهان در شب ... رسید ...
آقا ... وکیل حسنجان سلطان بود با دویست کس بر تحقیق این خبر ارسال کردند و امیر عیسی بیک استاجلو با جمعی از اهل
ستیز روان گردیدند ایشان با مقدمه سپاه روم جنگ کنان متوجه امرا شدند و القاس و پاشاها چون بچمن مرند رسیدند
در آن اثنا عبدالله خان و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند و قریب دو هزار سوار جرار بخیال دست برد توقف نموده بودند
روی بمیدان رزم آوردند و غازیان عنان کشیده ... کردند و رومیان تصور کرده که کمینی هست جرات نمی نمودند و بعد
کوشش و کشش بسیار استفسار نمودند که کمین نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان جنگ کنان خود را از آن معرکه
بیرون انداختند و رومیان از آن جلادت خایف و هراسان شدند و امرا و سایر غازیان در منزل اشکنبر باردوی نصرت اثر ملحق
شدند و چون امرا از خوزستان و فارس و عراق و کرمان نرسیده بودند بمصلحت آنکه ایشان جمع شوند از اشکنبر برودخانه
... فرود آمدند سلطان سلیمان از عقبه ... عبور نموده بتبریز آمده در چرنداب فرود آمد سپاه روم هجوم کرده شروع بغارت
شهر نمودند اهل تبریز چون کشتی شکستگان قلزم و عمان که از امواج طوفان سفینه ایشان شکستگی پذیرد دل از جان کنده
فریاد و فغان بر آسمان رسانیدند چون این خبر بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را فرستاد که سپاه را از غارت باز دارد چون

بیلاق درآمده جا درجا نشیند که کسی بر رعایا تعدی نرساند بنابر آن فتنه تسکین یافت شاه دین پناه دلاوران قزلباش را
از چهار طرف بر رومیان بقراولی فرستاد و غازیان یکبار اردوی رومیان را دفتر مردم را تسکین میکردند و بار دو بار از بنیاد
دار میرسانیدند سلطان سلیمان از جلادتهای قزلباش حیران گشت و خیال محال از دماغ بیرون کرده از مبادرت پشیمان
گشته بعزم مراجعت چاره ندید و در شبی از شبها که آوازهٔ نزدیک شدن قزلباش در اردوی او شایع شد بر جا حال و اثقال
روانهٔ دیار روم کرد اینک تا بروز از بیم سپاه بر سر اسب ایستاد و بعد از آن روانه گردید تیمان و چپانیان و اوباش بدست
تعدی بلشکر او دراز کردند و جمع کثیری از مردم روم بقتل آوردند و ابراهیم خان و جمعی که بیت موصلو از عقب خواندکار تکامشی
کرده دویست نفر از ایشان کشتند سلطان سلیمان هر روز چهار فرسخ راه میرفت و جمعی از قزلباش او از اردوی او جدا می
شدند و از راه کردستان بر سر قلعهٔ وان رفت شاه علی سلطان چپنی که در آن اوان از قبل شاه دین پناه کوتوال قلعه بود آغاز جدال
کرد و سپاه روم یکبار هجوم آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند قبل از این هشت بادلج و شش توپ در بروج قلعه انداخته
بودند مصراع هم از ضرب توپ و هم از ضرب بادلج بیت تفنگ همچو معشوق زلف سیاه * جهان را سیه کرده از دود آه * زمین
کاملا از آسمان سنگین * زمین متصل شد بچرخ برین * شاه علی سلطان از غایت نامردی حصار را تسلیم نمود سلطان سلیمان حکومت
قلعه را با سکندر پاشا رجوع نموده متوجه دیار بکر گشت چون شاه دین پناه در ییلاق اشکنبر شنید که خواندکار از تبریز مراجعت کرده لوای
توجه از عقبش برافراختند و اسمعیل میرزا را با جمعی از غازیان جرار بر سبیل ایلغار بطرف قلعهٔ قارص روان ساخت که رومیان در تعمیر آن
مشغول بودند و خود بنفس نفیس همایون روانهٔ صحرای موش گردید چون حضرت شهریار عادل جو بر خلاط رسید و اغارت کرده رایت سلطنت افراخت
شاهزادهٔ عالمیان از اردو جدا شده ایلغار فرمودند چون بلشکرگاه مخالفان رسید سمند برق انتقام را مهمیز زده چون سمندر در میان شعلهٔ
آتش انداخت بیت برقی که فتنه در کف عالمی بر پیش روی * ماهی نهاده بر سر و چرخی بزیر ران * عساکر بهرام انتقام هزار و هشتصد نفر
از ایشان برای علم فرستاد و فوجی از آن از بیم جان خود را بقلعه انداختند و جمعی ظفر و روحا نکوه را در میان گرفته بعد از سه روز سپاه
عالم سوز بقلعه جنگ انداختند و سیلاب رعب و اساس هراس و قار و سکنان حصار را از [illegible] جاده امان طلبیدند و از قلعه بیرون آمدند
عثمان بیک که سردار آن اشرار بود با سیصد کس بدرگاه شاهزادهٔ عالی تبار آمدند در اثنای ملاقات آن دیو از حماقت حرکات بی تقریب نمود که
بر دوش طوقچی بیک تاخته چون بنابر آن حکم عالی بقتل ایشان صدور یافت و تمامی ایشان را بقتل آوردند و قلعه را خراب کرده روانهٔ اردوی اعلی
شدند و در صحرای موش بملازمت خسرو با فرهنگ رسید که اولمه با پاشایان در ترجان نشسته است پادشاه ستوده خصال عزم استیصال
آن دشمن بدافعال فرموده بترجان و عساکر که چون مار و مور فوج فوج از عقب میشتافتند بیت همی رفت لشکر کوه تا کوه * چو دریا همی شد موج
و کوه * ایلچی آنکه دلاوران طرفین بشب یکدیگر رسیدند پشت داده پیش از آنکه مبارزان از جانبین تیغ برکشند سپر انداخت از بیم جان
ترجان را انداختند و روی بگریز آوردند و باندک زمانی نشیب از [illegible] ساخت و غازیان مظفر جوق جوق تعاقب کرده بعضی و بسیاری را
بقتل رسانیدند و غارت کرده کسب [illegible] آوردند خسرو جهان از ترجان متوجه آذربایجان گشت اسمعیل میرزا با سپاه بحر جوش و رعد خروش بسان
آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش بشتر روان شد و فغان رعد را از ایوان کیوان در گذشت بیت زمین از خروش دلاوران
شکافته * که هر چند کردید چرخ خوش نشست * شد از نعل اسبان هامون نورد * زمین کان آهن فلک کوه گرد * اسمعیل میرزا با فوجی از غازیان
دریای دغا بر جمعیت پاشا انگاه اوغلی دو چار خورده محمد پاشا هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمود و فوجی از قزلباش ایشان را تعاقب
کرده چهار صد و پنجاه نفر از رومیان دیوسار بقتل آوردند چون موضع آذربایجان از موکب وصول پادشاه ظفر نشان نشاط روضهٔ رضوان
گشت و فضای بیابون و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شاه دین پناه قورچیان ذو القدر را بقراولی فرستاد و ایشان در محلی از برای
استراحت نزول نموده و بفراغت بخواب رفتند عثمان پاشای رومی که از پیش سلطان سلیمان آمده بود بر سر ایشان ریخت ذو القدران
چون شیر ژیان از جای برجستند و بمدافعهٔ مخالفان مشغول شدند [illegible] آمده و شد تا از طرفین هوای معرکه در آن روز شب [illegible]

واز

و از نهیب شمشیر جان ستان دل مخالفان در اضطراب افتاد و رومیان را مغلوب گردانیدند و سی نفر از ایشان بقتل آوردند و سرها
بشاه دین پناه گذرانیدند آنحضرت در روز چهارشنبه چهاردهم رمضان از ییلاق آذربایجان معاودت نموده اسمعیل میرزا و عبدالله
خان و کوکجه سلطان را بشیروان روانه ساخت چون ساحهٔ جهان گشای پرتو وصول بکنار آب کر انداخت و سوندک بیک
قورچی باشی را با دو هزار و پانصد قورچی بتاخت شکی و آق سو و قورچیان آنجا را تاختند و رایت تسلط برافراختند و در وقتی
محمد خان از خوف غازیان پناه بقلعهٔ گیش برده در آن اثنا خبر آمد که القاس بعراق آمده است و خان کوچ بهرام میرزا را لشکر کرده
بنابر آن قورچیان باردوی ظفر نشان معاودت نمودند و اسمعیل میرزا و عبدالله خان باردو پیوستند و شاه دین پناه کوچ بر کوچ
از راه طارم و خلخال روانهٔ قزوین گردید و شرح آمدن القاس بعراق آنکه در آن اوان که شاه دین پناه در آذربایجان نزول نموده بود
تمام بر ضمیر سلطان سلیمان استیلا یافته و القاس را با پنج هزار سوار از طرف کردستان بهمدان فرستاد القاس چون بهمدان رسید
رسید خان کوچ بهرام میرزا را بدست آورده روانهٔ قم شد و بر آن شهر مستولی گشت و محمد بیک افشار را در آن زمستان با لشکر گران همه
ظالم و بی ایمان چون عاصفات دلورادیار که در موسم خزان برگ و پوشش گلستان را ربایند در اثنای دیه شاه بطریق ظلم و جبر
بتاخت ملک ری فرستاد و ایشان اغارت و غارت کرده باردوی نکبت اثر القاس مراجعت نمودند چون قریب بیکماه در بلدهٔ قم توقف
نموده هوای فتح کاشان بر سر [illegible] بدان طرف در حرکت آمده بر آن دیار مستولی گشت در آن اثنا ملازمان او از مردمان امرای
شاه آگه از ییلاق آذربایجان برگشته [illegible] خواندکار فتنه بر [illegible] بودند آن اسیران گفتند که حضرت شاه با خیل و سپاه نزدیک
رسیده است بنابر آن خوف تمام بر وی مستولی گشته متوجه اصفهان گردید چون بحوالی اصفهان نزول نمود کلانتران دیار شاه تقی الدین
محمد و میرزا آن برادر او و مردم آن نواحی را بشهر آورده اسباب حصارداری با کمال وجه مهیا گردانیدند القاس بخیال آنکه بی جنگ
و پیکار در دروازه را بگشایند و حال آنکه شهریان از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره میافزودند
سپاه مخالف بجنگ آمدند و اصفهانیان بضرب تفنگ مرد آهنگ آن گروه را کالعهن المنفوش ساختند و قریب بیست روز آن مخاذیل
در حوالی شهر نشستند و شاه تقی الدین محمد امیر دیوان و اکابر و اعیان اصفهان باتفاق پیادگان میدان دلاوری و بتوفیق
حضرت باری جل جلاله شهر را نگاه داشتند در آن اثنا خبر رسید که بهرام میرزا و ابراهیم خان با جمعی از دلاوران بعزم جنگ
کاشان رسیدند بنابر آن القاس عازم فارس شد و قلعهٔ یزد خاص را گرفت و قتل عام نمود و از آنجا متوجه شیراز گشت چون پلهای
بند امیر کشیده بودند از راه قریه علی بزیر پای قلعهٔ سفید رفت در آن اثنا جنید بیک برادر ابراهیم خان با خان کوچ ذو القدر
در آنجا بودند برج و باره را مضبوط گردانیده خاطر بتحصین قرار گرفتند القاس چند روز توقف کرد چون تسخیر قلعه محال
بود کوچ کرده روانهٔ بهبهان گردید قایدان شولستان و همه سنی مذهب حوالی هزار نفر جمع شدند و کس نزد جنید بیک فرستادند
که صلاح چیست جنید بیک گفت که امروز با آن قوم بد روز مقاومت میکنید که فرجام سعد شد بیایان آییم و باتفاق بدفع اهل نفاق
دفتر جلادت [illegible] آنکه کنیم ایشان بی حقیقتی و بی تحملی کرده دو جوق شدند یک فوج از عقب ایشان زدند و شتر و اسباب بسیار
گرفته آوردند و جمع دیگر چند بی هموار بی [illegible] خود را بر ایشان زدند و قریب سی نفر از آن جمع پریشان بقتل آمدند آخر الامر
القاس با هفتصد سوار [illegible] بعد رسیده ایشان را مغلوب ساختند و چهل نفر را کشته و باقی فرار نمودند و از عقب آن فوجی که بالا
رفته بودند رفته و ایشان را نیز شکست کیفیت خود را ساختند چون به بهبهان رسید آن مردم کرده بودند آنجا را سوختند در ماه ذی حجه
بر شوشتر نزول کرد و لشکر پاش بدروازه حمله آوردند و امیر زین الدین علی و امیر عبد الوهاب از شوشتر بیرون آمدند و تیغ
شمشیر آبدار غبار آن فتنه را نشانیدند و القاس چون دانست که مهم بر مدعای او سرانجام نخواهد یافت بطرف حویزه رفته
و آنجا نیز کاری نساخت و از راه قلعهٔ بیات بجلو بغداد رفت گفتار در عازم بر شدن شاه علی سلطان استاجلو با علی سلطان اوزبک *
در این سال علی سلطان اوزبک شش هزار سوار برداشته و صورت غلبه و یغما بر کلک سودا جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته بتاخت

استرآباد آمد شاه علی سلطان استاجلو با هفتصد نفر از دلاوران جوشن ور و چون شیر ژیان از جنگل جرجان شیران بیشان
خلاص یافته بعلی سلطان حمله نمود اوزبکان نیز بعجب تمام ثبات قدم ورزیدند القصه این دولتکی چالاک دست پیشه تیغ انتقام
از نیام برآورده بسر افشانی اشتغال نمودند عاقبت محمد الغان جبه‌ساده روی بفرار آوردند دلاوران با ناموس تا گنبد قابوس اوزبکان را
تعاقب کردند و سیصد کس از ایشان را بقتل آوردند و سرهای اوزبکان را بشاه دین پناه ارسال نمودند قاصد شاه علی سلطان در آذربایجان
باردوی شاه عالم پناه رسید خبر شکست علی سلطان را بعرض رسانید آنحضرت بغایت مسرور گشت ذکر محاربه نمودن محمد خان تکلو با بیرم
اوغلن درین سال بیرم اوغلان اوزبک که حاکم غرجستان بود و مردم بسیار از حشم قپچاق و اوزبکان با یراق فراهم آورده باتفاق آن جمعی
بولایت هرات آمد و حتی چند را که عالم هرات باج میداده کوچانیده بولایت غرجستان برد چون این خبر در هرات بمحمد خان رسید بعزم یورش
غرجستان در الکای کهدستان نزول نمود بس از اجتماع سپاه سهل بقصد مقصد نهضت نموده در ییلاق آق گنبذ که داخل ولایت غرجستان
است بایشان رسید بیرم اوغلن خالی الذهن که محمد خان خود همراه است قدم استوار داشته با مردم بسیار از پیاده و سوار در قلهٔ جبال
قتال بیاراست در آن اثنا حسن بیک سیاب که چرخچی بود با وزبکان حمله کرده بیرم اغلن را شکسته لوای استیلا برافراخت در آن حال
قزاق ولد محمد خان با جمعی از شجاعان بمدد رسید حمله نمود و محمد خان با فوجی از غازیان نمایان شد بیرم اغلن از پای ثبات انداخته
فرار نمود و تکلویان ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را گرفتند جناب خانی باسلاد بخانی بصوب قلعه اشان که متعلقان در آنجا بودند توجه نمود حتی
قلعه را محاصره نمود نزول غازیان گشت بیمن محمد خان گشت که آن قلعه بجنگ نمی توان گرفت بهرات معاودت نمود ذکر محاربه نمودن قزاق خان و اویس سلطان
با شیخ نظر اوغلن افشار درین سال خبر رسید که حق نظر اوغلن با جمعی از اوزبکان نامی و دزدان خوارزمی از آب آمویه عبور نموده متوجه این ولایت اند
محمد خان اویس سلطان را با فوجی از غازیان بمدد قزاق سلطان که در اولاد با جوان روان کردانید چون ایشان با هم ملاقات کردند متوجه اوزبکان
گردیدند در حوالی پل خاتون با اوزبکان دوچار شدند ایشان رسیدند حق نظر اوغلن چون از توجه غازیان آگاه کردید متوجه قتال گشت قرا
تفنگچیان از ادریس صف سپاه باز داشت و خود از عقب ایشان مهیا جنگ گردید تفنگچیان بیک دفعه تفنگ انداختند و غازیان حمله نمودند
حق نظر اوغلن تاب نیاورده راه فرار پیش گرفت و تکلویان ایشان را تعاقب کرده قریب نهصد نفر از ایشان بقتل آورده بهرات معاودت نمودند
ذکر آمدن اسکندر پاشا بخوی و کشته شدن حاجی بیک دنبلی ۞ ۞ درین سال اسکندر پاشا که حاکم قلعه وان بود بخیال حسن
بیک محمودی لشکر کردستان را جمع آورده بر سر حاجی بیک دنبلی که در قصبه خوی بود آمد حاجی بیک بواسطه قلت اعوان و انصار در دیوار
بیت آقا جنگ کرده آخر بکوچه او که همشیره حسن بیک محمودی بود در خانه او برده بی برادر خود باز کرده اسکندر پاشا را استقبال نمود
حاجی بیک بعد از کوشش بسیار بقتل آمد و از غازیان خوی نیز جمع کثیری بقتل آمدند اسکندر پاشا بوان باز گشت وقایع متنوعه درین سال
بواسطه معموره رومیه در تبریز طاعون واقع شد و بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت نهادند و درین سال شاه دین پناه قلعه النجق را خراب
کرد هم درین سال شاه قلی بلیلان کرد سلماس را غارت کرد هم درین سال سلیمان چلو چپی که حاکم ادرنی بود با سلیمان کردستان جنگ کرده غلق
گردانید و اکثر بلاد زمانش کشته شدند وقایع سنه ست و خمسین و تسعمائه چون القاس از تاختن و کاشان بقلا آمد حکم خوانکار را بطلب
نامزد شد القاس بصلاح فتنه انگیزان عراق و فارس و کردستان ممالک آفاق بنیاد کار بر شعله بازی و صنعت پردازی نهاد و بعشوه و فسون
سر از مخالفت در روی موافقت کشید و از قوت طالع شاه دین پناه کوکب طالع وی آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت
تبدیل شد متوجه درگاه سلطان سلیمان نگردید و خاطر کوچ بهرام میرزا روانهٔ درگاه عالم پناه کردانید بنابرین سلطان سلیمان محمد پاشا را
که وزیر ثانی بود با سی هزار سوار بدفع وی فرستاد و رومیان هنگام استوا که خورشید نصرت لوا بر وسط السماء در اوج اعتدال بود بر وی
تاختند القاس طاق الفرار مما لا یطاق بر کمر ادبار بست و بر اثر الفرار فی وقته ظفر ساهیم و مضطر بیرون رفت بقلعه مریوان که
حاکمش سرخاب کرد بود شاه دین پناه چون از آمدن او بنزد سرخاب آگاه گشت بهرام میرزا و ابراهیم خان و شاه قلی خلیفه مهردار را با
هزار سوار جرار بر سر آن غدار ادبار اثر فرستاد و در حوالی قلعه مذکور بوی رسیدند و وی را منهزم کردانیدند القاس حزین و افسوس کنان

و از کردن قزوینی

حواد

بطرف قلعه مریوان بیرون رفت و گرد ادبار بر رخسار القاس حق ناشناس نشست و با حسرت و ندامت دست از ملک و مال شسته نشان
بلاغت بیان بر ولیعهد مشتمل بر وعد و وعید بسرخاب مرقوم کردانیدند بنابرآن القاس را به بهرام میرزا سپرده روانه درگاه شاه دین پناه
کردانید آنحضرت وی را مخاطب ساخته فرمود که من نسبت بتو چه بد کرده بودم که از من رو گردان شدی بعد از آنکه آن ایلچی کشتی القاس سکوت اختیار کرد
جواب نداد شاه دین پناه بعد از دو روز او را بقلعه قهقهه فرستاد و بعد از مدتی بدولت بدبعضی بنیکو وضعی و بر بهترین صوری فتنه
عظیم او فرو نشست لاجرم وضع نیکش تاریخ گردید عنایت فرمودن شاه دین پناه حکومت شیروان را بعبدالله خان ۞ ۞ درین
سال شاه دین پناه عبدالله خان استاجلو را بحکومت شیروان روان کردانید چون برهان بران دیار مستولی شده بود فوت گشت و شیروانیان
بدن او را پنهان کرده بودند عبدالله خان او را پیدا کرده از گور بیرون آورده سرش را از بدن جدا کرده مردمان شیروان از ترس خان بجمع
و در کوچ جزیره ایست بر کنار دریای قلزم پناه بردند و اصابع عصیان بر پیشانی ادبار بستند عبدالله خان هرچند رسول فرستاد و نصیحت نمود
محمد الغان بصلح راضی نشدند عبدالله خان بدفع ایشان روان گردید و لشکر قزلباش با اسب بآب در آمد آتش پیکار برافروختند و مردمان
شیروان مانند ماهی که بر کنار آب افتد باضطراب افتادند و غازیان اکثر ایشان را بقتل آوردند و اموال ایشان را غارت کردند عبدالله
خان بعد از آن بطرف شماخی روان شد رفتن اسکندر پاشا بایروان و سوختن آن ولایت را و گرفتن حسینجان سلطان حاکم آنجا ۞ درین
سال اسکندر پاشا لشکر کردستان را جمع کرده بچخور سعد آمد در آن زمان حسینجان سلطان روملو که حاکم آن دیار بود بواسطه آنکه مردمان
او متفرق بودند صلاح جنگ ندید ببیلداقا کرد و کیلش با صد سوار بقراولی فرستاد ایشان با اسکندر پاشا جنگ کرده مغلوب شدند و پنج
نفر از ایشان بقتل آمد بیت آقا باردوی سلطان معاودت نمود اسکندر پاشا بایروان آمده بازار آن قصبه را سوزانید بعد از آن قطر
وان مراجعت نمود حسینجان سلطان از عقب ایشان رفته ده نفر از ایشان بقتل رسانید چون این خبر بشاه دین پناه رسید چرندات سلطان
شاملو را بمدد وی روانه چخور سعد کردانید ذکر رفتن شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی بقلعه بارکیری و فتح نمودن آنجا و سلیمان
بیک حاکم آنجا را دستگیر کردن درین سال شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی از نخجوان بقلعه بارکیری ایلغار کرده در آن زمان سلیمان بیک کرد
دست برد از نزد سلطان سلیمان بدان قلعه آمده بود شاه ویردی سلطان با دویست و چهل نفر از دلاوران شب بقلعه رسیدند و غازیان
بسان عیاران عاشق پیشه بی تامل و اندیشه خود را بقلعه انداختند و شمشیرها کشیده قریب بدویست نفر از کردان و رومیان بشهرستان
عدم روان کردانیدند و سلیمان بیک را گرفته بدرگاه معلی فرستاد وقایع متنوعه درین سال در شب چهارشنبه در ماه محرم در ولایت قاین
دو بیخ قریه زلزله شد و قریب سه هزار کس از مردمان و زنان در زیر دیوار ماندند استماع افتاد که قاضی آن ولایت مولانا باقی در یکی از آن قریه
ساکن بودند و در علم هیئات ماهر بود و در روزی که در شب آینده این بلا نازل شد مردم ده را اعلام نمود که درین شب بعلت
اقلاب و انظار کواکب زلزله عظیم متصور است صلاح در آنست که با عیال و اطفال بصحرا رفته در آنجا استراحت کنید مردم آن ده سخن وی را قبول
نکردند مولانا باقی با عیال و اطفال بجانب صحرا رفت و با نصف توقف کرد از برای هوا داشتن گشته با متعلقان بطرف منزل خویش متوجه
شد چون قدم در خانه نهاد فی الحال زلزله نازل شد مولانا با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک شدند وقایع متنوعه درین سال سلطان
سلیمان پادشاه روم احمد پاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار سوار و پیاده بگرجستان فرستاد ایشان داوا بلی را که تعلق بلورقی بود گرفته رجعت
بدیار خود کردیدند هم درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود متوفیات درین سال بهرام میرزا برادر شاه عالم پناه در روز جمعه
رمضان بخلد برین انتقال نمود و نعش او را بمشهد مقدس برده در آنجا دفن کردند مدت حیاتش سی سال بود و از وی سه پسر یادگار ماند
سلطان حسین میرزا و سلطان ابرهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا مولانا هلالی همدانی نظم حیف از بهرام میرزای حسینی حیف حیف تاریخ بیدل
کرد گفتار در قضایایی که در سنه سبع و خمسین و تسعمائه وقوع یافته ذکر آمدن براق خان و عبداللطیف سلطان بهرات و کشته شدن
شاه محمد اوغلن درین سال براق خان و عبداللطیف سلطان با لشکر گران از آب آمویه عبور کرده متوجه هرات شدند چون خبر توجه ایشان
بسمع محمد خان رسید حکم کرد که بیرون شهر را کوچه بند کرده اند بعد از انجام این مهام و اتمام مصالح استحکام هر کوچه بندی و گذری را بیکی از

شجاعان و متهوران سپاه کوچه بند دروازه فیروزآباد را با پس سلطان رجوع نمود دروازه خوش را بر سلطان افشار رجوع نمود
چون قنوجاه را بقراق سلطان متعلق ساخت و تاتار بیگ و ابو حسن خلیفه را در کوچه بندهای دروازه ملک مقرر نمود و محمد خان
با فوجی از دلاوران در خلوت سلطان محمد میرزا توقف نمود و در روز پنج شنبه پنجم جمادی الاول براق خان و سایر سلطانان بهرات آمدند
و در بعضی از نواحی و بلوکات رحل اقامت انداختند تجمع سلاطین توران شاه محمد سلطان بنابر جرات جوانی و بواسطه اظهار جلادت و
پهلوانی با مردی که اکثر بدو عاشق بودند بکوچه دربند دروازه خوش آمد و سپاه را با فروختن آتش پیکار مشغول گردانید بجانب سلطان افشار
از بولای دفع و منع آن طالع شکار از کوچه بند بیرون آمد بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بسیاری از اوزبکان ... قرشا
در آخر سپاه اوزبک بر افشار غلبه کرده پنج نفر از دلاوران وی بقتل آمد بجانب سلطان خود را بدرون کوچه بند رسانید توپچیان عنان
قزلباش شاه محمد سلطان از ضرب تفنگ از کوچه بند دور گردانیدند بعد از فرار سلاطین فی ثبات در بلوکات هرات شاه محمد سلطان
با کثر اوزبکان ... که از حوالی ولایت سیستان و هرات خبر شادند پس از وصول بنواحی آن ولایت و اخذ اموال و جهات و ...
حیات ... حکم نمود بعد از تخریب آن سرزمین و تعذیب غنی و مسکین بطرف معسکر سلاطین روان شد و در حین ملاقات از روی
اعراض براق خان گفت که در وقت غیبت ... امثال نموده کوچه بندها ... تا کله ها را
از قزلباش نگرفته از اسب فرود نخواهم آمد روز دیگر شاه محمد سلطان با فوجی کثیری از اوزبکان از پی ثبوت دعوی مذکور سوار شده
بطرف کوچه بندی که قریب بمزار شاه زنده است در حرکت آمد و چون بدانجا رسید لوای حرب برافراخت و پاسه جهاری از شجاعان چون بلای
ناگهان بر سر سهراب بیک که از جاورسان آن کوچه بند بود تاخت و سهراب بیک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود شاه محمد وی را تعاقب نموده
از فور جلادت و بی باکی و از غایت تهور و چالاکی تا در کوچه دربند اند و در وقت رجعت سنگ عظیمی بر سرش رسید آن جوان تیغ جنگ بضرب
آن سنگ از بالای زین بروی زمین افتاد و در آغال یکی از ملازمان محمد خان سر پر شورش را از بدن جدا کرد بیت سر اندیشه هم در سر پر شود ٭
چو گم کم با خاک گم شود ٭ نزد خان آورد و پنج شش نفر از اوزبکان معتبر که رفیق ... بی توفیق او بودند دستگیر گردیدند بجهت آن
خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافته در روز شنبه بیست و هفتم ماه از ظاهر هرات کوچ کرده بطمع فتح بخارا روان شد زیرا که عبد
العزیز ولد عبید در بخارا فوت شده بود فرستادن شاه عالم پناه سوندک بیک قورچی باشی و حسن بیک را درین سال سرخاب کرد
کسی بدرگاه شاه دین پناه فرستاده بعرض رسانید که بکه اردلان که والی شهرزول بود با جمعی از ... بحوالی قلعه سرخاب آمده
او را ... غضب شاه دین پناه التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که سوندک بیک قورچی باشی و حسن بیک ...
و رستم بیک افشار با پنج هزار سوار بدفع آن نابکار روان شدند امرا بموجب فرموده روان شدند و از رودخانه ... در ان ... طغیان
نموده بود عبور نمودند و بجانب مقصد ایلغار کردند و هشتاد نفر از قورچیان در کنار باغات شهرزول ... که مقصد سوار ... ها
و از غایت شجاعت رستم داستان از غاشیه کش خود جدا شده آغاز جنگ کردند و بزخم نیزه از اسبش انداختند و بضرب ...
از دست غازیان خلاص کرده بقلعه رسانید و چهل نفر از ... او در آن معرکه کشته گردیدند و سوندک بیک در حوالی شهرزول ...
نمود و سرخاب از قلعه بیرون آمده بوی ملحق گردید و غازیان نواحی شهرزول را تاختند و رایت تسلط برافراختند و سوندک بیک
قورچی باشی و رستم بیک افشار جمعی از غازیان ... ساخته ولایت بکه را که ... داشتند آن ولایت را خراب کرده عود نمودند بعد از
بیست روز سوندک بیک قورچی باشی بقزوین مراجعت نمود و شاه عالم پناه از قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق سلطانیه و کوچ بر کوچ
متوجه آذربایجان شد و معصوم بیک صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار و علی سلطان تکلو را ... مرکور و ... نمود و غازیان آن
دیار ... کرده بسیاری از کردان ... بضرب تیغ و تیر بر خاک هلاک انداختند و چهارپای بسیار از اسب و استر و گاو و گوسفند
غنیمت گرفتند و در سلماس باردوی معلی ملحق شدند و موکب احتشام بطرف قلعه ... که در کنار دریای اورمی واقع است
نهضت نمود و آن خطه حصار ... از فروغ طلعت پادشاه کامیاب کامکار غیرت افزای مطلع خورشید عالم افروز گشت و صورت ...

در آئینه ضمیر منیر منعکس نمود در رجب آن قلعه که واقع شده بود آن را ... قلعه ساختند و شاه دین پناه عازم نخجوان گشت و بعد
از آنکه یکماه در جلو در آنجا توقف نمود عازم قراباغ شد و در ... نمود ذکر یاغی شدن ... و کشته شدن شاه وردی
سلطان درین سال ... ترکمانان ... یاغی شدند و سبب مخالفت ایشان آنکه شاه دین پناه بعد از فوت شاه علی سلطان حکومت استرآباد
بشاه وردی بیک کچل عنایت فرموده ... ترکمان با پیشکش فراوان ... آمدند و ... جوانی که سردار طایفه ... بود
در کمال زیبایی و رعنایی کسی بود و شاه وردی بیک بوی اظهار تعلق و تعشق و طمع نمود ... ازین وضع بتنگ آمده ... شب
از استرآباد فرار نموده در میان الوس خود رفت و شاطر بیک را که از اقربای شاه وردی بیک بود و از قبل ... ترکمان
می نمود بقتل آورده یاغی گردید چون این خبر بشاه وردی بیک رسید داعیه تاخت الوس ترکمان نموده روانه گشت چون بدان حدود رسید
با پنج شش نفر ... بالای پشته صعود کرده تمام لشکر خود را بتاخت فرستاد در آن اثنا ... ترکمان با فوجی از شجاعان بشاه وردی
بیک رسیده او را بقتل آورد و ... مشغول بودند این خبر را شنیده فرار کردند چون این خبر بدامغان رسید ...
بیک حاکم آن دیار بایلغار باسترآباد آمد و محافظت نمود ذکر گرفتار شدن بیرم اغلان و فتح غرجستان درین سال ولایت
غرجستان مفتوح گشت و شرح آن است که محمد خان خاطر از جانب براق خان فارغ ساخته ... تسخیر قلاع غرجستان
انداخت قزاق را با جنود بسیار بتسخیر قلعه ... فرستاد زیرا که بیرام اغلن با جمع از اوزبکان در آن حصار بودند بیرم اوغلن
از خوف غازیان پشت بدیوار حصار باز داده صولت لشکر قزلباش اساس جمعیت اوزبکان را مستاصل ساخت آن بی باک خان
و مان خود را در معرض خطر دید و در تدبیر آن واقعه متحیر گردید و هیچ صورتی نبود در آئینه اندیشه آن ضلالت ... روی
نمود از روی تضرع ایلچی نزد قزاق فرستاده امان طلبید و بعد از تاکید و عهد و پیمان با متعلقان از حصار بیرون آمده با قزاق
سلطان ملاقات نمود و آن غلام را بقتل آورده بلاد غرجستان را متصرف شد متوفیات عبد العزیز سلطان ولد عبید خان
در بخارا وفات یافت درین اثنا میر محمد خان حاکم بلخ ایلغار کرده خود را بحصار انداخت تا آمدن براق خان آن بلده را مضبوط
گردانید بعد از چند روز براق خان آن بلده را محاصره نمود و میر محمد خان بمدافعه و مقاتله قیام نمود و مردمان براق خان چند
کوشش نمودند و جنگهای ... کردند کار از پیش نبردند چون براق خان از تسخیر آن بلده عاجز گشت نواحی آن دیار را ...
متوجه تاشکند گردید گفتار در وقایع سنه ثمان و خمسین و تسعمایه و رفتن شاه عالم پناه بشکی و فتح آنجا چون ... درویش
محمد خان شکی مخالفت ظاهر گشته بود شاه دین پناه با سپاه کثرت دستگاه عازم ولایت شکی شده در بلده ارش نزول اجلال نمود
در آن الوند بیک والی گرجستان کمر عبودیت و خدمتکاری بر میان بسته باردوی گردون شکوه ملحق گردید و ... آیات بجانب شکی
در حرکت درویش محمد خان از اوقات رسم استقبال رایت ... متعاعل گشته شاه دین پناه ... عنایت و رعایت ...
فرموده طلب داشت ... بواسطه شقاوت و روی جهالت ببادیه ضلالت نهاد و پشت ادبار بحصانت حصار بازداد نایران
نایره غضب جهانسوز اشتعال یافته بدر خان و شاه علی سلطان استاجلو را مقدمی گردانید ایشان بقراولان درویش محمد خان
رسیدند و ایشان را مغلوب ساختند امیر یوسف نامی که ... حاکم شکی بود دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانیدند و ...
توجه عساکر قیامت اثر ... در اطراف بحر و ولوله در مملکت آن ... افتاد درویش محمد خان چون از توجه پادشاه ...
آگاه گشت ... بیک برادر ... با جمعی از مردمان بدکیش بمحافظت قلعه کیش گذاشت و خود با بعضی از جهال پناه بقلعه
... که ... الاستقبال ... رسید و ... کمال ...
قصر رفیعش کجا منزل توانند کرد بیت حصاری ز عالم سراسر اختر ٭ بعرض ... سایر اندر اختر ٭ گذشته سر باره اش از فلک ٭
ز نظاره اش خیره چشم ملک ٭ فصیلش که از عرش والا نبود ٭ ز رفعت سر قلعه پیدا نبود ٭ چو کوه ... بنایش ... ٭
بر سنگین دلی کوه فولاد بود ٭ ... خشمناک ٭ زده پیرهن در تن ... چاک ٭ تفنگها بر آن قلعه پر شکوه ٭ نمایان

چون اثر دن بالای کوه و سغناقی در وسط کوه البرز قایم کرده بودند شاه دین پناه سوار شده بنیت فتح قلعه روان گشت
سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان استاجلو و شاه قلی سلطان استاجلو قلعه کیش را در میان گرفتند و شاه قلی خلیفه مهردار
و سایر امرای عالی مقدار در برابر سغناق فرود آمدند و عبدالله خان و لوند بیک حاکم گرجستان در برابر قلعه کلاس و کور
نزول نمودند و شاه قلی خلیفه مهردار با فوجی از دلاوران نصرت اثر بسغناق جنگ انداختند و مخالفان ایشان تفنگ
کرهر باد کرد اشیدند اما لاخوف تمام بر ضمیر ایشان مستولی شد عبدالله خان و لوند بیک با فوجی از لشکر نصرت شعار بحصار کلاس
کور و کورس نزول نمودند جنگ انداختند و ایشان نیز بمدافعه مشغول شدند و چون نصرت جنود منصور بر ایشان ظاهر نمود
روی عجز بکوه نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوه بر آمدند و چون رایت فتح آیات ظفر قرین سایه وصول بر آن قلعه
خیبر آیین انداخت دلاوران بیش از پیش مترتب ساختند و بترتیب بادلیج و توپ فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند
و توپ اندازان توپ اندازی درگرفتند و شجاعت پیشگان سربازی از سر گذرانیدند و از جانب فراز و نشیب توپ و تفنگ حایل
و حابط کرجیه فوجی از مخالفان بیرون آمدند و چند نفر از دلاوران امرا را بقتل آورده و بتعجیل باز گشته بحصار شتافتند
و غازیان توپ تیر با الابرده بودند و از فرق غاهای کوه سیما و سنگهای توپ از بالای آن قلعه آسمان اساس بمقتضای وامطرنا علیهم
حجارة من سجیل ظاهر و چند بعد از بیست روز که از ضرب سنگ توپ فرنگی و بادلیج برج و باره قلعه اختلال پذیرفته بود حسن بیک الغی
با توپ فراز تفنگچی بکمری که مشرف بقلعه بود صعود کرده هر جا که متعلقان کشتی سر از برج ظاهر میشد صد مهره تفنگ چنان ... از یک
جانب تیر تفنگ ... برج را بر سر جمعیکه بر بر بودند و قبل از آنکه آتش بشدید برج افتاد و اهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر آمد محمود
بیک در میان منعت و بجارگی کوی ندامت با خنجر گرفت و از روی بجاری بتواضع آمده تضرع و زاری وسیله نجات و دست آویز خلاص
یافت و بگفتار عاجزانه بیت عزیزان چو طنبور در زیر خم ٭ کلاه از جو اسیر نیر روی الحکم ٭ محمود بیک کوتوال حصار از قلعه
بیرون آمده بسعادت بساطبوسی سرافراز گشت و مفاتیح در حصار را تسلیم نمود بیت در قلعه شد باز نابرده رنج ٭ چنان باقش
برون آمد از دو زبر گنج ٭ شاه عالم پناه از کمال مرحمت از گناه او گذشته آنحضرت نام حاکه شغار افتد از هیچ کاه کار دو هیچ زمانی از دو گنا
در هوای تحیر آن پروان نکرده بوچباندانم روزی حیرت او قهوا سخر کردید و سپاه ظفر شعار بر حسب فرموده پادشاه عالی تبار بیع
و باره آن حصار را با زمین هموار نمودند شاه دین پناه سوار شده روی دولت بجانب سغناق آورده زهره مخالفان از هیبت لشکر
آنحضرت آب گشته مردمان سغناق چون از فتح قلعه کیش خبر دار گردیدند جوق جوق بدرگاه فلک اشتباه رسیدند و روی عجز بر خاک
مذلت نهادند درویش محمد خان از مشاهده این حال اضطراب افتاده از غایت دهشت و هراس شبی از قلعه بیرون آمد بیت
ز عزم درست و نه رای صواب ٭ دلی پر نهیب و سری پر شتاب ٭ از غایت حیرت ندانست که بکجا میرود از حوالی اردوی عبدالله خان
و لوند بیک گرجی عبور کرده در ان اثنا کوسه پیر قلی که از کینه سالدرنان جرنداب سلطان شاملو بود او را کشته سرش را بپایه سریر
سلطنت مصیر آورده چهار صد کس که از قلعه همراه او فرار نموده بودند دولت و بخاه نفر بقتل آمدند و شاه دین پناه بتماشای بلاد دلگشای
شکی ... و خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت آراسته شد بیت چو شد نام شه سکه بر روی زر ٭ ز نام او یافت زیب
دگر ٭ حکومت آن دیار را بطیفور سلطان قاجار مقرر نموده در ان اوان محمود بیک کوتوال قلعه کیش توهم بی جا یکاه کرده از
اردو فرار کرد در لشکر کشیدن شاه عالم پناه مرتبه ثالث بجانب گرجستان و قتل و قمع تهمتان بی ایمان در ان اوان اردوی
گردون شکوه در شکی بود کیخسرو و ولد قرقره چند نفر از نادران را بدرگاه عالم پناه فرستاده مدد خواست زیرا که واخوش گرجی
و لوارسان شیرمزان اوغلی بعضی الکای او را گرفته بودند در ان اثنا خبر رسید که اسکندر پاشا بگرجستان آمده قلعه ...
کرده بنابر آن شاه دین پناه با خیل و سپاه بجانب گرجستان ایلغار نمود و غازیان ظفر شعار ...
و هر کوه و کمرکه گریزگاه آن قوم گمراه بود ... والله محیط

بالکافرین

بالکافرین جان بسلامت بیرون نبردند و عیال و اسباب و اموال بارث شرعی از مقتولان بغازیان رسید خوبرویان گرجی نژاد
و پریوشان آدمی نژاد که هر یک چون خال رخسار خود بر روی روزگار یکتا بودند بر مثال دل عشاق پریشان که مقید زلف ...
باشد از دست بر صولجان لیل و نهار مقید عبودیت و پرستاری شدند جمعی پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده گرجی
بقلعه سانکوب دار قرد و قلعه دزد و کلیسا که از بدایع صنایع حضرت آفریدگار است متحصن شدند و لشکر اسلام روی بقلع
و قمع ایشان آورده بزخم شمشیر آبدار و سنان آتش بار چندین هزار از کفار خاکسار را بمقتضای انما المنافقون فی الدرک الاسفل من
النار بجهنم و دار البوار فرستادند و قلعه تومک با چند حصار دیگر مسخر گردانیدند و در دره تومک گبران بر دیوان بر جاهای بلند
و مغارها رفته بودند و جمیع سواره و پیادگان بر مثال جبال صاحب حکمای ریاضی دان بر مخارج آن کوه فلک سان صعود میکردند و بس
درهای غارها و مغارها جهت غارت و تاراج چون سپاه مگس بر انگبین بر در بیت النحل شیرین ازدحام میکردند دست تملک و غارت
بر مخزونات متطاول نمودند گروه گروه غلامان پریچهره سیما که از هراس اسیری ... در اکناف ارکان مغارها بمثال نطفه در بطون امهات
ثانیا دیگر باره متواری بودند بیرون آوردند بعضی از تنگی جان رسیده بپایان آمدند در ان اثنا جمعی از بتهبان بعرض پادشاه
دین پناه رسانیدند که جمعی کثیر از نادران گرجی که در قلعه دزد و کلیسا اند تمرد دین ... بنابر آن امر عالی صادر
شد که بدر خان استاجلو و شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و علی سلطان تکلو متوجه آنحضرت شوند امرای نامدار آن قلعه
... در میان گرفتند و قلعه مذکور بر فراز کمری از جبال از سنگ ... بدره تومک و رودخانه که منبع آب کوراست واقع شده و دو حصار
با اساس سکندری و قلعه خیبر ... بیت حصاری که از غایت محکمی ٭ بعالم
نظیرش ندیده آدمی ٭ نماید از رفعت بچرخ برین ٭ بنوعی که گردون بر اهل زمین ٭ دو صد قرن اگر ... میندازد کوره ...
بپای شد مرغ از آن برفراز ٭ بماهی رسیدی سوی شیب باز ٭ و میان قلعه مذکور بقدر ... کوه ... کلیسایی مشتمل
بر چهار خانه و ... و صحن طولانی و جدار بیرون و اندرون آن از ... بصور و مثال اوثان و اصنام مصور گردانیده و ...
در میان خانه دوم ترتیب داده بتی از طلا مکلل بجواهر گرانبها نصب کرده بودند و دو لعل درخشان بمنزله دو چشم در آن بت جای
نشانده و همچنین اندرون کلیسای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قریب بیکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا از سمت خانه های مذکور
از سنگ خاره بریده و دو کوشک محکم بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران ترتیب داده بودند و در آهن و فولاد در خانه ها
بیرون نصب کرده بودند بیت نشانده بروی از فولاد یک در ٭ بحق بادل مسلک بر این ٭ ...
مختصر القصه غازیان ظفر انجام و دلاوران بهرام انتقام یورش نمودند بیت گرفتند گرجان سپرها بجنگ ٭ زهره کشادند
درهای جنگ ٭ مثبک حصار از خدنگ سپاه ٭ چو از انجم این نیلگون بارگاه ٭ شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل ٭ بر سنگ تفنگ همچو اصحاب
فیل ٭ گبران از مشاهده آن سراسیمه و حیران شدند مانند صیدی که حمله شیر ژیان بیند ... بجای ... ماندند ...
شعار بتایید پروردگار بر بالای حصار بر آمده سلاح غیرت دین اسلام تیغ جهاد مصقل توفیق تیز کرده پوست حیات از سر ضلالت
گبران در کشیدند زن و فرزندان ایشان را اسیر نمودند و شاه دین پناه با امرای عالیجاه متوجه کلیسا شد و بیت ... از کشیشان بکلی
کوی منظر هر گز نیاورده آنرا بر اه علم فرستادند و ناقوسی را که از هفتاد هشت من ... نمودند چون شیشه حیات ایشان
بشکستند درهای آهنین و طلا را قلع کرده بغیر از عامه نقل نمودند بدر خان چهار شمع را که گبران ... بهر یک را از شصت من موم
زیاده بودند و ... آن خرمن هستی خود را شکستند و اموال بسیار و اسباب بیشمار در قید تصرف شاه دین پناه آمد از الجمله دو لعل ...
که بجای دو چشم آن بت نشانده بودند که بمبلغ پنجاه تومان قیمت آنها بود و قلعه را با زمین هموار کردند و چون حکام گرجستان ...
نتوانستند مقاومت بالضرورت روی اطاعت بدرگاه معلی آوردند بار اول امان بیک گرجی و لواسان شیرمزان اوغلی و الخوش بیک ...
با ستان سلطنت آشیان آمدند آنحضرت سایر السنات بر ضبط آن مملکت انداخت در این اثنا کیخسرو و ولد قرقره با پیشکش بسیار بدرگاه آمدند

سخن

وشاه دین پناه حکومت قلعه وتومان رامع آق شهر با توابع ولواحق بوی عنایت نمود واخوی کوچی وبیری اوغلی که آن حاکم آن دیار بود بند
بقتل آوردند چون نواب اعظم سایر بروج وقلاع انداخت وسپاه ظفر پناه در صحن باغ دستکاری آغاز نهادند واشجار چون روی عاشقان
زرد نگار شد ورياحين باغ دستان برنگ کهربا گشت واز انهدام جنود که باهوای اعتدال پذیرفت عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت
لواسان بن حاوه معطوف داشت سپاه ظفر نشان اطراف بلاد ایشان را تاخت اعلام نصرت اسلام برافراختند وغنایم بسیار از اموال برده وگاو
وغیر آن نصیب غازیان شد واردوی گردون شکوه کوچ بر کوچ بجانب قراباغ روان گشت ودر آن دیار قشلاق نمود بیت قوا
باغشان تخت ناکاسته ز کرباس مصری شد آراسته جهان در جهان خیمه برپا شده چو چرخ سعادت فلک سا شده زهر سوی عرض
سرا فراخته بهر برج بر سایبان اختره درین سال رسول پرتکال فرنگ از راه هرمز آمده تحفهای بسیار بدرگاه گیتی پناه آورده
وبعد از چند روز مرخص گشته معاودت نمود هم درین سال دین محمد اوزبک تولک محمد بهادر که از امرای نامی او بود بدرگاه اعلی
فرستاده وملتمس مدد او از او توقع فرمودند وآخر مرخص گشت هم درین سال خواجه امیر بیگ مهردار کججی الاصل که در درگاه معلی منصب وزارت
دیوان اعلی داشت مقید گردید مشار الیه سالها وزیر غازی خان تکلو بود بنابر بعضی حکایات که از او ظاهر شده بود بسبب آنکه در
مرآت خاطر اشرف گشت ومورد العتاب وعتاب خسروانه مخاطب گرفتار گردانیدند ومدتها مقید بود بعد از آن از قید بیرون
آمده مقرر شد که در قلعه کرمان ساکن گردد بعد از آن وزارت آستان مقدسه منوره متبرکه رضویه علیه وآبائه الف الف سلام والتحیه
بدو تفویض یافت ودر آن ایام از وبعضی حکایات که [illegible] بود ظهور رسید بنابر آن از آن سعادت محروم گشته جای او را خواجه عنایت
الله وزیر سابق بهرام میرزا دادند ووزارت تمام مملکت خراسان را سوی مشهد مقدس بدو رجوع شد مدت چهار سال بدان مهم مشغول
بود بنابر ظلم وتعدی که از اعمال او با اهل خراسان رسید بمقتضی عاقبة الظلم وخیمة لاحوال او کشته شاه دین پناه در شأن
بی غاشی در آمده در حال این حال عنایت عزوجلال رسید که موی مالیه شروع در تحقیق کواکب خصوصیات نواب اعظم که تعلق بسلاطین داشت
نموده باراده آنکه مشاهده نموده شکل [illegible] کوساله زرد وبوسط [illegible] در برابر آفتاب او را بدار داشتن وروی خود را
وطلوع بیات دار با مزعفرات آلوده ساختن وبعضی حوت زعفرانی پوشیدند وروی آفتاب بعضی ادعیه خواندن القصه این حالات
مذکور بمجلس بهشت آیین کرچند بنابر آن فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که او را گرفته در صندوقی نهاده دستهای او را از
صندوق بیرون آوردند تا بعضی از نقدیات سحر که بر موقف بر عقود انگشتان باشد در آن حالت بعمل نیاید آخر الامر در قلعه
قهقهه مقید گردید وبعد از چند سال بقلعه الموت نقل کردند وحالا که تاریخ هجری بسنه ۹۸۲ رسیده خدمتش در الموت
در قید حیات است گفتار در وقایع سنه تسع وثلثین وتسعمائه ولشکر کشیدن شاه بآن مرز وبوم چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان
سلیمان حاکم ارض روم بود ودر خوی حاجی بیگ دنبلی را کشت ومجموع محال آمده بازارها را سوخت آخر بواسطه این امور غبار
نخوت وغرور در دماغ او متصاعد شده کتابتی چند که زیاده از حد او بود بامرای نامدار نوشت بنابر آن شعله خشم پادشاه [illegible]
فرمان همایون شد که لشکرهای جهان در ظل رایت فتح آیت که مطلع آفتاب فتح وظفر است حاضر شوند حسب فرمان قضا جریان سپاهی
بدرگاه عالم پناه جمع آمد که غبار مواکب ایشان آینه لطیف افلاک را بسطح کثیف خاک تیره گشتی مردمک چشم از سواد آن
سپاه خیره ماندی زیاده از ذرات نور بخش خورشید سیارگان وبیشتر از اعداد اختر بدر روی آینه پهنای آسمان بیت
سپاهی چو مور وملخ بیشمار دلیران جنگی ومردان کار یلان دلاور که در رزمگاه [illegible] شاه فیروز کر چهار فوج
از عساکر نصرت شعار بر سبیل ایلغار هر یک براهی روان شدند از آن جمله معصوم بیک صفوی والله قلی بیک ایجک اوغلی وعلی سلطان تکلو
وشمس الدین خان ولد شرف خان کرد وخلیفه انصار وحمزه بیک طالش والغ خان بیک سعدلو ودیگر امرای جرار جیش وبایکری شدند
وشاه وردی سلطان زیاد اوغلی وادهم بیک روملو بصوب یاسین روان شدند وابراهیم خان ذوالقدر وشاه قلی سلطان افشار وچراغ
سلطان که در آن اوان حاکم فارس بود بتسخیر ولایت عراق عرب مقرر شدند وبیرام بیک قاجار وطیغون سلطان قاجار وکیخسرو والکا [illegible]

نجو

متصرف واهالی وقلع وقمع آن نواحی نامزد گشتند امرا [illegible] امر عالی مبادرت نمودند هر فوجی بصوبی که اشارت رفته بود
چهار بی توقف روانه شدند ومعصوم بیک با ده هزار سوار در روز سه شنبه هفدهم شعبان از یسلی آق سغان روانه گردیدند وایشان نیز کوچ
کشته روان شدند معصوم بیک باتفاق علی سلطان تکلو متوجه ارش کشته وشمس الدین خان کرد متوجه صحرای موش واخلاط گردید وقاپقس
سلطان خنسلو والله قلی بیک ایجک اوغلی با جمعی از فارسان میدان دلاوری علم عزیمت بطرف عادلجواز برافراختند وحمزه بیک طالش وخلیفه
انصار وغازیان جرار بجانب بارگیری روان شدند چون معصوم بیک با جیش رسید قرابری که از قبل خواندکار متصدی حکومت
آن دیار بود روی بتهور بجنگ دلیران آورده از قلعه بیرون آمد از طرف معصوم بیک علی سلطان با فوجی از دلاوران بدفع او پرداخته
واز طرفین در هم آویختند علی سلطان نیزه بر حلق او زده رومیان زور آورده علی سلطان را بازگردانیدند در آن اثنا الغ خان بیک سعدلو
در آن معرکه رسید ایشان را مغلوب ساخت وقریب بهفتاد نفر از آن قوم بقتل آوردند قرابری زخم دار خود را بحصار انداخت وهم در آن روز خلیفه
انصار وحمزه بیک طالش با محمد بیک وخرم آقا که از امرای معتبر خواندکار بودند جنگ کرده خرم آقا ومحمد بیک را دستگیر کرده وقریب
یکصد وشصت نفر از آن قوم که [illegible] علم فرستادند [illegible] شهر مذکور [illegible] آتش کردند ایشان از اهالی
واخرها بدرگاه عالم پناه آوردند چون شمس الدین خان باخلاط رسید قریب صد نفر رومیان که در اخلاط بودند بقتل آوردند قریب بهزار گاو
وده هزار گاو وگاومیش وسه هزار اسب [illegible] باردوی معلی کردیدند وچون قاپقس سلطان والله قلی سلطان با فوجی
بدیار عادلجواز رسیدند سواران روم از قلعه عادلجواز بیرون آمده آغاز جدال وقتال نمودند سپاه منصور آن گروه مغرور را مغلوب ساخته
قریب یکصد نفر از ایشان بقتل آوردند در آن اثنا ابراهیم بیک [illegible] توجه درگاه خواندکار بود [illegible] کشته دلاوران [illegible]
شصت نفر از آن قوم [illegible] علم فرستادند [illegible] بدست ایشان در آمد چون شد
وبردی سلطان زیاد اوغلی وادهم بیک روملو بجانب یاسین [illegible] ایشان و[illegible] بیک حاکم آنجا جنگ شد غازیان
وی را از اسب انداخته وجمع کثیر [illegible] بقتل آمد [illegible] خود را بقلعه انداخت امرای نامدار آن دیار را سوختند باردوی
ملحق شدند وشاه دین پناه بعد از فرستادن امرای عالیجاه بولایت مخالفان در حرکت آمد بیت بخیل وحشم شاه گردون فراز روان
شد چو همچو عمر دراز چو فتح وظفر از یمین ویسار روان در رکابش شه وشهریار ستوران رعنا برو جلوه گر [illegible]
تو زنعل ستوران همه شاهسوار روان بر زمین صد هزار آفتاب واز آق سغان کوچ کرده در روز بیست وچهارم شهر مذکور بکنار آب
ارس نزول نمود واز آنجا کوچ بر کوچ بپای قلعه اخلاط آمد وآن قلعه ایست از روی متانت جبال شامخات در حصانت [illegible] مانند
واز غایت ارتفاع با سپهر برین برابری کند متوطنان آن قلعه با سکان سماوات راز گویند ونمودار منطقة البروج پهلو زنند وبروج آن
بکمال بلندی [illegible] بحضیض او نرسد بیت یکی خاره سنگی برآمد باوج چو خارائی سنگین برآمد ز موج چو البرز هر پاره سنگی در او
سپهری منقش پلنگی در او مثل کرکس را پر [illegible] اجل را بدو دست کوته بدی متوطنان اخلاط بواسطه عفونت اخلاط اهل
وباغشان محیط گشته بود حصانت ومتانت آن بروج مغرور شده در مقام مقابله ومقاتله در آمدند واز سر کلام ربانی که اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل شده اهل وبهادران عساکر منصور که جز اقدام بر مخاطرات کاری نمی ورزیدند چون دایره
حصار را [illegible] گرفتند بیت باطراف آن قلعه با صد شکوه کشیدند صف همچو البرز کوه سپر بر کشیدند یلان آهنین [illegible]
ببروج قلعه کردند بیت یکی تیر بالا بروز کمند چو خورشید بر آسمان بلند دگر یک دو دو کار فرهاد کرد [illegible] کار فولاد کرد
چند روز [illegible] از صباح تا رواح و[illegible] تا صباح بردلان شیردل وبهادران دشمن کسل مردانگی نمودند وآخر [illegible] کوچه بند
شهر تسخیر کردند ومردان از همه جانب درون قلعه گریختند ونقابان [illegible] دست نقب زده بیت چو دیدند جنگ آوران زمان
که نتوان گرفتن بجنگ آسمان بتدبیر تحت عنان تافتند زمین را پی نقب بشکافتند تهی ساختند از یمین ویسار بیکدم
همی برجهای حصار بروج حصار را خراب کردند و[illegible] اتفاقات آنکه از بروج حصار تا [illegible] که از پهلوی قلعه بیک تیر بعید

دیع بود تحصن نموده برج افتاده مضرتی بوی نرسیده کوتوال قلعه مضطرب گشته از در مسکنت و عجز در آمد حصار را تسلیم نمود و از صدمه
قهر عساکر منصور آن حصار بزمین هموار گردید قبل از آنکه شاه دین پناه باخلاط توجه فرماید اکثر امرا بطرف وان ارسال نموده بودند چون ایشان
بحوالی قلعه وان رسیدند و ملاحظه آنکه مردم قلعه دلیر شده بجنگ و مقابله مبادرت نمایند قراولان ایشان فرستادند و خبر آمدن
و تابی متابعت ایشان در حرکت آمدند فرهاد پاشا و بهرام بیک بجنگ با ده از امرای کردستان از قلعه بیرون آمدند و غازیان جنگ کنان خود را
بجانب اردو کشیدند در آن اثنا امرای نامدار غازیان شدند سپاه روم و اکراد تاب آن نیاورده بقلعه گریختند و دلاوران
قزلباش ایشان را تعاقب کرده شصت نفر از اکراد بجنگ و ظفر روی براه عدم فرستادند و تمامی علوفات و منازل وان و سلطان و اموال
و امول و کواش و الباق و جوشان را سوختند و خراب کرده ... و کواش از سوی دریا در اخلاط باردوی اعظم ملحق شدند
در آن اوان ... و محمدی بیک ترکمان و ایشان بیک ... برحسب فرمان قضا جریان بدرگاه معلی پناه آمدند
... کردستان ... رسیدند غارت ... با الباق رسیدند حکام کردستان زینل بیک و شاه قلی بلباس ...
... باطل ... آماده گشته بودند ... خبر ظفر ... فرار ... کردند
آن دیار ... سلطان باردوی امرا ملحق شدند و شاه دین پناه شاه وردی سلطان زیاد اوغلی و ادهم بیک ... بعد
از ... باسین روانه ... کرده ایشان چون بقلعه ... رسیدند غافل ... آن دیار گریختند و جمیع ... آورد
... از حصار بعزم ... بیرون آمدند و اکثر ایشان طعمه شمشیر دلاوران ... گشتند غازیان ...
... روانه ... شدند مصطفی بیک ... و ناصر بیک ... و ایدان بیک با سیصد سوار ... قتال و جدال از حصار بیرون
آمدند غازیان ... از آن کوه ... بقتل آوردند ... السیف ... خلاص شده بقلعه گریختند ... آن دیار ...
و ... در اخلاط باردوی معلی ملحق شدند در آن اثنا خبر از کرجستان آمد که اسکندر پاشا ... بیک قاجار غالب آمده صورت
واقعه آنکه چون ... بیک باتفاق ... کرجی ... رفته بودند و دو سه قلعه تسخیر کرده در آن اثنا اسکندر پاشا ...
... با سپاه بسیار بایلغار بجانب ایشان روان شده ناگاه بسر اردوی امرا آمد ... در آن ایام ... بیک ... و تاخته رفته
بودند ... بیک قاجار و ... بیک ... که در اردو بودند ایشان ناچار باستقبال رفتند و کوششهای مردانه
نمودند اسکندر پاشا قریب سیصد نفر از غازیان و کرجیان بقتل آورده از همان مقام بارض روم معاودت نمود ذکر محاربه
نمودن نواب شاهزاده عالم و عالمیان اسمعیل میرزا با اسکندر پاشا چون خبر مذکور بمسامع علیه رسید فرمان قضا جریان
صدور یافت که شاهزاده عالم و عالمیان نور حدقه جهانیان شجاعا للدولة و الاقبال اسمعیل میرزا که سر آمد لشکر و
پهلوان آن حشر بود با فوجی از جهاد دلان بدفع اسکندر پاشا بارض روم روان شد و امرای نامدار شاهوردی سلطان زیاد
اوغلی و بدر خان استاجلو و شاه قلی سلطان استاجلو و محمدی بیک ترکمان و ادهم بیک ... و ... بیک استاجلو و ... بیک ... اوغلی
بیک طالش و خلیفه انصار ... بیک ... و ابراهیم خلیفه ایلاوت ... ذوالقدر ... بیک ... سلطان روملو و هزار قورچی ...
و شش صد قورچی نخجوان در ملازمت شاهزاده مشار الیه مامور گشتند و غازیان بایلغار روان شدند اسمعیل میرزا و شاهوردی سلطان
زیاد اوغلی و محمدی بیک ترکمان و ادهم بیک ... را ... باسین ارسال نمود و خود بنفس نفیس با فوجی از عساکر ... کرد
و ... بنا ... حمله ... از ... خط ... از انگشتری
ربایند بیت اگر سوی افلاک ... کشایند ... بنا ... پروین ربایند ... و گاهی که آتش ... غبار ... بکار خود ...
... از افلاک ... در عقب ایشان بجانب باسین در حرکت آمد و چون ... روم کرده ... باسین بودند از سپاه قزلباش شکست
خورده سیصد نفر بقتل آمدند بقیة السیف ایشان بارض روم رفتند چون اسکندر پاشا این خبر را استماع نمود ... ارض روم را با ...
... ایشان بملازمت امرا که ... بودند ... جنگ کرده مغلوب شدند چون اسکندر پاشا از توجه اسمعیل میرزا آگاه

کردید امرای روم را طلب کرده با ایشان مشورت نمود آگاهی ایشان را گفت که بیت ندارم ما تاب میدان او ۞ که هست آیت فتح
در شان او ۞ درین بیشه شیر غضنفر بیشه اوست ۞ اگر هست شیری درین بیشه اوست ۞ صلاح در آن است که از شهر بیرون رفته بیشتر
بمحافظت حصار باز داده و قلعه را بضرب توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگاه باید داشت اما اسکندر پاشا بواسطه کثرت ... باید
و اکراد که از ولایت آذربایجان و ... و باب ... و ... کردستان که در آن اوان جمع شده بودند ... و
غرور در آشیانه دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاده بود سخن امرا را قبول نکرده گفت ... حرب و اسباب طعن و ضرب قیام
نمود بیت درین قلعه بودن ملول منست ۞ همانا که برج و بال منست ۞ بود مرد را تیغ و بازو حصار ۞ که با کل و خاک نایدبکار ۞ فلک
انکار آن مود ... که باشد که ... جنگ ۞ امرای روم آن ... ناموسی ... را ... رضا اصغا کردند و در چاه ... بلا
... رفتند و اسکندر پاشا روز دیگر با جمع کثیر از اعوان و انصار و حشم ... پیاده و سوار بعزم جنگ و پیکار از حصار بیرون
آمد و در نیم فرسخی شهر صف ... بیاراست ... عساکر منصور ... سپاه ... از جانب نواب اسمعیل میرزا کوچ بکوچ متوجه
ارض روم گردید چون در موضع باسین نزول اجلال فرمود ادهم بیک ... ایشان ... اسکندر پاشا ... رسیده ...
آنکه بغایت غلبه بودند ... ایشان تا ... اسمعیل میرزا ... آن امیر ... که اسکندر پاشا از قلعه بیرون
آمده مستعد قتال و جدال است اسمعیل میرزا بر ... و شمال ... مانند کوه ... بجای ... داد و ...
مرغ ... آورد بیت تند ... زمین ۞ ... ۞ در میان ...
مانند ... ۞ سواران ... قتال و جدال گردید و ... فوج فوج ... ارسال نمود ... و ...
ترکمان و ... ادهم بیک ... و ... بیک استاجلو ... رسیدند ... مشغول شدند ... خان بیک
... و ابراهیم خلیفه ایلاوت و سایر غازیان در میدان ... راندند و در تمامی ... جنگ ... و ... لشکر و طبقات
حشم ... برهم مخلوط گشتند بیت ... ۞ ... ۞ ... ۞ ...
کرده ... ۞ تا ... ۞ ... ۞ ...
نهاده چون ... ۞ ... لام الف ... ۞ ... و شمشیر و خنجر در
یکدیگر نهادند و خون از تیغ بسان باران ... و اجسام ... حکم ...
و ... پهلوانان ... تیغ مصری ... اسکندر پاشا ... لشکر قزلباش ... نمود ترکتاز
غم ... ناخت و ... و روی ... چشم ... کرفت
در عروق ... آب ... شد از بیم جان ... رومیان ... بیرون آمده بر غازیان حمله کردند ایشان ... قدم
... درین اثنا امرا و سایر غازیان از اطراف و جوانب اسکندر پاشا را فرو گرفتند و بزخم شمشیر آبدار ... آتش ... از روزگار آن
بادپیمایان خاکسار بر آوردند و شمشیر ... کشیده بمضمون آیه کل نفس ذائقة الموت رومیان سراسیمه را سر زنش ... و ...
خونریز بمقتضای غضب قهار شدید الانتقام را اعلام کرده ... از ابدان ... بیت چنان
نیزه ... ۞ ... خویش ۞ ... ۞ ... شکاف
تن از تیغ الماس گون ۞ ... ۞ ... ۞ ز تیغ ستم
... ۞ چو ... افتاده بخاک ۞ ... در میدان ...
... از مرکب ... پیاده ... و از طرف دیگر ... بر اجسام ...
فرو برده ایشان را ... بیت ... ۞ ...
مهر ۞ ... ۞ ... ۞ ... ۞ ... زمین خم گرفت

بخار از پستی بالا رفت و از حضیض خاک مانند باد و آتش بمرکز اصلی و حیز حقیقی شتافت و زیر این نیلگون قفس از پر و از مرغ روح
عالم ارواح پیدا شد **بیت** روان دود چندان بسوی سپهر ٭ که شد غرق دریای ارواح مهر ٭ دران اثنا اسمعیل میرزا چون ببردمان
و شیون رومیان با موجی از قورچیان در دشت که مشرف بر بیرگاه بود بر آمد چون چشم رومیان بر لوای آنحضرت افتاد ارکان ثبات ایشان
تزلزل پذیرفت و عنان ادبار بجانب فرار آوردند بیکچریان از خوف شمشیر قورچیان تفنگها را گذاشته بطرف حصار گریختند **بیت**
فتاده تفنگ رومیان از دست ٭ ز آتش جدا مانده آتش پرست ٭ عرابه در افتاده همچون درخت ٭ زچوب تبر زین شده لخت لخت ٭ غازیان
مجموع ایشان را بقتل آوردند و ایشان زیاده از پانصد نفر بودند اسکندر پاشا با جمعی رومیان رو بطرف شهر آورده و جمعی قزلباش
از عقب ایشان جلو ریخته و به هرکه میرسیدند بقتل می آوردند و سنان برق آسا در اندرون قیامت نما از شعله غضب جان مخمیر تیغ
سر افشان بر فرق رومیان و از نزول بلای آسمان مظهر لاجرم از غایت اضطراب چندان خلق در خندق افتاده بودند که از اسب و مرد
مالامال شده بود و بیشتر دروازه را فراموش کرده بودند چنانچه سه نفر از ملازمان محمدی بیک ترکمان از عقب ایشان بدرون
قلعه درآمدند بدرخان استاجلو و شاه قلی سلطان الله عنان اسب اسمعیل میرزا را گرفته منع کردند که بیشتر رود آنحضرت را (?)
غضب (?) ایشان را دشنام داده شمشیر کشیده حمله نمود دران اثنا قورچیان نگذاشتند که میرزا خود را بمعرکه رساند فی
الواقع اگر او را میگذاشتند غازیان بقلعه درآمده حصار را میگرفتند دران روز که از رومیان یکهزار و پانصد و هفتاد و سی (?)
کس بقتل آمدند سوای آنکسانی که در خندق و غیره افتاده بودند و از امرای معتبر عیسی حاکم مرعش محمود بیک برادرزاده خیر بیک
که در زمان سلطان قاینبا و پادشاه مصر حاکم حلب بود و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و میر حسین بیک حاکم (?) و خیر
الدین بیک (?) و مصطفی بیک حاکم طرابزون و حیدر بیک (?) و علی آقا قوللر آقاسی و بایزید لو محمد بیک قوللر آقاسی
غلامان خواندکار و علی بیک برادرزن اسکندر پاشا و قاضی اردم تمامی دستگیر شدند و دیگر امرا و معتبران و جوانان نامدار
(?) که سواد (?) و شمار افزون بود گرد حیات بباد فنا دادند دران اوان عثمان پاشا حاکم قرامان و خضر پاشا ذی
القدر جد آذربیجان بودند که ناگاه آوازه (?) و کسر و انکسار در اردوی ایشان انتشار یافت مکرر در وقت هیجان آن ماده
خوف نیز اشتعال نائره دشمنی کرده هیچ خود را بار دوم رسانیدند و خبر هایل چون زهر هلاهل بدیشان چشانیدند ایشان از بیم
جان آذربیجان را گذاشته فرار نمودند اسمعیل میرزا در پای قلعه نزول نموده بعد از چند روز روانه اردوی معلی گردید **ذکر محاصره
نمودن شاه دین پناه قلعه عادلجواز را** حضرت شاه دین پناه بعد از فتح اخلاط علم عزیمت بطرف ارجیش افراخت و فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت که بدرخان استاجلو با جمعی از امرای نامدار برسم منقلای از پیش روان شوند و بنفس مبارک کوچ کرده در حوالی قلعه عادلجواز
نزول نموده بر بالای پشته بر آمد سواد قلعه را بنظر احتیاط در آورد و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی بیک ولد بولی قوطی
پاشا متصدی ضبط و محافظت انتظام بود (?) از راه برده بحصانت و محکمی حصار فریفته فوجی را از قلعه بیرون فرستاد
دلاوران بهوای انتقام بشمشیر خون آشام بسیاری ایشان را بقتل آوردند و از آنجا کوچ کرده روان گردید فرمان عالی (?) صادر شد
که جنود عالم گیر بکمال آراسته روان شدند غازیان صفها بسته نقاره و کوس فرو کوفتند و (?) انداختند و در مقابل حصار (?)
قبه بارگاه محاذی منزل ماه گشت و آن حصار در محکمی بمرتبه (?) چنان راسخ و شامخ که (?)
بود (?) اساس آن در استواری (?) دعوی برابری میکرد و بلندی بروج او از آسمان و اوج کیوان میگذشت
و پایین خندقش بر پشت سمک رسیده از قعر دریای عمان خبر میداد و سر کنگره‌اش بروی سماک بر آمده از ذروه فلک الافلاک خبر
می آورد **بیت** بسختی گرو برده از روزگار ٭ چو درهای احسان در شهر استوار ٭ چو خنجر کنگرش خشمناک ٭ زده بر سپهر برین
صبح چاک ٭ بگردش کشیده خندقی با شکوه ٭ چو دریای عمان باطراف کوه ٭ بپایان قلعه (?) ٭ که (?) مهر و مه (?)
خیز ٭ چنان حصاری از اکراد بسیار و ینگچریان جرار مملو بود ایشان آلت قلعه داری مهیا ساخته مستعد قتال و جدال

بودند

بودند امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار دایره کردار بر گرد حصار درآمدند و نقطه وار در میان گرفتند **بیت**
باطراف آن قلعه صفها چو کوه ٭ کشیدند خیل قیامت شکوه ٭ (?) از دو سو از نشیب و فراز ٭ چو مژگان خوبان (?)
کرده ساز ٭ غازیان با انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند و مردم قلعه از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و تفنگ
کردند از یکجانب توپ چون دعای مستجاب تیر بعالم بالا می نمود و از یکجانب مهره تفنگ مرگ آهنگ بسان کار غافلان فرو
بر نشیب آورد **بیت** تفنگ همچو برق آتش افروز بود ٭ (?) گرم و جانسوز بود ٭ و جمعی از غازیان بزخم تفنگ
پایمال حریف اجل گشتند طایفه از مردم حصار صندوق سینه را هدف تیر (?) کرده از سر جان درگذشتند حکم لازم
الاتباع نفاذ یافت که لشکریان از هرجانب حوالها بنا کنند بنابر فرمان بار اول سوندک بیک قورچی باشی (?) که در نزدیک
قلعه بود او را حواله ساخت و حسین بیک یوزباشی و حسین بیک قورچی تیر و کمان و سایر قورچیان حوالها ساختند و توپ
چیان بضرب سنگ و توپ (?) دیوار حصار را انداختند دران اوان ده دلاور از سرجان برخاسته پای تهور از دروازه
قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام برکشیدند و (?) که محل توپ بود شتافتند و غازیان قریب پنج نفر از ایشان را
بزخم تفنگ بینداختند در آنوقت کسی را یارا نبود که بیرون آید مدت سه ماه هرچند عساکر جلادت (?) جنگ و کار زار
بهیچ نوع تقصیری ننمود اما جهت استواری حصار و (?) در لشکر (?) جهت محل هجوم و عروج بر بروج آن محال
می نمود اهل قلعه را از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم بصیرت (?) از بیم جان قلعه را نگاه میداشتند
(?) جهت استیصال و دفع معاندان دین و دولت ترتیب حادثه در وقت گشاد صوت **ظلمات و رعد و برق** (?)
شده و بجهت دفع خوف اهل قلعه **یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت** خواندن شده **فرستادن شاه
عالم پناه جماعت قورچیان را باخلاط** دران اوان که شاه دین پناه اسمعیل میرزا را بجنگ اسکندر پاشا فرستاد خبر آمد که ده
خروار زر جهت علوفه ساکنان عادلجواز آورده‌اند چون این خبر بمسامع علیه رسید آنحضرت (?) را با صد و پنجاه نفر
قورچی فرستاد که آن زر را بچنگ آورند چون ایشان بحوالی اخلاط رسیدند مصطفی بیک ولد بولی قوطی پاشا که حاکم (?)
بود سه صد کس را جهت دفع غازیان نامزد نمود قورچیان بدیشان رسیده ایشان را مغلوب ساختند و چهل و هشت نفر را بقتل آوردند و سرها
ایشان را بدرگاه آوردند **هم** درین سال پهلوان قلی سلطان و حاجیم سلطان اوزبک ناگهان از جانب خوارزم بحوالی استراباد آمدند (?)
سلطان شاملو که حاکم آن دیار بود با ایشان محاربه کرده بقتل آمد اوزبکان آن دیار را تاخته مراجعت نمودند **گفتار در وقایع سنه
ستین و تسعمائه** چون اسمعیل میرزا از رزم رومیان مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر ارجیش باردوی همایون پیوست و سپاهی
که (?) جنگ اسکندر پاشا از تن جدا کرده بودند در پای این قلعه آویختند اهل حصار دانستند که مقاومت با جنود قزلباش
از حیز قوت و قدرت ایشان بیرون است با یکدیگر مشورت کردند و گفتند که مخالفت شاه دین پناه محض جهالت و عین شقاوت است
بنابران ابراهیم بیک (?) را که حاکم قلعه بود بقتل آوردند و غازیان را از باروی که خراب شده بود بالا کشیدند **بیت** دگر باره گردان
آهن مصاف ٭ چو بنشاندند برکوه قاف ٭ دویدند بر باره مردان جنگ ٭ گرفتند آن قلعه را بیدرنگ ٭ و اکثر کردان را دستگیر
کرده بپایان آوردند و پوست سر ایشان را کندند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را ویران ساخته از بنیاد براندازند و (?)
دشمنان ویران سازند فرمان پذیران حصار را خراب کردند **فتح قلعه بارگیری** بعد از آن رایت نصرت شعار در ظل حفظ ربانی
بجانب قلعه بارگیری روان شد چون هوای آن دیار از غبار سم سمند پادشاه کامیاب کامکار مشک آسا گشت عساکر رایت منصور (?)
و روی همت بتسخیر حصار آوردند **بیت** دگر باره گردان سپهر (?) ٭ کشیدند بر گرد آن قلعه صف ٭ و آن حصاریست که باره آن
در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاک از مشاهده آن خیره و حیران شده کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در غایت
حصانت **بیت** عجب قلعه برده دست از فلک ٭ فرازش سماک و نشیبش سمک ٭ سر کنگرش خنجر فرق مهر ٭ زده (?) حصار

سپاهی

زیس کز فلک تا با آوازه بود * از وفتنه بلا دست کوتاه بود * ز نظاره آن حصار آسمان پناه * چو نادار از دیدن قرص خواه * محمد بیک ذاکر اوغلی
که از قبل خواندگار روم در آن حصار بود دروازهای قلعه را بسته با انداختن تیر و تفنگ شروع نمودند بیت بر بستند درها آهنگ
کین * در قلعه بست آسمان بر زمین * فرمان قضا جریان بجمیع لشکریان نافذ شد که از هر طرف جنگ انداز نمایند امیران بنابر فرمان توپ و
قورغان ها در برابر دیوار حصار نصب نمودند و هر کدام از امرا در مقابل برجی سیبه ساختند و توپهای آتش بار زدند و کوس طبول و بجوش از صدمه
قرار دو خروش سنگ غرنیان آوازه اذا زلزلت الارض بهایت و حدت ما کلام استماع مینمود و کوس مهر و ماه از صدمات قوارع سنگ توپ بتوفت
سامعه صلا ای ... ما القارعة و ما ادریک ما القارعة می شنود و برج و باره را چنان درهم شکست که مصداق فجعلنا عالیها سافلها شاهد
افتاد چون قزلباش چند روز از وقت صبح طلوع روزگار خورشید تا هنگام غروب با اهل حصار تا هنگام اشتعال شاعل ثوابت و سیار برج
دوار با استعمال آلات جنگ و پیکار می پرداختند مردمان قلعه نیز از صرحای که ساعتی پس کردن بها در کنشتند بالای برج آمده توپ
و تفنگ می انداختند ذاکر اوغلی و سایر مردمان قلعه از خوف غازیان آتش دست دهشت در نهاد ایشان افتاده دو ضعیت اضطرار ایشان بی
مرجها آمده امان خواستند شاه دین پناه از جرایم ایشان گذشته بعنایت امان ایمن گردانید محمد بیک ذاکر اوغلی از قلعه بیرون آمده
حصار را تسلیم نمود بیت برون آمدان قلعه زاد و زیر بود * بلا آنکه جان آید از تن برون * چو دیدش شهنشاه فیروز مند * سر قلعه بر جرخ
بجرخ بلند * در مرحمت بروجش باز کرد * زمین از در و از نیش ممتاز کرد * و شیم عنایت خسروانی از غایت مهربانی بر احوالش وزیدن و انواع
احسان بیدریغ از زر و خلعت و اسب گرامی بلند پایه گردید بعد از آن پادشاه بی همال بسعادت و اقبال از پاکرتی کوچ کرده از عقیره دو جاسر
عبور نموده اسمعیل میرزا را بتاخت ولایت کرجستان فرستاد غازیان چون تیغ که قلع حیات کشنده کفر گرجان از ان بحر ابهمار نمار جلد
شاه قلی سلطان که حاکم آن دیار بود با سایر سرداران کرجستان بر سال اختران کوه تیغ آفتاب بکر بر بلعه لولو بیش گرفتند جون بنات النعش
انحی بش و دیار مهجور ماندند هو الذی اخرج الذین کفروا من دیارهم و بعضی بکوب و محل تو و بلا سل بکت و اغلال شقاوت مغلول گشتند
و تمامی جهات از اموال و اثقال از خیول و بغال و حوایج حشم و مواشی و مواشی و خلع و قواعد و قوایم و صامت و صایم تبصرف سپاه ظفر پناه
در آمد و استیصال آن طایفه بر وجهی دست داد که ساکنان دیار و بلاد الآن آن سکان بی امان گشتند و غنایم فراوان از اسب و کله
و رمه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت چون شاه دین پناه بالیاقت رسید مرحم آنجا قرار کرده بودند غازیان آن دیار را بآتش
سوزانیدند و شاه دین پناه جمعی از امرا را بتاخت حشم معمو فرستاد حسن بیک که سردار ایشان بود بوسیله فرار از دست غازیان ظفر
شعار خلاص گشت برادرش روی اخلاص بدرگاه شاه آورده بشرف بساطبوسی سرافراز گشت و تربیت پادشاهانه و عواطف خسروانه
از امثال و اقران ممتاز و مستثنی گردید شاه دین پناه اسمعیل میرزا را باتفاق امرای نامدار مثل سوندک بیک قورچی باشی و محمدی
بیک ترکمان و سایر امرای رفیع منزلت را بتاخت کور فرستاد چون در عقب کوریل منزه و از برف بود بنابر ان میرزا و امرا انتهی نتوانستند
از آنجا عبور نمود بار دو معاودت نمودند چون خاطر خطیر شاه از عدل فراغت یافت بجانب دیار خود مراجعت نموده در ماه ربیع
الثانی در غایت عظمت و کامرانی از بیلاق نخجوان نزول اجلال فرموده وقایع متنوعه درین سال شاه دین پناه امیر شمس الدین محمد دلیجانی را
بمرسم رسالت بروم فرستاد هم درین سال سلطان سلیمان در حلب قشلاق نمود متوفیات چون از سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان حرکتی
باشا کردن بزاعظم بجرا خوی بود از روی مکر و تزویر بعرض خواندکار رسانید که سلطان مصطفی داعیه سرکشی دارد بنابر آن پدر سلطان مصطفی را
بقتل رسانید تاریخ آن واقعه را لکن رستم باشا یافتند متوفیات قاضی جهان از ساحات سیفی قزوینست فی الواقع درین دولت عظمی وزیری
که جامع اسباب قابلیت استعداد باشد مثل او نبوده رفعت شان او از بیان مستغنی است سر آمد طبع لطیفش عکس بدیع صور خیر خواهی و صواب
رای عقد کشایش مظهر فضایل نامتناهی فطانت و کیاست وجودت فهم و حدت ذکا و علو فطرت آنحضرت بشایه بود که از عرعلی از علوم که
در مجلس بهشت * آیین مطرح مباحثی افتاد حلهای موجه دران مباحث می فرمود و نکات تحسین بیان میکرد لطف انشا و تحریر
با حسن خط و تهذیب عبارت و لطف تقریر بعدی رسیده بود که مضامین مغلقه و معمیات مشکله را با حصر عبارات و اوضح بیان و الطف

استعدادات بلو تامل و تفکر با سرع زمان در سلک بیان در می آورد و درین وادی هیچ یک از منشیان فصاحت شعار و سخن وران بلاغت
آثار که در عرصه فضیلت گستری گوی تفوق و رجحان از اکفا و اقران ربوده اند مرتبه او نداشتند چنانچه مسودات احکام مطاع لازم
الاطاعت که در هر باب منوجه مرحم در دست دارند شاهد این معنی است و مکین او بمراسم سیادت شتند و پیوسته در امضاء مهام سرکار
عدالت و رعیت پروری را برابر خوف و خشیت آلهی ساخته دقیقه از دقایق حسن سلوک و نیکو معاشی نامرعی نگذاشتی با جمیع رفعت
شان با جمیع خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده در تعریف و تعظیم کمال ادب ملاحظه کردی و نهایت فروتنی بجای حسن ادب تواضع
بر وجهی مذکور فطرت و بکون جبلت او گشته بود چنانکه مملول آیت بلد و صادق فی آمد و هیشه چون
در مجلس اشرف فرصت مقتضی عرض کردن مهام نبود آنحضرت وعدهای خلاف بر مردم میداد از ریخ ضرورت از آن دهکان مرحوم
متضرر و آزرده خاطر بودند در اوایل حال موما الیه ملازم قاضی محمد کاشی بود بعد از آن در ایام وکالت میرزا شاه حسین بانفا
خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود بعد از احراق خواجه جلال الدین محمد منصب وزارت باستقلال امیر سیادت
پناه موما الیه مفوض گشت و در حینی که نزاع طایفه تکلو و استاجلو بید اشد و بقتال و جدال انجامید مشار الیه در گیلان افتاد
و مدتی مدید در آنجا کاهی محبوس و مقید نزد مظفر سلطان بود بنابر عداوت قدیمی که او با آن سیادت مآب داشت میگویند که از
اقسام آزارها و اهانت چیزی فرو نگذاشت چون میانه قاضی جهان و موما الیه سلسله نور بخش خصوصیت موروثی بتقدیم یافته
بود مظفر سلطان خود را مرید آن سلسله میدانست و از آن جانب نیز میگویند تحریکات می شد و علاوه ایذا و اهانت او میگشت
و چون از هبط نکبت زورق مظفر سلطان در گرداب و غرقاب عقاب افتاده دستگیر بحر تنزل شد قاضی جهان از گیلان بیرون
آمده مجدداً منصب وزارت شاه دین پناه بمشارکت امیر خواجه سعد الدین عنایت الله خوزستانی بدو تفویض رفت موما الیه پیوسته
در مقام کسر حرمت و اهانت قاضی جهان مشار الیه بود تا آنکه از دست برد زمان مکافات ... یافت بعد از آن سیادت
پناه موما الیه در آن منصب شغل کشتر مدت پانزده سال بر وفق اراده خاطر اوقات گذرانید و داد عیش و حضور داد و چون در او آخر
عمر که سنین از سیصد گذشته در حدود سبعین و ثمانین قرار گرفته بود ضعف پیری صورت الشیب نذیر العیب نمود و رسالت
و عصای توضیحی الکهل بایس الاهل بدست او داد و آن استقلال در وزارت مرا شتر ترک مهمات دیوانی کرده رخصت گرفت
که پای عزلت در دامن قناعت کشیده دل کوشه بدعا گویی دوام دولت روز افزون قیام و اقدام نماید بعد از آن از ین معنی نادم و
پشیمان شده فاما سودی نداشت و در قزوین رحل اقامت انداخته روزی چند که در قزوین توطن نموده بسامع عز و جلال رسید که
بعضی از قری و قنوات که در تصرف اوست و بملکیت در تحت تصرف خود در آورده رای گیتی نمای شاه عالم پناه اقتضای آن فرمود
که باتج و جوه آن محال انتصرفا و انتزاع نمایند و اجرا المثل ایام تصرف را که سلغهای کلی می شد باز یافت نمایند قبل از آنکه این قضیه
وقوع انجامد خود را بدرگاه فلک اشتباه رسانید همین که نواب اعلی خبر آمدن او را استماع فرمودند بواسطه آنکه مبادا او دیگر باره ارادت
وزارت کند وکالت و وزارت دیوان اعلی را بنواب معصوم بیک صفوی شفقت فرمودند همین که قاضی جهان بشرف مجلس شکوه رسید
شد این بیت خواجه حافظ را خواند که بیت ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم * نواب اعلی نظر بکبر سن عجز
و پیری و ضعف حال و پریشانی احوال او نظر کرده آن مقدمات را ملغی فرموده سلوقی نیز بوم سیوم رغال بدو ارزانی داشته رخصت مراجعت
متوجه قزوین گشت و در زنجان متوفی شد و نعشش را در روضه امام زاده با تمکین شاه زاده حسین علیه السلم آورده دفن کردند تاریخ فوت او
کشتند که بیت بکاهی چو آمد اجل قاضی جهان * بیافر تاریخ مرکش نشان * فرستادن شاه دین پناه امرا را بمدد سرخاب کرد و گرفتن عثمان باشا
درین سال عثمان باشا بفرمان سلطان سلیمان بشهر زور آمده سرخاب کرد که بعد از زیکه ارد لان حاکم آن دیار بود در قلعه ظلم
متحصن شده کس بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود شاه دین پناه سلطان ابراهیم میرزا و بدر خان و امیر غیب بیک را
با جمعی کثیر از بهادران بکمک سرخاب اردلان فرستاده قراولان عساکر ظفر نشان چند کس را از نقیبان سپاه روم دستگیر

کرده بقره امرا آورده بنابران خوف تمام بر ضمیر عثمان پاشا استیلا یافته از بالای قلعه کوچ کرده روانه دیار خود شد
دران اوان که اردوی گردون شکوه در موضع ارالق بود سید شمس الدین دلیجانی بروم رفته بود باردوی ظفر شعار رسید
و کتابتی که خواندگار فرستاده بود گذرانید و در آن کتابت تعظیم و تکریم پادشاه مشرق و مغرب زیاده نکرده بود بنابران
آنحضرت اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار با جمعی غازیان جرار بتاخت ولایت پادشاه روم
روانه گردانیدند و سلطان حسین میرزا و شاهویردی سلطان زیاد اوغلی را بتاخت کردستان ارسال نمود اسمعیل میرزا دران
و سلطان وارجیش و عادلجوز را غارت کرده سالماً و غانماً باردو مراجعت نمود و سلطان حسین میرزا و شاهویردی سلطان
زیاد اوغلی نیز کور را سوخته آتش در جان اکراد افروخته منصور و مظفر با غنایم نامحصور در نخجوان باردوی ظفر نشان ملحق شدند
گفتار در وقایع که در سنه احدی و ستین و تسعمائه واقع شده چون در بهار ابر آذار در کنار جویبار و دامن کوهسار [illegible]
کوی درآمد مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان بنغمه سرایی و خوش آوازی درآمدند بیت ترنمهای مرغان
خوش آواز * بلبلها داده شوق دختر رز باز * صبا چون مطربان در پرده سازی * ز نرگس [illegible] * بدست آورده از هر گوشه
گلزار * برون آورده از هر گوشه گلزار * بکبریت بنفشه آتش از خار * ز اطلسهای خاره کرده خاره * ملمع چون [illegible] بهاره
سلطان سلیمان با سپاهی از حیز شمار بیرون و از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون از روسیان [illegible] مریخ پیکان تفنگ
افکن تیغ گذار با علمهای [illegible] از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشت چون شاه دین پناه بر حال
اطلاع یافت [illegible] کوه را بسان کاه از خرمن خاک بربایند و با حمله [illegible]
پیکان کوه گذار از سنگ خاره [illegible] از نخجوان بیرون آمده [illegible] نزول همایون شد دران اثنا الغ خان بیک
سعدلو بقراولی آمده روان گردید در [illegible] بر غازیان بیک قراول سپاه روم بود [illegible] حمله نمود بر نیروی دولت
قاهره بر ایشان غالب آمده [illegible] نفر بقتل آورد و [illegible] دران اثنا سلطان سلیمان در حوالی نخجوان
فرود آمد جنود او از ریگ بیابان بیشتر [illegible] خیمه و سراپرده که در روز حسن از چهره خورشید روز
شب سواد از چهره ماه میزدود بیت زبس پرده و خیمه رنگ رنگ * شده روی هامون چو پشت پلنگ * دران اثنا الغ خان
حسن بیک یوزباشی [illegible] جنگ کرده [illegible] نفر دیگر را بقتل آورده
آوردند و ایشان را [illegible] گردن زدند بار دیگر الغ خان بیک [illegible] خواندگار [illegible] وکیل احمد پاشا که وزیر اعظم بود
با دخیل بسیار از عقب اردوی خواندگار [illegible] دوچار شده [illegible] نفر از ایشان بقتل آورده باردو مراجعت نمود سلطان
سلیمان [illegible] نخجوان را سوخته [illegible] مراجعت نمود شاه دین پناه شاهویردی سلطان زیاد اوغلی را [illegible] روانه
ساخت و [illegible] آن دیار را سوخته و تاخته باردوی گردون شکوه پیوست شاه دین پناه شاهویردی سلطان زیاد اوغلی را
[illegible] آن دیار را سوخته و تاخته باردوی گردون شکوه پیوست شاه دین پناه [illegible] کوچ
کرده بسعادت و اقبال بطرف روم روان شد بیت بخیل و سپاه قیامت هجوم * عنان تاب شد جانب ملک روم * ز نعل ستوران
سپهر [illegible] * روان [illegible] صد هزار آفتاب * شترهای جنگی روان بی شکوه * بجنبش درآمد [illegible] البرز کوه * غازیان ولایت
[illegible] را تاختند و غنایم بسیار گرفتند شاه دین پناه از موضع [illegible] اسمعیل میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار را با جمعی
نامدار [illegible] شاهزاده عالی رتبه با سلطان بیک [illegible] خواندگار [illegible] آمده بودند دوچار
شده اکثر ایشان را [illegible] شمشیر آبدار [illegible] ساختند و سلطان بیک را دستگیر کرده باردوی همایون آوردند و چون از جانب
خواندگار ایلچی صلح شده بود شاه دین پناه را [illegible] در صلح درآمد [illegible] شاه قلی [illegible]
فرستاده ایشان معروض سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت موجب ویرانی مملکت است و صلح باعث رفاهیت رعایاست بیت چو سلطان

کشاید

کشاید در تحقیق * دهد عالمی را بنیاد تشریف * خصومت بود در جهان آن سحاب * که سیلش کند عالمی را خراب * چو شاهان دم از
صلح و [illegible] زنند * دم از یاری و دوستاری زنند * جهانی شود فارغ از انقلاب * عمارت پذیرد جهان خراب * سلطان سلیمان
بصلح مایل شده شاه قلی بیک بحصول مرام و شمول انعام رخصت انصراف ارزانی داشت و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافته قصه
عهد و پیمان بایمان موکد شد ذکر لشکر کشیدن شاه عالم پناه نوبت چهارم بگرجستان دران اوان [illegible] بعرض [illegible]
رسانیدند که گبران بکثرت عدد و وفور قوت و استقلال و شوامخ جبال و شواهق تلال متحصن [illegible] عناد و سرکشی [illegible]
فساد بر آورده اند و بنیان ایمان از ساحت سینه ناپاک ایشان منقلع و سبیل بلاد و دیار مسلمانان از سوی تعرض آن بی دینان
منقطع گردیده گوئی ان یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض در شأن ایشان آمده و مؤدی وهم من كل حدب ينسلون از نسل بی اصل
ایشان حاصل آمده و چون خبر مذکوره بمسامع علیه رسید شاه دین پناه با خیل و سپاه علم عزیمت بجانب گرجستان برافراخت و در
[illegible] علی نزول اجلال نمود مجموع آن دیار جنگلی بود بحیثیتی که از تشابک اشجار نسیم را [illegible] گذار میسر نمی شد چون خبر
توجه جنود ظفر شعار بکفار [illegible] رسید از غایت [illegible] هر یک بگوشه متفرق و آواره شدند لواسان ولد داود که والی آن دیار بود قطع
نظر از قلاع و [illegible] و اهل و عیال کرده نیم جانی بهزار حیله از میان بیرون برد و خود را [illegible] رسانید و سایر گرجیان از استماع این خبر [illegible]
کوس و نقاره و زهره ها چاک چاک [illegible] پاره پاره گشته از بیم سپاه [illegible] آتش خوف و خطر [illegible] ثبات و قرار ایشان
افتاده دست [illegible] در دامن فرار [illegible] بکوهها و غارها و جنگلها گریختند و گروهی بحصارهای حصین متحصن شدند غازیان در میان [illegible]
رفتار که آن بی دینان را [illegible] اقتلوا المشركين كافة عمل کرده بتیغ بی دریغ [illegible] گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان اسیر
نمودند و بسیاری از [illegible] غنیمت یافتند بعد از آن لوای استیلا عالم آرای عزیمت [illegible] بپای تخت لواسان بود [illegible]
فرمود و [illegible] عبور فرمودند سپاه نصرت آثار آن دیار را نیز تاخت کرده غنیمت بسیار از [illegible]
[illegible] چون رایات آیات [illegible] وصول بقلعه [illegible] انداخت حصاری بود که از رفعت باره
آن چون قدر شاه جهان از اوج کیوان گذشته و اساس آن چون قواعد دولت قاهره رسوخ پذیرفته از فراز آن کیفیت [illegible]
از حقه سپهر [illegible] و حقیقت اشکال مهرهای کواکب بر بساط [illegible] بیت حصنی چو برج جواهر پاک * شده
بیخ زمین ستون افلاک * [illegible] برده آهنگ * [illegible] هزار فرسنگ * [illegible] برده [illegible] *
سماک سالها راه * و هر کنگره [illegible] رایت [illegible] بر آفاق [illegible]
نواحی آن قلعه [illegible] جنود ظفر شعار [illegible] حصار [illegible] گرفتند و [illegible] قلعه [illegible] اشتغال نمودند
گرجیان کافر کیش باستواری حصار [illegible] مغرور گشته آغاز مخالفت نمودند [illegible] غازیان نام دار از اطراف [illegible]
جنگ انداختند آخر الامر وعده که اولیای دین موعود بود هاتف غیب ندای انا فتحنا لك فتحا مبينا بگوش آنحضرت رسانید
و بشیر اقبال ندا داد که بیت بقلعه [illegible] * بدولت بگشاید مفتح الابواب * کوتوال قلعه [illegible]
از [illegible] صولت دلیران گردون سطوت مضطرب گشته از در عجز [illegible] درآمد با قدم عبودیت از قلعه بیرون آمد حصار
تسلیم نمود شاه دین پناه بعد از فتح آن قلعه روانه حصار [illegible] گردید و آن قلعه ایست در کمال متانت و استحکام و بال طایر وهم
و خیال از پرواز بر فراز برج آن [illegible] روزگار [illegible] بیت طیور عشق و هم
[illegible] * [illegible] * [illegible] * بجنب او فلک [illegible]
سحاب [illegible] * جهان [illegible] * [illegible] * [illegible] سر از اوج
او برکرده گردون * اما محافظان آن حصار [illegible] لواسان [illegible] در آنجا گذاشته بود سپاه منصور
چنگ انداختند بضرب توپ و تفنگ و نقب فصیل آن قلعه را خراب کردند [illegible] بیکبار هجوم کرده

بقلعه درآمدند بیت دویدند شیران بیاد و دلیر ٭ شد آن قلعهٔ سهمگین برج شیر ٭ فلک با زمین هم سر جنگ داشت ٭
ز دیاره و آهن پر از سنگ داشت ٭ و کوجیان با زحام تمام بدفع غازیان روی آوردند و بیساعت نجومی از اطراف برج در میمن
دخول و خروج یاران قلعه کشای آن شرکان دشمن خدا جنگی بهم پیوست که دیدهای تیز بین آسمان در نظارهٔ آن حیران ماندند
بالای برج و باره مغزهای بی سر و سرهای بی مغز چون اسمار اشجار از تند باد حرب ریزان شد و بزخم تیغ آتشبار ابدان بسیاری از آن
کوجیان بلکه جار را بمقرّ ماواهم جهنّم و بئس القرار ٭ فرستادند و مادر لوا ساز را با اکثر آن ناودان اسیر کردند و بدرگاه شاه آوردند
در آن اثنا منهیان بعرض رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست و جمعی از کوجیان آنحصار را پناه ساخته لوای مخالفت افراخته اند شاه دین
پناه شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی را بفتح آن قلعه نامزد نمود چاپیشار الیه آن قلعه را بجنگ بچنگ آورده بار دیگر همایون ملحق گردید
و جنود ظفر شعار بیاری پروردگار قلعه بسیار کردان دربارست کفار نجار نابکار بود بقوت بازوی کامکار مسخر گردانیدند
و اسیر بسیار که از سیم و زر از تجاوز بود گرفتند و با موال نامحصور ببرجع آمدند و دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار
بلاغت آثار ذکر فتوحات آندیار را بقلم مشکبار در آورده خبر بشارت بمسامع اهالی آن دیار و آذربایجان و شیروان و دشتی و عراق و فارس
و کرمان و خراسان و سیستان و سواحل عمان و کردستان رسانیدند ذکر غادر شدن عبدالله خان استاجلو با قاسم بیک شیروانی
و نرمیان در آن اوان که سلطان سلیمان باذربایجان آمد قاسم بیک شیروانی را با لشکر گران از راه کفر مر شیروان فرستاد و ایشان
از دربند گذشته بشیروان درآمدند مردمان شیروان فوج فوج از عبدالله خان روگردان شده بوی ملحق شدند و جناب خانی بتایید
ربانی بمدافعه و مقاتله ایشان روان گشت و در موضع شکر بیشان رسید خوش رفتار را جولان در آورده با ایشان حمله نمودند و اهل
خلاف تیغ تیز از غلاف بیرون آورده بمدافعه مشغول شدند و جمعی بغبار از اثر انهزام در کوچ انداختند عبدالله خان بواسطه
استحکام مکان کاری از پیش نبرده بشماخی مراجعت نمود قاسم بیک بلده سقرو آمده و قریب چهل روز در انتقام توقف نمود بعد از آن با جمعی
از سپاه که از اندیشه از معرکه بیرون آمده متوجه قلعهٔ گلستان شده بود که عبدالله خان روی توکل بیاکاه خیر الناصرین آورده
دست توسل بخاتم النبیین محکم کرده چون باد صرصر روی بدان دریای لشکر آورده چون تقارب فریقین شد قلعه ناسیاد ...
و بغیر مشغول شدند قاسم بیک با ده هزار سوار جرار و بیگلر بانی نام داردست بقتال و جدال گردید و عبدالله خان که دو هزار سوار
همراه داشت با ایشان حمله نمود که از ابتدا چاشت که آفتاب دولت غازیان ارتفاع داشت تا بین الصلاتین که وقت افول کوکب طالع
نحوس آن ظلمه بدکردار بود توالی صدمات و تعاقب حملات انقطاع نیافت هزار و پانصد نفر از دلیران روزگار از زخم اسرار در
معرکه بخاک هلاک افتادند در آن اثنا آن لشکر بود للاوند و خدنگ آتش افروز و مهره تفنگ برق افروز متعلقان مردم اردوی خان
پاسبان باد رفتار سوار شده بیسال بستند و علم آمده بچشم شیروانیان بریشان افتاد تصور کردند که از جانب شاه کومک
رسید دفعهٔ از هم فرو ریختند بیت اگر چه بود کوه ثابت قدم ٭ چو آید قیامت بریزد ز هم ٭ زنگ شیروانیان از بیم زرد روی
از نکبت سپاه معاندپناه بطرف تبریز راه گریختند و غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را بقتل آورده از سرهای ایشان منارهای بلند
ساختند وقایع سنه نهصد و ... درین سال شاه دین پناه بنابر مراعات همسایگی و اظهار ملایمت و وفاداری فرخ زاد بیک ایشک آقاسی را با تکلفی
تحف و سلوک و پیر پیالی بجانب مرغوب دلفریب بسلطان سلیمان پادشاه روم فرستاد و آغاز تاکید مصادقت و موافقت در میان نمود
هم درین سال الغش بلبتا بنهروز آمده سرخاب کردی آنکه جنگ کند ولایت را اندختر برد بیان آمد و رومیان بر اغلاستونی شدند
متوفیات سلیمشاه بن شیرخان افغان که والی بلاد هند بود درین سال از غم آباد فانی بنعیم جاودانی رحلت نمود و هرج و مرج در اکثر
بلاد هندوستان شایع گردید و از انهدام پادشاه نافذ الفرمان که بلمع حضرت جمال القیام تواند نمود مرفوع بوده لو لا السلطان
اکل الناس بعضهم بعضا ظاهر شد درهای عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بسته گشت و امواج دریا تا عرش رسید افواج فتنه
و بلاد در اطراف و اکناف ظاهر گردید در هیچ گلبن گلی و بر هیچ شاخی بلبلی و در هیچ جایی بلی نماند عاقبت چون زه کمان کوشش گرفت فتنه

وآشوب چون نقطه و مرکز در میان آمد بیت عاقل کجا رود که جهان ملک ظلم گشت ٭ غول از کجا چو ره که کیان همراب شد ٭ از سیل اشک بر سر
طوفان حادثه ٭ خونابه قیر قیر سان حباب شد ٭ افلاک را لباس هیبت باطل گشت ٭ انجم را مقابر ظلمات حجاب شد ٭ درین سال
سلطان محمود والی گجرات متوجه عالم آخرت شد هم درین سال نظام الملک که فرمانفرمای ولایت دکن بود روانه آنجهان شد ٭
و مولانا قاسم کاهی در آن واقعه گوید بیت سه خسرو هم ابران آمد بیکسال ٭ که هند از عدلشان دار الامان بود ٭ یکی محمود شاهنشاه
گجرات ٭ که همچون دولت خود نوجوان بود ٭ دوم اسلام شه سلطان ولی بود ٭ که در هندوستان صاحبقران بود ٭ سیم آمد نظام الملک
بحری ٭ که در ملک دکن خسرو نشان بود ٭ زمین تاریخ فوت این سه خسرو ٭ چه می پرسی زوال خسروان بود ٭ مولانا حیرتی که ملک
الشعرای زمان بود و در منقبت گوی سابقت از امثال و اقران ربوده درین سال در کاشان از کوشکی افتاده درگذشت و ولد عسرا باد
فنا داد از منظومات وی قصاید و دیوان غزل و بهجة المناهج و قصیدهٔ مصنوع در جواب خواجه سلمان ساوجی از غروریان شکوه نموده چند
بیت نوشته شد بیت وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار ٭ چون زمین در سایه‌ات ای سایر بورد کار ٭ پادشاها مدتی در ماه شد
کاین ناتوان ٭ مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار ٭ یا غم رسم تستن در وضیع و در شریف ٭ دیدم آشنا رنجیده در صغار و در کبار ٭
در مقابل پای بشسته از فقیر و از غنی ٭ در مساجد دست بستر از یمین و از یسار ٭ در زبان جوید تو شاهی دست بستن در نماز هست
کار دیده دست بستر ای شه عالی تبار ٭ قاضی این ملک نسل خالد ابن ولید ٭ مفتی این شهر فرزند سعید نابکار ٭ کشته کو دیدی که تیغ
شاه غازی هر دو را ٭ هم بی درهم پدر هم خویش و تبار ٭ خود بغربایی شه دانا که اکنون اینگروه ٭ داعی خصمند با مولی شاه کامگار ٭
قتل عاقی گر نباشد قتل حاجی می توان ٭ خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار ٭ نیستند اینها رعایا بی کر باشد قتلشان موجب
تخفیف مال و مانع خرج دیار ٭ بلکه هر یک سیلقی از مال دیوان میخورند ٭ سر بسر صاحب سیورغالند هم ادرار دار ٭ گفتار در وقایع
سنه اثنی و ستین و تسعمائه و فرستادن شاه دین پناه امرا را بسر ترکمانان یقر درین سال خبر آمد که ابای یقر ترکمان برایت
طغیان سوار شده فکر خونریزی و داعیه فتنه انگیزی دارد و صورت محال بخیال می نگارد بنابر آن شاه دین پناه کوکجه سلطان
قاجار و علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر را با فوجی از بهادران جوشن دار و امرا استرآباد کردانید و ایشان با جمعیت سلطان
شاملو و مصطفی بیک ورساق بجانب حشم یقر ترکمان ایلغار کردند و خانه کوچ ایشان را گرفتند رایت استیلا برافراختند و بعد از چند
روز ابای ترکمان بجلد تمام بکنار آب ادرمی جر نزد سلطان آمد صورت انداخت غازیان در ساق و در لاهوران با ستعاق
اصلاً تقییر نمود داده نداده معاندان را بضرب تیر و تفنگ مغلوب ساختند درین اثنا سیف بیک برسم قراولی از اردوی کوکجه سلطان
بیرون رفته بود ابای ترکمان با سپاه فراوان بوی رسید بعد از جنگ بسیار دستگیر کردند و کوکجه سلطان و امرای عالیشان از
دنبال ابای ایلغار نمودند و مشار الیه از بیم شمشیر غازیان آتش پای کشتر بساط خاک را باد کردار پیمودند تا نزد علی سلطان ...
خوارزم هیچ جا درنگ نکرده از مدد طلبید علی سلطان با جنود فراوان متوجه او شد چون آن دو سپاه رزم خواه دست
گریبان نزدیک هم رسیدند علی سلطان اوزبک ابو حیدر پیش امرا فرستاده اظهار دوستی کرد امرا نیز ملازم او را خلعت داده
باز گردانیدند بعد از صلح کوکجه سلطان قاجار علم عزیمت بجانب سمت برافراخت و سایر امرا هر یک متوجه الکای خود شدند گفتار
در وقایع سنه اثنی و ستین و تسعمائه و فرستادن شاه دین پناه امرا را بسر ... ذکر غالب نمودن نواب همایون پادشاه
با سلطان اسکندر چون انقلاب هندوستان و پریشانی مردمان افغان بهمایون پادشاه رسید با سپاه زیاده از قطرات امطار
بیرون از حصر و شمار از ذروهٔ مکنت و اقتدار متوجه آن دیار شد سپاه چغتایی در کنار آب ماموره با حسین خان و فتح خان
جنگ عظیم کردند افغانان مغلوب شده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت و بعضی پناه بسلطان اسکندر که حاکم دهلی شده بود
بردند و بعضی بکوهها رفته در مقام جمع آوردن لشکر شدند همایون پادشاه با جمیع امرای دولتخواه بسال دیگر روانهٔ دهلی شد
چون سلطان اسکندر از توجه جنود ظفر شعار اثر مطلع شد با سپاه فراوان و شوکت تمام متوجه سرهند گردید و اردوی

خود را خندق بر لب همایون با خیل و سپاه نزدیک ایشان فرود آمد چنانچه ضرب زن میر سید الله خان سلطان اسکندر سپاه آراسته
خاطر از چنین بد دلی بر لسته بود و پیلان کوه بنیاد ابر نهاد سپهر پیکر صاعقه هیبت برق صولت را که جیم بر شانیده بود و علم‌های
ایشان ابر تیره کرده و هندوان زاغ چهره برچسو ارکشته سپید مهره میزدند **بیت** بر پشت زندهٔ پیلان بر نشسته ناولک‌اندازان
چو عفریتان آتشبار بر تلهای خاکستر آسمان از غبار چون زمین لباس اغبر پوشید و زمین از پولاد پوش بسان ثمنا
جوشن ور شد **بیت** ز گرد آسمان دریا همی شد ز جوشش زمین پشت ماهی شد واعلام همایون افراخته شد و پیکل
مصاف و پیکو پیکار بدید کشت یار اولیغ زند پادشاه جلال الدین محمد اکبر و بیرام خان و شاه ابو المعالی و تردی بیک و بهادر سلطان
با فوجی شجاعان بر مخالفان حمله کردند و آتش پیکار را مشتعل کردانیدند سر پیکان از عرق خون آلوده خسته رنگ لعل پیکانی کرفت
و نوک سنان از عکس چهرهٔ زرد اندود کشته زردی کهربا پذیرفت **بیت** ز کشته نماید ندبر دشت راه هوا کشته چون روی زنگی
سیاه دلیران لشکر و بهادران صف میدان و مردان دلاور از خندق و جسری که اسکندر کشیده بود عبور کردند و بزخم تیغ آبدار
و خنجر جان گداز دمار از نهر و زگار آن بادپیمایان خاکسار برآوردند **بیت** پذیرفته از روز بختی فزون که شد آن سیاهان سر بخت
نکون زهر سو نگون هندو تیره بخت چو حرف سر افتاده چرخ پا و دست ز تن پر ز خون با کل آمیخته چو خیک سیه باده زهر ریخته
سلطان اسکندر با وجود لشکر انبوه و زنده پیلان با شکوه مغرور بود و بمقتضای **الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل** غافل مانده **الیس الملک مصر** بلکه رایت داده از صفوف
مانند از بیم چهرهٔ کشان کهربایی شد چون کاه از صدمهٔ تند باد متفرق و کریزان شدند **بیت**
همه هندوان سینه ریشان شدند چو زلف معنبر پریشان شدند برون رفت سکوای برکشته بخت ولیکن بجا مانده تاج و تخت
لشکر جغتای ایشان را تعاقب کرده جمع کثیری را به علم فرستادند و بعضی را دستگیر کردند و پیش همایون آوردند **بیت** همه هندوان
شده اسیر مغول بکردن نهادند شان بارغل روز دیگر همایون پادشاه از رزمگاه کوچ کرده متوجه دهلی شده بلاد هند را متصرف شد
وقایع متنوعه درین سال شاه دین پناه از قزوین باغ کوچ کرده در دار السلطنه تبریز نزول فرموده در باغ شمال که از اعتدال هوا و فضای
جانفزا و لطافت اشجار و لطافت و طراوت کلزار و آبهای روان که **جنات تجری من تحتها الانهار** در غایت اشتهار است
بیت چه باغی که شد رشک باغ ارم کل آتشینش چراغ حرم چنارش قد افراخته از زمین زده سهم در ساق عرش
برین نهال کلش همچو خوبان شنک بحنا همه ناخنان کرده رنک چو خط بتان سبزه اش دلکشا ز سر کشتکانش نسیم صبا
بهم سوسن و بنفشه اش متصل زبان اش در دهان از پی کام دل درختان سروش همه دلپسند چو سیران رعنای بالا بلند
برآورده چون بلبلان نغمه نوا کبوتر بچرخ آمده در هوا حکم عالی صادر یافت که در آنجا جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب
کنند بنابر فرمان فراشان چابک دست قبه بارگاه را با اوج سپهر و ماه برافراشتند **بیت** یکی بارگاهی چو مینو سپهر کشیده
تا ذروهٔ ماه و مهر شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته مطربان خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی
و صوت داودی و لحن باربدی ادا کردند و از صدای قانون و بربط بلبل صد دستان برقص آمد **بیت** بربط چو عندلیب کلابستنی
دارد همی ازو در رهٔ ادن مهر همی در ناله زار آمده آن آبنوسی شاخ مار شکم سوراخ بین افسونگر کستاخ بین لب بر لب مار آمده
نالان رباب از عشق وی در سینه بستر دست وی بر ساعدش بالای پی در کهای بیان آمده کر عمرنا از اقارب ارحام در سلک
عقد و ازدواج نواب اسمعیل میرزا در آوردند و زفاف کردند که تا بیر بابان قصاقرص ماه و مهر را بر اطباق اطلس جهت مجلس
شبستان حصیص خاک نهاده اجلاسی بدان خوبی و اطعامی بدین کثرت و بسیاری در هیچ عصر نبوده در تاریخ این قضیه کفته اند
بیت وصلت مهر و ماه داده فلک داده پیوند شمس و قمر چون طلیعه ثنا و دست بر د لشکر با بر صحرانشینان هند و چرخ
دست یافت و باد خزان را تاش و بوان ساخت **بیت** خزان چون درآمد بتاراج باغ ز باد خزان سر کلزار و راغ بنفشه قدخویش
در هم کشیده ز سر بابرخ نیل ماتم کشیده خزان بس که بر لاله بیداد کرد فکنده ز سر تاش افسر و داد کرده برافتاد کل از نهال مراد

شروع خورین زند کانی بنیاد بفصلی چنین شاه اقلیم با آهنک قزوین برون راند رخش درین سال در چهاردهم
ربیع الاول شاه دین پناه با ابراهیم خان ذو القدر غضب کرد چرا که او بواسطهٔ خاطر میرزا عنایت وزیرش که امیر سید شهری را
جهرمی کرد ران ولاکه متوشیراز بود و ابو الفتح خان و وزیرش کرمند کور شد در دست داشته بود او را کرفته چشم او را
کند شاه بر وی اعراض شده کرفت و اموالش جهت سرکار خاصه شریفه ضبط کردند و علی سلطان تاتلی اوغلی ذو القدر بجای او
نصب شد **متوفیات** همایون پادشاه بن بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور کورکان درین سال فوت شد و سببش آنکه در شهر دهلی بر بالای بامی صعود کرده بود و بر عصا
تکیه زده بود و با امرا حرف میکفت ناکاه خوابی در جاییکه آن پادشاه عالیجاه غلبه کرده عصا لغزید بضرب تمام پادشاه
از بام بزیر افتاد روز دیگر بعد از آن که جلال الدین محمد اکبر را بجای خود نصب فرمود و بیرام خان بهادر لورالله و وکیل
ساخت و وصیتها کرد از عالم رفت **بیت** دریغا که خورشید روز جوانی ز بالا فتاد این بلا ناکهانی بحسرت بر افتاد
جهان دادمردی که بودش بر اقلیم دین مهربانی دریغا چنان کامرانی که ناکه که بشکست در کام او کامرانی ز تابوت
کردش اجل تخت بندی چو سرو سهی قامت پهلوانی آنحضرت پادشاهی بود صاحب شکر و حکمت بنابر اقتضای عادت
جبلی بلکه بمقتضای سعادت ازلی همیشه ارباب فضل و هنر و هنروران فضیلت کستر را مشمول عواطف بیکران ساختی
و بذل ارباب فطانت بر وجه اتم و اکمل بر داختی عطایای وی از یک لک که عبارت از دویست تومان باشد کمتر نبودی
بیت بدرکاه او کس نکردی التجا مکر آنکه حاجات او شد روا نیفکند بر بینوایی نظر مکر آنکه کردش غنی از کهر ز اهل
هنر هر که آمد برش بکسترد ظل کرم بر سرش ایام سلطنتش بیست و شش سال و ملکتش از قندهار تا وسط هند
مولانای قاسم کاهی در تاریخ واقعهٔ او کفته اند **تاریخ** همایون پادشاه ملک معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر او افتاد ناکاه وز آن عمر کرامی رفت بر باد پی تاریخ او کاهی رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد بعد از
وفات او فرزند بزرکش جلال الدین محمد اکبر چنانکه مذکور شد بسلطنت نشست فرزند دیکرش محمد حکیم در کابل متمکن کشت
بیرام خان بهادر لو جمیع مهمات را از پیش کرفت و جلال الدین اکبر پادشاه را غیر از اسم پادشاهی چیزی دیکر نماند **کفتار
در وقایعی که در سنهٔ ثلث و ستین و تسعمائه روی نمود** درین سال لواسان که جیبی از کوری بیرون آمده بحوالی قلعهٔ کوش آمده چون این خبر
بشاه وردی سلطان زیاد اوغلی رسید سپاه قراباغ را جمع کرده متوجه ایشان شد چون نزدیک بمساکن کفار رسید خبر
آمد که لواسان فرار نموده غازیان بیکبار از پی دشمنان تاختند چنانچه در نزد شاه وردی سلطان زیاده از پنجاه تن نماند
از جانب لواسان بر خلاف تصور غازیان بر پشته صعود کرده با جمع کثیر انتظار جنگ می کشید و از جانب دلاوران
بغرور و عجب تمام بدان مقام رسیدند لواسان قاید تعذیب صوب معرکه داروکیر در حرکت آمد و غازیان توجه بجانب غازیان
بی سرانه دلاوران بغرور بعد از ظاهر ساختن مردی و مردانگی شکست یافتند و شاه وردی سلطان زیاد اوغلی نیز راه انهزام
پیش کرفت و سپاه کفار سیصد نفر از بهادران نام دار را بقتل آوردند و اکثر ایشان را از دنبال غازیان روان شدند لواسان
با کثیری در آن مقام توقف نمود در آن اثنا محمد بیک جینی با معدودی چند غافل بلواسان دو چار خورده بی تحاشی حمله نمود
دولت شاهی بدد کرده اسب لواسان برو در آمده لواسان از مرکب افتاده یکی از ملازمان محمد بیک ذاکر نام پایین آمده
زخمی چند بر وی زد در آن اثنا کبران هجوم آوردند و محمد بیک بر اسب لواسان سوار شده بدر رفت کبران ذاکر را
با چند نفر کشتند و لواسان که ضمیر مایهٔ شر و فساد بود همنشین غم و ندیم هم و ندم شد و اعلام شرک در درات ضلال و نیل
قهر اهل اسلام نکون کشت و در کرداب دغا و آتش هیجا چون باد خاکسار شد جان بمالک جهنم سپرد **نظم** مالک تهمدد
انجمن روز رستخیز بر عیس جهنم از اعلای سر شیس کبران نعش لواسان را برداشته متوجه دیار خود شدند **وقایع**

سلوق
ستونه درین سال شاه دین پناه دارای هرات را بنواب اسمعیل میرزا شفقت فرموده و سلطان محمد میرزا را طلبیده نذر
دیاولت فرمودند هم درین سال امرا و اعیان از کل مناهی توبه کردند این قطعه در آن تاریخ وارد گشت تاریخ سلطان
کشور دین طهماسب شاه عادل سوی کند داد و توبه خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا سر الهیستان تکو
باش این مرا متوفیات براق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن ایلبق اوغلن بن ایبه خواجه بن
تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان چون سمرقند را از اولاد ابوسعید خان گرفت ولایت بیرون بخارا
از برهان سعید پسرزاده عبید خان انتزاع نموده بود بولایت میانکال که حالا بشهر خیرا اشتهار دارد از اولاد جانی بیک
سلطان بود متصرف گشته و شهر سبز و قرشی را که با اولاد قولاد سلطان تعلق داشت از دست ایشان بیرون آورده دلعیه
نمود که نهری از آب شاهرخیه که میان تاشکند و سمرقند بر داشته بوادی وسیع پر علف که بجانب سمرقند واقع شده جاری
کرده چون در زمستان میان تاشکند و سمرقند بواسطه برف راه مسدود می شد و بیست هزار کس از مردم الوس در صحرای مذکور قشلاق
کرده با او نزدیک باشند اتفاقا بواسطه همین رجوع بجانب صحرای مذکور رفت و شب شراب بسیار خورده طمع بر پسر اتالیق خود کرده پسر
نیم کارد بر وی زده در همان شب فرار کرده نزد سلاطین حصار رفت براق خان بان زخم در گذشت مدت حکومتش بخارا و شش سال بود مملکتش
تاشکند و بخارا و فرغانه و سمرقند و چهار دانک اندجان بعد از موت او درویش سلطان که پسر بزرگش بود خان شد بابا سلطان و لبین
سلطان و خوارزم شاه سلطان و سایر برادران تابع وی شدند چون خبر فوت براق خان بکاشغر رسید رشید رشید خان حاکم آنجا
سپاه خود را جمع آورده متوجه اندجان گردید زیرا که پدر براق خان سونجک سلطان از پدر رشید خان گرفته بود و برهان سعید نیز بجمیع
نواحی بخارا را متصرف شده و حق نظر خان قازاق از ولایت بطمع تاشکند در حرکت آمد بعد از براق خان سکه و خطبه را بنام
پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان کردند بعد از آن پیران اسکندر خان عبد الله خان و عبد الله سلطان رشد تمام کرده
پدر را که در کوچ خوجه آرسیده بود و پای از جای خود بیرون نمی نهاد سر کرده در جای خود ثابت بود بپادشاهی برداشتند پیر محمد
خان ناچار سکه بنام او زد فوت میر اسد الله صدر از افاضل سادات نامدار و اعاظم نقباء اخیار علمای عالیمقدار جامع عقل و نقل
مستجمع فضایل کمالات نفسانی بود و مسقط الرأس آنحضرت شوشتر است فاما اکثر اوقات در مشاهد مقدسه بافاده علوم دین
و استفاده معارف یقین اشتغال مجموعی که در خدمت مجتهد الزمانی در عتبات عالیات افاده علوم نقلیه می نمودند و ترقیات کلی ایشانرا
حاصل شد افضل ایشان بصدارت پناه مومی الیه بوده و علی الحضرت مجتهد الزمانی پیوسته در مجلس بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل
و کمالات ایشان می نمودند و چون بعزل امیر معز الدین محمد محقق شد نواب کامیاب سپهر رکاب در باب صدارت جمعی که لیاقت
تصدی آن داشتند قرعه مشاورت با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان انداخته هر کس بر وفق مدعای خود کسی را تعیین می نمودند
بنابر آنکه اوصاف و موجبه توصیف مجتهد الزمانی در سمع اشرف شده بود و هر آنچه بآنحضرت داده کس باحضار وی بشوشتر فرستادند و طلب
نمودند و منصب صدارت را بوی تفویض فرمودند فی الواقع فضایل و کمالات صوری و معنوی ایشان لا یعد و لا یحصی بود حسن عبارت و لطف
انشا علاوه سایر فضایل ساخته اند و در اکثر علوم تألیفات و تصنیفات دارد و از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت مجتهد
الزمانی بوده بموجب اشارت علیه آنحضرت رساله الدعیه که از مؤلفات ایشانست بافصح عبارات و الطف استعارات ترجمه کرده اند و در اعلام
ظهور حضرت صاحب الزمان علیه التحیه و الثنا رساله تألیف فرموده بعیادة العیون مسمی ساخته اند و در سمیتر بر وجود آنحضرت
درین سال الراه انتقال نمود گفتار در وقایع که در سنه اربع و ستین و تسعمائه واقع شد چون لشکر ربیع الطبیعه سپاه بهار روی بالتقا
آورده روز ار قوم از فصل طبیعت حیات گرفت بیت چو چمن رفت و شد فصل اردی بهشت چمن طعنه زد بر ریاض بهشت فلک سای
شد سایبان سحاب شهابش زهر کوثر زدی بر شتاب در اوایل فصل بهار شاه دین پناه از قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق سهند شدند
قاضی محمد ولد قاضی مسافر اختیار بلت نفس ناپسندیده بکار رداده برسند غلطت تکیه زد و کوکب شهوترا به برج دجولان آورد

ودرشی

و در شهرها شعار خود ساخته ترک قاضی چلیه را انجامید و مردم رنجانید بیت درشتی همه عیش چون خاربن سر و پاش قاسد چو بیخ بش
کهن جو غل بحسد ما برد شمنی جو حرص و حسد ناپسند و حقی فرمان همایون بگرفتن او صدور یافت مولانا صبری در آن وقت
گفت تاریخ سر فرعونیان قاضی محمد که مصطلم را او بود بانی اگر ماند دو سال دیگر انشوم شدی تاریخ او فرعون ثانی شاه دین
پناه او را بسهند کوچ کرده بچمن نداب نزول نمود در اتمام حیدر بیک ایشیک آقاسی که حامی آن خبیث بود گرفتار شد باتفاق قاضی در قلعه
الموت محبوس شد بعد از آن شاه دین پناه با خیل و سپاه متوجه دولتخانه تبریز شدند و سادات و قضات و اهالی باستقبال استعجال
نمودند و بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز گردیدند و آنحضرت در آنجا نزول نمودند و بعد از چند روز بقزوین کوچیده در آن بلاد
قشلاق فرمودند متوفیات کامران میرزا بن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور گورکان بعد از شکست همایون سالی چند در دیار کابل و غزنین سلطنت کرد و در آخر بدست همایون پادشاه افتاده مکحول
گشت و در مکه معظمه ساکن گشته در ذی حجه ۹۶۳ سنه مذکور متوجه عالم آخرت شد گفتار در قضایایی که در بلاد ماوراء النهر
واقع شد درین سال سلطان سعید بن سلطان ابوسعید خان بن کوچم خان باتفاق عبد الله خان بن اسکندر خان بن جانی بیک
سلطان با سپاه زیاده از چون و چند متوجه تسخیر سمرقند شدند و آن بلده را قبل کردند در آن اثنا درویش خان ولد براق خان
که بوفور تحمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین اوزبک امتیاز تمام داشت با سپاه بیان و عدت و اهبت بیشمار از
تاشکند بیرون آمده بمحاربه سلطان سعید و عبد الله خان که اشت در موضع جهم بهم رسیدند و با یکدیگر مقاتله نمودند
بعد از کشش و کوشش بسیار درویش خان مغلوب گشته بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بسمرقند مستولی گردید و عبد الله خان
با سپاه بسیار متوجه بخارا شد در آن اوان برهان سعید تیمرم و عبید خان که حاکم آن دیار بود بجا جوانی تعشق می ورزید شبی بهلال
بخانه جوان رفت و آن نامرد وی را بقتل آورده سرش را نزد عبید خان آورد صباح سپاه بخارا مستعد شده خواستند که با عبد الله خان
جنگ کنند چون قتل برهان سعید را معلوم کردند بمجموع شهر را تسلیم کردند و ملازم شدند وقایع سنه درین سال شاه ویردی
سلطان زیاد اوغلی و سلیمان بیک بیات با سپاه قراباغ عازم گرجستان شدند همایون از خوف جنود علمسون پناه بکوههای بلند
برد غازیان تمام ولایت کوره سورم و برات را غارت کردند و مواضع و مساکن ایشانرا ویران ساختند و اشجار و قطرات
و غلات با سوهای ریسه از بیخ بر کندند مظفر و منصور با غنایم نامحصور بکنج معاودت کردند و درین ولا شاه دین پناه در
تبریز بود نبت آقای ذو القدر که برسالت روم رفته بود بدرگاه عالم پناه آمد تحف و تبرکات بیشمار که خواندگار فرستاده بود
گذرانید متوفیات خمس و ستین و تسعمائه محمد خان محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو والی هرات درین سال از عالم انتقال نمود شاه
دین پناه امارت او را بر پسرش قزاق عنایت فرمود درین سال دوست خان با یونس خان جنگ کرده غالب آمد بر خراسان
مستولی گردید و یونس خان باتفاق برادران خود پهلوان قلی سلطان و اویس خان بقزوین آمدند و روز شنبه یازدهم رجب
بعتبه بوسی رسیدند آمدن خوارزمیه تاریخ شد وقایع سنه خمس و ستین و تسعمائه و محاربه نمودن امرا با آبلی ترکمان
درین سال الی ترکمان با جمعی مردمان بی ایمان بحوالی استرآباد آمدند و بغارت ولایت فرمان داد و جنود آن مردود آتش
آشوب افروختند و توپ خوف و هراس بر باره و اساس قلعه ثبات ابراهیم خان کارگر آمده تیرباران رعب سپر صبر و تحمل
او را پاره پاره ساخت و بعجز و انکسار احوال خود را برای شاه دین پناه معروض داشت بنابر آن فرمان قضا جریان صدور یافت
که شاه قلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو بایلغار باسترآباد روند و دفع ابا کنند ایشان حسب الحکم در شب دوم شعبان
با سپاه فراوان از قزوین بیرون رفتند و سایر امرا مثل یادگار محمد بیک ترکمان و حسن بیک اوغلی و قاسم بیک دوغودار اوغلی
و احمد بیک قیا اوغلی با ایشان ملحق شدند و روانه استرآباد گشتند ابای ترکمان چون توجه ایشانرا استماع نمود خانه کوچ را
انداخته فرار اختیار کردند غازیان الوس وی را تعاقب و غارت کرده در آنجا نزول نمودند در آن اثنا ابای ترکمان با فوجی از

جاهلان تکلو انجام نمایان شد و دست بجنک بردند چون عساکر بهرام انتقام با ایلغار تمام آمده بودند و اسبان ایشان مانده بود
بیت فرو مانده اسبان ز جولان همه ٭ چو اسبان شطرنج بیجان همه ٭ بنابر آن التهاب نیران قتال تا شب هنکام امتداد یافت چون
ایام معلوم کرد که کاری نمی‌تواند ساخت بمقتضای ایلغار قطار شتر که در راه بود کرفته روانه قیتول خود کردید روز دیکر لشکر آن نواحی را
جمع کرده بجنک آمد چون اسبان غازیان کوفته انداخته بودند بیکبار سوار شده بروی حمله نمودند وی بر سمت تمام از نوکران غازیان
خلاص شده راه خوارزم پیش کرفت ترکمانان ازین جنک متوهم کشته راه خوارزم پیش کرفتند و نزد علی سلطان رفته از وی مدد طلبیده
امرای شاهی بطرف ترکمانان ایلغار کردند در آن بیابان از تف آفتاب کندم در خوشه مانند سپند در آتش میسوخت و نیش کندم
مانند عقیق میشد بیت هوایش چو آه ستمدیده کرم ٭ ز تب کوه پیش سنک چون موم نرم ٭ چو تابد بر زمین آتش افشان دره ٭ چو
ماهی شده مار بریان در وی ٭ اکر بردم سست بتی البلیم (?) ٭ فرو رفتی همچو سیماب سیم ٭ در اثنای ایلغار شاه قلی خلیفه مهردار را که سردار
سپاه بود تولنجی دست داده در شب شنبه هجدهم رمضان درکذشت امرا سخن بدرخان را قبول نکرده هر کس برای خود عمل می
نمودند بعد از چند روز که سپاه عالم سوز اسبان خود را بواسطه تاخت و غارت الویس ترکمان مانده کرده بودند خبر آمد که علی
سلطان برادر دین محمد حقوق انعام و احسان شاه دین پناه را فراموش کرده با لشکریان از خوارزم بداعیه رزم بمدد ایلی
ترکمانان روانه شد بدرخان چون برین حال مطلع شد بجزم آنکه دست بردی نماید بپیش ایشان روان شد علی سلطان از غایت عجز
خندقی در کنار اردوی کنده جوالها را پر از ریک کرده کذاشته و شتران را خوابانیده تفنکچیان را نشانده قلعه محکم ساخته بود
امرا آغاز جنک کردند و جوانان تیر جنک و شجاعان با نام و ننک حمله کردند آتش جنک بالا کرفت چون غازیان بر کنار خندق رسیدند
اوزبکان ایشان را بتیر و تفنک کرفتند بیت ز ابر تفنک برق جستن کرفت ٭ وزان برق ژاله کسستن کرفت ٭ ز ابروی خوبان کمان
یاد کرد ٭ ز هر کوشه فتنه بنیاد کرد ٭ ز پیکان سنان ریغ بنیاد داشت ٭ چو خواری که از مغز آزار داشت ٭ در اثنا امرای ترکمان بالای دست
نفر از دلاوران اوزبکان در لشکر در آمدند هر چند امرا بدرخان کفتند که جمعی را بدفع او در مثال فرمای قبول نکرد تا ترکمانان از عقب
در آمده اغازه شیعه نمودند بیت کشیده کشادند تیر از کمان ٭ برآمد فغان از زمین و زمان ٭ ز پیکان خونین کر بدخشان شده
بدان کوه لعل بدخشان شده ٭ برون جست مرغ خدنک از کمان ٭ عقاب شکاری کرفت آسمان ٭ قلیچیان از ضرب تیر ترکمانان
بر سر سواران ریختند و قلب بر انقلاب ساختند در اثنا رستم بیک افشار با جمعی از غازیان جوان از خندق می‌کذشتند بیان
اردوی اوزبکان در آمده علی سلطان مضطرب کشته داعیه نمود که فرار نماید قضا را تفنکی بر رستم خان خورده کشته کردید اوزبکان
خیره شدند و بیکبار تفنک و تیر بر سر غازیان بی تدبیر ریختند امرا چون بی موجب پیچ رفته بودند شکست خورده خود را به آب
کرکان انداختند جمع کثیری غریق کرداب فنا شدند آب که سبب حیاتست موجب هلاک ایشان شد و زلالی که از فیض او درخت
سبز شود نهال عمر ایشان را از پای در آورد و قریب هزار جوان چون سرو روان و کل خندان بیک و زبان بادخزان بخاک و خون
غلطان شدند و بسیاری از اسبان کشتی رفتار و نهنک پیکار با زینهای زرین و جلهای رنکین از دست صاحب رها شده و ان
ولکب جبال مانند در آن صحرا می‌چریدند ابراهیم خان و بعضی سواران کشته شدند بدرخان و یادکار محمد بیک ترکمان ٭
دستکیر شدند حسن بیک اوغلی و محمد بیک فنا اوغلی و جمعی غازیان بسلامت بیرون رفتند بدامغان آمدند و علی
سلطان از آن مکان بطرف خوارزم معاودت نمود کفتار در فتح قلعه قندهار و مسخر شدن آن دیار ٭ در آن اوقات
که همایون پادشاه بدرکاه شاه دین پناه آمد تسلیم نماید چون همایون پادشاه بعد از جنک که با برادران مستولی شد هم
در آن اوقات شاه ستوده صفات از دار غرور بسرای سرور انتقال نمود فرزندش جلال الدین محمد اکبر قائم مقام کردید بنا
بر آن حکم شد که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و علی سلطان تاتی اوغلی حاکم شیراز با جمعی از دلاوران فتح قلعه قندهار را
پیش نهاد همت سازند همکنان اطاعت حکم واجب الاذعان کرده بصوب آن دیار توجه نمودند چون حوالی قلعه قندهار محل

نزول

نزول شاهزاده عالی تبار و امرای نامدار کردید غازیان مردانه پای و سرهنکان قلعه کشای آهنک محاصره کردند شاه محمد قلاتی
که از قبل جلال الدین اکبر کوتوال حصار بود آغاز شجاعت و دلاوری کرده بدفع و منع مشغول کردید و کوشش بسیار نمود چون مدت
مدید حال برین منوال آخر الامر عاجز کشته از قلعه فرود آمد و مفاتیح حصار را سپرده روانه آکره کردید سلطان حسین میرزا در قندهار
ساکن شده سایر امرا بالکای خود رفتند آمدن سیل بقزوین در شب شنبه بیست و سیم جمادی الاول سیل بقزوین آمده دروازه
ابهر را فرو کرفت و دو هزار خانه را خراب کرد هم درین سال شاه دین پناه از دولتخانه کهنه بدولتخانه نو انتقال نمود مولانا
محتشم در تاریخ اتمام دولتخانه کفته تاریخ زهی قصر با رفعت شاه عادل ٭ که شد آستانش بکیوان مقابل ٭ چو شه بر فرازش
رو جمع کوید ٭ کلیمی کرفت در طور منزل ٭ پی سال اتمام آن فکر کردم ٭ ز یک مصرع آمد دو تاریخ حاصل ٭ شد از سال تاریخ
بر سید کفتم (بهشت برین است خیر المنازل) ۹۶۹ ۹۶۹ قتل الله تی ترکمان ٭ چون امرای ترکمان بر غازیان غالب آمده دختر خواجه محمد ولد خواجه
مظفر بتکچی را در حباله خود در آورده ملازمان خواجه محمد پیش وی رفته نوکر شدند در آن اثنا اتفاق با خواتون نمودند که
وی را بقتل آورند بابا بدین خبر اطلاع یافته بعلی و رفقای او طلبیده با ایشان کفت که شما در کشتن من اتفاق نموده اید زود
باشد که بغضب من کرفتار خواهید شد ایشان از بیم جان قسم یاد نمودند که این خبر که شما شنوده اید تهمت و اقامت بعد از آن
ترسان و لرزان از پیش وی بیرون آمدند و با شکوه خر وی کفتند که وی چنین کفت آن شیر زن کفت که فلان محل است چند حاضر
سازید و بدرخانه آیید و بهمان ناتمام را باتمام رسانید ایشان همان شب بدرخانه او رفتند و پاسبانان نمک بسر و اندام خود را
انداخته بخواب رفته بودند ایشان با هم کفتند که کدام یک بدفع این مرد میرود بعد علی از غایت پهلوانی و پر دلی در خوابکاه در ملا
ابا را در خواب یافته بیک ضرب تیغ سرش را از تن جدا و آن سر را با آن زن برداشته باستراباد آمد و آن سر را در قزوین بدرکاه شاه
ظفر قرین آورد شهید شدن شیخ زین الدین علیه الرحمه درین سال جناب فضایل ماب حاوی المنقول و المعقول جامع الاصول و
الفروع شیخ زین الدین جبل عاملی شهید کشت سبب شهادت او آنکه جمعی از اهل سنت به رستم پاشا وزیر اعظم خواندکار کفتند که شیخ زین
الدین دعوی اجتهاد کرده و بسیاری از علما اهل شیعه نزد او آمده کتب امامیه میخوانند غرض ایشان رفض است بلکه چون
نیک بنکری کفر محض است رستم پاشا کس بطلب آنحضرت فرستاد در آن اوان افضل فقهای دوران در مکه معظمه او را کرفته با سلاسل
بول بردند و پیش آنکه بعرض سلطان سلیمان رسانند وی را شهید ساختند نظم او کوه علم بود که برخواست از جهان ٭ بی کوه کی
قرار پذیرد بنای خاک ٭ تبدیل یافت پیکر خاک از فراق او ٭ هم مرقد مقدس او شد شفای خاک ٭ از جمله تصانیفش شرح حاشیه
لمعه شرح الفیه کفتار در وقایع سنه ست و ستین و تسعمائه درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم سلطان بایزید را از حکومت
کوتاهیه معزول ساخته ایالت آنجا را بفرزند بزرکترش سلطان سلیم رجوع کرد چون سلطان بایزید بی‌اختیار شفقت و عنایت
پدر را در باره برادر استماع نمود نقد اخوت را بشوایب بغض و حسد مشوش ساخته و بوده صفای عقیدت را بغبار خلاف
و کدورت مکدر کردانیده خیالات فاسد و تصورات باطل در عرصه دماغ او جای کرفت و شعار خلاف برادر در اطراف بحروب
ظاهر کرده اموال بسیار بر عامه و رجال تفرقه کرده در اندک زمانی لشکر عظیم ترتیب داده همه چون شیر دژم و مانند شمشیر
برنده و بعد از اجتماع سپاه بدفع سلطان سلیم بطرف قونیه در حرکت آمد و غافل از آنکه هر که را اقبال یاد با دیار بدل شود و
سعادت بنحوست عوض کردد بسیاری مال و انبوهی رجال نافع نیاید بحق مرد ان حالات اذا انهی مدله لم ینفع عدده و چون
این خبر در آن دیار شایع شد سلطان سلیم از استماع این واقعه متاثر کردیده مردمان بحضرت نزد پدر فرستاده این واقعه را
بعرض رسانید هر چه پادشاه عالی حسب در حرکت آمده حکم کرد که احمد پاشا امیر الامرای اناتولی و فرهاد پاشای حاکم قرامان و علی
پاشای ذو القدریه با لشکر کوه پیکر کردون پیکار بمعونت سلطان سلیم مدد در پیچیل ایلغار بدان دیار روند و سلطان بایزید را
کرفته در زاویه عدم ساکن سازند چون اینها بحوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده با امرا پیوست و در کنار شهر

دربوابر سلطان بایزید صف سپاه بیاراست آنگاه فوجی از طرف سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدای
کیر و دار در گنبد دوار انداختند ایشان نیز بمدافعه درآمدند آغاز قتال نمودند و از بطریق سیوف و صواعق سهام
جویهای خون روان شد **بیت** زخون هفت دریا بهم برآمد ٭ زمین از دگرسو برون داد نم ٭ آفتاب جهانتاب از سهم بیرحم داوران
میدان سپر ماه در سرکشیده در آن روز از صباح تا رواح آتش جدال و قتال الاشتعال داشت آما حکم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاصی
سلطان بایزید می نگاشت و هشت هزار سوار و پیاده از طرفین بقتل آمدند بعد از آنکه خورشید خنجر گذار بمغاره مغرب رایات عزیمت
بر افراشت **بیت** شب تیره چون شاه خورشید چهر ٭ فرود آمد از سبز خنگ سپهر ٭ ندیدند در شب صلاح نبرد ٭ که نتوان
نهم نیک و بد فرق کرد ٭ فرود آمد از ذوجانب سپاه ٭ چو شیر ژیان سر بسر کینه خواه ٭ چو از کوه سر زد بلند آفتاب ٭ سر فتنه
جویان درآمد زخواب ٭ تفک چرخ را جام در سیل زد ٭ سل چشم خورشید را میل زد ٭ علی الصباح مردان هر دو لشکر و کردان هر دو
کشور دست بر گرز و خنجر بردند آخر روز سلطان بایزید به تیغ خون افشان و سنان ثعبان نشان جنگی نمودند که داستان رستم
دستان در طاق نسیان ماند بهمنه و میسره سلطان سلیم را مغلوب گردانید چنانچه گریختگان تا استنبول هیچ جا قرار نگرفتند اما
سلطان سلیم با لشکر قلب بر قول سلطان بایزید حمله آورد و سنگ تفرقه در شیشه جمعیت ایشان انداخت و باد نکبت بر پرچم رایات
سلطان بایزید وزید و او سر خویش را برداشته بطرف اماسیه گریخت چون بمقصد رسید سه نفر از سلاوزان معتبر خود را که بهتر ایشان
ایشان با عرضه پیش پدر فرستاد که این جملت مرا بمخالفت تحریک کرده بودند حالا از آن حرکتها پشیمان گشته انگشت ندامت
بدندان تأسف گزیده ام اگر عاطفت آنحضرت شامل حال فقیر گردد و نقوش این جرایم را بزلال عفو بشویند قدم از سر ساخته متی
ملازمت میکردم سلطان سلیمان عرضه او را قبول نکرده بار دیگر سپاه سنگین از روی خشم و کین بدفع وی ارسال فرمود سلطان
بایزید از توجه آن سپاه آگاه گردیده راه فرار پیش گرفت و کوچ بر کوچ با رض روم آمد ایاز پاشا که حاکم ارض روم بود یکی از خواص
خود را با تحف بسیار باستقبال فرستاد و سلطان بایزید چند روز در آنجا توقف نمود ناگاه اسکندر پاشا با چهل هزار سوار جرار
بامر خواندکار با یلغار رسید بالضروره سلطان بایزید احمال و اثقال گذاشته از بیم جان با ده هزار کس از معتمدان راه فرار
پیش گرفت قودوز فرهاد و اقاق سیف الدین و سایر شجاعان او را از آن معرکه سالم بیرون آوردند و اسکندر پاشا تا قارص پای
ایشانرا تعاقب کرده سلطان بایزید بعد از تشویش بسیار بایروان رسید حاکم آن ولایت شاه قلی سلطان استاجلو از مقدم او
آگاه گردیده قاصدی بدرگاه شاه دین پناه فرستاد حاصل این عرضه چون بنظر رسید مضمون آنرا بعرض اشرف رسانید آنحضرت حسین بیگ
یوزباشی را با تحفهای بسیار نزد شاهزاده عالی تبار ارسال نمود و سلطان بایزید متوجه درگاه شاه دین پناه گشت و رایت بجانب
بصوب عراق برافراخت چون ببلده تبریز رسید معصوم بیگ استاجلو حاکم آنجا باتفاق سادات عظام و نقبای کرام و اکابر و اشراف
و اهالی استقبال نمودند و طریق اجتماع خلایق چنان بود که در هیچ عید و نوروز کسی مشاهده ننموده بود و قیصریه و بازارها را آیین
بسته بودند و مزین نموده بودند و مغنیان و مطربان بلطافت آواز و نغمات دلنواز و فقرات موزون با وج گردون
بلطافت و جانفزایی درآمده بهیچ طرف آن نگاه نکرد و متوجه میدان دوکوش اسب خود بود بعد از آن در چرنداب نزول نموده بمرکز
مطلب روان شد **وقایع متفرقه** درین سال سلطان سلیمان سنان بیک را که در قانونچی مسکین شده بود و شاه عالم پناه او را
آزاد کرده بود با تبرکات خوب و تحفهای مرغوب ارسال فرموده و سخنان محبت انگیز و مودت آمیز پیغام داده بود **متوفیات** مولانا
ابوالحسن ولد مولانا احمد باوردی که در فضیلت جامع علوم و اقسام حکمیات مجتمع انواع فضایل و کمالات بود و از علو فطرت خوش طبعی
بود و در نظم و در مولویت و حسن عبارت بی عدیل و کوشش و کوشیدن ایام بجاه فضایلش مزین **بیت** ز درک عالیش عیون
مدرکه قاصر ٭ دکرایت فضلش نفوس ناطقه مضطر ٭ حدت فهم و سرعت انتقال او بمثابه بود که هیچ یک از فضلا علم را باو مجال
مباحثه نبود گاهی تشکیک خاطرش بوده مدرکه موافق الزام گاهی اشکال منتقش گشته ناطق در مضایق افهام درین سال در روز یکشنبه

بیست و ششم رمضان اعلم علمای دوران از سرای غرور بماوای سرور خرامید از جمله تصانیفش روضة الجنان رساله
اثبات رساله خافیه و اثبات واجب شرح فرایض جعفریه و ربولات متن شوارق در کلام رساله در منطق راقم حروف ذره بیمقدار حسن
روملو شرح تجرید در خدمت آن بزرگوار خوانده **وقایع سنه تسع و ستین و تسعمائه** چون سلطان بایزید بحوالی قزوین
رسید شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را که منصب وکالت شاه داشت با اعاظم امرا مثل سید بیک کمونه و سونک بیک قورچی
باشی و علی قلی خلیفه مهردار باستقبال امیرزاده روانه نمود ند و سلطان بایزید با جنود همه با اسلحه و اسبان تازی بمیدان قزوین
درآمدند شاه دین پناه سپاه را در جای خود گذاشته با قورچی باشی و حسین بیک قورچی تیر و کمان و دو نفر دیگر از مقربان پیش
رفته از اصلا و از غلبه ایشان اندیشه نمود سلطان بایزید از سمند خوش رفتار بزیر آمده با شاه دین پناه مصافحه نمود آنگاه باتفاق
بخرگاه درآمدند و در جنب یکدیگر نشستند بعد از چند روز شاه دین پناه جشن عظیم در میان میدان ترتیب نموده سلطان بایزید را
طلب نموده اعزاز و احترام بسیار بجای آورده امرا و مقربان او را در محل مناسب جای داد بعد از آن کل و شرب قریب ده هزار تومان نقد و سه
هزار تومان جنس بدو پیشکش کرد و شاه دین پناه در صدد درخواست گناه او از پدرش درآمده آنجه ستاعلی قاجار را همراه سنان
بیک که از نزد خواندکار آمده بود روانه استنبول گردانید و او پیشه آقای ذوالقدر را مصحوب دولغ بیک از نزد خدمت سلطان سلیم
کرد ما حصل پیغام آنکه بعد از این میخواهیم که شما میان قرما و سلطان بایزید طریق موافقت مسلوک افتد و بنیان مصادقت
تأکید یابد و آیینه ضمایر جانبین از زنگ طریق صواب بدر دفتر خواست بدست دوستی ریاض دشمنی را سیراب گرداند
و در شربت اخلاص زهر نفاق بمذاق رسانند قراغزلو و محمود چرکس که از محرمان آن ناکس بودند غلامان آن دغدار را
بعرض شاه عالی تبار رسانیدند سلطان بایزید بران اطلاع یافته در شب ایشانرا بقتل آورد و بواسطه آن زمان
زمان شعله وحشت می افروخت و آتش صدید اسباب محبت والفت را می سوخت تا آنکه عرب محمد طواپزوفی
که در خدمت سلطان بایزید می بود روزی شاه دین پناه با سلطان بایزید در باغ میکردید نلخود را بشاه دین
پناه رسانید آهسته گفت دو کلمه واجب العرض دارم نواب اعلی بدیوانخانه روند و عده نمود سلطان بایزید از این حال
خبردار گردیده آن فقیر را بقتل رسانید بالضروره شاه عالم پناه بفکر دفع او افتاد چون آثار ملال آنحضرت
بر همگنان ظاهر گشت تمام سپاه جمیعه عوام شهر و بازار بدر خانه او هجوم آورده و آغاز طعن و لعن و سنگ
او انداختند هرچند این معنی موافق مزاج اشرف نبود چون امر بی اختیار واقع شده بود دیگر بران جماعت اعتماد نماند
بنابرین صباح جمعه بعضی از امرا بمنزل او رفته وی را با فرزندان بدستور بدولتخانه آوردند در حصار آن روز وی را مسلوب
الاختیار ساختند و زمان مقصد اورا لله پاشا و فتح بیک و سنان میرآخور و عیسی چاشنگیر و خواجه عنبر و غیرهم را
بقتل آوردند و اورخان پسر بزرگ او را بحسن بیک یوزباشی و سلطان محمد را بمعصوم بیک و سلطان محمد را بتورکچی
باشی و سلطان عبدالله را بمیر سید شریف سپرد خود ش را در اندرون دولتخانه محافظت کردند و قورچیان
بر وکالت نشستند **گفتار در مخابره نمودن غازیان عظام با اوزبکان شوم** درین سال سارو قوچ خان با جمعی از اوزبکان
بفرمان علی سلطان به نیشابور آمدند تا آنجا را غارت کنند بوداق خان قاجار و سلیمان بیک ملکن او غلی ذوالقدر
با فوجی از غازیان بدفع آن قوم از شهر بیرون رفتند او با تجمع چون رسیدند آغاز جنگ کردند بعد از کوشش از
طرفین و اشتعال نایره حرب و شین سپاه قزلباش بر اوزبکان غالب آمده سارو قوچ خان را با جمع کثیر از اوزبکان
بقتل آوردند بعضی از ایشان از بیم جان خود را در کاریزها انداختند غازیان ایشانرا از آنجا بیرون آورده بدرگاه ملک
فرستادند **وقایع متفرقه** درین سال جلال الدین اکبر پادشاه از بایرام خان خشم کرده باتفاق ماهم انگه روانه دهلی
گردید بنابران تمامی لشکر حتی ملازمان خاص بهرام خان بعضی برخصت و جمعی بی رخصت از وجدا شده بخدمت

پادشاه آمدند بیرام خان بجانب ناکور رفت بعد از چند گاه با قوای سرمای کمراه متوجه پنجاب شد چون این خبر
بخسرو والاگهر رسید آنکه خان را با سپاه بسیار بدفع بیرام خان نامزد نمود و بنفس نفیس از عقب آن سپاه روانه گردید
آنکه خان بر بیرام خان غالب آمد بیرام بکوه کیش متحصن شد پادشاه با خیل و سپاه در آن حوالی نزول اجلال نمود
بیرام خان بملازمت آمده بعد از چند روز رخصت مکه معظمه فرموده پادشاه بجانب آگره معاودت نمود ۞
سنه ۹۶۷ درین سال در اوایل رمضان مزاج اشرف اغلب اخلاط پیدا کرده بعد از دو ماه بصحت مبدل گشت و مومنان را حیات
تازه و سروری بی اندازه دست داده زنگ غم و وحشت از روی آیینه دلها زدوده گشت و بیخ ناتوانی بالعلاج
دین و دولت استیصال کرد و عرض همایون از عارضه که نصیب دشمن باد شفا یافت بیت ماه ملک از محاق بیرون
شد ۞ روزگار جهان همایون شد ۞ خرمی هم عنان عیسی گشت ۞ بر غمی هم رکاب قارون شد ۞ یوسف از
قعر چه رهایی یافت ۞ یونس از بطن حوت بیرون شد ۞ اختر سعد بخت کرد طلوع ۞ طالع روزگار میمون شد ۞
آمدن عیسی خان درین سال عیسی خان پسر لوند بیک حاکم کرجستان بسعادت اسلام رسید و منظور نظر کیمیا
اثر شاه عالم پناه گردید گفتار در وقایع سنه ثمان و ستین و تسعمائه و محاربه نمودن شاه ویردی سلطان با کرجیان
درین سال سماون حاکم کرجستان باتفاق کرکین ولد لوند بیک بلا عیر بورش تفلیس بحوالی قلعه کوج آمدند
و باطراف ولایت کرجیان ایلچیان فرستاده عساکر آن دیار را طلب نمودند باندک زمانی چندان مردمان از اکثر
و جوانان نوخاسته در آنجا مجتمع شدند که دیده گردون پیر در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در آن دیار بنظر نیاورده
بود چون خبر ایشان بسمع شاه ویردی سلطان رسید از گنجه بیرون آمد با لشکر قراباغ متوجه قلع و قمع دشمنان
بی ایمان و فوج مرا منقلای کردانید و ایشان خندقی که کرجیان در آن درینکرده بودند پر کرده خبر را بسلطان
فرستادند و وی نیز از خندق گذشته بسرعت تمام بجانب ایشان نهضت فرموده بایشان رسیدند غازیان
نیاز خویش بحضرت واجب الوجود معروض کردانیدند گفتند که ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
چرنچیان غازیان بایشان جلو انداختند و از جانب سماون و کرکین از ناوران معرکه کین و سرآهنکان
شجاعت آیین دست بر تیر و کمان و سیف و سنان بردند بیت زهر گوشه رستم دلان زمان ۞ کشیده کشادند
تیر از کمان ۞ آخر غازیان ظفر صولت و نهنگان دریای جلادت مجموع آن کبران بی سعادت را از پشت زین
بروی زمین انداختند درین اثنا شاه ویردی سلطان با لشکر قلب بایشان اسب انداخت کبران بی آنکه
جنگ کنند فرار نمودند بیت دلیران قبضه چرخ عالی نبرد ۞ ز خیل مخالف بر آورد گرد ۞ در افتاده کبران چابک عنان
یکی از خدنگ و دگر از سنان ۞ یکی را دل از زخم پیکان فکار ۞ بخون غرقه چون غنچه از نوک خار ۞ کرکین چون
روباه کرکین از شیر غران گریز در بوادی فرار شتافت هزبران لشکر قاجار آن سگ صفتان را تیرباران ساختند و
یلدیک کانهم رؤس الشیاطین بر خاک مذلت انداختند کرکین با هزار نفر از کرجیان بقتل آوردند و ضبط مکر که از امرای معتبر
کرجستان بود با جمعی از نامداران دستگیر کرده بدرگاه شاه دین پناه فرستادند سماون با اندکی از کرجیان خلاص
شده براه کوری رفت و شاه ویردی سلطان زیاد اوغلی با غنایم بسیار بگنجه معاودت فرمود چون لوند این خبر را
شنید از سینه شعله آتش بفلک اثیر رسانید و از فواره دیده آب خونین بر خاک ریخت و مجموع کرجیان
پلاس سیاه پوشیدند آمدن رسولان از جانب روم ۞ اندرین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد اندرین سال
ایلچیان سلطان سلیم مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی که از جمله محرمان و معتمدان او
بود با هفصد و شصت نفر در شب بیست دوم رجب بقزوین آمدند و تحف و تنسوقات مرصع الالات چون کمر شمشیر و کفش و خنجر

واقمشه

واقمشه نفیس فرنک و بیارید از نفایس که آورده بودند امرای کبار و مقربان نامدار ایلچیان او پذیرفتند و تهنیت قدوم گفتند بعد از
چند روز شاه دین پناه در بارگاه همایون که غیرت افزای طارم گردون بود نشسته و درگاه جهان پناه را بفروغ
طلعت پادشاهزادگان خورشید دیدار مشتری آثار آراسته بود و امرای حضرت و ارکان دولت در محل خود آرام گرفته
نشستند نظم شهزادگان گرد شاه ۞ چو عقد ثریا بر اطراف ماه ۞ ستادند چون بندگان مکین ۞ امیر و وزیران
یسار و یمین ۞ نبرد آزمایان گردن فراز ۞ سر افکنده پیش از طریق نیاز ۞ ندیمان بسنجیده خوش کلام ۞ فرو بسته لب از سر
احترام ۞ یلان مرصع کمر سر بسر ۞ بخدمت همه دستها بر کمر ۞ علی پاشا و حسن آقا را با عزاز و اکرام تمام در آوردند
شاه دین پناه با ایلچیان بآیین پادشاهان ذوی الاقتدار و خسروان عالی تبار ملاقات نموده بصیقل کلام محبت آیین و الفاظ
مودت آنگین زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان بزدود بعد از فراغ مجلس از طعام و شراب بوثاق خود معاودت نمودند بعد از
چند ماه خسرو عالیجاه اسبان تازی رفتار با زینهای زرنگار و خلعتهای فاخر با انعامهای وافر ارزانی داشت و جعفر بیک
استاجلو که در سلک امرا منتظم بود بایلچی بروم فرستاد درین سال جلال الدین اکبر پادشاه ادهم خان و پیر محمد خان شیروانی
با شش هزار سوار بتسخیر بلاد مندو فرستاد باز بهادر والی آن دیار با لشکر جرار باستقبال آمد بعد از ستیز و آویز راه گریز در پیش
گرفت جلال الدین اکبر پادشاه نیز چند روز در آن حوالی نزول نمود بعد از ضبط آن دیار باگره معاودت فرمود فوت میرزا شرف جهان
شرف الله میرزا جهان قزوینی که وکیل شاه دین پناه بود جامع اقسام علوم و مجمع انواع فضایل و استعدادی که والد ماجد او اتصاف
داشت او زیاده از آن حیثیات بود و فضایل و دیگر کمالات بلکه انشاء او نسبت بپدر زیاده تر و فطرتش عالیتر افتاده بود سلیقه
شعر بسیار موافق بود و در شاعری و سخن سنجی یگانه آفاق در زمانی که والد ماجد او متقلد منصب وزارت و وکالت بود وی نیابت
پدر بانتظام مهام جمهور انام اشتغال داشت و صاحب رقم بود فاما بملازمت شاه دین پناه کمتر تردد نمودی و والد وی همیشه او را
از این رهگذر آزرده خاطر بودی بعد از نقص کر ذات فایض البرکات میرزا شرف جهان از خلطه و مصاحبت مولانا فضلی الحالی بود
که خباثت ذات او بر جهانیان ظاهر است وفیات رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم که بدختر داماد او بود در دوازدهم
شوال سنه ۹۶۸ باجل طبیعی در گذشت و مال بی قیاس بیت المال گذاشت و علی پاشا بجای او وزیر اعظم گشت بیرام خان ولد سیف علی بیک
بهارلو است از احفاد علی شکر بیک که در زمان جهانشاه پادشاه حاکم دینور و همدان بود که قلمرو علی شکر بدو منسوبست پیر علی
بیک که جد بیرام خان است بعد از قتل ابو یوسف میرزا بخراسان رفت و از آنجا متوجه بدخشان گردید آخر در دست ملازمان سلطان
حسین میرزا کشته شد و والدش یار بیک در قندوز و بدر ملازمت امیر خسروشاه می بود چون بابر پادشاه امیر خسروشاه را منهزم ساخت
یار بیک و والدش سیف علی بیک بخدمت آنحضرت آمدند چون پدر بیرام خان فوت شد در آن طفلی ببلخ افتاده بعد از آن بدرگاه همایون
پادشاه آمده منظور نظر آنحضرت گردید بعد از فوت همایون پادشاه جمیع امور سلطنت را از پیش خود گرفت بعد از آنکه رخصت
حج از پادشاه گرفت چون بپلک نهر اولیکرات رسید شخصی او را خنجر زده بنابر آن بیرام خان رخت هستی بباد فنا داد و در تاریخ
واقعه او گفته اند رباعی بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ۞ در راه شد از شهادتش کار تمام ۞ در واقعه هاتفی تاریخش
گفتا که شهید شد محمد بیرام ۞ ذکر وقایع سنه تسع و ستین و تسعمائه ۞ درین اوان والی بیک برادر ابن غیب بیک
استاجلو که در آن وقت یساول ایلچی بود برسالت بروم رفت همراه خسرو پاشا حاکم وان و علی آقای قاپوچی باشی با دویست نفر
در روز یکشنبه چهاردهم ذی قعده سنه بقزوین آمدند و در شنبه هفدهم ماه مذکور در باغ سعادت آباد بپابوس سرافراز
شدند و کتابتی که بخط خواندکار آورده بودند گذرانیدند انوار عاطفت شاهی بر احوال ایشان تافت چون قبل از این فوج زاده بکنیدا
فرستاده بودند و بخواندکار پیمان نموده بودند که هر کس از جانبین فرار نموده ملتجی شوند او را نگرفته بسپارند بنابر آن در روز یکشنبه بیست
و یکم ذی قعده سلطان بایزید را با اولاد عجب عابخواندکار تسلیم ایشان کرده ایشان همگی را خبر کردند و در سلخ شهر مذکور بجانب

مشغول ابو داشته بروم معاودت نمودند **نظم** شاها چو سنان آید کجوی ازعهدهٔ شکرت برون ٭ کز عقل و عدالت خلق را دایم
بود آسودگی ٭ اعدای دین را سر بسر فی تیغ کین کردی زبر ٭ در دست تو دارد خبر فی تیغ تو آلودگی **آمدن داود خان گرجی و مسلمان شدن**
درین سال پیر محمد خان شیروانی روانه ولایت سپهر و برهان پور گردید بابهادر با وی جنگ کرده پیر محمد خان آب غرق
شد بنابران بابهادر بر بلاد مذکور مستولی شد چون این خبر بجلال الدین اکبر پادشاه رسید عبدالله خواجه معین الدین را
با سپاه سنگین بمدد فرستاد بابهادر در طاقت مقاومت نیاورده بطرف جنگل پرواز نمود بعد از چند گاه بدرگاه عالم پناه آمده
منظور نظر خسروی بدون فر کردید **هم** درین سال در هفدهم شهر ربیع الثانی داود بیک ولد لواسان با جمیع ازنادران
الکرجستان بقزوین آمده مسلمان کردید شاه دین پناه حکومت تفلیس را بوی عنایت نمود اندرین سال علی سلطان اوزبک یعنی
الکاء خراسان را تاخت نموده بخوارزم معاودت نمود اندرین سال قزاق برادر خود حسین قلی بیک را با لشکر بسیار بتاخت الکاء
نسا و ابیورد فرستاد و او بغارت الکاء کرده گوسفند و اموال بسیار کرفته بهرات معاودت نمودند اما قریب سه هزار اسب داران
سنر تلف شد **متوفیات** درین سال شاهزاده سلطانم بنت شاه اسمعیل همشیره اعیانی شاه دین پناه بود در نصف شب پنجشنبه
چهاردهم جمادی الاولی بعالم آخرت انتقال نمود و کلاه الاتش در سنه خمس و عشرین و تسعمایه بود **در وقایع سنه سبعین و تسعمایه**
چون عیسی خان بن لوند بمرتبه ارجمند رسیده متقدم بتمامی امرا و ارکان دولت می نشست و هر سال از شهر ارتومان الکاء وانعاما
در وجه او مقرر گشته بود اتفاقا با غوا و اضلال بعضی زنشرکان سگ و خلع عمر و تلبیس بیخردان کفران نعم خذلان ارتداد از دین
اسلام بر ناصیه اعتقاد خود کشیده و در هفدهم مردان مکار مصداق **ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر** ٭ کردید
داعیه فرار نمود یکی از ملازمان محرم او این قضیه را بشاه دین پناه معروض داشت بنابران در آخر چهارشنبه بیست و ششم
شهر ربیع الثانی سنه او را دستگیر کرده بقلعه الموت فرستادند **باج فرستادن سلطان روم** درین سال سلطان سلیمان
پادشاه روم الیاس بیک را که از جمله ملازمانش بود با تحفهای خوب و تبرکات مرغوب ارسال نمود از انجمله پانصد هزار
اشرفی که سی هزار تومان باشد و چهل اسب با جلهای زربفت و مخمل و سقرلاط که باین مرصع و طلا در میان ایشان اسب
کیتی بود بادپای که بگاه سرعت آتش وار از پستی بالا کرد و آب کردار از بالا بشیب آید **بیت** بشکل آب رود و چون آتش
رود بر نشیب ٭ بشیر باد بود چون برآید از بالا ٭ زمر دین شمس اندر چابقوت جزم ٭ زدیده مهر افتی بروی کشند
ز رقعا ٭ نکو بسا اثر او بر نشاند آتش تعذیب ٭ و گو نکری بغبارش رسد سوار وفا ٭ زمانه سیری کام و فرش ار بوانکیزی
بعالمیست بودکانده و بود فردا ٭ وایلچیان در نوزدهم صفر بقزوین رسیدند و اسامی خبر وصول ایشان بعرض اشرف رسانیدند
و شاه دین پناه در بارگاه قرار کرفته ایلچیان تحفه را کذرانیدند شاه دین پناه مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات
الکاء و اشراف و قورچیان را علی اختلاف درجاتهم از نفایس تنسوقات اشرف عنایت نمود و سلاطین اوزبک که در ماوراء النهر
بودند مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید والی سمرقند انواع ارمغان ارسال نمودند **وقایع متنوعه**
درین سال امیر نظام الدین محمد اصفهانی از صدارت معاف گشته در ذی قعده سنه صدارت خراسان و عراق و خوزستان
با میر محمد یوسف استرابادی که از سادات عظیم الشان آنجاست مفوض شد و در اواسط ذی حجه صدارت شیروان و قرا
و کدیلجان با میر زین الدین علی ولد امیر اسدالله مرعشی عنایت فرمودند هم درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع
شد **فوت مولانا قطب الدین محمد بغدادی مشهور بقاضی اوغلی** ٭ درین سال مولانا قطب الدین محمد بغدادی در
جامعیت علوم عقلی و نقلی از اقران رجحان بسیار و تفوق بی شمار داشت و ذهن وقادش کشاف قواعض معارف تفتنی و فهم
بادراکش حل اشکالات مسایل دینی با وجود استجماع فضایل و دانش در فنون انشا و سخن پردازی سر آمد ایشان بلاغت شعار
و در شیوه عبارت آرای مقتدای سخن وران فصاحت آثار وی از جمله تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور بود بر شی

شاه

شاه دین پناه تقرب بسیار داشت درین سال در قزوین متوجه عالم بقا کردید **متوفیات** مولانا نورالدین محمد ولد
مولانا کمال الدین حسین که در جامعیت علوم عقلیه فرید عصر بود در هیچ مسئله از مسایل دقیقه در معرض مطارحه و مباحثه
نیفتاد که از درج ضمیر اثابت تاثیرش بجواهر زواهر تصرفات دلپذیرش تحلی نکشت و هیچ نکته از نکات در میان نیامد که
چون کمر بند خوبان بدرر لالی ذهن وقادش ترصیع نیافت حدت فهم و فطانت عالیه اش نزد ران مرتبه بود که قلم دوربان
شمه از ان در سلک بیان تواند آورد و مهارت و ممارست آنحضرت در علوم خصوصا تجرید و حواشی آن زیاده از دیگر
علوم بود بعد از زوال ماجد خود جد طبابت شاه دین پناه ید و قوار کرفت آخر الامر آنحضرت وزارت را بدو تکلیف
نمود قبول نکرد درین سال در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب از عالم انتقال نمود **گفتار در وقایع سنه احدی و سبعین وتسعمائه**
درین سال پیر محمد خان و الجانی بیک سلطان حاکم بلخ با سپاه زیاده از مور و ملخ بعوالی مشهد مقدسه منوره
متبرکه رضیه رضویه علیه وعلی آبائه الف سلام والتحیة آمد و بی آنکه خرابی کند بدیار خود معاودت نمود و خالی
تولک بیهادر را بخدمت خواهی فرستاد شاه دین پناه حسین بیک یساول باشی را همراه او کرده ببلخ ارسال نمود بعد از
مراجعت پیر محمد خان علی سلطان اوزبک با برادرزاده اش ابوالخان بتاخت خراسان آمدند و در شهر طوس نزول
نمودند هم از کرد راه بتعیین یورت و مقام مشغول بودند امرای قزلباش صافی ولی خلیفه روملو و قنبر سلطان
استاجلو و باوزمان سلطان ابرهیم میرزا از شهر بیرون آمده بغا الغان حمله نمودند و آتش بخانه ها بانرزدن کرفت و شرار
کارزار خرمن هستی ایشانرا سوخت و کروه انبوه را بقتل آوردند چون سلطان کواکب سپاه از بیم زدکاه بحصار مغرب
در آمد هر دو کروه بسوی آمدند و عنان برتافتر سوی منازل خود شتافتند و بیم تمام بر ضمیر سلطان استیلا یافته
طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود کردید چون با سفراین رسید جنگ انداخت و جمع کثیر از ملازمانش کشته
کردیدند بنابران خایف و خاسر متوجه دیار خود کشت **ذکر وقایع سنه اثنی و سبعین و تسعمائه** درین سال شاه
دین پناه معصوم بیک صفوی را با سپاه بسیار بتسخیر مازندران فرستاد خوف بسیار بر امیر مراد مستولی شده عرضه
داشت بدرکاه هر شی اشتباه فرستاده پیغام داد که سراچه زهره و یارای آن که در برابر لشکر شاه آیم مقصود اگر ولایت
بهرکه عنایت فرمایند می سپارم **بیت** چو شد فهم از ان انقیاد تمام ٭ بپاداش آن شاه کردون غلام ٭ قوی
پایه کردش بطبل و علم ٭ باو کرد تاج سعادت کرم ٭ بنابران آنحضرت بپاداش آن حکومت مازندران را بوی عنایت
فرمود **هم** درین سال ملوک آفاق رسل و هدایا و انواع تحفها و اصناف سکات ارسال نمود و شاه دین پناه محمد خان
ابوالخان پیشکشها ارسال نموده و شاه دین پناه رسولان را خلعتهای فاخر کرانبها بخشید و رخصت انصراف شفقت
فرمود **متوفیات** درین سال خانش خانم همشیره شاه دین پناه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود و نعش او را
شوهرش شاه نعمت الله کرمانی بحایر کربلا برده بموجب وصیتش دفن نمود **هم** درین سال بعد از مراجعت از
کربلا مرتضی ممالک اسلام عالیجاه ولایت پناه ارشاد مآب هدایت ایاب اسلام ملاذ خلایق معاذ واقف اسرار حقیقی
و کاشف اسرار ملکوتی محرم حرم لی مع الله شاه نعمت الله کرمانی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده غنچه صفت از هبوط
صرصر بیماری پژمرده کشته شاخ عمرش از تند باد فنا شکست القصه هیچ وصلی نیست که بمقتضای **لقد تقطع**
بینکم رقم انقطاع بران نکشیده و هیچ جمعی نتوان یافت که نوای **هذا فراق بینی وبینک** بکوش حضار آن
مجلس نرسانیده اند و کدام قصر شید بنای بهلاست که بوم ملالت بر سر دیوار او نخشسته کدام سرو آزاد در
جویبار روزکار نشو و نما یافت که باد سمات منقطع نکشت اما چون بمضمون آیه **کل من علیها فان** داغ فنا بر جبهه
زمره بنی آدم نهاده اند بمحتوای **کل شیء هالک الا وجهه** ابواب فوات و ممات بوجود متوطنان عرصه حدوث کشاده اند

بسی برابر ستیجان ماتم زدکان میرسانند دوایشی از شرنجا انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چشم بایدداشت وحرانی
کردر حل ماتم زدکان بدید می آید اطفاء آن از زلال نوال اولئک علیهم صلوات من ربهم توان کرد هم درین سال رشید
خان بن الجمخان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلی بن خضر خواجه اغلن بن تغلق تیمور خان بن ایمل خواجه بن دواخان
بن براق خان بن یسونتوا بن ماتکان بن جغتای خان بن چنکیز خان درین سال وفات یافت این شعر بدو منسوبست بیت
از کلدن یار شنیدم خبر [illegible] درشهر فنا داستان عجب [illegible] ملک کش کاشغر و ختن بعد از وی پسرش عبد
الکریم خان قایم مقام شد لشکر فرستادن شاه عالم پناه بهرات وکرفتار شدن قزاق درین سال قزاق خان که از زخان
مرکشکان این درکاه تربیت یافتکان این بارکاه بود کفران نعمت کرده چون جهوجان خیره سر از چنبر اطاعت بیرون آورده و پای
از دایره متابعت بیرون نهاده درکوزان عصیان رانح استاده وسر بی مغز او خیالات فاسد بدماغ راه داده سودای سلطنت
درخاطر شوم او رسوخ یافت واز بادپیمای آب هوا و هوس [illegible] نایره بکار آب از روی کارخود
برد واز وخامت عاقبت امور ولاادت احوال جمهور اعداء دولت عبرت نکرفت کاه او انکه بغیر از شاه دین پناه کسی دیکر
نیستکه با او مقاومت تواند نمود وتاب حمله اش تواند آورد وبنابران تخریب بهرات وتعذیب عباد مشغول کشته اکثر رعایا را
از شهر بیرون کرد واموال واسباب ایشان را متصرف شد [illegible] جمعیت اهالی [illegible] ویران کرده ابواب ستم وبیداد بر روی وبلوکات هم
خیل حشم آن دیار بکشاد واز مضمون این حدیث غافل کردید الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وندانست که تیغ
که از دست [illegible] صمصام پیغمبری نشاید کردن وسپری که از وجه مال فقیران سازند مانع تفنک قضا نشود [illegible]
که از وجه مظلومان ترتیب کنند دافع بلا نکردد بیت برون کن ز انکشت قیصر نکین ٭ نه از دست بیوه زن انکشترین ٭ نکنجی
شود خسروی کامکار ٭ نه از کیسه کاسه ولم دار ٭ چون خبر طغیان قزاق بسمع شاه دین پناه رسید آتش غضب شاهی اشتعال یافته
شرار خشم جهانسوز او چون آتش سوزان زبانه کشید وسیلاب قهرش چون دریا از شدت باد در تموج آمد احکام قضا نفاذ
شد که نواب سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا ومعصوم صفوی وایبه خان ترکمان دولی خلیفه شاملو وشاه قلی سلطان
افشار وبطریک استاجلو وصدر الدین خان صفوی وادریس بیک روملو وحیدر بیک ترکمان وابو اصلان بیک افشار وخلیل
بیک کرد متوجه هرات کردند [illegible] اورا بانقیاد وتسلیم وسلوک طریق مستقیم دلالت کنند اکر طوق طوع وحلقه اخلاص زیب
[illegible] کردن وکوش کرداند وبرقبول تقبیل درکاه عالمپناه که موضع دولت واقبال است اقبال نماید [illegible]
که امرا متوجه [illegible] شوند [illegible] احترام او بجای آورند [illegible] احوال [illegible] شروع کنند
دران اثنا برادران قزاق مصطفی بیک و [illegible] بیک [illegible] بنابران با فوجی [illegible] از
هرات بیرون آمده درغوریان بصافی ولی خلیفه روملو که والی آن دیار بود ملحق شدند دران اثنا قزاق برادر خود حسین قلی
بیک را با جمعی از بهادران پریشان واتباع شیطان بجنک برادران صافی ولی خلیفه فرستاد صافی ولی خلیفه [illegible] قاصدی از
برق تندتر واز باد تیز تر بامرا فرستاده از آمدن لشکر قزاق خبردار کرد چون معصوم بیک این خبر را شنید با فوجی از
بهادران [illegible] بر سر ایشان ایلغار فرموده صباح روز چهار شنبه امرا با لشکر چون کوه آهن ودریای موج افکن بجانقان
رسیدند تا آن غایت نزد حسین قلی ولشکر قزاق [illegible] خبر توجه امرا بطرف ایشان [illegible] پیوسته بود پس از وصول ایشان
مضطرب کشته عزیمت هزیمت داشتند [illegible] عقاب [illegible] صورت فرار بر لوح [illegible]
[illegible]
[illegible] معرکه جنک [illegible] ربیع الثانی [illegible]
[illegible] حمله نمودند [illegible]

قناد چون جانهای آنکسند [illegible] از [illegible] واز امواج دریای مصاف بافواج کشکان
اطراف صورت فرع آکین [illegible] افتاد بیت زمین از خون مردان موج زن شد ٭ سپرها تخت وجوشنها
کفن شد ٭ ز خون [illegible] سیل [illegible] ٭ زمیدان [illegible] ٭ [illegible] افتاده [illegible] ٭ چو [illegible]
بیستون ٭ سپرها افتاد [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
پر خروش ٭ بهادران لشکر نصرت [illegible] آن کروه [illegible] بتیغ [illegible] وایشان غازیان [illegible]
باز کردانیدند دران اثنا دلی خلیفه روملو با جمعی دلیران [illegible] جنکجوی [illegible] رسیده بیک حمله
ایشان را منهزم کردانیدند لشکر قزاق مانند [illegible] آتش [illegible] بیای روی [illegible] آوردند لشکر
[illegible] کس از ایشان بقتل آوردند بعد از فرار ایشان قلب لشکر [illegible] نام [illegible] سلطان ابراهیم میرزا
ومعصوم بیک صفوی [illegible] رسیده نزول نمودند [illegible] لشکر قزاق [illegible]
[illegible] تمام [illegible] متفرق کشتند [illegible] حسین [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] محمد خان [illegible] دست [illegible] امید [illegible]
هندوستان شد چون خبر شکست لشکر او بقزاق رسید [illegible]
[illegible] خواست که لشکر خود را جمع کرده شهر را محافظت کند نشد بیت چو لشکر پراکنده شد [illegible] دکر [illegible]
[illegible] جمع کرد ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] اضطرار واضطراب در خدمت شاهزاده عالمیان حضرت سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا بقلعه اختیار الدین
[illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible] دریای [illegible]
عاقبت معصوم بیک صفوی [illegible] قلعه [illegible] سلطان محمد میرزا را بیرون آورد آخر قزاق [illegible]
در [illegible] ربیع الآخر سنه [illegible] بیرون آمد اورا [illegible] کرده [illegible]
داشتند [illegible] با اهل هرات کرده [illegible] روز [illegible] کرفتار شده [illegible]
شدید ان بطش ربک لشدید در اثنای این حال بحکم اتفاقات آسمانی قبل از انکه [illegible]
دران اثنای این حال بحکم اتفاقات آسمانی دران اثنا روح از [illegible] اجل [illegible] ایام [illegible]
او آیت انقضا وانقراض نوشته [illegible] چند [illegible] بساحل فنا رسید امرا [illegible]
اورا از بدن جدا ساخته [illegible] کرده بدرکاه عالمپناه فرستادند ودران بلاد جنت نشان قشلاق نمود وقایع متفرقه
درین سال پهلوان [illegible] عظام داد تفصیل این مجمل آنکه قبل از این علی سلطان برآن بلد
مستولی شده بود درین سال [illegible] مردمان ناجی را [illegible] متوجه [illegible] علی سلطان کردید
درغیبت او پهلوان [illegible] دروازه را بسته بعضی از مردمان او را بقتل آورده فوجی را [illegible] قلعه
بدرکاه عالمپناه فرستاده علی سلطان با بسیاری از اوزبکان بحوالی قلعه آمد [illegible] جنک کند [illegible]
مراجعت نمود شاه دین پناه کلید [illegible] عنایت فرمود هم درین سال شاه دین پناه [illegible]
که [illegible] هزار تومان [illegible] بیت نشان نماند [illegible] ٭ که در [illegible]
[illegible] وقایع [illegible] محاصره کردن امرا قلعه ابیورد را ٭ ٭ چون سلطان ربیع [illegible]
[illegible] که در بطون وشعاب عروق اشجار ونبات [illegible] بودند در جنبش آورد [illegible]
[illegible] لاله [illegible] باد بهاری دربساطین صحاری [illegible] درختان [illegible]

آب بصد کونه نشو و نمایش داده **بیت** سلطان ربیع چون دکر بار ٭ زد خیمه بطرف دشت و کهسار ٭ از سبزه
و کل سپه عیان کرد ٭ آهنگ حریم بوستان کرد ٭ از سرو سهی علم برافراخت ٭ از غرش رعد صور انداخت ٭
امرای قزلباش امیر غیب بیک در هرات کذاشته علم عزیمت بجانب ابیورد برافراختند ابلخان از قرب وصول
جنود ظفر نشان خبر یافت دانست که طاقت مقاومت ندارد لاجرم آب روی خویش نکاه داشته از کذرکاه سیل برخاست
و در قلعه ابیورد متحصن کردید امرای عالیجاه کمند همت بتسخیر کنکره قلعه انداختند پس از وصول بظاهر حصار
آغاز جنک و محاصره و محاربه کردند سپاه اوزبک نیز روی بمقابله و مقاتله آوردند ابلخان آثار عجز و انکسار بر
صفحات احوال خود مشاهده نموده خوف عظیم و رعب تمام بر ضمیرش مستولی کشت از تاخت خراسان پشیمان کردیده
رسولان سخندان که بسحر بیان عقده وحشت از ضمایر بکشایند و بلطایف الحیل مرغ رضا از هوا بزیر شست آورند
بنزد امرا فرستاده امان طلبید و قسم یاد نمود که من بعد ترک سرتابی کرده هر سال پیشکش بدرکاه عالم پناه فرستد بنا
بر آن امرا از پای قلعه کوچ کرده متوجه درکاه عالم پناه شدند **توفیات** علی سلطان بن الوش خان بن محمد امین بن
یادکار بن تیمور شیخ اوغلن بن حاجی تولی اوغلن بن عرب اوغلن بن فولاد اوغلن بن ابیه خواجه بن تختای بن بلغان بن شیبان
بن جوجی بن چنکیز خان علی سلطان پادشاهی بود اوباش را حامی سردار دزدان نرسید فی که از و خاطری بیاسود بر
صورتی که کسی دوستدار او بوده روز بروز طغیان ظلم او بر صفحات روزکار ظاهرتر می شد و ذکر مطالبات نامتعلق
و مصادرات و تحمیلات غیر میسور وی در اطراف ولایت خوارزم اشتهار یافت دود دلهای سوخته و سوز سینهای
افروخته آتش بلا در خرمن حیاتش انداخت درین سال باراده تاخت استرآباد و تخریب بلاد و تعذیب عباد از خوارزم
بیرون آمد ناکاه مکتوب عمرش بختام اجل مختوم کشت و مرکب زندکانیش از صدمات حوادث ایام بسر درآمد بعد از
فوت او حاجیم خان بر بلاد او مستولی کشت و خوارزم چون بهشت شکفته شد **وقایع سنه اربع و سبعین و تسعمائه** [illegible]
در فرستادن شاه دین پناه درین سال شاه دین پناه حکومت هرات را بسلطان محمد میرزا عنایت فرمود و یکان شاه قلی استاجلو را — **سلطان محمد میرزا بحکومت هرات**
لله ساخت چون این خبر بماوراء النهر رسید اسکندر خان که پادشاه بخارا بود فرزندان و امرای خود را جمع کرده
در باب تاخت ولایت خراسان با ایشان مشورت نمود امرای او کفتند که مشقت سفر اختیار کرده بسلطان محمد میرزا
دست بردی نمایم عبدالله خان که ارشد و انجح اولادش بود **بیت** بر پیش پدر شد کشاده زبان ٭ دل آکنده از کین
کمر بر میان ٭ که شایسته جنک شیران منم ٭ هم آورد سالار ایران منم ٭ بنا بر فرمان اسکندر خان با سپاه انبوه
سیل نهیب دریا شکوه از آب آمویه عبور نموده ببلاد خراسان درآمد چون خبر توجه او بشاهزاده رسید بنا بر آنکه
اکثر ملازمانش متفرق بودند پناه بحصار تربت برد جنود اوزبک در حوالی قلعه فرود آمدند و مداخل و مخارج
حصار را مسدود ساختند بعد از چند روز امرای خراسان با جنود بیکران که افهام حساب و اوهام کتاب از
شمار آن عاجز آید متوجه میدان قتال و جدال شدند تا بدستیاری تیغ آبدار باد غرور از دماغ عبدالله خان
بیرون کنند در اثنا نجاح بیک و لله مصطفی و رساق و ملازمش مراد بیک با بیست نفر از دلاوران در روز جنک
کشان خود را بدرون قلعه انداختند و اوزبکان خایب و هراسان کشته از تسخیر حصار مأیوس کردیدند بار اول
خسرو سلطان کوچ کرده روانه دیار خود کردید روز دیکر عبدالله خان طبل مراجعت کوفته علم عزیمت بلکه هزیمت
بطرف بخارا برافراخت چون در آب مرغاب نزول نمود بنه را خراب کرده کوچ کرده روانه بخارا کردید حضرت [illegible]
از تنکنای محاصره خلاص کشته روانه هرات کردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان بجانب فرنکستان** ٭ چون در نوروز
خورشید جهان افروز در برج حمل منزل کزید باد نوبهار در مرغزار وزیده پرتو آفتاب حمل منزل کزید و بر سبزه

وریاحین

وریاحین دمید **بیت** چون فصل دی رفت و نوروز شد ٭ هوای چمن خاطر افروز شد ٭ فرو کوفت رعد از افق
کوس جنک ٭ بجنبش درآمد سپهر دو رنک ٭ فرو ریخت تیر تکرک آسمان ٭ ز قوس و قزح کرده زه بر کمان ٭ بجنک
سپهر از پی ترکتاز ٭ شد از نجم ثاقب خدنک نیزه باز ٭ ز اوج فلک تیرباران سحاب ٭ ز ریزش سپر دار بحر از حباب ٭ ریاحین
برآراسته لشکرش ٭ سپر شد کل و قبر نیلوفرش ٭ سلطان سلیمان پادشاه روم سپاه فراوان و کروهی بی پایان جمع آورده
بطرف دیار کفار روان کردید در اثنای راه پرتو پاشا را با فوجی بتسخیر قلعه کوله ارسال نموده پاشای مذکور آن قلعه را کرفته
باردو مراجعت نمود سلطان سلیمان در حوالی قلعه سکت دار شادروان عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار برافراخت چون
لشکر جرار قلعه را مرکزوار در میان کرفتند و آن قلعه بود در بالای کوه رفیع واقع در متانت و استحکام در آفاق شایع و در
استواری آبروی سد سکندر برده و در ارتفاع دست در کمربند ناهید زده **بیت** چو کوه پر شکوه عرش پایه ٭
که بر بام سپهر افکنده سایه ٭ عقابش با همای مهر همپر ٭ پلنکش با نهنک چرخ همسر ٭ فلک چون پسته پیرامن
او ٭ که کرد آمده کرد دامن او ٭ مبارزان روم از اطراف قلعه هجوم آورده با نداختن توپ و تفنک شروع نمودند **بیت**
تفنک آتش درین کهنه طاق ٭ ز دودش فلک تیره مه در محاق ٭ و رومیان هرچند کوشش نمودند امارت فتح الباب و علامت
ظفر بهیچ باب ظاهر نشد امرای درکاه و پاشایان رفیع جاه از عدم تسخیر قلعه مضطرب شدند آخر نقب بزیر آن سد حدید
زدند و اندرون آنرا پر از باروت کردند و آتش زدند و اجزای بروج از هم متلاشی کردید **بیت** از آن آتش فتنه بر چرخ چنک ٭
برافروخته هیچ کلهای نار ٭ در آن قلعه یکسر بشورش همه ٭ چو اهل جهنم در آتش همه ٭ حصاری چنان کرد از آتش قصور
زبانه بتجلی فرو ریخت طور ٭ رومیان بزخم شمشیر آتشبار بسیاری کفار را بدار البوار فرستادند و اموال بسیار بدست
ایشان افتاد و قبل از فتح قلعه سلطان سلیمان فوت شده بود جنود ندانسته قلعه را کرفتند **بیت** سلطان سلیمان — **متوفیات**
بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد
بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیا آلپ که بچند واسطه باقوزخان میرسد در آن اوان
که در حوالی قلعه سکت دار بود عرض مرض بر جوهر ذات او مستولی کشته زمان زمان مرض آن پادشاه بحضر نعیم زیاده
شده ساعت بساعت شدت اغالت می افزود لاجرم آن پادشاه خجسته شیم دل بر آن واقعه ناکزیر که لا انفکاک از آن صغیر
و کبیر است نهاده محمد پاشا را که وزیر اعظم بود طلبیده سفارش بلاد روم را نموده سلطان سلیم را ولیعهد خود کردانید
و متوجه عالم آخرت کردید مدت زندکانیش هفتاد و چهار سال و زمان سلطنت او چهل و هشت سال مملکتش عراق عرب
و بصره و دیار بکر و از کرجستان داد ایلی و دیار ذو القدر و حلب و شام و مصر و قرامان و تکه ایلی و اناطولی که عبارت از
سیواس و توقات است و از مغرب طرابلس و جزیره و مجارستان و یمن و عدن و قطیف و کفر و از استنبول تا قلعه نیم در تصرف
بود چون این حادثه عظمی بوقوع انجامید محمد پاشا فوتش را پنهان کرده مردمان کاردان بکوتاهیه فرستاده سلطان
سلیم را طلب نمود و نعش او را بخفیه روانه استنبول کردانید تا بطریق سنت در کنبدی که بجهت همین کار ساخته بودند
دفن نمودند سلطان سلیم مانند برق و باد روانه ادرنه کردید چون باستنبول رسید خطبه بنام خود خواند و روانه کردید چون
بحوالی اردو رسید اکثر سپاه باستقبال استعجال نمودند چون سلیم سلطان به سپاه ملحق کردید وفات سلطان سلیمان را اعلان
کردند و سلطان سلیم بطرف ادرنه مراجعت نمود از این قوم سیزده نفر پادشاهی کرده اند سلطان عثمان اورخان مراد غازی
ایلدرم بایزید امیر سلیمان موسی چلبی سلطان محمد سلطان بایزید سلطان سلیم سلطان سلیمان سلطان سلیم مدت
سلطنتشان تا حال که تاریخ هجری بنهصد و هشتاد رسیده است دویست و نود و یکسال **توفیات** عبدالله خان بن قراخان
استاجلو که بخواهر داماد شاه دین پناه بود درین سال در شیروان علم عزیمت بجانب عالم آخرت برافراخت **وقایع سنه خمس و سبعین** — **و تسعمائه**

دربن سال سیماوون بیک ولد لواسان کرجی سوار بسیار وپیاده بیشمار جمع آورده متوجه تفلیس شد چون این خبر
دران دیار شایع کردید داود بیک ولد لواسان که از قبل شاه عالم پناه حاکم آن بلاد بود با جمعی از بهادران جوش
و بدفع برادر خود از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال کردید چون تقارب صفین دست داد ابرهیم خلیفه قرمانی
از غایت جهل و نادانی با مردم اندک عازم جنگ سیماوون کشت و داود بیک و سایر مردم هرچند او را منع کردند که
مصلحت نیست که با سپاه اندک با این طایفه کمراه مقابله کنی قبول نکرده بر قلب ایشان حمله نمود ازما وران کشته کردید
ملازمان داود بیک فریاد **لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده** برآورده اکثر از وی تخلف ورزیدند
خذلهم الله ناچار راه فرار پیش گرفته بتفلیس آمد بار دیگر سپاه بسیار جمع آورده باتفاق حسام بیک قرمانی متوجه
میدان قتال کردید و بعد از کوشش وکشش بسیار منهزم کشته پناه بقلعه تفلیس برده سیماوون حصار را روز
احاطه نمود بعد از چند روز طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود کردید **وقایع متفرقه** دربن سال سلطان سلیم پادشاه
روم اسکندر پاشا را با لشکر بسیار بتسخیر جزایر ارسال نمود زیرا که ایشان نواحی بصره را تاخته بودند چون اسکندر
پاشا با جنود منصوره در حوالی جزایر نزول نمود حکام ایشان رسولان کاردان نزد پاشای مذکور فرستادند ما حصل
سخن آنکه والیان ما میکویند که ما بنده و چاکر سلطان سلیم هستیم اگرچه پیش ازین برهنمونی بخت بد پای از دایره متابعت
بیرون نهاده چهره وفا را بناخن مخالفت خراشیده ایم اکنون از اعمال خود نادم و پشیمانیم اگر پاشا کناه ما را بخشد
بعد ازین پا از جاده عبودیت بیرون ننهاده هر سال پانزده هزار اشرفی فلوری بخزانه عامره سپاریم بنابرین اسکندر
پاشا ببغداد مراجعت نمود **هم** دربن سال رسول سلطان سلیم محمد نامی با شوکت و عظمت بسیار بقزوین آمده مکتوبی
مشتمل بر اظهار اخلاص و استقامت بر جاده سداد و رسوخ عهد و میثاق آورد و ویرا بعد از اقامت مراسم تعظیم و تکریم
و انعام باز کردانیدند **کشته شدن فتح کیلان بدست امرای عظام** دربن سال خان احمد والی کیلان برهنمونی
قاید ضلال قدم جرات و جسارت در وادی مخالفت و طغیان نهاده سر از کریبان معاندت بر آورده سپهی از مخالفت
در روی موافقت کشید با وجود آنکه مشار الیه و آبا و اجداد او باج کذار و فرمان برداران این دولت بودند هرچند اوراء
باشله و احکام مشحون بانواع نصایح و مقرون باصناف مواعظ تنبیه نمودند نافع نیامد و بعذرهای معقول و سخنان
نامعقول تمسک نمودند **بیت** بنادان بود پند بس ناصواب ‖ نشاید نصیحت نوشتن بر آب ‖ بود کردن آواز خوش
بی نصیب ‖ چه حظ مرده را از علاج طبیب ‖ چون کرجسن باستمالت آن بد دولت از پایه سریر اعلی رفته بود رسید
و مخالفت او را اکر مشاهده نموده بود معروض کردانید بنابران نایره خشم جهانسوز زبانه زدن کرفت امیره ساسان
با فوجی عسکر بکسکر فرستاد زیرا که خان احمد ویرا از ان دیار اخراج کرده بود امیره با فوجی شجاعان ناکهان بکسکر در
آمدند دران اوان سپهسالار سعید که از قبل خان احمد والی آن دیار بود بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و جنک
صعب نموده امیره بنیروی دولت قاهره بروی غالب آمده سپهسالار سعید را با جمعی از ملازمان براه عدم فرستادند
چون این خبر بشاه دین پناه رسید صدرالدین خان صفوی را با جمعی سواران بجانب رشت روانه کردانید دران اوان
کیا رستم که از قبل خان احمد والی آن دیار بود غیر خود کسی را بنظر در نمی آورد مشار الیه غافل بر سر وی ریخته کیا رستم را
با جمعی از ملازمان دستکیر کرده روانه درکاه عالم پناه کردانیدند دران اوان شاه دین پناه خواهر زاده خود جمشید
خان نبیره مظفر سلطان را تربیت نموده طبل و علم و خیل و حشم شفقت فرمود **بیت** بطبل و علم سرفرازیش
داد ‖ ز خلق جهان بی نیازیش داد ‖ می سلطنت ریخت در جام او ‖ برآمد بچرخ برین نام او ‖ رسید از شرف تا بجای سرش
کمر شد مرصع طایر بر افسرش ‖ ویرا با جنود بسیار بحکومت کیلان فرستاد خان احمد جمیع ولایت کیلان بیه پس را سوای

کوجغان بجمشید خان تسلیم نمود دربن اثنا شاه دین پناه بولغلی بیک ذوالقدر را فرستاده که کوجغان را از وی
لطف از وی کرفته بجمشید خان دهد خان احمد بواسطه جهل و جنون بسخن مردمان دون امیر شاه منصور را
با جنود بسیار و کیلانیان دیو سار بدفع وی نامزد نمود ایشان بیخبر بر سر بولغلی بیک ریخته بعد از جنک بسیار
ویرا بقتل آوردند و ندانستند که پستان شیر دوشیدن و بخیال باطل زهر قاتل نوشیدن در هلاک خود
کوشیدنست چون این خبر بشاه والا کهر رسید آتش کینه و انتقام از سینه آنحضرت زبانه زدن کرفت و
علامات غضب در چهره مبارکش مشاهده افتاد فرمان عالم مطاع شرف نفاذ یافت که سپاه بسیار از بلاد
آذربایجان و عراق با یراق متوجه پایه سریر اعلی شوند تا باتفاق امرا متوجه کیلان کشته آن بلاد را مسخر کردانند
خان احمد از آوازه وصول جنود قزلباش متوهم کشته از کرده پشیمان و از انکیخته نادم کردیده رسولان بدرکاه
عالم پناه فرستاده از طغیان طوفان بر زورق خلاص پناه جست ایلچیان چون بپایه سریر اعلی رسیدند هرچند در
استرضای خاطر مبارک آنحضرت کوشیدند فایده نداد زیرا که صورت فریب و خداع او در ضمیر منیر شاه دین
پناه انطباق یافته بود و پرتو حیله و مکرش بر آینه خاطر معاینه تافته بود بنابران ایلچیان او بلاحصول
مراد و مقصود رخصت انصراف ارزانی داشته امر عالی صدور یافت که غازیان از دو جانب متوجه کیلان شوند
معصوم بیک صفوی و صدرالدین خان ولد ابرهیم خلیفه الپاوت و بایندر خان طالش و ابرهیم بیک قاجار
مصاحب از راه خلخال مروانه لاهیجان شوند خان احمد چون از توجه سپاه باران علاج طوفان ملال آکاه شد
در مضیق تفکر و طریق تحیر سرکردان کردید امارات بخت منحوس و طالع منکوس را مشاهده نموده دانست که طاقت
مقاومت ندارد مرکب فرار در بار کشیده راه جبال المراد در پیش کرفت تیرش که چون باز بقصد کبوتر جان دشمن پرواز
میکرد چون صعوه بآشیان جعبه پنهان شد و کمانش که در کمین اعدا دهن بازمی بود از وهم خویش در کیش فرو
رفت و نیزه اش که روز جدال بسرفرازی علم و ثبات قدم بود سر در لحاف غلاف کشید شمشیرش که بر سر عدو
مایل بود چون حرز یمانی حمایل کردید سپرش که در پیش کرز دشمن حایل بود چون توشه دان کاروان بپشت
حامل کردید و طول صنادید ملوک و رعایا چون اجرام سحاب و اجسام فردی و حباب در قلل جبال و جنکلها متحصن
شدند چنانچه طریق مداخلت دران مسکن منحصر در یک راهی بود و لیکن آن هم چون کمر خوبان موی میان باریک بود
امرای عالی مرتبه بی مشقت اغیار عروس مملکت کیلان را در آغوش کرفتند و نظر بیک استاجلو و امیر غیب بیک استا
جلو و قوچ خلیفه مهردار و پیره محمد استاجلو و امیر اصلان بیک افشار و حیدر بیک ترکمان با جمعی سواران
رزم ساز و پیادکان تفنک انداز از طریق طالقان روانه شدند آن راه چون هزار چم و خم داشت و از صراط مستقیم
باریکتر و از راه دوزخ تاریکتر بود و لای و جنکل و تنکنای بمرتبه بود که در مضیق آن یکسوار را کذر دشوار میسر
می شد و بغیر از جاده مستقیم بهر طرف که میل میکردند اسب و مرد هلاک می شد **بیت** رهی همچو سودای
عاشق دراز ‖ چو دور فلک پر نشیب و فراز ‖ سمومش چو صور قیامت بکار ‖ هوا چون دم افعیش زهردار
عبور نموده در تنکابن نزول نمودند و مردم و سپاهیان و دیلمان و کوکه و کیم و خرکام که قریب بیست هزار خانه وار بپناه
یرما یا کوه که در آنجا کمر چندی بود بغایت بلند و استوار بود بردند آخر از خوف سپاه بتنک آمده کس نزد خان احمد فرستادند
و از وی قدغه طلبیداشتند خان احمد آذوقه بسیار جمع آورده بمیان ایشان آمد چون این خبر بمعصوم بیک صفوی رسید صدر
الدین خان و احمد سلطان را سپهسالار سپه نموده پس بایندر خان طالش و امیره ساسان حاکم کسکر و حمزه
خلیفه طالش و میرزا کامران حاکم کوهدم را با سپاه بسیار بر سر دشمنان بیمقدار فرستاد ایشان بطرف طالقان روانه شدند

دربند مظلمی که فلک گیتی از ترکتاز خورشید جهانگیر آرمیده بود داشتند برسر خان احمد رسیدند امیره بهادر را که عموی
شاه منصور بود با دو نفر از امرا بقتل آوردند خان احمد نیز خود را بهزار حیله و مکر از آن ورطه بلا خود را بکوه
اشکور انداخت مردمی که در دره و سنقاق بودند امان طلبیدند امرا ایشان را برداشته نزد معصوم بیک بردند
هر آینه خان احمد بحقیقت دانست که با وجود آن برگشتن و حال شکسته که او را بخاک تیره نشانده بود بعد از آن قوت
مقابله و مقاتله و مقاومت اولیای جنود قزلباش نمانده اگرچه محلی چند که بغایت حصین می‌نمود همگی کوههای سخت و جنگلهای
استوار بود فاما استواری در بنیاد دولت و بخت او افتاده بود ملک ادراک پذیر نمی‌نمود و میگفت نظم اگرچه بر اعمق
دل گشت و زمیم چو بخت خویشتنم استوار نیست چه سود خان احمد قریب بسه ماه در جبال گیلان حیران و سرگردان بود
بهر جانب که توجه می‌نمود خود را پابسته بند بلا و خسته رنج و عنا می‌یافت در آن اثنا شاه دین پناه الله قلی بیک
ایجک اوغلی و شاه قلی بیک دولو و پیره علی سلطان قاجار با هشتصد نفر قورچی جرار از راه اشکور بجانب گیلان ارسال
نمود در آن اوان آفتاب عالمتاب در سیم درجه جدی بود و شدت سرما و غلبه برودت هوا بمرتبه استیلا داشت که تمامی
اجرام کوهها همواره از ابر سحاب بنقاب بردوش سطح زمین از برف قاقم پوش بیت کوه قاقم هوا اصل پوش چرخ
سنجاب درکشیده بدوش داده نقاش باد شکبری موج موج آب را گره گیری در آن وادی دور و دراز پر از نشیب
و فراز بود و جنگلهای بسیار معروف و بیشه‌های بحدی انبوه که زمین آن چون چشم نابینا از درون نور آفتاب [illegible]
و نیز در شب از شعاع قمر خالی بیت کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان زبیم دیو بدل دد
هیکل اختضمیر زیاد سرچشمه در هیچ فصل روان چو بیشه بیشه درو درزهای خار و خسک چو پاره پاره درو
خامهای ریگ روان بغارهاش درون مار گزنده از حشرات بشاورهاش درون شیر شرزه از حیوان زتنگ عیشی
بروز وهاش برده همای زاستخوان مسافر ذخیره‌های گران قورچیان عظام بعد از تفحص بسیار و جستجوی
بیشمار خان احمد را در موضع [illegible] دستگیر کردند و بدرگاه عالم‌پناه آوردند آنحضرت وی را بعد از چند گاه بقلعه
قهقهه فرستاد و مولانا عبدالرزاق صدر پیش در قزوین بود بعد از چند وقت بصدور کرده بقلعه خرسک بردند مدت سلطنت
خان احمد سی و دو سال از این طبقه یازده نفر سلطنت کرده‌اند سید علی کارکیا کارکیا رضا کیا کارکیا میر سید محمد کارکیا ناصر کیا
کارکیا سلطان محمد کارکیا امیره علی کارکیا سلطان حسن کارکیا سلطان احمد کارکیا سید علی کارکیا سلطان حسن کارکیا خان
احمد مدت سلطنتشان دویست و پنج سال وقایع متفرقه درین سال شاه دین پناه شاه قلی سلطان استاجلو را با تحف و تبرکات لایق
بلاعفت آبیق که طول آن هشتاد گز و عرض سی گز بود [illegible] در باب مصادقت و موالات و تهنیت جلوس و فتح ولایت بروم ارسال نمود
شاه قلی سلطان با جمعی از ملازمان با یراق تمام با خیل و حشم با طبل و علم روانه روم گردید در ادرنه با سلطان سلیم
ملاقات نمود و تحف بسیار را گذرانید و بعد از چند گاه بازگشت گفتار در وقایع سنه ست و سبعین و تسعمائه لشکر
فرستادن شاه بگرجستان و گرفتار شدن سیماوون چون سیماوون والی گرجستان پا از جاده بیداد و قدم از طریق ارشاد بیرون نهاد
دست بسرحد ممالک محروسه دراز کرد در بلده تفلیس بیت که در بوستانش همیشه گلست بکوه اندرون لاله و سنبل است
هوای آن معتدل و خوش و مرغزار دلکش هیچ تشویش در او نابوده جز در زلف دوست هیچ بیماری در او ناخفته غیر از چشم یار
و نسیم صبا و شمال در صحاری او وزان و در فصل بهار لاله در قلل جبال بقاع او چون قندیل عقیق از ضیا بدکان [illegible]
تابان درختان لاله از روی چون چراغی دلی از درد بر جانش داغی آبهای قنات و عیون او چون آب زمزم و کوثر لطیف و خوشگوار
بیت باد او چون باد عیسی جانفزا و روح بخش آب او چون آب کوثر عنبرفشان و سازگار خرابی بسیار کرده اهالی آن دیار را از
صغار و کبار پایمال و بال گردانید بنابران فرمان عالم مطاع صدور یافت که شمخال بیک چرکس و ابراهیم خلیفه الپاوت و علی قلی بیک قاجار

باتفاق

باتفاق داود بیک متوجه گرجستان گردید سیماوون بیک را که [illegible] روانه درگاه عالم‌پناه کرده امرای عالیشان
با جنود بیکران و سپاه بی‌پایان علم عزیمت بجانب گرجستان برافراختند بعد از قطع مسافت بآن ولایت نزول
نمودند سیماوون بیک طریق حزم و احتیاط را مسلوک داشته خود را بجبلی که در ارتفاع با چرخ اخضر دعوی همسری
میکرد و در متانت با کوه دماوند لاف برابری میزد که کمرش با سطح منطقة البروج رکاب در رکاب و عیوقش بالا [illegible]
آفتاب و در بلندی بمثابه‌ای که خط نظر از چندجا در تنگ کردی تا بذروه آن رسیدی و دیده‌بان وهم چون بر دیده‌بان خیال
پای بر بالای قطعه سنگش نهادی بیت کشیده بر سر چرخ برین تیغ نهاده پیش پای او جبین میغ فلک
دست از پی چون [illegible] کشیده بدامانش ولیکن نارسیده نفیخ آبدارش هر سحرگاه دریده چرخ سرکش را کمرگاه
جوانان نبات نورسیده همه بر دامن ابر دمیده لبان عاشقان از هجر جانان روان از چشمها سیلش
بدامان کریوان در نشیبش گرازان پلنگان بر فرازش گشته نازان عیان در بیشهایش شیر شرزه نهان
در غارهایش مار گرزه زیک سویش خروشان نره دیوان زسوی دیگرش غولان غریوان متحصن گردید غازیان
عظام چون بپای بر متوجه آن کوه محکم گردیدند گبران نیز متوجه جدال و قتال گردیدند و غازیان دست بر تیر و کمان برده آتش
قتال را مشتعل گردانیدند و مرغان تیزپر تیر پران که از تشنگی خون اعادی دهن باز مانده بودند جز از عیون ابصار مخالفان آب نمی
خوردند و زاغان کمان که در کوهها منتظر چنین فرصتی بودند غیر از اجسام مردار گبران طعمه با آشیان نمی‌بردند بیت کلاغ
زآواز زاغ کمانها شتابان بمهمانی استخوانها در آن اثنا سیماوون از غایت غرور با معدودی چند بسپاه منصور حمله
نمودند یکی از غازیان او را بقتل آورد [illegible] از مرکب عزت بخاک مذلت انداخته دستگیر نمودند و گبران راه فرار پیش گرفتند اهل
حشم و نوکر و خدم بعضی کشته و بعضی دستگیر شدند چون بیلان توفیقات الهی محاسن تاییدات نامتناهی غبار ظلم از صفحات
روزگار بدست قدرت یدالله بالحسنی [illegible] سپرده شد و زنگار کدورت خذلان از مرایای قلوب کاینات بصیقل نصر من الله باجل الحال
زدوده آمد امرای عالیشان از غزای گرجستان آمده سیماوون را بدرگاه شاه فرستادند گفتار در وقایع سنه سبع و سبعین و تسعمائه
و لشکر فرستادن شاه بکوه سیلان درین سال بنابر [illegible] الکاء کوه سیلان [illegible] بواسطه ظلم والیان از انتظام
و نظام افتاده پریشانی تمامی بحال متوطنان آن مملکت راه یافته [illegible] از آزار و ایذای ایشان [illegible] بنابران داعیه
آرای تسخیر الکاء اجتماعت عالم و جانم شروانی کرمان یعقوب بیک بواسطه شناعت اعمال و قباحت افعال خایف و متوهم شده
[illegible] که تا غایت بواسطه حرارت هوا دست تصرف هیچ احدی از سلاطین کامکار بدانجا نرسیده بیت کوهاش چو
حرارت [illegible] سرماش چون رطوبت [illegible] ریگ اندروچو آتش و گرد اندر وجود هردم چو موج باد
غالب چو گردباد در غارهاش یافته هاروت مستقر بر تیشهاش ساخته عفریت متکا متحصن شدند غازیان ظفرشعار آن
قلاع را مرکزوار در میان گرفتند و پیش از ترتیب اسباب تسخیر حصون و حصار چون اعدا و اضداد دانستند لشکر منصور را شاهد
نموده‌اند از مقدمات احوال خود ضعف و قصور احساس کردند و از [illegible] خویش دلایل عجز و قصور و عفو بدیل اند دست دامن
اضطرار زده سپر مقاومت بینداختند و تیغ و کفن در گردن بزیر آمدند و بلشکریان شاه [illegible] شدند وقایع متفرقه درین سال
سنه ۹۷۷ پادشاه [illegible] را بتاخت الکاء [illegible] فرستاده [illegible] قاسم بیک باتفاق مراد بیک باستقبال ایشان شتافته
بآن ملاعین خاسرین و گروه مشرکین مقابله نمودند کفار بدکیش بعد از جدال و قتال مغلوب شدند و بسیاری از ایشان
[illegible] از سرداران فرنگ [illegible] نام با سیصد نفر
از کفار ضلالت آیین بجنگ مجاهدان دین حضرت سید المرسلین آمدند سپاه رزم هجوم آورده بضرب توپ آسمان‌کوب ایشان را
مغلوب گردانیدند گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و سبعین و تسعمائه و لشکر فرستادن سلطان سلیم بجزیره قبرس چون

کفار جزیره قبرس که سالها خراج گذار پادشاه روم بودند بنابر شراب قوت دل و مستی قدرت حکومت دماغ ایشان مختبط
گشته سر از ربقه اطاعت و روی از قبول اطاعت بر تافتند و قطع طریق بدو تعذیب عباد میکردند بنابران
سلطان سلیم با ارکان دولت و اعیان حضرت قرعه مشاورت در میان انداخت امرا بدلایل معقول تسخیر آن جزیره را
بنظر او آسان نمودند بنابران پرتو پاشا وزیر ثانی و احمد پاشا وزیر ثالث و حسین پاشا امیر الامرای ادرنه ایلی و مصطفی
پاشا لاله و علی پاشا حاکم مرعش و قاسم پاشا فرمان فرمای اناطولی و بهرام پاشا والی سیواس را با سپاه بیقیاس
بتسخیر قلاع سپهر اساس ارسال نمود پاشایان نصرت نشان و کشتیهای کوه ارکان علم عزیمت بطرف قبرس برافراختند
بعد از وصول بدان حوالی متوجه شدند و قریب هفتاد حصارچه را مسخر کردند بعد از تسخیر آن سرزمین با سپاه سنگین
با اسباب تسخیر حصار از توپ و تفنگ و ضربزن بیشمار در حوالی قلعه نقوسه نزول نمودند سرداران فرنگ آغاز انداختن
توپ و تفنگ کردند عساکر ظفر قرین آن حصار را چون نگین انگشتری در میان گرفتند و بضرب توپ و بادلیج بروج
قلعه را ویران ساختند اما دلاوران فرنگ بواسطه نام و ننگ کوششهای بهادرانه میکردند و حملهای دلیرانه
می نمودند قریب دو سال کفار برگشته روزگار حصار را نگاه داشتند و بعد از آن روزگار دیده متوجه کارزار شدند
افواج و امواج مصاف در تلاطم آمده سپاه روم بضرب توپ و تفنگ و ضربزن بروج حصار را از هم متلاشی گردانیدند
و یکبار بر بالای برج حصار بر آمدند و سپاه کفار از بیم حسام آبدار راه فرار در پیش گرفتند و میان اهل و عیال ایشان
اسیر گرفتند و غنایم بسیار بدست آن سپاه خونخوار در آمد پادشاه بعد از نهب آن بلاد از روی خشم با توپهای سنگین
متوجه فتح قلعه ماغوسه شدند و آن حصاریست سر بفلک دوار کشیده و مثل او چشم روزگار ندیده و تن نام حاکم آن
حصار پای ثبات افشرده بنابر عقیده که بشوکت و قوت خویشتن داشت مغرور بوده ابواب حصار را محکم
سپرده باندختن توپ و تفنگ شروع نمودند اگرچه از سهم تفنگ برق افروز و قارورهای نفط عالمسوز و ضربزنهای
پرآشوب و توپهای دشمن کوب هیچکس را مجال نبود که پیرامون بروج قلعه گردد اما سپاه روم مرگ وار در کوه اقتحام
درآمدند و نفط و آتش در میان گرفتند در آن اولا و الحدید هیجده کشتی پر از باروت فرستاده بود قلیچ علی رومی
کشتیها را گرفته فرنگیان را بقتل آورد رومیان خوشحال گشته بضرب قرغانهای سنگین بروج آن حصن حصین را فرود آوردند
اما فایده بر آن مترتب نشد کفار لعین نقب عظیم در زیر خیام لشکر پاشا اناطولی زدند و اندرون آن را پر از باروت کرده
آتش زدند بنابران جمعی از رومیان بر خاک هلاک افتادند چون ایام محاصره یکسال کشید باروت کافران تمام شد
و تن حاکم قلعه علامات عجز و انکسار در احوال خود مشاهده کرده یقین دانست که مقاومت با جنود روم نمیتواند کرد بعد از
عهد و پیمان و سوگند بیران قلعه را تسلیم کرده بدرگاه پاشایان آمد و چنان قرار داد که اموال و اثقال خود را در کشتیها
گذاشته متوجه دنلیک گردد در آن اثنا شخصی از اسیران رومیان فرار کرده آمده معروض گردانید که کفار لعین سیصد
نفر از مسلمانان را بقتل آورده اند بنابران آتش غضب مصطفی پاشا اشتعال یافته پوست و تن را کنده باقی کفار را بقتل آورد
بعد از فتح آن دیار سلطان سلیم پرتو پاشا و علی پاشا را با لشکر آراسته و سپاه بحلیه جلادت پیراسته با طبل و کوس
بتسخیر کرفوس ارسال نمود و میان جزیره کرفوس کوفوتو داکنه و کنا لیوکوبت تا ختم چهار قلعه در غروسه پاره از فرنگان
گرفته مظفر و منصور با غنایم نامحصور باستنبول مراجعت نمودند ذکر نهر کندن پادشاه سلطان سلیم که آب اتل را با تن منضم کند
درین سال عسکری خان والی تاتار باتفاق پاشای کفه باسر سلطان سلیم پادشاه روم با لشکر بسیار و ده هزار بیلدار بعزم
یاری آمدند و شروع در کندن نهر کردند تا آب اتل را با تن منضم سازند بعد از اتمام نهر یکی لشکر روانه حاجی
ترخان شد که آن بلده را مسخر کرده اند چون این خبر بوالی آن دیار رسید که از قبل کفار پادشاه روس و والی آن بلده بود

مضطرب گشته تحفهای خوب بعسکری خان والی تاتار فرستاد چون خان را گرفتن حاجی ترخان مرضی طبع نبود
که مبادا از دفتر رفته بدو سرایت کند عرض داشتی بسلطان سلیم فرستاد مضمونش آنکه اگر آب اتل بنهر تن ملحق شود
چون آب بقراد نکیز متصل است بیم طغیان دریا دارد و موجب خرابی تمام استنبول می شود بنابران بترک کندن نهر
مذکور امر شد و عسکری خان و پاشای کفه هر یک بدیار خود مراجعت نمودند گفتار در وقایع سنه تسع وسبعین
وتسعمائه درین سال سلطان سلیم پادشاه روم سنان پاشا را با جنود مصر و ینکچریان درگاه و امرای عالیجاه بتسخیر
بلاد یمن فرستاد بنابر آنکه مطهر لنگ بر آن بلاد بعد از فوت سلطان سلیمان مستولی شده بود بنابرین پاشای مذکور
با عساکر منصور در آن دیار نزول نمود بعد از جنگ فراوان بقلعه کوکبان مستولی گشته قریب چهل حصارچه را مسخر
گردانید هم درین سال دولت گرای خان تاتار در اوالی نواحی ولایت کفر باسر سلطان سلیم عزیمت بطرف روس علم
برافراخت والی آن دیار الغ بیك از توجه سپاه ظفر شعار خبردار گردیده ایوان بسکه را که امیر الامرایش بود با فوجی از کفار
فجار باستقبال ارسال نمود ایشان کنار آب قلعه متوله را گرفته مانع عبور جنود تاتار شدند مدت نوزده روز جنگ
و جدال و حرب و قتال میان دلاوران بد سگال کرده روز بیستم دولت گرای خان مانند برق و باد در حرکت آمده لشکر
ایشان بعد از قتال و جدال راه فرار پیش گرفتند چون خبر غلبه لشکر تاتار بالغ بیك رسید بارگاه و خیمه و خرگاه را انداخته
همعنان یاس و حرمان از بیم جان فرار نموده سپاه تاتار بیکبارگی در شهر مسکاو ریختند و اهل آن شهر از پیر و جوان و قوی
و ناتوان و شیوخ و اطفال و نسا و رجال باسیری گرفتند و آنچه کافران سالها اندوخته بودند از نقد و جواهر و نقد و زیور
تمامی را بباد فنا داده لشکر تاتار آتش در شهر زدند چون خانهای آن بدکیشان از چوب ساخته بود تمامی را بسوختند
و ایوان بسکه با دویست هزار نفر از کفار فجار قبل از آتش دوزخ باتش دنیا سوختند و دولت گرای خان بعد از فتح مظفر
و منصور با غنایم نامحصور که از آن جمله دویست هزار اسیر بود بدیار خود مراجعت نمود ذکر محاربه نمودن قورچیان استاجلو و موصلو با گیلکان
چون شاه دین پناه حکومت لاهیجان را بالله قلی بیك ایجك اوغلی استاجلو تفویض کرده بود جماعتی بیدولتی چند
در بلده لاهیجان گذاشته خود متوجه ییلاق گردید سپاهیان گیلان آغاز تحاکم کرده سید حسن نامی را بر خود پادشاه
ساختند دعوی دیباج را سپهسالار گردانیدند حضرتش با وجود لشکر و ملك و ابهت بیشمار مغرور گشته در کمینگاه مکر
و غدر نشست و دست جفا برگشاد و نایره شر و فتنه را اشتعال داد و نهال ظلم در صحن سینه اش شاخ زده با لشکر بیپایان
و گیلانیان دیوسار بر سر صوفیان که در قلعه لاهیجان بودند آمدند بعد از جدال و قتال بر ایشان غالب آمده زنان و رجال
و اطفال ایشان را بقتل آوردند بعد از آن بر سر یکبش بیك و الله قلی بیك مذکور ریختند و یکی جنك ناکرده گریخت و گیلکان
ایشان را بضرب شمشیر دو دم براه عدم فرستادند در آن اوان امیره ساسان با سپاه فراوان از کسکر بدفع آن قوم بدبخت آمد
بعد از جدال و قتال فراوان منهزم گردید گیلکان اکثر ملازمان او را بقتل آوردند خود بمشقت بسیار از تلاطم دریای فنا
بساحل نجات رسید شاه دین پناه درین باب با خواص و مقربان مشورت فرموده رای بیضا بر آن قرار گرفت که جمعی از امرا بدفع ایشان
فرستد آنحضرت فوج خلیفه مهردار و امیر غیب بیك را با مظفر بیك استاجلو و دیگر سرداران بر سر مخالفان فرستادند قورچیان
استاجلو و عربلو با ایشان موافقت نمودند در آن زمان قورچیان سخن از بهادری واقع شد صد و سی نفر از ایشان بی اذن امرا متوجه دریا لاهم
شدند چون گیلکان از قلت ایشان خبردار شدند با خود گفتند که فرصت غنیمت است اگر ما خود را زودتر بایشان رسانیم کل ایشان را
دستگیر کرده آثار شجاعت و جلادت ما بر صحیفه روزگار خواهد ماند باین اندیشه باطل متوجه غازیان شدند قورچیان دست
توکل در دامن عنایت پروردگار استوار داشته بمضمون کلام کریم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بخاطر گذرانیده بجهه
اخص جوشان رو بدشمنان نهادند لشکر گیلان فوج فوج در پی هم رسیده حملها کردند لشکر قزلباش مراکب بتیر انداختن مشغول بودند

ازجای برنتوانستند داشت جوهای خون دران معرکه جریان یافت سرهای مبارزان چون گوی غلطان شد بیت ز بس
خون که کرد امد ز بس ریغ خاک ۞ چو کوه کرد سرخ آتشین گشت خاک ۞ ز تنهای صد پاره شاخ شاخ ۞ شد ان عرصه بر کوه و
دو بیر فراخ ۞ غازیان بضرب تفنگ برق افروز کیلکان بدهر و رو را بر خاک هلاک انداختند در اثنای آمد و شد تیر جانگداز
و سهام آتش افروز تفنگی بر دماغ بدهر روز خورده خدنگ اندرین عزت بخاک مذلت افتاد قورچیان خیره شده بیکبار
بر اهل ادبار حمله کرده تیغ بیدریغ در ایشان نهادند و شمشیر درخشنده در ظلمت گرد و غبار چون چراغ می درخشید
بیت درخشیدن تیغ در تیره گرد ۞ چو آتش پس پرده لاجورد ۞ سپهر از اوان دهر و گرد گشتان عصر را از تن میدرید
بیت پرنیان وار دست آهن داکنند چون پرنیان ۞ کند زنگ تنها را کند چون کند تا ۞ کوهر شمشیر ایشان در
اندر آفتاب ۞ بیکوش تابنده همچون آفتاب اندر سها ۞ عاقبت قورچیان بنیروی دولت روز افزون دشمنان را شکوب
و زبون کردانیده قریب هزار نفر ازان قوم بد اختر را بقتل آوردند لشکر مخالف که عدد ایشان زیاده از بیست هزار بود از پیش
ایشان فرار اختیار نمودند و غازیان مظفر و منصور با غنایم نا محصور حد لا یحصی از نزول الجلال فرموده سرهای ایشان را
بدرگاه عالم پناه فرستادند ذکر وقایع سنه ثمانین و تسعمائه ۞ درین سال سلطان سلیم برتو پاشا و علی پاشا را
با کشتیهای بسیار و توپ و تفنگ بیشمار با طبل و کوس بتسخیر جزیره کرقوس ارسال نمودا ایشان باقرب سیصد کس رو انز
قلعه مذکور شدند و اطراف آن بلده را تاختند لوای استیلا برافراختند بعد از نهب آن دیار با سپاه زیاده انقطات
امطار متوجه شدند بعد از خرابی آن دیار در جزیره انگلیس حمل اقامت انداختند و از انجانب والی وندیک و حاکم اسپانیا
داری فیلی بن شاریر نام که از جمیع سلاطین کفره و حکام فجره بواسطه وسعت ولایت و کثرت سپاه امتیاز تمام داشت
با جوانان با صد و هشتاد و هشت عدد غراب و دوهزار توپ و بادلیچ و در دایره دهان مرقد غالی طوبی بنداری که اندازه دایره عظیم افق
که کوه زمین را بجای سنگ اماده در دهن می دارد با انکه ثقبه وسیع استکه جرم الجنیبر آفتاب را بدو لاهه چرخ گردون باد مران
درون جاه مغرب بر برون می آورد و جمیع قدر اندازان دران سفاین سوار بودند که در توپ اندازی چنان ماهر که در یک میل
راه کشتی حباب را در روی دریا بر سنگ قرغان زنند و کوه البرز را بضرب بادلیچ قطعه قطعه سازند بجنگ رومیان
فرستاد ایشان در حوالی جزیره انگلیس لنگر انداختند چون برتو پاشا و علی پاشا روزی چند در ان جزیره مکث نمودند و قرا اخوال
با چند قادرغه بقراولی فرستادند قراولان از دور سفاین سپاه وندیک را دیده جنود اسپانیه را معلوم نکردند همراه
ایشان متعاود شکوده بعرض رسانیدند که صلاح دولت در آنست که متعرض حال ایشان نشویم زیرا که بوندان با وطان
خود رفته اند و یراق جنگ از توپ و تفنگ کم شده و قادرغهای ما در جنب بادبان فرنگان چون زورق هلال است در سطح
دایره افق و کشتی ایشان در بزرگی فلک سماست و در سرعت سیر سیاره سما و در هر سفینه آن قوم بد اختر چندان مهره
تفنگ و سنگ توپ و گلوله ضربزن موجودست که تفادق ستاره سیاره را جهت دم انجار حساب که می شمارند کسی را قوت معادل
و تاب مقابله و مصادمت با کشتیهای قوم فرنگ نمیتوانند بود و با آن طایفه معارضه در سفاین بر توپ و تفنگ نمیتوانستند نمود در
اعمال سفاین در روی دریا گوییا چون سهان بحری همه تن دست و پای و ناخن و چنگ کنند و در فرو بردن خصم در روی
سراسر همکی نهنگ و در صنعت عجایب و رعاده در غایت مهارت وافتاده اند و در سیاحت امصار و سیاحت اقطار دریا بگا
جسته و چالاک اند علی پاشا قبول نکرده گفت بیت که ای شیر مردان رستم شعار ۞ مدارید اندیشه از کار زار ۞ چرا باکنیم
از ره کینه بس ۞ نخسید شب کور در خار کس ۞ رومیان سخن او را بسمع رضا اصغا کردند و در کرداب بلا و وحل عنا افتادند
و کشتیها را بحرکت آورده بطرف مخالفان روان شدند بار اول علی پاشا بر فرنگان حمله نمودند و اعوان با کشتیهای کوه ارکان
از عقب رومیان در آمده آغاز قتال و جدال نمودند و از جانبین چون سحاب بهاران بجای قطرههای باران سنگ و غان و زکی

و تفنگ ریزان شد بیت چو سنگ و توپ از کشتی جهان گشت ۞ هزاران کوه در دریا روان گشت ۞ تفنگ شد زخون
ساقی بزم جنگ ۞ که در آستین داشت نعل فرنگ ۞ و از آتش تفنگهای سبز و مسوار و از صدای توپهای صاعقه کردار حالت
موعد و اذا البحار سجرت بظهور آمد و از تصاعد بخارات ضربزن و توپهای کوناگون سپهر نیلگون در ضمیر ظلمت بوقلمون ۞
نمایان شد بیت ز دود تفنگ اندران رزمگاه ۞ سه توجا بروی خوبان سیاه ۞ و سرداران مشرکین و دلاوران کفار لعین
بضربات توپهای سنگین سفاین رومیان را پاره پاره کردانیدند در اثنای کیر و دار جمعی از فرنگان بی دین که در کشتی
علی پاشا محبوس بودند خلاص کشته سر علی پاشا را از بدن جدا کرده بر سر ایلا آویختند بنابران سپاه روم را انهزام پیش
گرفتند فرنگان کشتی برتو پاشا را شکسته پاشای مذکور در آب افتاده بیش خاکی از غایت حیتی و چالاکی بجنگال بیرا
بکشتی خود درآورده و قلیچ علی سه عدد کشتی فرنگی را گرفته سالما و غانما ازان معرکه بیرون رفت کافران رومیان را گرفته قریب صد و
هشتاد کشتی را گرفتند اخواجه و بیرم قاسم و پیر صالح و پیر قرامان را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند برتو پاشا
پریشان و بدحال باستنبول آمد ذکر قضیه که در بلاد روس واقع شده درین سال عسکری خان والی قرم باتفاق فرزندان دولت
کرای خان با طبل و کوس بتسخیر روس در حرکت آمدند و الجدوس کفار ایوان که بالغ فی اشتهار یافته جنود دیار را
جمع کرده بجانب ایشان توجه نمودا از آب انزعبور کرده در بلده سکه کسر حلاش بوحسن اکرده خاطر بزم و سکان نهاد چون
بدلغو الی رسیدند دو فوج از دو جانب حمله نمودند آتش حرب افروخته کشت و عسکری خان با جمعی قلیل از اندازان
فرود آمده آغاز شیشه نمودند تیر چکو چون خون نور بصر در دیده و چون عقل در دماغ جای میگرفت خیل طبیعت سوار
بر زمین و پیاده را بر زمین میدوخت بیت خدنگ زره دوز تا اغمید ۞ ز خون دلیران شد سرخ سپید ۞ در اثنای
ستیز و آویز بعد از انکه کوششها و حملهای دلاورانه کرده دولت کرای خان را دستگیر کردند بنابران عسکری خان
فرار نمود و کفار ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند ذکر قضایایی که در میان اوزبکان واقع شده درین
سال میرزا علی بیک نایمان از شیم خان روکردان شده بر عبدالله خان رفته تسخیر بلخ را بنظر او آسان نمود بنا
بران خان با سپاه فراوان از آب امویه عبور نموده در حوالی بلخ شادروان عظمت و اقتدار بر فلک دوار برافراخت شیم
خان در دیوار بست متحصن شده نزدیک بهشت ماه آن طایفه کمراه با یکدیگر محاربه نمودند آخر الامر شیم خان بعد از عهد و پیمان
و سوگند قرآن از قلعه هندوان بیرون آمده با خان ملاقات نموده خان حکومت بلخ را بمیرزا علی بیک نایمان رجوع نموده با
سپاه فراوان زیاده از قطرات باران متوجه اندخود و شبرغان گردید اوزبک سلطان بن رستم خان بن جانی بیک سلطان
حاکم آن دیار چون از توجه آن پادشاه خبردار گردید بی استعمال سیف و سنان عروس آن مملکت را طلاق داده بجانب
حصار شتافت و خان ایالت آن قصبه را بیکی از ملازمان خود رجوع نموده روانه بخارا شد وقایع متنوعه درین سال آتشی
در آسمان برنگ ستاره در جنب قطب شمالی ظاهر شد تا مدت ده ماه هلالی استداد یافته آخر از نظرها غایب شد قبل
ازین در زمان پادشاه روم که معاصر قباد پدر انوشیروان بود این نوع علامتی در قطب شمالی ظاهر شد و مدت هفت ماه
استداد یافت آخر بطریق خاکستر فرو ریخته بعد از ان علت طاعون در بلاد روم واقع شده هم درین سال در بلده قاین ۞
غلات شعیر نمام یافته احوال اهالی آن مملکت بسرعت افتاده بود شیشه یک دم چیزی باریک که مردم ازان نان پخته و حاکم
آنجا ولی بیک شاملو جهت شاه دین پناه ازان فرستاده متوفیات درین سال جناب افادت مآب قدوة العلماء المتبحرین مولانا
مصلح الدین لاری در بلده آمد انعالی مانی رحلت نمود ایام حیاتش قریب بنود سال بوده جناب مولوی در خدمت امیر غیاث
الدین منصور شیرازی شرط تلمذ بجای آورده بعد از ان بلاد هند شتافته در سلک همایون پادشاه کشت بعد از فوت او متوجه
زیارت حرمین شریفین کردید در اثنای راه کشتی شکسته قریب چهار صد مجلد کتاب نفیس که مولانا بمشقت بسیار از اطراف

دریای ذخار بساحل نجات رسیده به بلدهٔ استنبول شتافت سلطان سلیمان پادشاه روم وی را رعایت بسیار کرده آخر به بلدهٔ
آمد [illegible] فرستاد از جملهٔ مصنفاتش حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر حاشیهٔ قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و حاشیه
بر شرح جامی و حاشیه بر انوار فقه شافعی و شرح شمایل ترمذی بر حدیث و تفسیر سورهٔ انا انزلناه و تاریخ آل عثمان که حالا
پادشاه روم‌اند و رسالهٔ در شطرنج و رسالهٔ در سطرلاب **کفتار در وقایع سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمائه و قتل سرداران**
تبریز درین سال قتل اجلاف تبریز واقع شد و سبب آنکه شاه دین پناه حکومت آنجا را بالله قلی بیک ولد شاه قلی سلطان استا
جلو داد و هم‌چنان در درب [illegible] ملازم او را کرفته اهانت و آزار بسیار کردند خدمتش بواسطهٔ تلخ عوان و انصار [illegible]
بتضرع و زاری ملازم شود و اخلاص نموده بعد از چند روز مجموع را بقتل آورده اقربای او و [illegible] در سرداران [illegible] کردند
جناب عالی کرا داده [illegible] جمعی از [illegible] و اوباش جمع آن بدمعاش مشغول شدند حضرتش باستعمال سیوف و رماح را
فرار پیش کرفته در خانهٔ خود متحصن شد اجلاف شمشیر کین از غلاف بیرون آورده بعضی از ملازمان معتبر او را مجروح و بی روح ساختند
چون شیاطین اجلاف از شیشهٔ ضبط بیرون آمدند دست بغارت و نهب دراز کردند و زنان را در پیش شوهران و اقربا و فرزندان
در پیش امهات و آبا برنا و لواطه و زنا و رسوایی ساختند و سادات و قضات و اعیان و اشراف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف
و توانکر و درویش و غریب و شهری از بیم ایشان چنان سراسیمه کشتند که شرح آن بکفتن و نوشتن راست نیاید [illegible]
در میان مردم نماند و در هر کوچه یکی از آن اجلاف لوای استیلا برافراخت پهلوان یاری در [illegible] و [illegible]
در درب سرخاب [illegible] در درب نوبر و پهلوان عوض در میدان و اصلان در درب اعلی و میرزای
ملکانی با کوچه در محلهٔ کوچه شتربانان و علای حسنجان در ششکیلان قریب دو سال در میان این قوم بلا اختیار جنگ و قتال
و جدال بود با آنکه چند نوبت امرا و ارکان دولت بعرض اشرف رسانیدند که دفع این طایفه بدولت از واجبات شاه دین
پناه باندیشهٔ آنکه شاید ترک فتنه و فساد بکنند و رعایا مستحق قتل کردند و ملک ویران نکردد [illegible]
[illegible] مطلقا متنبه نشدند و از کمال شقاوت و جهالت بر طغیان و عصیان اصرار می‌نمودند تا آنکه شاه دین
پناه یوسف بیک استاجلو را که بعقل و کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود **بیت** چو فکر اهل حکومت دوربینی ٭ چو طبع
آخر اندیشان امینی ٭ [illegible] ٭ بیک تدبیر [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] بحکومت تبریز فرستاد حضرتش اجلاف را قسم داد که دیگر مخالفت نکنند و ایشان
بکذب [illegible] دادند بعد از چند ماه پهلوان یاری آغاز مخالفت کرده دو سه نفر از ملازمان حاکم را بقتل آوردند بنابران اجلاف
بنیاد فتنه و فساد نمودند **بیت** [illegible] ٭ [illegible] بجوش آمدند ٭
چو سیلاب [illegible] در خروش آمدند ٭ بنابران یوسف بیک معروض داشت [illegible] فرستاد که علاج آن قوم زیاده از چهارصد نفر
نیستند [illegible] **بیت** که ای عالم‌آرای اقلیم‌کیر ٭ [illegible] خرابی
این ملک از ایشان بود ٭ از ایشان جهانی پریشان بود ٭ [illegible] بقتل ایشان [illegible] دادند بنابران فرمان همایون شرف نفاذ یافت که
سهراب بیک ولد خلیفه انصار با جنود بسیار بمدد یوسف بیک روند و از صلاح وی تجاوز نکنند چون آن سپاه [illegible] کرده
بمیدان صاحب‌آباد آمدند یوسف بیک [illegible] از اهل [illegible] و [illegible] اجلاف
راه یافته [illegible] چون دیدند وحوش شکاری بهر جانب که رو آوردند راه خلاص و مناص را بسته [illegible] دیدند
از بیم جان در سوراخها و نقبها خزیدند یوسف بیک [illegible] تفحص کرده اکثر ایشان را بدست
دادند و از سرداران [illegible] و اوباش قلاش بدمعاش که از دار [illegible] آویختند [illegible]
[illegible] و حاجی [illegible] و شاه علی [illegible] و شاه نظر [illegible] و حسین کور [illegible]

صد و پنجاه نفر دیکر بقتل رسیدند و یاری و پهلوان عوض و علای حسنجان در خانهٔ سهراب بیک محبوس بودند ایشان سهراب
بیک را تطمیع کرده حمایت ایشان میکرد آخر یوسف بیک بدلایل عقلی و نقلی سهراب بیک را ملزم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان
یوسف بیک نمودند بعد از کشتن سرهای ایشان را در میدان تبریز بر دار زدند بنابران آتش فتنهٔ آن قوم فرو نشست **از نوادر**
اتفاقات آنکه قلابی بدست پهلوان عوض افتاده بود در مدت سه سال آن را نکاه داشته بود وقتی که در میدان چوبهٔ
دار را ترتیب می‌نمودند آن قلاب را داد که در چوب دار نصب کردند و اسیری که در آن قلاب بند کردند سر پهلوان عوض بود
ذکر کرفتن جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند کجرات در اوایل این سال جلال الدین محمد اکبر پادشاه عزیمت دیار کجرات
و کوشمال حکام آن بلاد با خود تصمیم داده با امرای عالی‌مقدار و بهادران شمشیرزن نیزه‌کذار ایلغار نموده در اثنای
راه محمد ابراهیم [illegible] بنابر سلطان حسین بایقرا بود دو چار خورده جنکی عظیم بوقوع انجامید محمد ابراهیم راه فرار پیش
کرفت پادشاه ظفر شعار در بلدهٔ احمدآباد تخت کجرات نزول نموده حکومت آنجا را به میرزا عزیز کوکه رجوع کرده بشهر
آکره علم مراجعت برافراخت در غیبت پادشاه عالیجاه محمد حسین میرزا والی کجرات با سپاه بسیار همه پیل‌افکن شیرشکار بعزم رزم
بحوالی احمدآباد آمدند چون این خبر به پادشاه والاکهر رسید از آکره بیرون آمده ایلغار نمود چنانچه در نه روز بشهر احمد
آباد آمدند و در آن وقت میرزا عزیز کوکه با محمد حسین میرزا در زد و خورد بود پادشاه توجه فرموده بیک لحظه نائرهٔ
[illegible] سپاه نابکار انداخت و صاعقهٔ شمشیر آتش‌بار [illegible] لشکر او [illegible] در هم سوخت و محمد حسین میرزا
بقید بی‌خلاص و قهر بلا مناص کرفتار شد در فتح غنایم فراوان و نقد و مال بی‌پایان از درهم و دینار و جواهر بی‌شمار
بدست لشکر ظفر شعار افتاد پادشاه باز حکومت را به میرزا عزیز کوکه رجوع نموده خود با کره مراجعت نمود که منشیان بلاغت
شعار بموجب فرمان فتح‌نامه‌ها نوشته باطراف هندوستان فرستادند **وقایع متنوعه** درین سال در دار الارشاد اردبیل
علت طاعون پیدا شد و قریب بهزار کس از [illegible] بیرون شهر و نواحی نقاب تراب بر روی کشیدند **هم** درین سال
شاه عالم‌پناه وزارت دیوان اعلی را به [illegible] و خواجه جمال الدین علی تبریزی رجوع نمود و استیفای دیوان
اعلی را به میرزا شکرالله اصفهانی قرار داد و مبلغ پانصد تومان تبریزی بواسطهٔ مواجب هر یک مقرر شد **متوفیات**
درین سال قدوة المحققین و افضل المتأخرین مولانا عبدالله یزدی در عربستان انتقال نمود حضرتش نزد مولانا جمال
الدین محمود شیرازی تلمذ نموده [illegible] بجای آورده بود از جملهٔ نتایج قلم مشکین رقمش حاشیه بر حاشیهٔ قدیم مولانا جلال الدین
محمد دوانی و شرح بر تهذیب منطق **در وقایع سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمائه** درین سال مزاج با ابتهاج مبارک
شاه عالم‌پناه از جادهٔ اعتدال بسر حد [illegible] انتقال نموده و تب محرقی بر ذات بی‌بدیلش عارض کشت ازین
رهکذر دلهای [illegible] پریشان و خاطر هراسان کشت میان او و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد مولانا غیاث
الدین علی طبیب [illegible]
موافق رفع مرض کرد **بیت** شاه شرق از بهر آن خورده است [illegible] شربتی ٭ تا شود صافی دماغ قالبش مانند روح ٭ این [illegible]
[illegible] بخشیده اند ٭ قالبی چون جان عیسی مدتی چون عمر نوح ٭ خلایق جان تازه یافته نذر و صدقات بارباب حاجت
رسانیدند **وقایع متنوعه** درین سال پادشاه فرنک [illegible] با [illegible] و تبرکات که در آن
اهل بصیرت [illegible] بدرکاه عالم‌پناه فرستاد قبل ازین چون [illegible] چند از ایشان سر زده بود مثل انهدام
مسجد [illegible] **متوفیات**
سلطان سلیم بن سلطان [illegible] بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل
بن سلیمان بن قیا آلپ بن قزل بوغا بن بایندر بن [illegible] بن [illegible] بن ابی [illegible]

اقایب

بن بوساق بن لکک علی بن اغوز بن قراخان درین سال در ششم شهر رمضان در بلدهٔ استنبول متوجه عالم آخرت گردید
وزیر اعظم محمد پاشا فوت اورا از امرا پنهان کرده سلطان مراد را غافل بشهر آورده بر تخت سلطنت نشاند و برادرانش
هلاک کرد از ین طبقه چهارده نفر سلطنت کرده اند سلطان عثمان اول دولتش در ششصد و هشتاد و نه فوتش در هفتصد و
بیست و هفت ایام دولتش سی و هشت سال ولایتی که مسخر کرده ۱ قراحصار ۲ بلدهٔ ازنیک ۳ شهر بروسه ۴ اورخان
جلوسش در هفتصد و بیست و هفت فوتش در هفتصد و پنجاه و نه مدت سلطنتش سی و دو سال ولایتی که مسخر کرد ۱ آقره ۲
یارک ۳ بولی ۴ مدرنی ۵ قوکویر ۶ ارنک سردی ۷ طرقلی ۸ قسوآده ۹ بالکسری ۱۰ الوباط ۱۱ کلیبولی ۱۲ سلطان مراد جلوسش در هفتصد
پنجاه و نه فوتش در هفتصد و نود و یک ایام حکومتش سی سال ولایتی که فتح کرده ۱ بلده انکوریه ۲ سلطان یوکی ۳ دفرقوق ۴ ابصله ۵
بلدهٔ ادرنه ۶ ولایت کاشان ۷ کوبلجه ۸ بغا ۹ ولایت حمید ۱۰ کرمیان ۱۱ سرز ۱۲ قره فره ۱۳ ماحج ۱۴ ولایت سلاسل ایلدرم بایزید جلوسش
در هفتصد و نود و یک وفاتش در هشتصد و پنج مدت سلطنتش چهارده سال ولایتی که فتح کرده است ۱ فرت ۲ اداکه نقرو است ذی
الدشهر ۳ سرخان ایلی ۴ ایدن ایلی ۵ تکی بولی ۶ سیلی ۷ شهر سوار ۸ بلده ملاطیه ۹ نصف ولایت قرامان ۱۰ طرقلی بوزه امیر سلیمان
اول دولتش در هشتصد و پنج قتلش در هشتصد و دوازده مدت حکومتش هفت سال موسی چلبی باشرکت سلطان محمد
سه سال سلطان محمد سلطنتش سیزده سال فوتش در هشتصد و بیست و هفت سلطان مراد جلوسش در هشتصد و
بیست و هفت فوتش در هشتصد و پنجاه ایام سلطنتش سی سال ولایتی که گرفته ۱ سنشا ایلی ۲ دسجان ایلی ۳ وحمید ایلی ۴
وایدن ایلی ۵ دستودیر ۶ وحصار بروج ۷ دسمزدره دنوابوی ۸ وفوجه جوف حصاری ۹ سلطان محمد جلوسش در هشتصد و
پنجاه و پنج فوتش در هشتصد و هشتاد و شش ولایتی که مسخر کرد ۱ بلده استنبول ۲ ولایت بوسنه ۳ ولایت ازمادت ۴
بلاد ترلمان که هفت شهر است ۵ ولایت اسفندیار که قسطمونیه ۶ دسنوب وجزیره عشاق است ۷ ولایت خرسک ۸
بلده کفه ۹ رهوره ۱۰ اغربوزه ۱۱ جزیره ملالی ۱۲ قراحصار چانتاغلو ۱۳ وجانک سفادر ۱۴ بلده علائیه ۱۵ قلعه طروین ۱۶ قونلی
حصار ۱۷ ولایت ابنوس ۱۸ ولایت ذربوق ۱۹ ولایت اماحره ۲۰ ولایت غزلو اغلی ۲۱ ولایت منکوت تفصیل ولایات در مجلدات سابق
نوشته شده سلطان بایزید جلوسش در هشتصد و هشتاد و شش وفاتش در نهصد و هیجده مدت حکومتش سی و دو سال ولایتی که فتح
کرده ۱ آق کرمان ۲ جزیره علی عتیق ۳ قرون ومطون ۴ قلعه کلی سلطان سلیم جلوسش در نهصد و هیجده فوتش در نهصد و بیست و
شش مدت سلطنتش هشت سال ولایتی که فتح کرده ۱ شام علیا و سفلا که هیجده شهر است ۲ ولایت مصر که بیست و هفت شهر است
۳ ولایت دیاربکر که هشت شهر است ۴ ولایت مرعش ۵ و بعضی از آذربایجان تا اخلاط ۶ و حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً
و تعظیماً و تکریماً خطبه بنام او خواندند سلطان سلیمان اول سلطنتش در بیست و ششم وفاتش در نهصد و هفتاد و چهار ایام
حکومتش بیست و هشت سال ولایتی که گرفته ۱ عراق عرب ۲ بصره ۳ شهر زول ۴ قطیف ۵ بلد لحصا ۶ بعضی از بلاد یمن ۷ ولایت سوا
۸ از گرجستان دادایلی ۹ قلعه وان و اخلاط با توابع و لواحق ۱۰ از کردستان تبلیس ۱۱ از دیار فرنگ بلغراد ۱۲ اردوس ۱۳ بودن که
تخت پادشاه انگروس بوده ۱۴ جزیره سقر ۱۵ از مغرب زمین بلده طرابلیس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب سلطان سلیم جلوسش
در نهصد و هفتاد و چهار فوتش در نهصد و هشتاد و دو مدت سلطنتش هشت سال ولایتی که گشاده جزیره قبرس و حصار
عاقل شد و از اتفاقات آنکه هر که سلیم نام بوده هشت سال سلطنت کرده و هر که مراد نام سی سال و بایزید نام همه دستگیر شده ایلدرم
بایزید بدست امیر تیمور و سلطان بایزید بدست سلطان سلیم و بایزید ثالث که پادشاه نبود در قزوین گرفتار شد فوت لوند
بن کرکین که والی گرجستان بوده و سد نهاد دیار بر ضلالت و کوز سرگردان بود درین سال ۹۸۲ وفات یافت و کیخسرو اداکرکین بن لوند
بر قاعده امارت نشست الشکندر پسر کیخسرو پناه بوضع قوق بوده کیخسرو با سایر از امرا توجه فرق گردید آشکندر بجای پدر
رفته با جنود جوشنپوش بلاد قوم بلاخشن در حرکت آمد وان دو سپاه کینه ور بهم رسیده تیغ جلادت از نیام کشیدند قال الشاعر

در نیاز واقع شد کیخسرو در آن معرکه بقتل آمد اشکندر بجای پدر بر مسند حکومت قرار گرفت و بدل زبان خود در بارگاه
شاه دین پناه فرستاده کمر غلامی آنحضرت سید معصوم بیک صفوی را با خلعت و تاج کمر و اسب با زین زر او را سال نمود
حکومت گرجستان ارزانی و عنایت فرمود درین سال ۹۸۲ میرزا قاسم گونابادی که از مشاهیر بود مرغ روحش بریاض قدس
پرواز کرد از جمله منظوماتش شاه نامه خاقان اسکندر شان شاه اسمعیل و شاه رخ نامه و لیلی مجنون و گوی و چوگان بجز آن
جایزهٔ شاه نامه بشاه الیه ننهاده بود و این چند بیت در شکوه گوید مثنوی بریدم زبان طمع خامه را ٭ که خاصیت این است هنگامه را
ز دونان طمع عین بید ولیست ٭ که ابر عقیق و دون هستیست ٭ درین باغ دولت کرنی برگ نیست ٭ عطای لئیمان کم از مرگ نیست
گفتار در قضایایی که در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه واقع شد چون خسرو انجم بنقطه اعتدال ربیعی رسید گل و لاله و سبزه
در بلغ و راغ دمیدن گرفت بیت زدا زیر لاله بر و سبزه سر ٭ چو سلک بریشم زعقد گهر ٭ عیان صورت گل در آب زلال ٭
چو دیبای هندی به تمثال آل ٭ شده آب را عکس گل حجر حباب ٭ ولیکن حبابی نکون زیر آب ٭ در اوایل این سال عبدالله خان اوزبک
عساکر بلخ و بخارا و حصار شادمان را جمع آورده کوچ بر کوچ متوجه گردید در کنار آب کوبک نزول نموده از جانب بابا سلطان
ولد براق خان باتفاق برادران با جنودی که چنان زیاده از ریگ روان و مور پایان بصوب اعدای نهضت نموده چون کنار
آب کوهک محل نزول سپاه نصرت پناه گردید اوزبکان بامر بابا سلطان جسر بستر آب را عبور نمودند چون الخبر عبدالله
خان رسید پای استقامتش بسنگ آمده راه فرار پیش گرفت و از ترس سپاه با سطوت در دیدهٔ مور ضایع و از هراس لشکر
مار شمار بگرد را موی بر آورده روی بهزیمت نهاد بیت نور دیده وادی بوادی جهان ٭ پری وار از دیده ها شد نهان ٭ بابا
سلطان بنابر نفاق برادرش درویش خان بدیار خود معاودت نمود باستصواب امرا و ارکان دولت درویش خان را گرفته ولایت
تاشکند را متصرف شد فی لایع تسوهر درین سال حاجم خان والی خوارزم که بزیور حسب و حلیهٔ نسب و قدم خاندان و شرف دودمان
آراسته بود فرزند خود محمد قلی سلطان را بپای سریر اعلی فرستاده شاهزاده عالی منزلت و امرا و ارکان دولت باستقبال اشتعال
نموده وی را با عزاز و احترام تمام بدرگاه شهریار گردون غلام آوردند شاه دین پناه خلعتهای طلادوز و خنجر و ثیاب زرباف و تاج
و کمر و شمشیر زرین و اسب و استر با زین و دینار و درم بوی کرم فرمود گفتار در قضایایی که در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه واقع
شده و انتقال شاه دین پناه از عالم فانی بجهان جاودانی درین سال عرض مرض بجوهر ذات خسرو ملک ایران مستولی گشت
قهرمان طبیعت که مدبر مملکت غالب بود از اصلاح مواد و تعدیل مزاج عاجز گشت و دفع حرارتی که حامل قوای جسمانیست
فتور یافت هر چند حکمای بی خادم و اطبای حذاقت شیم مثل مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابونصر و مولانا صدر الشریعه گیلانی
در معالجه کوشیدند فایده بر آن مترتب نشد مرض یوماً فیوماً چون اندوه مسلمانان زیاده میگشت و قوت روز بروز نهج تناقص
می پذیرفت نظم درین دقیقه بماند بجمل الحکما ٭ که آدمی چکند با قضای کن فیکون ٭ اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش
اصل ٭ بر اندی مجن فرو رفت پای افلاطون ٭ صلاح طبع چو سعی فساد روی نهاد ٭ بماند بیهوده در جنگ بوعلی قانون ٭
انصدای فلکی و ندای ملکی بگوش هوش آنخسرو ملک عالم رسید بیت زین شش در پی ثبات فانی ٭ رو آر بملک جاودانی
بر طارم آسمان علم زن ٭ در وادی لامکان قدم زن ٭ هوش دل و جان در ان حرم نه ٭ لاجرم صاحب تاج و سریر عدل بر و لقمه
ناگزیر کل لا ... بر غاویرات نهاد در شب سه شنبه پانزدهم شهر صفر سنه مذکور شاه بانرمع بر فتوحات
تنگنای قفص فی بنیاد دهالم قدس پروان نمود قطعه رفت زدنیای دون شاه سلیمان مکان ٭ گشت دلیل رهش
رحمت پروردگار ٭ با خلعت خود گذاشت مسند شاهنشهی ٭ کرد رها تخت و تاج ماضر در نهان ٭ گرچه از اندیشه من
پرسش تاریخ سال ٭ گفت کو سال الف نهصد و هشتاد و چهار ٭ باتفاق آنکه ابونصر گیلانی در معالجه خیانت کرده او را
بقای او را بیاد فنا دادند ایام زندگانی آنحضرت شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز سلطنتش پنجاه و سه سال

وششماه و بیست و شش روز و به نیابت پدر بزرگوار خود هشت سال سلطنت خراسان کرده بود بیت اگر صد سال
مانی و یکی روز ـ بباید رفت از این کاخ دلاویز ـ در اسلام غیر مستنصر بالله علوی کسی این قدر سلطنت نکرده است در
ایران از زمان جهانیان کیومرث تا این تاریخ هجری که نهصد و هشتاد و پنج می شود قریب هزار و دویست سال است کسی این قدر سلطنت
نکرده است القصه شهری که بعیش و طرب چون بحر ارم خرم و خندان بود بیک حمله صورت چون عرصه قیامت [illegible]
و خروش آمد فزع روز اکبر و علامات دشت محشر در میان طوایف بشر مشاهده شد خروش و زلزله در آن شهر افتاد و در
خلایق از فراق او خوناب می پاشید و روزگار ناخن حسرت چهره آمال می خراشید و مردمان در بحر حیرت افتادند و قوافل
غم و الم در فضای ضمیر برنا و پیر بار بگشاد و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا چون زبان شمع بحیات خویش
لرزان بودند تا در روز [illegible] زنگ کاری از معظم متعرض سیاست نبود و اوباش چگونه خلاصی یابند اشتعال سلطان [illegible]
کس با اراده آنکه دست بردی نمایند بمیدان طویله آمدند و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت [illegible] خود را محکم کرده اند
تا زمانی که شیر تیغ لعل پیکر از نیام برکشیده و [illegible] سپهر [illegible] بر بود و بر نیزه زرین از میدان فلک [illegible]
بربود بیت دم صبح کین شاه جابک عنان ـ که وقت آسمان از بر تیغ و سنان ـ روان شد ز سیلاب تیغ مهر ـ دو صد جوی
خون از کنار سپهر ـ دهل بر زد از هر طرف ساز جنگ ـ بچرخ آمد [illegible] ـ جنود [illegible] تعالی و جلاله
اشتغال نمودند و منتظر ایستادند تا از نتیجه چه ظاهر شود در آن اوان سلطان حیدر میرزا با [illegible]
کرفته بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی دعوی سلطنت در دماغش جای گرفته بجای آنکه لشکر استاجلو و کرجیان
که مرج البحرین یلتقیان فراهم آمدند هنگام جانسپاری خواهند بود [illegible] چندی که در دولتخانه بود [illegible] که هوا
خواه او بوده اند بخشید و انتظار آن می کشید که عروس ملک را در کنار کشد از این غافل که [illegible] لباس سلطنت او [illegible]
وسه طلاق بر کوشه چادر عروس مملکت او نوعی بسته بودند که رجعت ممکن نبود خواست بشمشیر و نیرنگ افسر پادشاهی
بسر نهاده اورنگ خسروی نشیند و کاغذ تزویری نوشته بود بمهر مهر نمود مضمون آنکه شاه دین پناه مرا ولی عهد خود
ساخته بعضی از مردمان کوته نظر تابع او گشته اظهار مخالفت کردند و منتظر آنکه زمان تا زمان از دست ساقیان سیم ساق
جام ارغوان برکف گرفته پای بکامرانی در خطه سرور و شادمانی نهند و از آن غافل که مژگان بتان مجلس افروز به سهام جان
جگر دوز مبدل خواهد شد و نیل آمال و امانی به تیغ مصری و یمانی معوض خواهد گشت بجای شراب ارغوانی و لعل رمانی
هلاهل [illegible] کام جان ایشان خواهد ریخت اما قورچیان روملو و افشار و قاجار و بیات دور [illegible] بودند در دولتخانه
مضبوط ساخته کسان نزد امرا فرستادند و این قضیه شان آگاه کرده [illegible] سلطان ترکمان و امیر اصلان بیک
افشار و محمود بیک افشار و سلیمان بیک [illegible] خلیفه ترکمان و دلو بوداق روملو و حسن بیک [illegible]
بیک بهارلو با سپاه فراوان و سایر امرای عالیشان متواتر و متعاقب نزد خلفای روملو آمدند [illegible]
خیال داد که سلطان حیدر میرزا را بیرون آورده بسلطنت نشانند امرای عالیشان رسولان [illegible]
از ضمایر همگنان بکشایند و بلطایف الحیل [illegible] آورند نزد تابعان سلطان حیدر میرزا [illegible] ایشان
حسین بیک ولد حسین بیک [illegible] فرستاده که بدانند که صنایع لطف آفریدگار و بدایع فضل کردگار نسبت بشاه زاده عالمیان
اسمعیل میرزا زیاده از آنست که نطاق نطق محیط شرح آن تواند شد و قوت فهم و ادراک بکیفیت و کمیت آن تواند رسید و نفس
نفیس چون ترکیب آسمان از عیب مصون و مانند چهره آفتاب از کلف مامون و کوکب همایون آنحضرت بهر سو که توجه فرموده
[illegible] فتح و ظفر [illegible] برعنان همراهی نموده و عنایت ازلی اعلام نصرت انجام او را در هر معرکه افراخته عنقای سعادت
و اقبال و همای فیروزی و اجلال در ظل ظلیلش آشیان ساخته [illegible]

ابواب

ابواب فتح بر چهره اقبالش کشوده جنگ برهان پادشاه شیروان و علی پاشا و اسد پاشا و سکندر پاشا بر بهادری
آنحضرت گواه شاهد عدلند از شایبه جرح مصون عیاذاً بالله اگر آنحضرت بر سریر سلطنت ننشیند سپاه قزلباش
ضایع می شوند از مرشد بی نشان و کشت بی باران و حاسدان و قاصدان سالها در آرزوی چنین روزی بوده اند که قصد
بلاد ایران کنند ایشان بواسطه جهالت و غرور گفتند از اینجا تا بقلعه قهقهه مسافت بعید است سلطان حیدر با سپاه
بلاد اندر پای تخت است جوانی در عنفوان جوانی [illegible] نقد حاضر را بنسیه گذاشتن و موجود ذهنی را
بر موجود خارجی مرجح شمردن کمال بی خردیست رسولان گفتند که قوت مراعات احبا و قدرت مکافات اعدا حاصل است
اگرچه که مخالفت [illegible] خراشیده شود امواج بحر غضب آنحضرت چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان
نایاب شود بیت دو شعله زیک شمع دارد بجنگ ـ یکی نور صلح و یکی نار جنگ ـ بود نور گلشن شبستان فروز ـ ولی نار
جنگش بود خانه سوز ـ اما فایده بر آن مترتب نشد زیرا که از نشاء شراب جاه چنان مست بودند که راه از چاه و [illegible]
و خیر از شر و نفع از ضرر تمییز نمیکردند باد غرور کاخ دماغ را داده رقم نسیان و کفران بر صحایف نعمت و احسان شهریار
عالمیان کشیده فرعون وار الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی کفته طبل عصیان و طغیان کوفته روان شدند امید
صلح و صلاح چون دامن از پای در افتاد و تدارک کار مانند آستین از دست در گذشت رسولان بی مراد و مقصود از پیش ایشان
مراجعت کرده نزد امرا آمدند ایشان دانستند که حل این مشکل جز به بنان قاطع شمشیر بفیصل نرسد و دفع این حادثه
بی برهان خنجر برسر انجام نیابد بنابراین مستعد جدال و قتال گشتند بعد از آراستن سپاه و تکمیل شدن بهادران [illegible]
با لشکری که کوه و صحرا را گرفته [illegible] فضا شکسته زیاده از صنوف یاجوج و کواکب بروج زیاده از امواج
بحر محیط فزون تر زباران فصل بهار ـ چو برک درختان فزون از شمار ـ چو ریگ بیابان برون از شمار ـ بعضی
بسان زره پوش و کروهی مانند ماهی جوشن در همه بشکل اژدها در زین هیجا بجان و بسان سمندر بر آتش و غلطان
بصفت نهنگ زود آهنگ و تیز حرکت و همتای پلنگ شکار دوست و [illegible] و شبه شیر شورانگیز و رزمجوی بر مثال
ببر خونریز و تندخوی و مانند کرگدن با سطوت و آتش جوش بکردار سیل برق زخم و رعد خروش علم عزیمت بجانب
دولتخانه برافراشتند غازیان جرار بیکبار باتفاق امرای نامدار خود را بمیدان طویله انداختند فضای میدان
از سواران بجیم پوش حصار آهنین شد زمین معرکه از جوش جوشن [illegible] زره تنک قلعه پولاد پوش گشت بیت کره برکره
دست پیکان زنان ـ زره بر زره پشت روئین تنان ـ سواران سرکش عنان بر عنان ـ چو مژکان خوبان سنان بر سنان ـ
کمر بسته کردان بعزم ستیز ـ چو کوهی ولی بر کمر تیغ تیز ـ زمین شد غبار و فلک کرد ناک ـ زمین در هوا آدمی زیر خاک
علم عزیمت بجانب دولتخانه برافراشتند حسین بیک بداخش بر اجتماع لشکر فرمان داد و از وخامت عاقبت و شومی
کفران نعمت نیندیشید و [illegible] شجره بدکرداری و بیخ زرع جفاکاری [illegible] ماند بیت بهنگام شادی
درختی مکار ـ که زهر آورد بار او روزگار ـ که کس که تخم جفا را بکشت ـ نه خوش روز یابد نه خرم بهشت ـ و بعضی از
بدبختان بی حمیت و کوته نظران بی بصیرت مثل حمزه بیک طالش و علیخان کرجی و [illegible] کرجی نزد آن بی دولتان آمدند
و قرعه مشاورت در میان انداختند در آن اثنا که غازیان عظام سلطان حیدر میرزا را در دولتخانه نگاه داشته و راه خروج
او را مسدود ساخته حسین بیک از این خبر متالم گشته جهان فراخ بر چشم او تنک تر از حلقه میم شد و از قهر مرغ روحش بسان
کبوتر در چنگال باز طپیدن گرفت رخسارش زردی زرنیخ و زعفران بگرفت و خون در عروقش بسان شیر از آتش بجوش آمد
اما جهت رعایت ناموس رخسار خود را بسیلی روزگار سرخ میداشت بیکبار عنان اختیار بدست توسن اندوه و افکار نگذاشت
و سایر دلاوران گفتند که مرد ثابت رای آنست که چون برک بید نباشد که بوزیدن هر بادی ترک سکون و قرار کند [illegible]

بیت اگر خواهی چو هشیاران طریق عزم و رزم بدان ٭ نمی باید بپهن وادی چو برگ بید لرزیدن ٭ اولا آنکه ما با جمعی
از اهل جلادت متوجه دولتخانه کردیم و بضرب شمشیر آبدار بوستان آتش بار دمار از دشمنان برآریم و سلطان حیدر
میرزا را بیرون آورده بر تخت سلطنت بنشانیم بنابران سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک با لشکریان بدفع قورچیان
و قلع و قمع ایشان تیغ درخشان از میان برآورده و بسان فتنه نشان بر کوش نگاه وزرات کرده با جمعی مانند
صوارم هندی با آهن مستغرق کردیده بجانب دولتخانه جنبش و روش نمودند کانهم جراد منتشر در آن اثنا سلطان ابراهیم
میرزا نزد حسین بیک آمده گفت صلاح دولت در آنست که ترک قتال و جدال کرده در خانه خود مقیم شوی که دشمن تخمی
میوه پشیمانی بار آورد و تخم نزاع ثمره انقطاع دهد بیت بود دوستی شمع مجلس فروز ٭ خصومت بود آتش خانه سوز ٭
فرو ریزان مکن آتش رنجانیدن ٭ ... اشراری ... در تو نیز ٭ ... بیش شما بنا بر صلاح حال سلطانا ... سلطنت
کاری نیست همگی همت بر تحصیل فضایل نفسانی مقصورست و بر ترتیب مقدمات منتج محصول در ظاهر این چنین سخنان
میگفت اما در باطن چنان شیفتهٔ جمال عروس ملک بود که هیچکونه چشم از مطالعه رخ و دلال او بر نمیداشت چون نهال خلاف
بر جویبار خواطر ارباب نفاق بالا کشیده بود از تعلیم ... و نصیحت مشار الیه را بسمع رضا اصغا نموده روانه شدند
آن بی سعادتان تا در بدروازه ... علی رسیدند بعضی از دلاوران مجلد بهادران ... آغاز قتال و جدال نمودند جانبین
مرد افکن و سنگ دشمن شکن آن گروه بی شکوه را کالعهن المنفوش ساختند بیت تفنگ خنجر در جان چو پیکان
زده ٭ هزاران گروه بر از جان زده ٭ تفنگ آتش افشان چو نخل کلیم ٭ ز آتش بلادن در عذاب الیم ٭ برون جست تیر از
کمان برق وار ٭ گریزان شد از اژدها تیر مار ٭ کشیده کمان تیر باران رسید ٭ سه از هاله نمود چو باران رسید ٭ ز گردی که بر
چرخ افلاک شد ٭ خاک و ... عالم بر خاک شد ٭ ایشان از بیم جان متوجه در ... شدند محافظان آن باب با مخالفان همداستان
کشته دروازه را بروی ایشان کشادند حیدر بایق با ... دروازهٔ که معروفست بقراداغیان شدند حسین
بیک بد اختر بشکستن در فرمان بعضی از قورچیان و دلاوران شیر شکار دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده
مخالفان را ابر تیر و تفنگ گرفتند و مهرهای تفنگ مرگ آهنگ بعدد قطرات امطار بر ایشان ... خذلان ... دلاوران چون
عقاب اجل بر ایشان دیده مخالفان بر ... گرفت بیت پیاله بر ز تفنگ غنچه باغ دل ٭ وز آن غنچه حاصل همان داغ دل ٭ فی
تیرها از تفنگ یک بیک ٭ تهی کرده غالب بسان تفنگ ٭ خدنگ پیاله در کمان نبرد ٭ نشتر اجل در کمین گاه مرد ٭
تفنگها زغم آتش افروز تو ٭ ز احسان مدخل جگر دوز تو ٭ سپر در نظر ناوک کینه را ٭ نشان کرده چون عاشقان سینه را ٭
غبار غم از جان برنا و پیر ٭ فرو شسته سیلاب باران تیر ٭ زره زلف بر حلقه انگیخته ٭ ز پیکان در و صد دل آویخته ٭
لبالب شد از خون مستان جنگ ٭ خم نه سپهر از می لاله رنگ ٭ زمین جستر هر سو در آن داروگیر ٭ ز پیکان شده آبله پای
تیر ٭ شفق گون شد از خون کنار سپهر ٭ برنگ برهٔ لاله گون بسته مهر ٭ خروش بهادران پرجوش و مبارزان آهن پوش مثل
صحر سروش بگوش کروبیان افتاد بیت خروش سواران بید لکوش ٭ چو صحرای محشر جهان پرخروش ٭ و از دود تفنگ مرگ
آهنگ روی هوا چون ماریحان شد و جهان کسوت عباسیان و لباس سوگواران پوشیده و زمانه ردای رهبانان و طیلسان بهمن
بپوشید افکند و خانهٔ آبگینه گردون از خون لاله گون گشت و گنبد شیشه فام چون شیشه جام بخون مشحون شد بیت
بخون لاله گون گلو خان از اناس ٭ چو زین شفق مهر گردون اساس ٭ آن قوم بی هنر بضرب تفنگ قریب یک شب در دراشکافتند
و قورچیان ستونهای که در آغوش کشیده در پس در انداختند و از آن سوراخ آن گروه بی راه را بر تیر و تفنگ مجروح و بی
رمق گردانیدند مخالفان از هول جان کوششهای سرجانانه نموده چنانچه بیننده آن حال دیده انگشت تعجب بدندان گرفتند چون
سعادت یار نبود کوشش بسیار چه سود در آن اثنا قورچیان ذوالقدر و سایر بهادران ظفر اثر بمدد رسیدند چون آن

کروه

کروه بی اقبال جهد بسیار در آن کارزار نموده بودند اما ان آثار سپاه بختی ایشان بغیر از روباهی چیزی دیگر روی ننموده همعنان
یاس و حرمان بشرمندگی تمام بدروازهٔ دیگر شتافتند آن را نیز ... ابواب دیگر بر روی دولتخواه مسدود یافتند
از روی اضطرار از سقف خانه خود را بدیوانخانه انداختند و هفده نفر از ایشان از زور جلادت و بی باکی و لاف
تهور و چالاکی خود را در باغچه حرم رسانیدند و ... نفر از قورچیان شاملو را بقتل آوردند در آن اوان خلفای ...
و شمخال سلطان و غازیان و اسرا که در میدان طویله بودند ... بباغچه حرم انداختند سلطان حیدر از خوف عساکر
ظفر قرین خود را در میان خواتین انداخت غازیان و ... از ... زنان بیرون آوردند و نهال آمالش که در جویبار خلاف
بالا کشیده بود از تند باد حادثه ایام منحنی شد آتش شوکتش که براوج فلک اثیر رسیده بود باب تیغ زمرد فام منطفی گشت
بیت فلک را سر انداختن شد سرشت ٭ نشاید کشیدن سر از سر نوشت ٭ نه پرورد کس را که آخر نکشت ٭ که در دهر نیست
دو کین درشت ٭ غازیان سر پر نخوت او را از بدن جدا ساختند بلشکر مخالفان نمودند ایشان مایوس کشته دست بعجز
در دامن فرار زده اکثر آن فرقه عناد که بر شاه عالم پناه کج میرفتند از اسب پیل پیکر پیاده کشته رخ بر بساط شکست
نهاده از دست برد منصوبهای گوناگون مات شدند و مانند راسو بهر سوراخ گریزان شدند بیت
سپاه مخالف پریشان همه ٭ پریشان تر از زلف خوبان همه ٭

قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید الحقیر
المحتاج الی الفیض الابدی ابن شیخ نور الدین
محمد الواعظ الکاتب احمد علی
الشهیر بالخطیب فی تاریخ
سنه ۱۰۸۷ سبع
وثمانین و الف
من الهجرة النبویة
المصطفویة
علی صاحبها
الف الف
التحیة
والسلام





